



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

پروفیسر محمد رفیع صاحب مدظلہ العالی

مرکبی ورنوز

زندگانی

آخوند خراسانی

صاحب کتایب

بیت سہیل پبلشرز

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرگی در نور: زندگانی آخوند خراسانی صاحب کفایه

نویسنده:

أ. د. حاکم حبیب الکریطی

ناشر چاپی:

زوار

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	مرگی در نور
۷	مشخصات کتاب
۸	اشاره
۱۴	"سرآغاز"
۲۱	فصل اول: شهر فرشتگان
۲۸	فصل دوم: خانواده ی او
۳۸	فصل سوم: سخنی که او را دگرگون ساخت
۴۲	فصل چهارم: اشک های فراق
۵۰	فصل پنجم: مردی که صاحب اسرار بود
۵۸	فصل ششم: توقف در تهران
۶۳	فصل هفتم: اقامت در نجف
۶۸	فصل هشتم: مرگ فرزند
۷۰	فصل نهم: در گذشت همسر
۷۴	فصل دهم: روحی که در جستجوی کمال بود
۷۸	فصل یازدهم: استادان محمد کاظم
۹۴	فصل دوازدهم: هم درس های آخوند
۹۸	فصل سیزدهم: معاصرین آخوند
۱۱۸	فصل چهاردهم: مقام علمی و مجلس درس آخوند
۱۴۲	فصل پانزدهم: شاگردان آخوند
۱۷۱	فصل شانزدهم: آخوند و نهضت مشروطیت
۲۲۲	فصل هفدهم: کوشش برای استقرار مشروطیت
۲۷۳	فصل هجدهم: آخوند و تجاوزات بیگانگان
۲۸۱	فصل نوزدهم: سازش روس و انگلیس و اعتراضات آخوند

۳۰۰	فصل بیستم : فرمان جهاد و در گذشت آخوند
۳۱۲	فصل بیست و یکم: علل مرگ آخوند
۳۳۰	فصل بیست و دوم: تشییع جنازه و مجالس ترحیم
۳۴۱	فصل بیست و سوم: مرثیه هایی که در سوگ آخوند سروده شده
۳۷۹	فصل بیست و چهارم: تألیفات آخوند
۳۸۵	فصل بیست و پنجم: کفایه الاصول
۴۰۰	فصل بیست و ششم: حاشیه نویسان بر کفایه
۴۱۱	فصل بیست و هفتم: آراء فقهی آخوند
۴۲۶	فصل بیست و هشتم: مدارس آخوند
۴۳۳	فصل بیست و نهم: آن چه درباره خلیات او گفته اند
۴۵۲	فصل سی ام: آن چه درباره فضائل او نوشته اند
۴۶۱	فصل سی و یکم: فرزندان آخوند
۴۸۹	فصل سی و دوم: هرگز نمی رد آنکه دلش زنده شد به عشق
۴۹۲	فهرست مراجع
۴۹۷	فهرست مندرجات
۵۰۶	فهرست اعلام به ترتیب الفبایی
۵۵۴	تقدیم به عارفان روشندل
۵۶۱	درباره مرکز

سرشناسه : کفائی ، عبدالحسین

عنوان و نام پدیدآور : مرگی در نور / کفائی (عبدالحسین ، مجید).

مشخصات نشر : تهران : کتابفروشی زوار ، 1359.

مشخصات ظاهری : نه ، 464 ص. : مصور (بخشی رنگی).

یادداشت : عنوان روی جلد : مرگی در نور : زندگانی آخوند خراسانی صاحب کفایه .

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس .

یادداشت : نمایه.

عنوان روی جلد : مرگی در نور : زندگانی آخوند خراسانی صاحب کفایه .

موضوع : آخوند خراسانی ، محمد کاظم بن حسین ، 1255 - 1329 ق.

موضوع : ایران -- تاریخ -- انقلاب مشروطه ، 1324 - 1327 ق.

رده بندی کنگره : DSR1453 / آ26ک7 1359

رده بندی دیویی : 955/075092

شماره کتابشناسی ملی : 911816

نام کتاب : مرگی در نور (زندگی آخوند خراسانی)

نام مولف : عبدالحسین مجید کفائی

تاریخ تالیف : 21 آذر 1358 شمسی

تاریخ چاپ : تیر ماه 1359

چاپ : شرکت چاپ افست گلشن

تعداد چاپ : دو هزار جلد

عكس مولف : محمد امين كردان

كليہ حقوق محفوظ است

خيراندیش ديڭيتالي: انجمن مددڪاري امام زمان (عج) اصفهان

ويراستار كتاب: خانم مرضيه اميدي

ص: 1

اشاره

عكس

□

ص: 2

کتابفروشی زوار

نام کتاب: مرگی در نور (زندگی آخوند خراسانی)

نام مولف: عبدالحسین مجید کفائی

تاریخ تالیف: 21 آذر 1358 شمسی

تاریخ چاپ: تیر ماه 1359

چاپ: شرکت چاپ افست گلشن

تعداد چاپ: دو هزار جلد

عکس مولف: محمد امین کاردان

کلیه حقوق محفوظ است

خیراندیش دیجیتال: انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب: خانم مرضیه امیدی

ص: 3

" مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ " (1)

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)

" نشناختند " (2)

نشناختند تو را،

هیچ نشناختند.

حتی آنان،

که نرد عشق با تو باختند.

نه آن عارفان بیدار،

نه آن عاشقان شب زنده دار،

تورا هیچ نشناختند،

هیچ،

به تو چشم دوختند

به تو ای گنبد سیار پر ستاره

به تو ای کم کرده راه آواره

به تو ای نور تاریک

به تو ای دور نزدیک

اما تورا،

هیچ نشناختند،

هیچ.

(ع . م . کفایی)

ص: 4

1- پروردگارا، تورا بدانگونه که سزاوار شناختی، شناختیم.

2- "درخت وجود" چاپ پاریس، 1358

تجلیل از بزرگان دین و گرامی داشت فرزندان راستین هر ملتی به عهده ی افراد آن ملت است. بی گمان "صاحب کفایه" یکی از آن بزرگان است که در شناخت عظمت مقام او کوتاهی شده است .

جایگاه "آخوند ملا محمد کاظم خراسانی" در عالم اسلام جایگاهی بلند است زیرا دانشمندان معتقدند که از صدر اسلام تا عصر آخوند مدرسی نظیر او کم تر ظهور کرده است .

این که نوشتیم در شناخت مقام صاحب "کفایه" قصور شده ، منظورم قصور در شناخت شخصیت سیاسی اوست و به فراموشی سپردن مجاهدات ملی و میهنی او .

براستی چرا؟ مگر او که بود؟ و چه کرده بود؟

صاحب کفایه ، مردی حق پرست بود که از میان توده های گمنام مردم بر خاست. با دود چراغ خوردن تحصیل کرد و به نیروی دانش خود ، به مقام منبع مرجعیت تقلید شیعیان رسید.

وقتی بر آن قله ی رفیع نشست دید که پادشاه ایران بر ملت خود

ستم می کند. در آغاز به حکم موازین اسلامی، شاه را امر به معروف و نهی از منکر، کرد و او را پندهای نیکو بداد و در اندرز نامه ی دهگانه ی پر مغزی که برایش فرستاد بدو نوشت :

".... بپرهیزید و بسیار بپرهیزید ، از این که بیگانگان ، در کار مملکت دخالت کنند و مراقبت کنید و بسیار

مراقبت کنید، تا فتنه سازی های آنان را از میان بردارید ، زیرا سرمنشاء کلیه بلاها و فساد از آنان ناشی می شود و هیچ گونه اعتمادی هم ، آنان را نشاید ...

..... کوشش کنید برای بسط عدالت و مساوات واقعی ، بصورتی که شخص شاه با ضعیف ترین افراد ملت ، از لحاظ حقوق ، برابر باشد "

اما گوش شاه خود کام قاجار به نصایح خیرخواهانه صاحب کفایه ، بدهکار نبود و شاه نه تنها عدالت و مساوات را در مملکت گسترش نداد ، بلکه موازین آن را هم زیر پای خود لگد کوب کرد و نه تنها از بیگانگان پرهیز ننمود بلکه آنان را بر سر خود و گرده ملت ستمدیده ایران سوار کرد .

مجلس شورای ملی ایران را که ملت برای بدست آوردنش قربانی ها داده بود به توپ بست آزادی خواهان بنام ایران را کشت. دسته ای را . زندانی ساخت . گروهی را تبعید کرد و در صدد برآمد تا استبداد صغیر را در ایران استوارکند. حال ببینیم صاحب " کفایه " که در آن زمان مرجع تقلید بود در برابر

ستمگری شاه و برای احقاق حق مردم ایران چه کرد؟ او به همراهی دو تن دیگر از مراجع آزادی خواه و مبارز نجف فرمان به خلع و دفع شاه سفاک داد. آن فرمان چنین بود :

"بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ"

"به عموم ملت ایران حکم خدا را اعلام می داریم :

الیوم همت در دفع این سفاک جبار ، و دفاع از نفوس ، و اعراض ، و اموال مسلمین ، از اهم ، واجبات ، و دادن مالیات به گماشتگان او از اعظم محرمات ، و بذل جهد در استحکام و استقرار مشروطیت ، به منزله جهاد در راه امام زمان ارواحنا فداه ، و سر مویی مخالفت و مسامحه ، بمنزله

خذلان و محاربه با آن حضرت ، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ است.

"أَعَاذَنَا اللَّهُ وَالْمُسْلِمِينَ مِنْ ذَلِكَ ."

این تلگراف باعث تهییج آزادی خواهان و مشروطه طلبان گردید و مجاهدین در همه جا دست به کار شدند به ویژه در تبریز.

محمد علی شاه برای سرکوبی آنان اقدام کرد اما کاری از پیش نبرد و

عاقبت از سلطنت خلع و از ایران اخراج شد و پسر دوازده ساله اش احمد میرزا به سلطنت رسید و تلاش های بعدی شاه مخلوع هم برای بدست آوردن تاج و تختش ، بی نتیجه ماند زیرا از آزادی خواهان باز شکست خورد و برای همیشه مجبور به فرار از ایران گردید.

بدین ترتیب طبیعی است که محمد علی شاه و ایادی و اعوان و انصارش تا زمانی که بر سر کار بودند و حتی پس از آن ، در مقام دشمنی با صاحب " کفایه " بر آیند و در راه صدمه زدن بخود او و یا استخفاف نامش بکوشند . تجلیل از مقام مردی روحانی که تاج و تخت خودشان و یا دوست و سرورشان را بیاد داده بود البته برای آنان هرگز موجب و معنائی نداشت .

پس از آنان هم برنامه ی دولت های وقت این بود که کشتی گران قدر روحانیت را از شناوری در دریای پرتلاطم سیاست باز دارند و خداوندان مسجد را بوظیفه ی منبر و محراب بگمارند و کلید بهشت و دوزخ بدستشان بسپارند .

آنان چنین کردند.

آن گاه ، سرکش اسب قدرت را بی تامل در وادی هوی ، تا مرزهای ، دور با ، تکبر راندند و هر بار هم که میهن پرستانی پر خروش به پا خاستند تا از نیمه راه ضلال ، بازشان گردانند به جوش گفتند که ایشان مزدورانند .

و اگر از میان ملایان خداپرستانی بویا نشین خواستند تا آنان را ،

از اقلیم شیاطین به پناهگاه دین فراخوانند به سخره فرمودند که ایشان زهد فروشانند.

و اگر از میان دانایان خیرخواهانی تیزبین سخنانی بر وجه ثواب، بر زبان آوردند به ناصواب، حکم کردند که ایشان بی خبرانند.

و چون تمیز از میانشان برخاسته بود مردانی روشن را، سالیانی دراز در دخمه‌هایی تاریک در بند ساختند و با تازیانه‌های زور و غرور آن قدر بر عربان پیکرشان نواختند، تا شرف را پشت لرزید و کار ملک پریشان گردید.

آن‌گاه هراسان در چاره فروماندند و سیاه‌نامه‌ی غفلت در گوش هم فرو خواندند و چون دیر شمشیر ستم از کف نهادند، زود، اریکه فرمانروائی از دست بدادند.

عاقبت در تنور بدن‌امی گذاختند و همه چیز سر به سر باختند.

راستی را که در آن زمان دیگر نمی‌شد از خدمات و مجاهدات مردان خدا سخن به میان آورد چه قلم فرسائی پیرامن مبارزات مردانی نظیر صاحب "کفایه" که در هنگامه مشروطیت با پادشاهی خود کام در افتاده بود، کاری بالفعل خطرناک بود و سر مشقی بالقوه هولناک.

و این خود یک دلیل از برای آن سکوت بود.

عاملی دیگر برای به فراموشی سپردن خدمات سیاسی و اجتماعی صاحب کفایه و مردانی نظیر او، خواست بیگانگان بود.

بیگانگانی که همیشه از جامعه‌ی روحانیت ایران صدمه خورده بودند. روحانیتی که همیشه و در زمان‌های سخت به یاری ملت مظلوم ایران خاسته بود و در برابر چپاول و برستمگری آنان دلیرانه ایستاده بود.

مگر در واقعه ی رژی، " میرزا محمد حسن شیرازی " با صدور فرمان تحریم تنباکو به انگلیسیان لطمه نزد و آن ها را بزانو در نیاورد؟

مگر وقتی که روس ها و انگلیسی ها با هم ساختند و یکی جنوب ایران را تیول خود کرد و دیگری صفحات شمال ایران را گرفت " آخوند ملا- محمد کاظم خراسانی " به تمام دول و ملل عالم تلگرافات اعتراض آمیز نفرستاد؟ و فرمان جهاد علیه بیگانگان بمنظور اخراجشان از ایران صادر نکرد؟

مگر " میرزا محمد تقی شیرازی " در برابر انگلیسیان ، در عراق ، نایستاد؟ و چنین فتوا نداد که مسلمانان مجاز نیستند غیر مسلمان را برای رهبری و سلطنت برگزینند؟

پس شگفت نیست اگر چپاولگران اجنبی از این گونه مردان ، که در راه عشق به میهن و حرمت امت اسلامی ، " ترک مال و ترک جان و ترک سر کرده اند پیوسته در هراس باشند و برای تضعیف مقام روحانی و تخفیف نام آسمانی ایشان ، همواره در دسیسه سازی و وسواس

و بدبختی بنگر که بیگانگان توانسته اند به دست خودمان تیشه بریشه مان بزنند و با اجیر ساختن خامه هائی نادان تهمت هائی نادرست و افتراهائی سست به این گونه راد مردان وارد سازند و دامن پاک مفاخر علمی و سیاسی ما را لکه دار کنند. چرا؟

برای آن که توده های ناآگاه که اکثریت دارند ، دست از ذخائر قومی و ملی خود بشویند و روی از آنان بگردانند و در دره نومیدی و سرگردانی سقوط کنند ، آن گاه آنان برای چپاول ثروت هایشان آسوده بر سرشان هبوط کنند .

متا سفانه تا بوده چنین بوده .

پس بر ماست که بیدار و هوشیار باشیم و قدر بزرگان و خدمتگزاران

ملت خویش را بدانیم و ارج آنان به شناسیم و در تجلیلشان بکوشیم .

نوشتن زندگی نامه صاحب " کفایه " درست کوششی است در همین راه.

من چنین تلاشی را ، بیست و پنج سال پیش وقتی که از دانشگاه تهران فارغ التحصیل شدم بجای آوردم و شرح حال او را در دوازده فصل ، و 117 صفحه ، تالیف و آن را آفتابی که غروب نمی کند " نامگذاری و به استادانم در دانشکده حقوق تقدیم کردم که با درجه " بسیار خوب " مورد قبول واقع شد .

سرنوشت چنین بود که زان پس بخدمت وزارت امور خارجه در آیمبیست و چهار سال از عمر خود را دور از مام میهن بگذرانم . البته در پایان هر مام موریت به تهران بازگشتم ولی هر بار که آمدم موقعیت ایجاب نمی کرد تا بدان رساله پردازم و از آن کتابی منقح ، بسازم .

این بار که از ماموریت پاریس بازگشتم اوضاع ایران را دگرگون و خاک پاک وطن را از خون شهیدان گلگون یافتم :

" بتاب ای آفتاب سر بلندی

بر فراز خاک میهن تا بروید

صد هزاران لاله از خون شهیدانی

که جان بر کف

سرودند آسمانی نغمه آزادی و عشق به میهن را . . " (1)

دوستانم مرا تشویق کردند تا آن رساله را در این زمان به چاپ برسانم بویژه آن که مشاهده کردم که نوشته من سر از نجف اشرف در آورده و مورد استناد مورخی فاضل قرار گرفته و منجر به تالیف کتاب " المصلح المجاهد الشیخ محمد کاظم

ص: 11

1- بخشی است از شعر " توای خورشید پیروزی " که آن را در تاریخ 1357/9/17 در پاریس سروده ام و در کتاب شعرم " درخت وجود " موجود می باشد .

اما از شما چه پنهان وقتی نوشته بیست و پنج سال پیش خود را، مرور کردم بهیچ وجه آن را نپسندیدم زیرا کاستی هایش را بسیار یافتم و زیادی هایش را بی شمار از این روی درصدد جبران بر آمدم ولی بی گمان، آن چه هم اینک تهیه کرده ام، خالی از عیب و مبری از نقص نیست.

پرفسور "ادوارد براون" مستشرق و ایران دوست مشهور می گوید:

در شرق ضرب المثل معروفی است. می گویند. هر کس جوایای دوستی بی عیب باشد بی دوست خواهد ماند و این معنی در مورد کتاب هم صدق می کند. زیرا هر کس بخواهد کتابی خالی از خدشه و عاری از عیب بنویسد چیزی نخواهد نوشت.

و می افزاید:

"ناقص ترین کتاب ها که محکوم به گرد و غبار و فراموشی است هر گاه حرف تازه ای داشته باشد ممکن است راه را برای کتاب بهتری باز کند."

من هم امیدوارم این کتاب راه، را برای کتاب های بهتری باز کند زیرا آن چه اکنون تقدیم می شود دسته گلی است ناچیز از بوستان معرفت دانشمندی مجاهد که عمری به شرافت زیست و تا واپسین دم حیات برای برقراری آزادی در ایران پیکار کرد و در سحرگاه روزی که قصد حرکت از نجف به منظور جهاد با بیگانگان متجاوز را داشت ناگهان بر سر سجاده نماز در گذشت. مرگش مرگی در نور بود.

چه خوش فرمود ملای روم:

"رو بمیر ای خواجه قبل از مردنت *** تا نباشد زحمت جان کندنت"

آن چنان مرگی که در نوری روی *** نی چنان مرگی که در گوری روی"

عبدالاحسین (مجید) کفایی

21 آذر 1358 - تهران

ص: 12

فصل اول: شهر فرشتگان

*فصل اول: شهر فرشتگان (1)

هر بامداد دروازه بانان دروازه های این شهر را به روی کاروان ها می گشایند و کنار درهای بلند و سنگین آن به پاسداری می ایستند و به افق دوردست چشم می دوزند.

هر وقت سر و کله کاروان ها از دور پیدا می شود و آهنگ پر شور جرس نزدیک و نزدیک تر می گردد بچه ها زودتر از همه دم دروازه ها و کاروان سراها جمع می شوند تا مسافرین تازه وارد را از نزدیک تماشا کنند و از قیافه شترها و بارهای رنگارنگشان لذت برند

ص: 1

1- وجه تسمیه ی این فصل حدیثی است که شیخ طوسی در باب زیارات " از تهذیب الاحکام " روایت کرده که حضرت رضا علیه السلام فرمودند: " در زمین خراسان بقعه زمینی است که می آید بر آن بقعه یک زمانی که محل آمد و شد ملائکه شود . پس همیشه اوقات یک فوج بر آن بقعه نازل می شوند و یک فوج بالا می روند تا روزی که نفخ صور شود. عرض شد به آن حضرت که این کدام بقعه است . آن سرور فرمودند " هی ارض طوس و هی والله روضة من ریاض الجنة " یعنی این سرزمین طوس است و بخدا که این سرزمین باغی است از باغ های بهشت " فردوس التواریخ

ما با یکی از این کاروان‌ها وارد این شهر می‌شویم تا محیطی را که او در آن تولد و پرورش یافته از نزدیک ببینیم و با عقائد و افکار مردمان آن زمان آشنایی حاصل کنیم.

هوا هنوز نیمه تاریک است. در روشنائی خیال انگیز پگاه ستارگان زیبا در آسمان خدا می‌درخشند. کاروان ما با صدائی یکنواخت و فرح بخش زیر سپهر بلند به سوی مشهد (1) پیش می‌رود.

شترها با بارهائی سنگین و صورتی گرد آلود، خسته و کوفته کوه طلا و نقره (2)

ص: 2

1- گفته اند بنای شهر مشهد در دو هزار سال پیش انجام گرفته خلاف پندار بعضی آبادی در همان محل شهر طوس که در قدیم الایام آن را "ساپلیه" می‌نامیده اند قرار داشته. برخی بر این عقیده اند که طوس را جمشید پیشدادی چهارمین پادشاه پیشدادیان ساخته. شهر مشهد در آغاز قریه ای از قراء طوس بوده که بنام "سناباد" شهرت داشته و تا طوس شش فرسنگ فاصله داشته و طوس خود به دو محله تقسیم می‌شده یکی "طابران" و دیگری "نوقان". پس از آن که حضرت رضا (ع) به نقل "ابن خلکان" در "وفیات الاعیان" در سال 202 یا 203 هجری در این قریه مدفون شدند "بدوا چند خانه دور روضه مقدسه ساخته شد رفته رفته بر عده ساکنین اطراف مدفن مقدس افزوده گشت تا این که سکنه ی طوس به این جا آمدند و طوس را خالی گذاشتند.

2- در آن روزگار هنگامی که کاروانیان از راه نیشابور به سوی مشهد می‌آمدند در راه به دو کوه بر می‌خوردند که از آن دو کوه طلا و نقره استخراج می‌کردند. اشخاصی که در آن جا کار می‌کردند پس از چندی دست از کار می‌کشیدند زیرا سودشان کمتر از زیانشان بوده است. مردمان ساده دل عقیده داشتند که این دو فلز چون از موقوفه امام علیه السلام استخراج می‌شود بواسطه آن که آن را پشت سر گذاشته آهسته به شهر نزدیک می‌شوند. در آن روزگار هنگامی که کاروانیان از راه نیشابور به سوی مشهد می‌آمدند در راه به دو کوه بر می‌خوردند که از آن دو کوه طلا و نقره استخراج می‌کردند. اشخاصی که در آن جا کار می‌کردند پس از چندی دست از کار می‌کشیدند زیرا سودشان کمتر از زیانشان بوده است. مردمان ساده دل عقیده داشتند که این دو فلز چون از موقوفه امام (ع) استخراج می‌شود بواسطه آن که آن بزرگوار راضی نیست وقتی سیم و زر کوه را در بوته می‌ریزند بخاک مبدل می‌گردد. اما حقیقت آن است که فزونی خرج بر دخل بعلت ناقص بودن وسایل استخراج بوده است. مطلع الشمس

شهر مشهد در جلگه واقع شده. قبل از هر چیز حصاری که دور این شهر را فرا گرفته بچشم می خورد. هر چه جلوتر می آئیم بر ارتفاع حصار افزوده می گردد. این حصار دیواری است بلند که چون کمر بندی آهنین اطراف شهر را فرا گرفته. دور این دیوار را خندقی کنده اند تا بگاه نبرد آن را از آب پر کنند و بر نیرومندی شهر که آن را به پلنگ خفته تشبیه کرده اند بیفزایند.

شش دروازه ی بزرگ مشهد را با دنیای خارج مرتبط می سازد. این دروازه ها دارای معبرهائی تنگ و باریک بصورت مارپیچ می باشند. مدخل دروازه ها را چنین ساخته اند تا به آسانی بتوان مهاجمین احتمالی را هنگام عبور از این دروازه ها مورد شلیک گلوله قرارداد. ما وارد شهر مشهد شده ایم. آهنگ خیال انگیز جرس در پیچ و خم گذرگاه های شهر پیچیده سکوت سحرگاه را درهم شکسته و خفتگان را از خواب خوش بیدار می نماید.

بانگ الله اکبر با آهنگی شیرین و آسایش بخش از این جا و آن جا بگوش می رسد.

در روشنایی پگاه تنی چند از سحر خیزان در کوچه ها و خیابان ها روانند اینان برای دیدار کاروان بر جای خود در گوشه و کنار ایستاده و با سیمائی گشاده و دیدگانی کنجکاو به کاروانیان خوش آمد می گویند.

کاروان ما با شترهای سنگین بارش در پرتو سحر گاه وارد کاروانسرائی می شود. شترها یکی پس از دیگری زانو زده بر زمین می نشینند. در هر گوشه مسافرین در جنب و جوش بوده و فریاد شادی و شعف بگوش می رسد. مردان و زنان کودکان و

پیران جوانان و پیشه وران همگی برای استقبال کاروانیان شتافته و غوغایی به پا ساخته اند.

از کاروانسرا که بیرون می آیم بیش از هر چیز گلدسته های مسجد گوهر شاد و گنبد های حرم (1) ما را بسوی خود فرا می خوانند. در این جایگاه مقدس هر روز و هر شب بندگان با ایمان خدا آمد و شد دارند. امیدها و نومیدی ها اندوه ها و ستم ها ایمان ها و آرزوها گاه بیگانه مردم را بدین جایگاه می کشاند. مردمان پاکدل (2) برای آن که هفتاد بار خانه خدا را زیارت کرده باشد از راهی دور با رنجی بسیار برای بوسیدن درگاه او مبارگاهش می شتابند.

امروز هم صدای در هم این مردمان در حرم بگوش می رسد. در پرتو نور نارنجی رنگ شمع های بلند جمعی نشسته و برخی ایستاده با خدای خود براز و نیاز مشغولند. ما چون مرغی تیز پر و سبک بال از این جایگاه مقدس بیرون می آیم تا گشت گذاری در شهر بکنیم

آفتاب زرین دامن آبی رنگ شب را سوزانده و مردم را بکار و کوشش وا داشته. این مردم از محله های مختلفند. این شهر سی و دو محله دارد و هر محله ای هم به کدخدایی سپرده شده. همه جور آدم در این شهر پیدا می شود. زیرا هر روز کاروان های بسیاری از بخارا و خیوه و هرات و کرمان و یزد و کاشان و اصفهان و تهران و عراق به مشهد وارد می شوند و با این کاروان ها عرب ها و ترک ها و افغان ها

ص: 4

-
- 1- بانی مسجد گوهر شاد زن میرزا شاهرخ پسر امیر تیمور بوده و تذهیب گنبد مطهر هم در زمان نادر شاه صورت گرفته است
 - 2- اشاره به حدیث " قال صلوات الله و سلامه علیه : من زار ولدی بطوس کانما زار بیت الله سبعین مرة " فرمود صلی الله علیه و آله هر کس فرزند مرا در طوس زیارت کند انگار هفتاد بار خانه خدا را زیارت کرده است. " مطلع الشمس

و ازبک ها و تاجیک ها و غیره می آیند.

اینان با لباس های رنگارنگ و قشنگشان توی بازارها می گردند و برای خود تیغه های شمشیر فیروزه و قالی شال های اعلا و مخمل می خرند. در این شهر سنگ تراش هم زندگی می کنند. این پیشه وران از سنگ سیاه با تر دستی بسیار دیگ و بشقاب و کاسه و فنجان می سازند. محصول کار پر سر و صدای آنان خریدار جمعی بی شمار دارد .

خیابان چهار باغ مهم ترین خیابان شهر است . این خیابان راهی است بلند و قریب بانهدام. از این راه بسوی ارگ شهر آمد و شد می کنند . قسمت اعظم برج ها در عمارت ارگ ساخته شده. این شهر یکصد و چهل و دو برج دارد عمارت ارگ را شاهزاده عباس میرزا و پسرش محمد علی میرزا ساخته اند. سرباز خانه و قور خانه و میدان مشق در این جا قرار دارد. در عمارت ارگ شاهزاده حکمران زندگی می کند. هرکس او را ببیند باید فوراً " تعظیم کند .

اما انبوه جمعیت به محل اقامت شاهزاده آمد و شد چندانی ندارند. یک دسته از این جمعیت یهودیانند . اینان محله ای مخصوص بخود دارند .

پیشه ی آن ها تجارت است . در سال 1255 هجری قمری دویست تن از یهودیان را قتل عام کردند. گفته شده سبب این کشتار اسائه ادب از طرف آنان به دین مبین اسلام و تعصب مردم این سامان بوده است

ماهم در این سال وارد این شهر شده ایم تا با زندگانی مردمانش آشنائی بیشتری پیدا کنیم . مردمان این شهر بعلت و فور نعمت و ارزانی ارزاق (1)

ص: 5

1- بهای ارزاق اولیه را بدین شرح ثبت کرده اند : نان چهار من و نیم یک ریال. برنج منی پانزده ریال . گوشت منی یک قرآن روغن منی سه هزار هیزم بیست الی سی من یک ریال . جو دوازده من یک ریال . گاه بیست و چهار من یک ریال پیه برای شمع منی یک ریال و نیم . مطلع الشمس

در آسایش بسر می برند . از یکسو زمین های حاصل خیز دارند و از سوی دیگر هر روز کاروان ها برایشان کالاهای گوناگون و اجناس قیمتی به ارمغان می آورند.

با وجود ارزانی ارزاق باز دسته ای از مردم هستند که در تنگدستی زندگی می کنند . یک دسته از این مردم طلاب علوم دینی ، روضه خوانان و مسئله گویان می باشند که غالبا به سختی موفق به تامین زندگانی خود می شوند .

مایه ی معاش طلاب توکل است. تحصیل یا محضاً "لله است یا برای بدست آوردن شهرت و مجتهد شدن . طلاب "عموما در شانزده مدرسه (1) این شهر فقه و اصول و کلام و حکمت الهی و نجوم بطلمیوسی و طب قدیم تحصیل می کنند .اغلب طلاب که از خود خانه ندارند در این مدارس که بیشتر شباهت به کاروانسراها دارند زندگی می کنند

خانه های این شهر خوش نما نیستند. سطح خانه ها از کوچه ها پست تر است. درهائی کوتاه و رنگ و رورفته در همه جا به چشم می خوردند . حلقه هائی درشت و سیاه و میخ هائی بزرگ و سرپهن بر درها کوبیده شده. دنباله این درها ،

ص: 6

1- (1) - مدارس مذکور بشرح زیر است: (1) - مدرسه نواب ، که شاه سلیمان در سال 1076 آن را ساخته است. (2) - مدرسه ملا تاجی . (3) - مدرسه میرزا جعفر که در سال 1059 ساخته شده . (4) - مدرسه حاجی حسین (5) - مدرسه ملا باقر که سال بنای آن 1083 می باشد. (6) - مدرسه بالاسر ، که سال بنای آن 1091 است (7) - مدرسه پریزاد (8) - مدرسه دو در ، که شاهرخ گورکانی آن را در سال 823 ساخته است . (9) - مدرسه سلیمان خان که اعتضاد الدوله قاجار آن را ساخته (10) - مدرسه خیرات خان که شاه عباس ثانی در سال 1058 آن را ساخته است . (11) - مدرسه عبدل خان (12) . مدرسه عباسقلی خان . (13) - مدرسه حاجی رضوان . (14) - مدرسه چهارباغ . (15) - مدرسه سعد الدین یا مدرسه پائین (16) -مدرسه فاضل خان

دهلیزهایی تنگ و باریک قرار دارند. کسی انتظار ندارد که از تنگنایی چنین تاریک به فضائی چنان باز و بزرگ و دلگشا داخل شود زیرا از این دهلیزها که بگذریم وارد حیاط‌هایی پاک و وسیع و باغچه‌هایی خرم و درختانی سرسبز و باصفا می‌شویم.

"محمد کاظم" در یکی از این خانه‌ها در سال 1255 هجری قمری چشم بدین جهان گشود.

شی که او به دنیا آمده بود دو فرشته با صورت‌های نورانی و بال‌های زیبای خود از عرش خداوند به سوی شهر فرشتگان پایین آمدند.

این دو آمده بودند تا سرنوشت او را بر پیشانی‌اش بنویسند

ص: 7

ما در باره ی مادر " محمد کاظم " اطلاع درستی در دست نداریم.

برای ما مادر او شخصیتی مبهم و سایه آمیز است. ما نمی دانیم نامش چه بوده ، کی و در کجا ازدواج کرده، از چه خانواده ای بوده ، و چقدر در این دنیای دون زیسته است. آن ها هم که در باره او اطلاعاتی داشته اند اکنون سال هاست مرده اند و آن چه می دانسته اند همراه خود به گور برده اند.

اما درباره ی پدر او ، آن چه فرزندانش گفته اند و آن چه ما می دانیم از این جمله بیشتر نیست که " نامش ملا حسین و از اهل هرات " (1) بوده. در مشهد می زیسته . مردی بوده مرفه ، دانش دوست و گوشه گیر

ص: 8

1- درباره ی چگونگی پیدایش این شهر اختلاف است. جمعی آن را به اسکندر نسبت می دهند. برخی می گویند هرات نام دختر ضحاک بوده و او این شهر را ساخته و بنام خود موسوم کرده است . شهر هرات به علت موقعیت جغرافیائی و لطافت آب و هوایش از آغاز بنیاد مورد توجه بوده است. مورخین نوشته اند امیر نصر سامانی که از بخارا برای توقف چند روزه بهرات آمده بود نزدیک به چهار سال در آن جا اقامت گزید تا آن که درباریانش به رودکی متوسل شدند. شاعر نامدار بامدادان نزد شاه رفت و با سرودن اشعاری هیجان انگیز او را تشویق به حرکت از هرات نمود. شهاب الدین ابو عبدالله یاقوت که در سال 607 هجری به خراسان آمده در کتاب کتاب " معجم البلدان درباره ی لطافت آب و هوا و بوستان های زیبا و علما بزرگان این شهر شرحی نوشته است . حاجی میرزا زین العابدین شیروانی مولف کتاب بوستان السیاحه درباره حوادثی که شهر هرات بخود دیده می نویسد : ... سوم حادثه ی قحط و غلا بود که در سال 491 هجری ظهور نمود صد هزار سر و قد لاله عذار به دیار عدم شتافتند و چندین هزار قمر طلعت خورشید چهره بیاد قرص نانی جان دادند. چهارم حادثه ی چنگیز خان بود که در 671 هجری رخ نمود . در تاریخ سراج منهاج مسطور است که بهر دروازه ششصد هزار کس کشته شد و قریب صد هزار دختر ماه پیکر مهر منظر را به اسیری بردند و وقتی فرمان رسید کسی را نکشند هنوز دویست هزار کس باقی بود. در قتل عامی که "مجددا در همین سال در هرات رخ داد تمام خلایق را از دم تیغ گذراندند ، عمارات ، برج و بارو ، و خندق را از بیخ بر آوردند و فقط شانزده نفر که در غار و گوشه و کنار پنهان شده بودند نجات یافتند. پنجم حادثه ی طاعون بود که در سنه ی 838 هجری رخ نموده و در تاریخ هرات مسطور است که در آن بلیه ششصد هزار تن طریق عدم پیش گرفتند ... الخ از این نوشته ها چنین بر می آید که شهر هرات در گذشته شهری پر جمعیت بوده است. بزرگان و دانشمندان و عرفاء بنامی از این شهر بر خاسته اند که از آن جمله اند خواجه اباصلت و خواجه عبدالله انصاری . سیف الدین محمد بن یعقوب الهروی در کتاب تاریخ نامه ی هرات احادیثی چند درباره فضیلت این شهر گرد آورده که در یکی از آن ها از قول پیغمبر اکرم نقل شده وقتی رسول خدا را جبرئیل به آسمان می برد و شرق و غرب عالم را به آن حضرت نشان می دهد پیامبر سر زمینی می بیند که از آن جا ستونی از نور خارج شده و وقتی از جبرئیل می پرسد این کدام سر زمین است او پاسخ می دهد که این جا سر زمین هرات است و آن نور از جایی بر می خیزد که بعضی از فرزندان تو در آن جا دفن خواهند شد : " لما عرج بی الی السماء ارانی جبرئیل بقاع الارض شرق ها وغرب ها فرایت بقعة عمود من نور. فقلت یا جبرئیل ما هذه البقعة . فقال هذا بلد هراة والنور فی موضع یدفن فیه بعض اولادی . " بطوری که می دانیم هرات در گذشته جزو خاک خراسان بوده ولی در زمان قاجاریه این شهر حاصل خیز را از ایران جدا می سازند. میرزا محمد تقی مستوفی در جلد 13 کتاب ناسخ التواریخ قیام کامران میرزا را در هرات در سال 1254 هجری و بالا گرفتن کار او و لشکر کشی محمد شاه را به آن صفحات به تفصیل شرح داده و اشاره ای به نبوغ نظامی حاجی میرزا آقاسی

صدر اعظم، هنگام محاصره شهر هرات نموده و می نویسد: حاجی دستور داده بود که لشکریان نیمی از شهر هرات را محاصره و نیمی دیگر را آزاد بگذارند بسیار وقت افغان ها از آن دروازه ها که در محاصره نبودند بیرون می آمدند و شب هنگام ناگهان بر سنگرها شبیخون می زدند. رفته رفته درازی محاصره، کثرت مقتولین و مجروحین، و شدت محاربه سران سپاه را جرات داد تا به صدر اعظم بگویند این گونه محاصره که شما فرمان داده اید و سه دروازه شهر را از آسیب لشکر معاف کرده اید تا قیامت این کار به خاتمت نرسد، چه غلات و حبوبات و مهمات بسیاری به شهر در آورند و اگر لشکریانی هم به مدد ایشان رسد بی زحمت به آن ها می پیوندند و بر ما شبیخون می زنند و چنان باشد که تا کنار سنگر در رسند و از تاریکی شب استفادت برند و سربازان ما ندانند که ایشان دوستانند یا دشمنانند. " اما حاجی میرزا آقاسی سخن ایشان را استوار نمی دانست و می فرمود: دروازه شهر را محاصره و سه دیگر را مفتوح بگذارید.... زیرا چون اطراف شهر را نیک محاصره نماییم و سد طرق و شوارع کنیم کار بر دشمن دشوار گردد و در حراست خویش نیک بکوشد و چون راه فرار گشاده باشد مردم چون لختی سختی ببینند شهر را بگذارند و راه فرار پیش گیرند باری گرچه بر اثر دسائس بیگانگان و بخصوص انگلیسیان محمد شاه نتوانست هرات را فتح کند ولی در زمان سلطنت ناصر الدین شاه این شهر گشوده شد. اما اجانب با دسائس خود باز توطئه های دیگر چیدند و هرات را از ایران منتزع ساخته و نگذاشتند این شهر تاریخی، که همیشه جزو ایران بوده، همچنان در دامان مام میهن پرورش یابد

اما این جمله مرا بی نیاز نمی ساخت . من می خواستم بدانم " ملاحسین پدرش و یا لااقل خودش چه کاره بوده، چند فرزند داشته، و چگونه امرار معاش می کرده. بدین سبب مدت ها بود دنبال مردی که نسل می گشتم تا از روزگاران گذشته از او پرسش کنم. بالاخره جوینده یابنده است . در محفلی علمی در مشهد کسی نشانی علی اکبر را بمن داد و درباره او بمن گفت:

ص: 9

مردی است سالخورده و کم پیدا . سنش از صد گذشته . در مشهد پسرش دکان خیاطی دارد. گاهی به دکان او می آید چند ساعتی می نشیند و سپس عصا زنان راه منزل را در پیش می گیرد و دیگر کسی تا چند روز او را نمی بیند . اگر با او تماس بگیرید حتما اطلاعاتی در اختیار شما خواهد گذاشت . "

ص: 10

هما نوقت کسی را دنبالش فرستادم ولی او را نیافتند . پسرش گفته بود چندی است که مریض است و به دکان نمی آید، خوب است این مطلب را بگذارید برای وقتی که حوصله حرف زدن را داشته باشد .

روزها یکی پس از دیگری می گذشتند و من بی صبرانه در انتظار دیدن او بودم. تا این که بالاخره این انتظار سر آمد .

ص: 11

آن روز هوا سرد بود و من در مشهد در منزل پدر بزرگم و در مجلس پرست گرد آمده گرد هم و در درس او نشسته بودم . در اتاق عده ای از مردان خدا انتظار ورود استاد سالخورده خود دقیقه شماری می کردند. من هم مانند روزهای دیگر در گوشه ای نشسته بودم. در همین وقت بود که خبر ورود او را به من دادند . به عجله برای دیدارش شتافتم.

دستاری شکرری رنگ بر سر ، عبائی سیاه بر دوش ، و عصائی قهوه ای و چوبین در دست داشت. با آهستگی از پله ها بالا می آمد. به او سلام کردم و او را به اتاق پذیرائی بردم.

او روبروی پنجره ی باز اتاق ، زیر اشعه طلائی رنگ و دلچسب آفتاب زمستان نشست. مدتی ساکت ماندیم تا نفسش جا بیاید. آن گاه پرسید:

برای چه مرا خواسته بودید؟

گفتم: " این چای را میل بفرمایید تا عرض کنم

دستی لرزان و چروک خورده استکان چای را در بر گرفت و آن را با آهستگی بالا برد. من به قیافه او خیره شدم .

صورتی سوخته و پرچین و شکن با چشمانی ریز و بینی ای درشت و موهایی چون پنبه سپید به سیمای او رنگ خاصی می دادند . ابروهای پر پشت و مژه های بلند بر چشمان بی فروغ او سایه می افکندند بر چشمانی که خوبی ها و بدی ها و پستی ها و بلندی ها دیده و گذشت زمان و مرگ دلبندان حلقه ای سپید دور مردمک آن ها پدید آورده بود. چند موی سیاه و درشت بر روی لاله های گوش او روئیده بود

ص: 12

و این سیاهی با سفیدی موهای سرش می جنگید .

وقتی آخرین جرعه های چای از گلوی چروک خورده و آویزان او پائین رفت با دست هائی لرزان استکان را بر جای خود گذاشت و سوال خود را با لحنی ناراحت و قیافه ای گرفته و منتظر تکرار کرد .

من خواهش خود را با او در میان گذاشتم . تبسمی بر لبان او نقش بست و امواج آن ، گرفتگی صورت او را در هم شکست.

دستی به پیشانی بلند و قهوه ای رنگ خود که جای پرستش خدای بزرگ در میان چین و شکن های آن دیده می شد کشید و سپس آهی بلند از سینه پردرد خود بیرون فرستاد. این دست با انگشت های ترک خورده و ناخن های سیاهش بپائین لغزید و یک مشت مو ، موئی که نرمی ابریشم و سپیدی گل یاس را داشت در بر گرفت .

سر خود را پائین انداخت و بیک نقطه ی قالی خیره شد و مدتی بدین حال باقی ماند. گوئی می خواست خاطرات ایام گذشته را از زیر خاکستر فراموشی بیرون آورد. خاطرات سال هائی از دست رفته، خاطرات دنیائی فراموش شده ، دنیایی که امواج سهمگین حوادث و دگرگونی های رنگارنگ روزگار خاکستری سنگین بر روی رنگ های آن پوشانیده و خوبی ها و بدی های آن را در دل خود جای داده بود.

بالاخره او همچنان که به گلی از گل های قالی خیره شده بود با صدایی آرام این طور آغاز سخن کرد:

اکنون از آن روزها سال ها . گذشته سال هایی پر رنج و ملال ، سال هایی که با سختی ها شروع شدند و با بدبختی ها خاتمه پیدا کردند، سال هایی که اندوه ها و نا بسامانی هایش شکاف هایی عمیق در قلب من بوجود آوردند.

شما می خواهید من از دنیای کهنه و از مردمان از یاد رفته برایتان بگویم. اما اول بگذارید خود را معرفی کنم

من در سال 1280 هجری قمری چهار ساله بودم . من وقایع آن

سال را بخوبی بیاد دارم . اکنون سال 1375 است و از آن موقع نود و پنج سال می گذرد . من . من گاه گاهی بدین فکر فرو می روم که آیا طفلی چهار ساله می تواند وقایع چهارمین یا پنجمین سال حیات خود را "کاملاً بخاطر بسپارد. شاید من در آن سال عمرم زیاد تر بوده. خدا بهتر می داند .

من سال دقیق تولد خود را بیاد ندارم. همین قدر می دانم که از تولد ، پدر و مادرم نام مرا علی اکبر گذاشتند. نام پدرم غلامحسین بود . او خیاطی می کرد . یک بار هم مکه رفت و از آن پس مردم او را حاج غلامحسین صدا می کردند.

من آن چه را که از پدرم و جدم شنیده ام برایتان تعریف می کنم . من در این باره دلیلی در دست ندارم، زیرا آن ها در موقعی که این سخنان را به من می گفتند دلیلی برای من نمی آوردند و من هم از آن ها همچو در خواستی نداشتم.

آن ها به من گفته اند که پدر پدر بزرگ شما آخوند ملا حسین نام داشت. او مردی بود با سواد و اهل علم و در هرات مرفه زندگانی می کرد. برای مدتی از هرات به کاشان رفت و در آن جا به ارشاد مردم پرداخت و سپس از کاشان به هرات باز گشت و زنی را به همسری گرفت و خداوند چهار پسر بنام های نصرالله و محمدرضا و غلامرضا و محمد کاظم با و مرحمت فرمود .

ملا حسین تجارت ابریشم می کرد و مردی ثروتمند بود . از هرات هر چند یک بار برای زیارت به مشهد می آمد. بعدها که فرزندانش بزرگ شدند آن ها هم برای زیارت با او به مشهد می آمدند تا این که ملاحسین آمد و در مشهد ماندگار شد سه فرزند او هر کدام کسبی را پیشه ی خود ساختند و اکنون فرزندان آن ها زنده اند . محمد کاظم در مشهد متولد و در همین شهر داماد شد و سپس برای تحصیل به نجف رفت. ملا حسین در مشهد مرحوم شد .

در ایام جوانی روزی با پدرم در قتلگاه مشهد قدم می زدم . او در آن جا قبر ملا حسین را به من نشان داد. اکنون از آن روز سالیانی دراز گذشته . من سر

گور او دیگر نرفتم و سال وفات او را هم بخاطر ندارم.

پیر مرد خسته شده بود. تداعی معانی او را تا راحت و مریحاره ساخته بود. او همه چیز را با هم می گفت. او از برجها و باروها، از حصارها و خندق ها، و از قافله ها، و از قافله ها و آدم های روزگاران گذشته سخن ها می گفت.

به سختی می توانست از سیل خاطرات زنده شده خویش جلوگیری کند و من هم با اشکال می توانستم او را دنبال نمایم و از گفته های او که مورد نیازم بود یادداشت بر دارم. ولی وقتی بر اثر تکرار این کار صورت گرفت او را بیاد سوال گرفتم و درباره بعضی نکات که با تاریخ تطبیق نمی کرد با او محاجه نموده باو گفتم " شاید گذشت زمان تاریخ وقایع را از یاد شما برده و در خاطرات شما فتوری وارد آورده است. "

او که از دست سوال های من خسته و آشفته شده بود با لحنی سرزنش آمیز گفت :

" ما مردمان دنیای دیگری هستیم. دنیایی کهنه و از یاد رفته. ما معتقداتی داریم که با عقاید مردمان دنیای نو سازگار نیست ولی ما آن ها را حفظ کرده ایم

من عقیده دارم که تا لب گور بیش از یک قدم فاصله ندارم و هر لحظه ممکن است این یک قدم طی شود و من در چند وجب خاک جای بگیرم نمی خواهم دروغ گفته باشم. آن هم دروغی که برایم سودی ندارد. من نمی دانم آن چه را که برای شما گفتم با تاریخ تطبیق می کند یا نه ولی می دانم که پدرم و جدم درباره این مرد این حرف ها را به من زده اند. من حرف های آن ها را نه تکذیب می کنم و نه بصدیق من نمی توانم این کار را بکنم زیرا آن ها که این سخنان را به من گفته اند سال هاست که مرده اند و پوسیده اند. من با آن که به دنیای آن ها خیلی نزدیک شده ام ولی هنوز به آن ها دسترسی ندارم. پس، از من انتظار نداشته باشید که بگویم آن ها درست گفته اند یا نادرست زیرا تا لب گور، من بیش از یک قدم فاصله ندارم و در آن جا هم به بیش از

چند وجب خاک نیازمند نیستم.....

آری پیر مرد راست می گفت. او دیگر خسته شده بود و بیش از این حوصله سخن گفتن نداشت. او به سوال های من صادقانه پاسخ داده بود و از او زیادی بود. اکنون وظیفه من بود که از او سپاسگزاری بسیار بنمایم.

من این کار را کردم و او هم از این ملاقات اظهار خرسندی کرد و از این که کسی پیدا شده بود و او را وادار کرده بود که به نود و اندی سال پیش باز گردد خوشحال بنظر می رسید.

من تاسر کوچه به دنبالش رفتم و در آن جا با تشکر بسیار از او جدا شدم و بر جای خود به تماشای او ایستادم.

مرد که نسل در راهی ناهموار با پستی خمیده و عصایی چوبین و پاییی لنگین به کندی پیش می رفت

گویی ایام جوانی را در خاک جستجو می کرد.

ص: 16

فصل سوم: سخنی که او را دگرگون ساخت

در آن روزها که آتش شورش و طغیان در شهر مشهد افروخته شده بود محمد کاظم هشت سال بیشتر نداشت .

مردی بنام سالار در سال 1262 هجری درفش یا غیگری را بر افراشته و مردم را نگران ساخته بود. حکومت مرکزی از تهران حشمت الدوله را با لشکری برای سرکوبی وی بخراسان گسیل داشت. لشکریان دولت با پیروان سالار ستیز بسیار کردند تا عاقبت شهر را به تصرف خویش در آوردند. اما بر اثر تحریک سالار برادر وی در سال 1264 از غیبت والی خراسان استفاده کرده جمعی از اجامر و اوباش را اغوا نمود و آنان ناگهان بخانه متولی مسجد ریخته او را شبانه برهنه به مسجد گوهر شاد آوردند و در برابر برادر سالار به قتلش رسانیدند .

برادر سالار پس از این واقعه دستور قتل داروغه شهر و سایر مخالفین را داد. اوباش شادی کنان بر سر داروغه ریخته و او را در دم بکشتند و سپس برای تاراج سیم و زر توانگران بخانه های آن ها ریخته و آشوب غریبی پیا ساختند.

نوشته اند که در آن تیره شب بیش از هفتصد نفر از سپاهی و غیر سپاهی بهلا-کت رسیدند. از آن سوی سالار به یاری برادر خویش بر خاسته با دسته ای از تراکمه وارد شهر شده ارگ را محاصره کرد و چون کار محاصره به درازا انجامید قحط و غلا در شهر بروز نمود.

در همین اثنا محمد شاه در تهران در گذشت. این خبر مقاومت - کنندگان را بیش از پیش قوی تر و جری تر ساخت. ناصرالدین شاه که تازه به سلطنت رسیده بود و نمی خواست نخستین ایام پادشاهی را با جنگ و خونریزی آغاز کند ، واداشت تا اتابک اعظم، میرزا تقی خان امیر کبیر ، شخصی را برای استمالت نزد سالار بفرستد.

مرد یاغی بفرستاده ی دولت اعتنائی نکرد امنای دولت تصمیم گرفتند حسام السلطنه را برای سرکوبی او بخراسان بفرستند. در ناسخ التواریخ مسطور است که در ایام محاصره مشهد قشون سالار دویست مرتبه با لشکریان حسام السلطنه مصاف دادند

سالار وقتی خود را لب پرتگاه یافت تمام علمای شهر را محبوس ساخت و دستور داد تا قندیل ها و ضریح طلا و نقره مرقد مطهر را از جای بر کنند . او طلاها را ذوب کرد و از آن ها سکه ساخت و برای دلگرم کردن پیروان خود سکه ها را میان آنان قسمت نمود .

دیری نپایید که بعلت بروز قحطی و شدت محاصره و کثرت کشتار مردم شهر بر ضد سالار قیام کردند سالار از ترس جان به حرم پناه برد. حسام السلطنه در نهم جمادی الاول 1266 مشهد را فتح کرد خدام حرم کهبی احترامی ها و ستم ها از سالار دیده بودند او را از آن جایگاه مقدس بیرون رانده و بدست لشکریان حسام السلطنه سپردند و آن ها نیز وی را به کیفر اعمالش رساندند و بدین ترتیب فتنه سالار پس از چندین سال قتل و کشتار پایان رسید.

در عرض این سال های پر رنج و ملال محمد کاظم " از همه چیز بیزار بود. جنگ و خونریزی ، قحطی و گرسنگی هرج و مرج و بلوا مغز حساس او را از هرگونه فعالیت و کاری باز داشته بود. او در این دنیای پر آشوب و فتنه خیز دلش می خواست روزهای سختی را با بی قیدی به شب های تیره بختی مردم این شهر وصل کند. اغلب به صحن پناه می برد. در گوشه ای در گوشه ای می نشست. سر را بروی دو دست

می گذاشت و کبوتران حضرتی را که با حرص و ولع بسیار دانه های گندم را تند تند می بلعیدند تماشا می کرد .

او از مشاهده ی چشم های ریز و پنجه های قرمز و سینه براق آن ها که اشعه آفتاب هر دم به رنگ های سبز و سرخ در می آمدند احساس لذت می کرد و جنگ و جدال و قر و پف این پرندگان زیبا را بر سر یک دانه گندم می دید و در عین حال به زندگانی آنان رشک می برد.

او دلش می خواست یک جفت بال می داشت تا از دست مردمی که پیوسته بر درد یکدیگر می افزایند و با هم بیهوده جنگ و ستیز می کنند بسوی کوه ها و دشت ها فرار کند

او می خواست با بال های کبوتران بسوی آسمان بیکران پرواز کند تا از دست رنگ ها و نیرنگ های مردمی کینه توز آرامش و آسایش یابد. اما هر گاه عابری بی خیال و یا کودکی شیطان با رفتاری ناهنجار آرامش خوردن را از این پرندگان بی آزار سلب می کرد و آن ها از ترس جان ناگهان بهوا بر می خاستند صدای حرکت بال هایشان رشته افکار این تماشاچی را از هم می گسیخت و او از آسمان خیال به دنیای پر رنج و ملال باز می گشت ، خود را باز در میان مردم می دید، مردمی که در برابرش می لولیدند، جمعی تند و دسته ای آهسته ، با رنگ ها و شکل های گوناگون می گذشتند.

باید در میان همین مردم زندگی کرد

او این حقیقت تلخ را می دانست اما دلش می خواست آن طوری که خودش می خواهد در میان آنان زندگی کند یعنی آدمی باشد بی قید و بی کار و بی بند و بار

این احساس که ناشی از دوران طفولیت پر تلاطم او بود تا چند سال فکر او را از تحصیل علم و یا فراگرفتن حرفه ای باز داشته بود تا این که شبی سخنی نیش دار از پدر خود شنید و آن سخن حالش را دگرگون ساخت

آن شب، مانند سایر شب‌ها، همه شام خوردند و خوابیدند و دیری نپائید که تاریکی و خموشی پرده‌ای بر زمان و مکان کشید. محمد کاظم با افکار خود در بستر نبرد می‌کرد. افکاری پریشان چشمان تیزبین او را بیدار و مغز حساسش را هوشیار نگاه داشته بود. در این هنگام شنید که پدر و مادرش در اطاق مجاور دارند در باره او صحبت می‌کنند. او به دقت گوش فرا داد. شنید که پدرش با ناراحتی به مادرش می‌گوید:

من شب و روز از فکر کاظم بیرون نمی‌روم. این پسر مرا ذله کرده. معقول، برادرهایش هر کدام کسبی را برای خود در پیش گرفته‌اند اما این بچه نه درس می‌خواند و نه کار می‌کند. من نمی‌دانم چه فکری دارد، چه می‌خواهد بشود، اما می‌دانم با این روشی که در پیش گرفته آخرش به هیچ‌جا نخواهد رسید....

کاظم از گوش دادن به این سخنان بسیار ناراحت شد. سرزنش نیش‌دار پدر و عتاب جانسوز او در دل زود رنجش تاثیر بسیار کرد.

از شنیدن سرزنش پدر سراپای وجودش را لرزشی فراگرفت. این لرزش قلب او را سنگین ساخت و این سنگینی به گلوی او فشار آورد. او دلش می‌خواست فریاد کند تا گلوی خود را از چنگال بغضی دردناک برهاند.

و بالاخره فریاد کرد، اما فریادش چیزی جز دو قطره اشک نبود که از گوشه چشمانش به آرامی پایین آمدند.

فصل چهارم: اشک های فراق

الان ماه رجب است. سال 1277 هجری از آن شب سال ها گذشته

در میان تاریکی و سکوت خیال انگیز بعد از نیمه شب محمد کاظم کنار پنجره اطاق خود ایستاده بود و به آن شب فکر می کرد، به آن شبی که هنوز خاطرهاش بعد از گذشت سال ها از یادش نرفته بود. او بخوبی بخاطر داشت که در آن تیره شب عتاب پدر چه طوفانی در دلش بپا ساخت ، چطور مردانه تصمیم گرفت ، و چگونه آن تصمیم را بمرحله عمل در آورد.

او در مدارس مشهد دیده بود که طلاب علوم دینی با چه محنت و کوششی درس می خوانند. او عسرت شیفتگان راه حقیقت را دیده بود و به تهی دستی زندگانی آنان پی برده بود. اما با همه این ها او تحصیل علم و دانش را با تمام مشکلات و معضلاتش دوست می داشت و دلش می خواست در راه حقیقت و معرفت ، هر چند راهی ناهموار و دشوار باشد، با عزمی استوار و گام هائی پایدار پیش برود تا بسر منزل مقصود برسد.

برای تحقق این خواست و آرزو او تصمیم گرفت.

از فردای آن شب محمد کاظم عوض شده بود. عزمی راسخ و اراده ای خلل ناپذیر که همراه با ذرات خورش در رگ هایش جریان داشت او را به کار و کوشش

وا می داشت و پیوسته به او نهیب می زد که بر فعالیت و جدیت خویش بیش از پیش بیفزاید.

روزی که اولین کتاب درسی خود را تمام کرد برای او روز خوشی بود. چقدر خوب و چقدر زود محتویات آن کتاب را فرا گرفته بود. اما دلش می خواست کتب بیشتری را مطالعه کند

دیری نپائید جرقه دانش در خرمن سعی و کوشش او آتشی فروزان بوجود آورد. شعله های این آتش که در اندرون او زبانه می کشید دم به دم او را برای درک جمال کمال تشنه تر و مشتاق تر می ساخت.

از آن پس محمد کاظم کار می کرد کاری مدام و خستگی نا پذیر ساعات روز و دقائق شب او در مدرسه، در مجالس درس، و در حجره ها به بحث با دوستان دانا و کوشایش می گذشت.

او معلمین خود را، این مردمان قانع و با ایمان را، دوست می داشت و به آن ها احترام زیاد می گذاشت. آن ها هم او را گرامی می داشتند و پیوسته تشویق و ترغیبش می نمودند.

عشق به تحصیل، این جوان خدا شناس را از منزل پدر و مادرش دور ساخت. در مدرسه سلیمان خان حجره ای را برگزید تا در آن جا بتواند بهتر درس بخواند و بیشتر از وقت خود استفاده کند.

حجره ی او محقر و کوچک و ساده و بی آرایش بود. دوستانش نزد او می آمدند و می رفتند و گاه گاهی هم او برای بازدید و یا مباحثه نزد آن ها می رفت .

چه روزها و چه شب ها که بدین ترتیب از زندگانی او بیرون دویده بودند و اکنون روزها و شب های دیگری در کمین بودند تا او را از همسر و فرزندش جدا سازند و معلوم نیست که روزها و شب های آینده او را بکجا ببرند و باچه اشخاصی روبرویش سازند و چه خوشی ها و ناخوشی هائی بر سر راهش قرار دهند .

او درباره ی رفتن از مشهد با پدر و مادر خود صحبت کرده و به آن ها

گفته بود :

من در این شهر آن چه می توانستم فرا بگیرم فرا گرفته ام ، دیگر مدارس این جا و معلمین و مدرسین این جا برای من تازگی ندارند. من باید به نجف بروم ، به جایی که مردانی بزرگ در آن زندگانی می کنند. من دلم می خواهد این راه دشوار را بپیمایم و به شهری بروم که از صدها سال پیش تا کنون مرکز علم و دانش و مهد فعالیت و کوشش برای تعلیم و ترویج حقایق و معارف دین اسلام بوده است. "

پدر و مادرش ما در اظهار داشته بودند: ما سعادت و بزرگی تو را می خواهیم . هر کجا که می خواهی برو و در هر راهی که می دانی تو را به آرزویت نزدیک تر می سازد گام بر دار و بدان که دعای خیر ما پیوسته بدرقه ی راه تو خواهد بود.

همسرش نیز همین ها را به او گفته بود، منتهی از او خواسته بود تا او را همراه خود ببرد . اما محمد کاظم نپذیرفته و به او گفته بود :

من سفری دراز و راهی دشوار در پیش دارم و در این راه در معرض حوادث و امراض مختلف ممکن است واقع گردم. فعلا "صلاح نیست که شما را با خود ببرم. هر وقت به نجف رسیدم و جایی برای سکونت تهیه کردم آن وقت شما را نزد خود فرا خواهم خواند .

همسرش قبول کرده بود اما در این باره کسی با مهدی صحبت نکرده بود!

مهدی؟! "مهدی کجاست و در چه حال است؟"

فکر این فرزند دلبنده محمد کاظم را تکان داد . او بسوی اتاق نیمه تاریک باز گشت. در آن جا شمعی کوچک می سوخت و به صورت خفته مادر و پسری روشنائی می بخشید. مهدی در کنار مادر خود بخواب عمیقی فرو رفته بود

ص: 23

محمد کاظم بی حرکت در جای خود ایستاد و مدتی به پیشانی بلند و موهای قشنگ پسر خود خیره پسر خود خیره شد و سپس خاطرات ایام گذشته در مغزش زنده گشتند...

برای او و پدر و مادر و برادران و نزدیکانش روز دامادیش روز بسیار خوشی بود. در آن موقع او بیش از هفده یا هجده سال نداشت و اکنون از آن تاریخ چهار سال گذشته....

در عرض این چهار سال او با کوششی خستگی نا پذیر تحصیل کرده و همسرش نیز پیوسته او را تشویق نموده بود. وجود کسی که افکار او را بخواند و آرزوهایش را بداند برای او نعمتی بزرگ بود. از روزی هم که مهدی قدم بعرصه گذاشت نعمتی دیگر به نعمت های خداداده او افزوده گردید و از وقتی که مهدی زبان باز کرده بود و با شیرینی هر چه تمامتر حرف می زد بیش از پیش در دل او جای وجود گرفته بود.

مهدی همچون شمعی بود که به اطاق ها ، درها ، و دیوارهای ساکت خانه روشنائی می بخشید و با سخنان شیرین خود قلب محمد کاظم را سرشار از محبت و لذت می کرد .

باید از مهدی جدا شوم

این فکر چون چنگالی تیز ، قلب او را در بر گرفت و آن را بیرحمانه فشار داد. او می دانست تا چند ساعت دیگر باید از مهدی جدا شود اما نمی دانست این جدائی تا کی به درازا خواهد کشید و چه بر سر خودش و زن و فرزندش خواهد آمد.

در ظرف چند روز گذشته کسی به مهدی نگفته بود که بزودی پدرت از تو دور خواهد شد. دیگر نه تو می توانی خود را در آغوش او بیفکنی و نه او می تواند با تو بازی کند.

آیا فردا که از او جدا شدم، چه خواهد کرد ؟ چقدر خواهد گریست ؟ بی من چقدر زندگی برای او و مادرش سخت خواهد بود ؟ آیا من به این شهر باز خواهم گشت ؟ چند ماه دیگر ؟ چند سال دیگر ؟ شاید هرگز بر نگردم و

رنگ این شهر و پدر و مادرم را دیگر نبینم.

فکرش چون بدین جا رسید احساس کرد که اندوهی گران بر قلبش سنگینی می کند. در همین وقت چشمش به مهدی افتاد. او را دید که همچنان بخواب رفته. در اندام او حرکتی دیده نمی شد. گویی مرغ خواب روح این کودک را با خود به عالم افلاک برده بود. پیشانی بلند او در پرتو نارنجی رنگ شمع گاهی روشن و زمانی تاریک می شد.

شمع به انتهایش رسیده بود و سوسو می زد و با نور خفیف و لرزان خود سایه های خیال انگیزی را روی دیوارها و سقف اطاق به رقص آورده بود تا این که با یک شعله چشمکی زد و خاموش شد.

''' چراغ عمر مهدی نیز مانند این شمع ناگهان خاموش خواهد شد و تو دیگر او را نخواهی دید '''

وجودی نا مرئی این سخن را در گوش محمد کاظم گفت . ناگهان قلب او فروریخت و پایش لرزیدن گرفت . بی اختیار بر زمین نشست و با چشمانی مرطوب به فضای تاریک اطاق خیره شد

نوری پریده و کم رنگ از پنجره اطاق به زحمت به درون ظلمت راه پیدا می کرد . پرتوهای پریده رنگ این نور قیافه مبهم و سایه مانند موجودی را نشان می داد که در گوشه ای نشسته بود و آهسته اشک می ریخت .

برای اولین بار آن دقایق فرا رسیده بودند، آن دقایق سنگین و ایستاده و مرده ، دقایقی که جان و روان آدمی را به خفگی و تیرگی می کشاند

وقتی ابرهای سیاه و سنگین غم بر آسمان روشن دل او سایه افکندند و آن را تیره و تار نمودند دل او برای آسمان پر فروغ خدا تنگ شد ، دل گرفته و تاریک او روشنائی می خواست

او از جای خود بلند شد. با پائی لرزان و قلبی گرفته همچون

سایه ای درهم از اطاق بیرون رفت

هوای بیرون خنک بود و گونه های او داغ. نسیم بعد از نیمه شب سبک بود و سر او سنگین .

چند نفس عمیق به او آرامش بخشید مدتی بر جای خود ایستاد به آسمان با عظمت و پرستاره خدا چشم دوخت. چشمان او میان ستاره ها می گشتند و برای قلبی تاریک نور جمع می کردند.

چقدر این آسمان با عظمت و ابهت است ، چقدر جلال و شکوه دارد ، چقدر این ستاره ها زیبا و دلربا هستند، چقدر گرفتاری های این دنیا در برابر این همه جلال و شکوه ، عظمت و قدرت، ناچیز و بی اهمیت جلوه می کنند.

دلَم می خواست الان در میان ستارگان بودم، آن جا بودم، آن بالاها ، میان ماه ها و کوکب ها ، جایی که بجز صفا و پاکی چیز دیگری یافت نمی شود

از دور بانگ دو خروس به گوش می رسید. این دو با آواز بلند و مرتب خود هوای خنک پگاه و خاموشی خیال انگیز آن را درهم می شکستند

محمد کاظم مدتی به گفتگویشان گوش فرا داد. گوئی آن دو در آن موقع با هم درد دل می کردند و از جدائی ها و سختی های این دنیا شکوه می نمودند.

شاید هم می خواستند خفتگان را از خواب خوش بیدار کنند و با بانگ خود به آن ها بگویند:

"عَجَلُوا لِلصَّلَاةِ قَبْلَ الْعَوْتِ"

برای "پرستش پروردگار خود بشتابید پیش از آن که انوار طلایی رنگ آفتاب این فرصت فرخنده را از چنگ شما بر باید

اللَّهُ أَكْبَرُ....اللَّهُ أَكْبَرُ

وقتی بانگ الله اکبر در فضای شهر فرشتگان طنین انداخت کاظم به

خورشید با پرتوهای زرین خود دامن سرمه ای رنگ و پر ستاره شب را سوزانده بود و در آسمانی آبی نور پراکنی می کرد .

در میان یکی از کاروانسراهای شهر در اطراف کاروانی که عازم حرکت بود غوغائی پیا شده بود . عده ای یکدیگر را صدا می کردند ، گروهی اسباب می بستند ، چند نفری هم این جا و آن جا دور هم جمع شده بودند و با هم گفتگو می کردند .

بچه ها هم دور شتر پیشوا گرد آمده بودند و به منگوله های زیبا و بندهای سبز و سرخ و زنگوله های کوچک و بزرگی که بگردنش آویزان بود نگاه می کردند و دلشان می خواست این حیوان بی آزار و برد بار گردن خود را که به آن زنگوله های زیادی آویزان کرده بودند هر چه زودتر و بیشتر تکان بدهد تا آن ها بتوانند از صدای زنگ ها لذت برند

در میان جمعیت محمد کاظم دیده می شد دستاری کوچک و سپید داشت بر سر . پدر و مادر و برادران و نزدیکانش در اطرافش ایستاده بودند ، همسر و فرزندش نیز کنار او قرار داشتند

مهدی هنوز نمی دانست که این ها برای بدرقه پدرش آمده اند . باو گفته بودند آمده ایم تا شترها را تماشا کنیم و او نیز با دستان کوچکش شترها را نشان می داد و با زبان شیرین خود در باره آن ها با مادر خود گفتگو می کرد .

ناگهان زنگ های شتر پیشوا بصدا در آمد و بلا فاصله چاوشان حرکت کاروان را اعلام کردند . تمام حاضرین در هم آویختند . در این هنگام قطرات اشک در چشمان مهدی و مادر او و پس از این دو در چشمان محمد کاظم و بستگانش جوشیدن گرفت .

برای آخرین بار آغوش ها باز شدند و آخرین بوسه ها رد و بدل

گردیدند. اندکی بعد شترها با بارها و مسافری رنگارنگ خود از کاروانسرا بیرون رفتند.

بدرقه کنندگان تا دروازه شهر کاروان را بدرقه کردند و در آن جا به تماشا ایستادند. کاروان آهسته آهسته از دروازه دور می شد و در راه پست و بلندی که در پیش داشت چون امواج دریا حرکت می کرد.

دیری نپائید که غباری سنگین شترها را یکی پس از دیگری از چشم ها نا پدید ساخت. بدرقه کنندگان که از دیدن عزیزان خود دیگر مایوس شده بودند با قیافه هائی افسرده و چشمانی اشکبار بسوی خانه های خود راه افتادند .

مهدی هم در آغوش مادر خود بسوی منزل باز می گشت اما در عرض راه پیوسته پدر خود را صدا می کرد و بیاد او اشک می ریخت.

ص: 28

فصل پنجم: مردی که صاحب اسرار بود

در این دنیا بزرگانی زیسته اند که نامشان پس از گذشت قرن ها هنوز بر سر زبان ها می باشد. این بزرگان که هر یک در بارگاه دانش و بینش و پارسائی و خدمت به خلق مقامی بس بلند و ارجمند دارند در دوران عمر خود خدمات گران بهائی به عالم بشریت نموده و پس از مرگ با بجای گذاردن گنجینه های فنا نا پذیری از علم و معرفت، چراغ تمدن مردم این جهان را پیوسته فروزان نگاه خوشبختانه در این کشور کهنسال ما از این گونه مردان بزرگ بسیار داشته اند داشته ایم و بدون شک مرحوم اسرار هم یکی از آنان می باشد.

وی در سال 1212 هجری در سبزوار قدم بعرصه وجود گذاشت . پس از تکمیل تحصیلات در مشهد و اصفهان دوباره به زادگاه خویش بازگشت و در آن جا شروع به تدریس علم و دانش و حکمت و فلسفه کرد و مدت چهل سال در مدرسه ای که بعدها به نامش مشهور گردید تشنگان حقیقت را از چشمه کمال و معرفت خود سیراب نمود .

زندگانی خصوصی این مرد بسیار ساده و بی آرایش بود. در تمام مدت عمر بوری را به قالی مبدل نساخت و برای غذای خود هیچ حیوانی را سر نبرید.

حاجی ملاحادی سبزواری مردی بود گوشه نشین و منزوی . سالی یک مرتبه در ایام عید بمنزل فرزندش به عنوان بازدید عید می رفت و دیگر کسی او را بجز در مجلس درس

در جای دیگری مشاهده نمی کرد.

گفته اند که مجلس درس وی بقدری جالب و جاذب بوده که چهارده نفر در نتیجه ی شنیدن بیانات این بزرگوار خود را هلاک کردند و نیز درویشی به نشستن نیم ساعت در مجلس درس وی بطوری نفسش مجذوب و عقلش مغلوب گردید که خود را از روی بامی به ارتفاع ده متر بلا فاصله بزمین انداخت و روحش از قفس تن به پرواز درآمد.

کرامات بسیار و مکاشفات بیشمار از مرحوم اسرار نقل کرده اند و ما در این جا به ذکر یکی از آن ها قناعت می کنیم :

در سال 1284 قمری ناصر الدین شاه بقصد خراسان بسوی حضرت عبدالعظیم حرکت می کند و در عرض راه مردی را بحالت انتظار مشاهده می کند . شاه قاجار از آن جا که بر جان خود بیمناک بوده به یک نفر از ملتزمین رکاب خود دستور می دهد که برود و ببیند آن شخص پیاده کیست و چکار دارد .

پیشخدمت شاه خود را به او رسانیده و در نزدیکیش می ایستد مردی می بیند ژولیده موی و ژنده پوش . از او سبب توقفش را کنار جاده سوال می کند . آن مرد می گوید :

گویا شاه قصد خراسان را دارد . البته به سبزوار هم خواهد رفت به ایشان عرض کنید در سبزوار وقتی با حاجی ملاهادی ملاقات کردید سلام مرا به او برسانید .

فرستاده شاه با تعجب با و نگاهی کرده و سپس بسوی کالسکه می شتابد . شاه موضوع را از او سؤال می کند . پیشخدمت عرض می کند : مردی بود مجنون که قصد رفتن به شهر را داشت

ناصر الدین شاه بعد از فراغت از زیارت بسوی خراسان حرکت می کند . . در سبزوار ، در کوشک ، با حاجی ملاقات می کند و سپس روز بعد به منزل او می رود . مرد عارف تا اواسط بیرونی از شاه استقبال بعمل آورده و سپس او را به اتاق

مخصوص خود که با بوریا فروش بوده راهنمایی می کند. در ضمن مذاکرات مختلف شاه از حاجی می خواهد که دعای خیری در حقش نماید. وی پاسخ می دهد من در تمام اوقات مؤمنین را دعا می کنم. شاه می گوید دلم می خواهد در حق من دعائی مخصوص بفرمائید. مرد عارف دست بسوی پروردگار خویش دراز کرده و می گوید: "خدایا پادشاه اسلام را رعیت پرور کن."

در بین این مذاکرات آن پیشخدمت وارد اتاق می شود. صاحب اسرار با نظر رفت توجهی با و نموده می فرماید: "فرزند، گرچه سلام آن مرد را که در بین راه تهران و حضرت عبدالعظیم ایستاده بود به من نرسانیدی اما بدان که سلام او به من رسید" (1)

ص: 31

1- با توجه به روایات و احادیثی که در باره تزکیه نفس و تهذیب اخلاق و توجه به معنویات موجود است شنیدن و یا خواندن داستان هائی از این قبیل و بر خورد با بزرگانی روشن ضمیر که خرق عادت می کنند امری مستحیل بنظر نمی رسد. بزرگان ما برای نفس آدمی نیز حواسی قائل شده اند "ان للنفس فی ذاتها سمعا و بصرا و شما و ذوقا و لمسا." مولوی در این باره می فرماید: پنج حسی هست جز این پنج حس * آن چوزر خالص و این همچو مس صحت این حس بجوئید از طیب * صحت آن حس بجوئید از حبیب صحت این حس ز معموری تن * صحت آن حس ز رنجوری بدن در حدیثی آمده است که خداوند فرشتگان را آفرید و خرد را بر آنان حکمفرما ساخت و ددان را آفرید و شهوت را بر آنان استوار ساخت و انسان را آفرید و خرد و شهوت را بر آنان استوار کرد. هر کس خردش بر شهوتش غلبه کرد از فرشتگان برتر است و هرکس شهوتش بر خودش غلبه کرد از ددان پست تر است "ان الله خلق الملائکه و رکب فیهم العقل و خلق البهائم و رکب فیهم الشهوه و خلق الانسان و رکب فیهم العقل و الشهوه. فمن غلب عقله علی شهوته فهو اعلی من الملائکه و من غلب شهوته علی عقله فهو ادنی من البهائم"

شاه با کمال تعجب جریان را از پیشخدمت سوال می کند و وقتی پس از خاتمه ی ملاقات ، پیشخدمت صدق قضیه را عرض می کند ناصر الدین شاه سخت متعجب می شود و بیش از پیش به این مرد بزرگ علاقمند می گردد.

کیفیت وفات این مرد عارف بسیار جالب است. یکی دو روز قبل از فوتش به شاگردانش می گوید :

"چون آخر عمر من نزدیک شده میل دارم در حالتی که گفتگو و بحث درباره صفات و ذات پروردگار باشد خدا را ملاقات کنم. فرزندان من، بحث الهیات را مفتوح سازید ."

نوشته اند که در آن روز "اسرار" با بیانات شیرین خود روان تازه ای در کالبد شاگردان می دمد و بتدریج سخنان دلنشینش هوش از سر شاگردانش می رباید تا این که از شدت هیجان و سرمستی و از کثرت توجه بذات باری تعالی و تراکم اشراقات قادر متعال جام جان این مرد بزرگ لبریز می گردد و با جوش و خروش هر چه تمامتر می فرماید:

"تا چند بگویم. سرم صدا برداشت . هر کس فهمید فهمید، هر کس نفهمید نفهمید.

در این حال جزوه ی اسفار را بر زمین انداخته روان پاکش بسوی تا کی بگویم عالم افلاک پرواز می نماید و این واقعه در روز بیست و پنجم ذیقعده ی سال

ص: 32

بهر حال همان طور که نوه آن بزرگوار درباره جد خود نوشته

مرحوم اسرار اعلی الله مقامه نه تنها یگانه عالم حکیم دانشمند بی بدیل و جامع جمیع علوم شریعت و طریقت و حقیقت بوده و در ردیف فلاسفه طراز اول اسلام بشمار می رفته بلکه از عباد و زهاد و اوتاد عصر خویش نیز بوده اند (2)

ص: 33

1- مولی کاظم سبزواری متخلص به سر در تاریخ وفات استاد خود سروده: اسرار چو از جهان بدر شد *** از فرش به عرش ناله سر شد تاریخ وفاتش از پرسند *** گویم که نمرد زنده تر شد ماثراً و آثار، صفحه ی 147

2- از مرحوم اسرار مولفاتی چند بجای مانده که از آن جمله منظومه "یا غرر الفوائد این کتاب در فلسفه است و آن را در سن 28 سالگی تصنیف نموده و به نظم در آورده است. "شرح اسرار"، در این کتاب مثنوی مولوی را شرحی به فارسی نوشته و لغات دشوار آن را معنی کرده و رموز و اشارات آن را روشن ساخته است. دیگر "اسرار الحکم" و "اسرارالعباده" که اولی در اصول دین و دومی در فروع آن می باشد دیوان غزلیات اسرار را نیز باید نام ببریم. در این جاقسمتی از رباعیات و اشعار او را نقل می کنیم: دلدار چو مغز است و جهان جمله چوپوست *** ناید بنظر مرا بجز جلوه دوست مردم ره کعبه و حرم پیمایند *** در دیده اسرار همه خانه اوست *** ای ذات تو را عراض و صفات آمده پاک *** کوتاه زدامان تو دست ادراک در هر چه نظر کنم تو آئی بنظر *** لا ظاهر فی الوجود واللہ سواک *** با غیر علی کیم سر و برگ بود *** جز نور علی نیست اگر درک بود گویند دم مرگ توان دید او را *** ای کاش که هر دم دم مرگ بود *** دگر باره فتاده شوری بسر *** بجانم شده آتشی شعله ور ندیمان وصیت کنم بشنوید *** که عمر گرامی به آخر رسید خدا را دهیم به می شستشوی *** پاشید سدرم از آن خاک کوی بسازید تابوتم از چوب تاک *** کنیدم می آلوده در زیر خاک چو از برگ رز نیز کفتم کنید *** بیای خم باده خم باده دفنم کنید... آن چه در این فصل درباره زندگانی و آثار صاحب اسرار نوشته شده از کتاب "شرح زندگانی اسرار" تالیف ولی الله سبزواری استخراج گردیده است.

اکنون بجاست به سراغ کاروانی برویم که از مشهد حرکت کرده بود.

وقتی این کاروان وارد سبزوار گردید، محمد کاظم که آوازه ی بزرگی و دانش این مرد بزرگ را شنیده بود و با تالیفات او آشنائی داشت تصمیم گرفت در سبزوار بماند و از محضر درس این فیلسوف نامی کسب فیض کند .

از فردای آن روز بر حضار مجلس درس صاحب اسرار یک نفر اضافه گردید. در مجلس درس این مرد عده ای از طلاب هر روز اجتماع می کردند و به سخنان روح پرورش گوش فرا می دادند .

محمد کاظم هر روز در مدرسه ای که صاحب اسرار تدریس می کرد حاضر می شد و چون بیگانه بود داخل جمع طلاب نمی گشت ، روی سکوئی می نشست و از دور

ص: 34

به درس اسرار و سخنان او با دقت توجه می کرد .

این کار تا روزی که کاروان در سبزوار بود ادامه داشت و وقتی هم کاروان آماده از برای حرکت شد محمد کاظم تصمیم گرفت در سبزوار بماند و در برابر شگفتی همسفرهای خود گفت :

" من می خواهم از مجلس درس این مرد بزرگ کسب فیض کنم و با کاروان های بعدی بسوی تهران خواهم آمد.

کاروان مشهد از سبزوار خارج شد و محمد کاظم را یکه و تنها و بی دوست و آشنا در سبزوار نزد صاحب اسرار بجای گذاشت.

ما نمی دانیم او در این شهر در کجا اقامت گزید ، با چه اشخاصی مراوده و چند بار با صاحب اسرار ملاقات کرد. آن چه در این باره شنیده ایم این است که وی نزدیک به سه ماه در سبزوار ماند.

در عرض این سه ماه او مرتب در مجلس درس اسرار حضور بهم می رسانید . پس از سه ماه که یک روز درس خاتمه یافت شاگردان دور استاد حلقه زدند و با اشاره طلبه ایرا که روی سکو نشسته بود به وی نشان دادند و در باره او گفتند:

چند ماه است که این جوان هر روز باین مدرسه می آید ، در همان جا می نشیند و با کسی مراوده نمی کند. ما نمی دانیم نامش چیست و از کجا آمده و به کجا می خواهد برود. آیا تا بحال خدمت شما رسیده است ؟

تبسمی بر لبان مرد عارف نقش بست و سکوتی بر قرار گردید. آن گاه صاحب اسرار چنین گفت :

نامش محمد کاظم است. از مشهد آمده و به نجف می خواهد برود. من او را دیده و با او صحبت کرده ام و در چشمان او برق نبوغ و در پیشانی او آثار بزرگی را خوانده ام . او در آینده در علم و دانش نابغه خواهد شد و

از انوار نبوغ او هزاران نفر به بزرگی خواهند رسید و از فرمان های او سر نوشت ملتی تغییر خواهد کرد ...

شاگردان با چشمانی حیرت زده به سخنان صاحب اسرار گوش کردند

و وقتی او سکوت اختیار کرد چندین جفت چشم با نگاه هایی که آمیخته به حسد و تعجب و تحسین بود به سوی آن جوان افتاده ای که دور از جمع طلاب روی سکو می نشست متوجه گردید.

اما این چشم ها او را در آن جا نیافتند و از آن روز به بعد دیگر کسی او را بر روی سکوی مدرسه و در سبزواری ندید .

ص: 36

هر وقت ستارگان سحری روپوش سپید رنگ پگاه را بر سر می کشند و یکایک از چشم ها ناپدید می گردند، هر وقت آفتاب طلایی رنگ پرتوهای زرین خود را از روی درختان بالا بلند و تپه ها و کوه های اطراف تهران جمع می نماید آهنگی فرح انگیز در این شهر می پیچد

این آهنگ در این دو وقت خفتگان را از خواب بیدار کرده و بیداران را هم بیاد پرستش خدای بزرگ می اندازد. در زمستان ها و تابستان ها ، بهارها و پائیزها، نقاره چیان بالای نقاره خانه می روند و با نواختن آهنگی مخصوص از طلوع و غروب خورشید استقبال و بدرقه می نمایند .

بجز در این دو وقت ، هنگامی که پادشاه بر تخت می نشیند و یا در دربار مراسم سلام بر پا می گردد نقاره چیان در این شهر با نواختن کوس و بوق و دهل مردم را آگاه می سازند. (1)

ص: 37

1- در آن زمان رسم چنین بود که بعد از غروب آفتاب نقاره چیان سه بار طبل می نواختند: یک ساعت از شب رفته طبل خیر دار را می زدند و طبال در حین زدن طبل به دور خود می چرخید، دو ساعت از شب رفته طبل برچین را می زدند و در این وقت کسبه شروع به بر چیدن بساط خود نموده و دکان ها را می بستند و بالاخره سه ساعت از شب گذشته طبل بگیر و ببند را می زدند.

ما نمی دانیم محمد کاظم در چه روز و یا ماهی وارد این شهر شد ، اما می دانیم که نمی خواست در طهران بماند زیرا مشهد را بقصد نجف ترک کرده و در سبزوار هم برای کسب فیض از محضر اسرار سه ماه مانده بود و این امر حرکتش را به سوی نجف به تاخیر انداخته بود . او می خواست طهران را در اولین فرصت ترک کند اما از آن جا که علماء و حکماء بسیاری در این شهر زندگی می کردند و هر کدام مجلس داشتند او پس از شرکت در مجالس درس آنان تصمیم گرفت که ماهی چند در دار الخلافه بماند.

محمد کاظم در یکی از حجره های مدرسه ی صدر (1) رحل اقامت افکند. در این حجره جوان دیگری بنام ملا عبد الرسول مازندرانی بسر می برد. ما نمی دانیم ، سابقه آشنائی این دو از کجا بوده اما می دانیم در مدرسه مذکور با او همدرس بوده و خدمت ملا حسین خوئی در تهران تحصیل می کرده و این امر هم بیش از شش ماه بطول انجامیده است. (2)

ص: 38

1- (1) - مدارس قدیم تهران شرح زیر بوده است : (1) - مدرسه صدر ، (2) - مدرسه سپهسالار مدرسه سپهسالار ، (3) - مدرسه خان مروی ، (4) - مدرسه حاج ابوالفتح ، (5) - مدرسه معمار باشی (6) - مدرسه دارالشفاء (7) - مدرسه مادر شاه ، (8) - مدرسه سید ناصر الدین (9) - مدرسه شیخ عبدالحسین ، (10) - مدرسه سپهسالار جدید (11) - مدرسه محمدیه ، (12) - مدرسه حاج ابوالحسن . نقل از کتاب " تاریخ روابط ایران و عراق "

2- آیه الله سید هبة الدین شهرستانی رحمة الله علیه در شماره هشتم مجلد دوم " مجلة العلم " نوشته اند که محمد کاظم در سن بیست و دو سالگی پس از تحصیل علوم عقلی و نقلی در رجب سال 1277 هجری بقصد نجف از مشهد حرکت کرد و چون تهران را شهری بزرگ یافت که در آن استادان فلسفه بسر می بردند مدت شش ماه در این شهر اقامت کرد و پس از بهره گیری کامل از دانش آنان در ذیحجه سال 1278 تهران را بقصد نجف ترک کرد : " ثم هاجر مدينة طوس في رجب سنة 1277 بعد ما قضى من عمره اثنتين وعشرين سنة في التحصيل العلوم العقلية والنقلية كما ينبغي او ينبغي من مدارسها الراقية ولم يقصد من هجرته غير التوطن في العراق بطهران وجد نفسه ازاء مدينة عظيمة هي ارقى مما رآه بما لا يقاس و شاهد فيها اساتيد الفلسفة و اساتذة العلوم و الافاضل من طلاب الحكمة فراق في عینه تکمیل فنون الفلسفة في متجرها الوحيد و لا يكمل شيء الا في معدنه فالقى عصاه و لبث في طهران ستة اشهر حتى استوفى حظ الاوفر مما تحراه ثم اقلع في ذى الحجة الحرام سنة 1278 عن طهران و بين عيونه النجف الاشرف ... صاحب " أحسن الوديعه و نیز مؤلف کتاب مشهد الامام او مدينة النجف " هر دو اشاره به عزیمت محمد کاظم از مشهد و توقفش در تهران کرده ولی از توقف در سبزوار ذکری بمیان نیاورده اند تاریخی را هم که ذکر کرده اند درست بنظر نمی رسد، چه از رجب 1277 تا ذیحجه 1278 هجده ماه است و اگر فرض کاظم در سبزوار توقف نکرده باشد و فاصله بین مشهد و تهران را حد اکثر سه ماه طی کرده و شش ماه هم در تهران مانده باشد معلوم نیست نه ماه دیگر را در کجا بسر برده و حال آن که طبق تحقیقی که ما کرده ایم و به استناد قول کسانی که محضر او را درک کرده و آن چه را که شنیده اند با صداقت برای ما بازگو کرده اند محمد کاظم علاوه بر توقف در سبزوار لا اقل مدت سیزده ماه در تهران درنگ داشته است.

متأسفانه ما نتوانستیم درباره زندگانی ملا حسین خویی اطلاعاتی بدست بیاوریم . بعید نیست وی از جمله بزرگانی بوده است که انزوا و گوشه گیری را بر همه چیز ترجیح می داده و به همین علت درباره زندگانی و آثار او قلم فرسائی نشده است

ص: 39

محمد کاظم علاوہ بر تلمذ نزد ملا- حسین خوئی، فلسفہ و حکمت را، به نقل از داییم آقای جعفر کفایی، در محضر حکیم میرزا ابوالحسن جلوہ فرا می گیرد و بطوری که می دانیم مرحوم جلوہ حکیمی عالی قدر بوده است. در شرح حال وی نوشته اند که در سال 1238 هجری در گجرات متولد شده در هفت سالگی به اصفهان رفته اوقات خود را در این شهر صرف تحصیل علوم عقلی و الهی و طبیعی کرده، سپس به تهران آمده و در آن جا مجلس درس دائر کرده و مدت چهل و یک سال به تدریس کتاب های ابن سینا و ملا صدرا و سایر فلاسفه و بزرگان پرداخته و تا سال 1314 هجری که سال وفات او می باشد در تهران مشغول افاضات فلسفی و حکمت الهی بوده است.

مرحوم ابوالحسن جلوہ طبع شعر نیز داشته و تا آخر عمر زن اختیار نکرده و ناصر الدین شاه هم به او ارادت می ورزیده است. معروف است اولین باری که ناصرالدین شاه به دیدن جلوہ می رود جلوہ در کنار حوض مدرسه مشغول وضو گرفتن بوده و ناصر الدین شاه که تا آن روز فقط تعریف جلوہ را شنیده بود و خود او را ندیده بود نزد او کنار حوض می رود و از او می پرسد حجره جلوہ کجاست؟ جلوہ به شاه می گوید شما حجره جلوہ را می خواهید یا خودش را؟ شاه می گوید میرزا حسن جلوہ را می خواهم. جلوہ با تبسمی اظهار می دارد اسم جلوہ تنها میرزا حسن نیست، یک ابولی هم جلوش دارد.

نوشته اند (1) روزی این عارف عالی قدر را در حال گریه دیده اند. وقتی علت را از او استفسار می کنند می گوید:

ص: 40

دیوانه شده ام. " و وقتی از او توضیح می خواهند پاسخ می دهد ، هرکس به چیزی غیر از خدا علاقه پیدا کند دیوانه است زیرا همه چیز فانی است غیر از ذات الهی و من از میان همه چیزهایی که در این دنیا موجود است فقط به این چند جلد کتابی که دارم دلبستگی پیدا کرده ام و اکنون متوجه شده ام که این هم یک نوع جنون است .

باری محمد کاظم مدت سیزده ماه و بیست روز در تهران اقامت کرد و از محضر مرحوم ابوالحسن جلوه و سایر حکماء و بزرگان وقت بهره ها بر گرفت و سپس وسایل رفتن خود را برای عزیمت به نجف فراهم ساخت.

هنگامی که آماده سفر شد ، با کاروانی که آهنگ عراق را داشت، در سحرگاه روزی فرح بخش، از دروازه غربی تهران بیرون رفت.

او به سوی سر نوشت خویش می رفت . بسوی سرنوشتی که همچون آسمان نیمه تاریک و نیمه روشن پگاه برایش اسرار آمیز و خیال انگیز بود.

پس از آن که حضرت علی علیه السلام در نجف مدفون گردید رفته رفته بر اهمیت این مکان افزوده شد. بزرگان و دانشمندان رجال و معارفی که ارادت به آن بزرگوار داشتند پیرامون مرقد مطهرش گرد آمدند و سکونت در جوار حضرتش را مایه سعادت و نیکبختی دانستند.

می توان گفت بعد از آن که شیخ طوسی (1) نجف را مرکز تدریس و محل انعقاد مجلس درس خود قرار داد، و اکنون از آن تاریخ بیش از نهصد سال می گذرد، تدریجا بر اهمیت این شهر افزوده شد. از زمان شیخ طوسی به بعد نجف پیوسته مرکز علم و دانش و مهد پرورش بزرگان و دانشمندان و عرفاء و حکماء عالم اسلام بوده و از برکت مرقد امیر مؤمنان این شهر توانسته است بزرگ ترین و ارجمندترین مردان را در دل خود پرورش داده و آثار جاویدان آنان را همچون گوهرانی درخشان به جهان علم و معرفت تقدیم نماید.

ص: 42

1- این مرد بزرگ در سال 385 هجری قمری در طوس قدم بعرضه وجود گذاشت. در سال 408 هجری به عراق آمد مدتی در بغداد ماند سپس در نجف سکونت اختیار کرد و آن را محل انعقاد مجالس درس خود قرارداد شیخ طوسی در محرم سال 460 هجری در این شهر وفات یافت و در همان جا بخاک سپرده شد .

ضریح پر نور و بارگاه با عظمت و سرور علی علیه السلام در طی قرون متمادی جلب انظار مسلمانان را نموده و همه را بسوی خود کشانده است. مردان خدا پرست و با ایمان برای تحصیل علم و دانش و کسب فیض و روحانیت از راهی با تحمل رنجی بسیار یار و دیار خود را پشت سر گذارده و به این شهر آمده و با محنت مشقت در آن دور زیسته اند.

در کتاب "ماضی النجف و حاضرها" روایاتی چند در باره فضیلت این شهر ذکر و نوشته شده که امام رضا علیه السلام فرموده: یک روز ماندن در جوار حضرت از هفتصد سال عبادت بهتر می باشد و از امام صادق علیه السلام روایت شده که یک شب مجاورت در کنار مرقد امیر مؤمنان و نماز گزاردن در حرم او به دویست هزار نماز دیگر می ارزد. دیگر آن که هر کس در آن جا مدفون گردد از حساب نکیر و منکر و از فشار گور در امان خواهد بود.

این احادیث البته مبین معتقدات مذهبی مردمی متدین و با ایمان است، مردمی که نسبت به بزرگان دینی خود قلباً علاقمند بوده و برای تجلیل از مقام روحانی آنان همواره کوشیده اند. آنان که علم و معرفت داشته اند تمامی عمر خود را در جوار حرم مطهر صرف ترویج دانش و شعائر اسلامی کرده اند و دیگران که مقام و منصب دنیوی داشته اند تلاش کرده اند از طریق تعمیر و یا تذهیب بارگاه امیر مؤمنان اجر و ثوابی و یا لااقل آبرو و نامی در محافل دینی برای خود کسب نمایند.

مورخین نوشته اند (1) که محمد بن زید مشهور به داعی صغیر شهریار طبرستان، که در شوال 287 هجری کشته شد اولین شهریاری بود که برای آرامگاه حضرت علیه السلام قبه و بارگاه ساخت و در تاریخ طبرستان آمده است، پس از آن که

ص: 43

1- به نقل از کتاب "تاریخ روابط ایران و عراق"

متوکل عباسی نجف و کربلا را ویران کرد محمد بن زید داعی تمام ویرانی ها را از نو بساخت و این دومین بنا بود که بر آرامگاه آن حضرت ساخته شد. دیگر امیر عضدالدوله ی دیلمی بود که در سال 336 هجری با عده زیادی از هنرمندان به عراق رفت و ساختمان حضرت را خراب کرد و از نو آرامگاهی نیکو بر آن به ساخت.

هنگامی که سپاهیان مغول به بغداد حمله کردند منقول است که خواجه نصیرالدین طوسی نگذاشت که شهرهای نجف و کربلا و کاظمین و سامراء را که مرکز شیعیان در آن جاها بود خراب کنند . پادشاهان صفوی از سلطان محمد خدابنده و پسرش گرفته تا شاه صفی و شاه عباس بناها در این شهر ساخته ، چاه ها جهت زوار حفر کرده ، و کاروان سراها احداث نموده اند.

نادر شاه افشار در سال 1151 هنگامی که به نجف مشرف شد دستور داد قبه و بارگاه و ایوان و گلدسته را طلا کاری کردند و مبالغ هنگفتی صرف این کار کرد بعد از نادر تنی چند از سلاطین به او تاسی کردند و با مرمت قبه و بارگاه و تقدیم تحفه های گران بها بر شکوه و جلال مدفن پیشوای شیعیان افزودند.

باید گفت اگر از مرقد مطهر بگذریم نجف هیچ گونه جاذبه ای ندارد و جای مناسبی برای آسوده زیستن نیست زیرا این شهر فاقد آب و آبادی و باغ و بوستان و هوای معتدل است.

آقا نجفی قوچانی که در سال 1318 هجری قمری وارد نجف شده و جمعیت آن را در آن وقت بیست و پنج هزار ذکر کرده در کتاب بسیار جالبی که تحت عنوان "سیاحت شرق" نوشته با بیانی شیرین در این باره می نگارد :

" به نیمه راه که رسیدیم شیخ در و دیوار نجف پیدا شد ، بصورت ده کوره مخروطی ای نمایش داشت. گفتم به رفیق همراهم نجف همین است ؟ گفت بلی .

گفتم خداوند اصفهان به آن عظمت و باغات و آب های زیاد آن و یا

کربلای آن طوری هیچ کدام اسم و رسمی بین بزرگان ندارد و این ده کوره چطور مشهور آفاق گشته و تمام مجتهدین افتخار دارند که ما به نجف رفته ایم و هر وقت سخن از نجف می رود آنان با یک شیرینی گزارش های خود را نقل می کنند ، و از خوش مزگی سخن ها شان سیر هم نمی شوند، حتی ابتلا آت حتی ابتلا آت و گرسنگی خود را که نقل می کنند علی القدر باید بدشان بیاید معذک بخوشی و خوشحالی چنان نقل می کنند که گویا نقل می خورند و صورتشان بر افروخته می شود و افتخار می کنند که اثاثیه شان را صاحب خانه در کوچه ریخته ووجه الاجاره را مطالبه داشته و این نه به جهت زیارت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است ، چون سایر مردم که به زیارت آمده اند این هیاهو ندارند مگر آن چه لازمه مسافرت است و نه محض درس خواندن است ، چون در جاهای دیگر هم درس خوانده می شود .

پس فقط جهت ابتلا- آت و ریاضاتی است که قهرا بر آن ها وارد می شود در این وادی غیر ذی زرع و بیابان قفری که نه در او باغ است و نه آب .

و در جای دیگر اسباب زندگانی و کامرانی به اندازه موجود است و انسان عمدا و اختیارا بسیار نادر است که تعقیب از ریاضت نفس بنماید با وجود اسباب عیش . و بدیهی است که کمالات انسانی منوط به ریاضات نفس است و این در این سرزمین حاصل است و نه در ایران زمین و لعل بهمین لحاظ حضرت امیر علیه السلام حسب الوصیه در این جا مدفون گردید ، چون آن بزرگوار دوستان خود را در تحت فشار ریاضات و مجاهدات داشت چنان که مکتوب نمود :

" یا بن حنیف ، لکل ماء موم امام یقتدی به الا وان امامك قد قنع من دنیاکم بطمریه و من طعامه بقرصیه .

ای پسر حنیف، هر پیروی کننده را پیشوائی است که از او پیروی کرده، بدان که پیشوای شما از دنیای خود به دو کهنه جامه و از خوراکش به دو قرص نان اکتفا کرده است ..

و می دانست که شیعیان در آخر زمان دور مرقد او را خواهند گرفت و بلکه دارالعلم خواهد گردید. از این رو مدفن خود را در این وادی غیر ذی زرع قرار دادند که شیعیان را طوعا و کرها بجانب خدا سوق می دهد .

پس نقل این ریاضات و سختی ها که شیرین است در مذاق ، همان مزه واقعی است که چشیده می شود که " حفت الجنه بالمکاره بهشت به نامالیقات و آن چه نفس نمی پسندد پیچیده شده است.

کسانی که تازه به نجف می آیند و قصد ماندن می کنند مصایبی بر آن ها وارد می شود امتحانا، از اندوه غریبی و گرسنگی و سرما و غیر ذلک تا گریزد هر که بیرونی بود و هر که قابلیت محضر امیر المؤمنین علیه السلام را نداشته باشد

باری محمد کاظم نجف آمده بود تا در جوار بارگاه علی علیه السلام تحصیل علم کند و نیروی استقامت خود را در تحمل مشکلات و نامالیقات بسنجد و بکوشد تا قابلیت محضر امیر مؤمنان را بیابد

فصل هشتم: مرگ فرزند

ساعات روز و دقائق شب محمد کاظم به مطالعه و تحقیق می گذشت. سال 1279 هجری شروع شده بود. او هیچ گونه خبری از زن و فرزند خود نداشت .

کوه ها و دره ها ، دشت ها ، و بیابان ها بین او و همسر و فرزند و پدر و مادرش جدائی افکنده بودند و او در بی خبری مطلق بسر می برد. تا این که یک روز در صحن حضرت علی با دسته ای از زوار روبرو شد که از مشهد آمده بودند. در میان آنان مردی بود که حامل نامه ای برای محمد کاظم بود .

وقتی مرد مسافر نامه را به او داد قلب محمد کاظم ناگهان فرو ریخت و پایش سست گردید. نامه را با اضطراب و تشویش بسیار باز کرد. پدرش نوشته بود:

پس از رفتن تو مهدی دائمی تابی می کرد و اشک می ریخت و بهانه می گرفت و مثل سابق غذا نمی خورد. از این روی بنیه اش روز بروز رو بضعف نهاد تا این که مریض شد. هرچه از او پرستاری کردیم ثمری نبخشید . معالجات اطباء هم بجایی نرسید و اکنون که این کاغذ نوشته می شود متأسفانه گل وجود او زیر خروارها خاک دفن شده است .

مرگ مهدی در روح حساس مادرش تاثیر بسیار کرده است.

حال او هم رضایت بخش نیست. داغ فرزند و دوری تو زندگانی را برایش طاقت فرسا ساخته است. اگر وضع بدین منوال باقی بماند او هم از پای در خواهد آمد. اصرار می کند او را هم به نجف بفرستم. نمی دانم نگاه داری از او برای تو که در آن جا مشغول تحصیل هستی میسر است یا نه؟....."

محمد کاظم نمی توانست مطالب نامه را بدرستی بخواند و معانی جملات آن را به آسانی در یابد. نمی توانست باور کند که چنگال مرگ گلوی نازک فرزندش را فشرده و او را به زیر خاک برده. او نمی توانست باور کند که چشمان درشت و گپرا و دهان پر خنده و صورت شیرین مهدی را دیگر نخواهد دید.

او چند بار نامه پدر را خواند و هر بار بیش از پیش متاثر گردید. فردای آن روز مکتوبی به پدر نوشت و از او خواست که همسرش را به نجف بفرستد.

ماهی چند از این ماجرا گذشت. در عرض این مدت احساس می کرد بیش از پیش تنها شده و این تنهایی آزارش می داد تا این که در یکی از روزهای سال 1279 بالاخره پدر و همسرش از مشهد وارد شدند. او از دیدن آن ها خیلی خوشحال شد و آن ها نیز داستان های فراوانی از خودشان و بستگانشان برای او نقل کردند.

پدرش از وضع او راضی و از پیشرفتی که در پیمودن مدارج علمی نصیب فرزندش شده بود بسیار مسرور گردید و او را به ادامه راهی که در پیش گرفته بود تشویق کرد و سپس نجف را بقصد مشهد ترک گفت

سرنوشت چنین بود که پس از این دیدار دیگر این پدر و پسر همدیگر را نبینند و تقدیر چنین خواسته بود که محمد کاظم ما در خود را هم تا آخر عمر نبیند. هر دو دور از چشمش در تاریخی که بر ما مجهول است درگذشتند و داغ دوری خود را بر دلش گذاشتند.

چرخ روزگار همچنان می گردید و روزها و هفته ها ، ماه ها و سال ها را یکی پس از دیگری از چنگ مردم می ربود .

در عرض این مدت محمد کاظم و همسر جوانش در کلبه محقر خود زندگی ساده و بی آلاچی را می گذراندند.

یک روز هنگامی که محمد کاظم از درس به منزل آمد همسرش به او مژده داد که تا چند ماه دیگر صاحب فرزندی خواهد شد.

از آن روز زندگی برای این شوهر مهربان لذت بخش تر گردید او. دلش می خواست خدای بزرگ به او پسری مرحمت کند تا بتواند جای خالی مهدی را نزد آنان پر نماید. همسرش نیز همین آرزو را در دلش می پرورانید و می خواست دومین فرزند خود را هم مهدی بنامد و خاطرات شیرین ایام گذشته و کودک از دست رفته خود را تجدید کند.

بالاخره آخرین ماه های حاملگی طی شد و شب موعود فرا رسید . اما افسوس که خواست تقدیر چیز دیگری بود، زیرا طفل نوزاد مرده بدنیا آمد

این واقعه زن و شوهر جوان را بیش از پیش افسرده ساخت و کاخ آمال و آرزوهای آنان را واژگون کرد.

پس از به خاک سپردن نوزاد مادر او مریض شد. محمد کاظم هر چه در

قدرت داشت در راه معالجه همسر زیبای خود صرف نمود ولی روز بروز بیمار ضعیف تر و مریض تر می شد.

در یکی از شب ها ناگهان دل درد بسیار شدیدی بر همسر او عارض گردید. در قیافه زن جوان آثار ترس و وحشت بچشم می خورد. او مرتب نام مادر خود را بر زبان می راند و از او کمک می خواست محمد کاظم بر می خاست و می نشست و کارهای بیهوده انجام می داد. تا بحال در زندگی با چنین وضعی روبرو نشده بود و نمی دانست چه بکند و در این وقت شب چه کسی را فرا بخواند.

مغز او از کار ایستاده بود و دنیا در نظرش تیره و تار شده بود. چنین بنظر می رسید که در این شهر کسی نبود که به داد او برسد. ناگهان فکری بخاطرش آمد

"یک طیب ، بروم یک طیب بیاورم ."

این فکر به سرعت او را از جای بر کند. او به سوی در اتاق دوید. قبل از این که از اتاق بیرون رود برگشت و به قیافه همسر خود خیره شد

سیمای او در پرتو شمع بصورت شبی پریده رنگ در آمده بود . چشمان همسرش به گودی نشسته بود و قطرات درشت عرق از سر و صورت او فرومی ریخت صدای ناله اش به زحمت بگوش می رسید و تقریباً در حال اغما فرو رفته بود

او از دیدن قیافه رنجور و بی نور همسرش سخت به وحشت افتاد و ناگهان همچون کسی که آتش بجانش زده باشند از اتاق بیرون دوید و سراسیمه از منزل خارج شد .

توی کوچه ی تاریک شروع به دویدن کرد. دم در خانه ای ایستاد و حلقه آن را کوبید. مدتی طول کشید تا کسی، در حالی که شمعی بدست داشت ، در را باز کرد و وقتی منظور کوبنده در را دریافت پاسخ مایوس کننده ای با و داد و در منزل را دوباره بست.

او، نومید، چند دقیقه در کوچه ی ظلمانی ایستاد و تلاش کرد تا تمرکز فکری خود را باز یابد و چاره ای بیندیشد. در این هنگام قیافه همسرش در

برابر دیدگانش ظاهر شد. ناگهان همچون کسی که از جای کنده شود بسوی خانه خود پر گشود

هنگامی که وارد اتاق شد از شدت وحشت نمی توانست قدمی بجلو بگذارد. از گلوی همسرش دیگر صدائی بیرون نمی آمد و در اندام او حرکتی که نشانه زندگی باشد دیده نمی شد.

شمع با شعله های نارنجی رنگ خود در اتاق می سوخت و سایه های وحشتناکی را روی دیوارها به حرکت در می آورد. همه چیز آرام بنظر می رسید و همه چیز در خاموشی و سکوت فرورفته بود.

قلب او داشت از حرکت باز می ایستاد و اندوهی گران بر دلش سنگینی می کرد. با قدم هایی بی جان بسوی همسر خود پیش رفت. او را بی حرکت یافت. یکی دو بار صدایش کرد اما جوابی نشنید دلش گواهی می داد که مصیبتی بزرگ بسویش روی آورده است. اما او نمی توانست و یا نمی خواست آن را باور کند.

از جای خود بلند شد و از روی طاقچه اتاق آئینه را بر داشت و آن را مدتی بر روی دهان نیمه باز همسر خود نگاه داشت. وقتی به آئینه نگاه کرد اثری از تنفس آدمی در آن مشاهده نمود. اما در روی آئینه صورت جوانی را دید که چشمانی وحشت زده و پیشانی ای خیس شده و چهره ای رنگ پریده داشت.

" او مرده

وقتی این حقیقت تلخ و مخوف در دلش نشست دست هایش لرزیدن گرفت. آئینه با صدائی آرام از دستش رها شد و بر کف اتاق سقوط کرد.

در همین وقت صدائی جانسوز سکوت وحشتناک اتاق را در هم شکست

این صدا از گلوی جوانی غریب و بیکس بیرون می آمد که در مرگ

نا به هنگام همسر جوان و مهربان و زیبای خود می سوخت و با تلخی هر چه تمامتر می گریست.

شمع نیز روی طاقچه با قیافه افسرده نشسته بود و به این صحنه غم انگیز نگاه می کرد و آهسته آهسته اشک می ریخت .

ص: 52

فصل دهم: روحی که در جستجوی کمال بود

روزگار غدار به گردش خود ادامه می داد و سال ها یکی پس از دیگری می گذشتند .

در عرض این سال ها ماه و ستارگان آسمان موجودی را می دیدند که با قیافه ای افسرده بسوی گورستان نجف می رود ، در آن جا مدتی در گوشه ای می نشیند ، و سپس از جای بر می خیزد و با قدم هایی سنگین و چهره ای غمگین همچون سایه، از سر گوری که امید و آرزوی او را در دل خود پنهان ساخته دور می شود .

تنهایی و بی کسی ، تنگدستی و تهیدستی، هر یک از این ها می تواند آدمی را از پای در آورد یا او را بسوی یار و دیار دیگری سوق دهد. اما این عوامل در روح نیرومند و قلب عارف محمد کاظم نمی توانستند کوچک ترین تزلزلی ایجاد کنند و او را از پیشروی در راهی که بر گزیده بود باز دارند.

همت این جوان فاضل آن چنان بلند و عزم او آن چنان استوار و خلل نا پذیر بود که نه تنها حالات فوق بلکه هر سختی و بد بختی دیگری نمی توانست در فکر او رخنه کرده و روح کمال پرست او را از مسیر خود منحرف سازد. چه بسا که همین تنهایی و بیکسی و تنگدستی و تهیدستی ، که شاید بی حکمت هم نبوده، در سر سخت ساختن و کوبیدن

فولاد اراده‌اش مؤثر واقع شده و عزم او را بیش از پیش استوارتر و پایدارتر ساخته بود .

ما وقتی زندگانی این جوان بلند همت را در این مرحله از حیات مطالعه می کنیم با استحکام اراده و صلابت روان او روبرو می شویم.

او پس از بخاک سپردن زن و فرزندش خانه خود را ترک کرد زیرا دیگر نمی توانست در جایی که تار و پود خوشبختیش در آن جا بافته و در همان جا از هم گسسته شده بود زندگی کند. از این رو در یکی از مدارس شهر حجره ای گرفت و در آن جا سکونت اختیار کرد.

روزها در مجالس درس اساتید خود حاضر می شد و شب ها در کلبه کوچک و محقر خویش به مطالعه دروس و مرور مسائل گذشته می پرداخت و چنان در این کار غرق می شد که حجره و مدرسه و شهر و حتی خود را فراموش می کرد.

در هوای سرد زمستان شامگاهان کنار چراغ نفتی مدرسه بدون آتش می نشست و به فروع مختلف فقهی و اصولی و دقایق دروس خود می اندیشید

و گاه اتفاق افتاد که از حجره ی خویش بیرون می آمد و می دید فجر نقره فام طلوع کرده و آسمان دورنگ شده است.

در یکی از این شب ها کنار چراغ نفتی حجره نشسته ، سر بر روی دو دست گذاشته و چشمان موشکاف خود را بعبارات کتاب دوخته بود و برای درک مسئله ای اصولی می کوشید. او آن قدر مطالعه کرده بود که دیگر چشمانش یارای خواندن نداشتند. کم کم خواب بر چشمانش نشست و در همان حال و وضع بخواب عمیقی فرو رفت .

ساعت ها بعد سوزشی در بدن خود احساس کرد. وقتی از خواب بیدار شد مشاهده نمود که سر بر روی دو دست دارد و کتاب قطورش در برابرش گشوده مانده احساس کرد که

دست راستش می سوزد. وقتی بخود آمد در یافت که شعله ی چراغ اندک اندک دستش را سوزانده است .

از لحاظ مادی زندگانش در این موقع دشوار بود. بسیار اتفاق می افتاد که به علت تاخیر قافله ها یا بسته شدن راه ها پدرش نتواند برای او پول بفرستد از این رو محمد کاظم مجبور بود در کمال سختی زندگی کند.

بسا می شد که ماه ها می گذشت و غذای مطبوعی نمی خورد و مناعت طبع به او اجازه نمی داد که برای گذران زندگی از کسی تقاضای کمک نماید و ترجیح می داد با قناعت و در کمال عسرت روزگار بگذراند. (1)

گفته اند که تا یک سال قاتق نان او فقط گرمی نانش بوده است که آن را در همان وقت که از نانوا می گرفته می خورده است.

یک شب بعد از چند ماه مقدار بسیار کمی برنج بدست آورد. آن را

ص: 55

1- حبیب الله نوبخت " در شماره 192 سال 1355 نشریه وحید مقاله ای در باره عسرت آخوند ملا محمد کاظم خراسانی در زمانی که تحصیل می کرده نوشته و ضمن بر شمردن وضع سخت او از لحاظ خوراک و پوشاک از قول او می گوید در عرض آن مدت : تنها خوراک من فکر بود و با این زندگانی قانع بودم و هیچ گاه نشد سخنی یاد کنم که گمان کنند از زندگانی خود ناراضی هستم .. طلاب هیچ اعتنائی به من نمی کردند مگر معدودی که مانند خود من یا فقیر تر از من بودند. خواب من از شش ساعت بیشتر نبود و چون با شکم خالی خواب آدم عمیق نمی شود شب ها را بیدار بودم و با ستارگان آسمان مصاحبت و مساهرت داشتم و در این احوال بخاطرم می گذشت که امیر المومنین علی علیه السلام نیز بیشتر شب ها را بر این نشان می گذرانید. من با همه تنگدستی و بیچارگی احساس می کردم که فکر من به عالمی بلند تر پرواز می کند و قوه ایست که روح مرا بخود جلب می کند ...

در کمال دقت شست و بار کرد و هنگامی که می خواست برنج را صاف کند ظرف به علت گرمی از دستش رها شد و آب های جوش آن روی دستش ریخت و آن را بسختی مجروح ساخت

گویی روزگار می خواست درس استقامت و ریاضت به او بیاموزد. اما این درس را او سال ها پیش آموخته بود و گرنه زادگاه و زن و فرزند، یار و دیار و پدر و مادر و زندگانی مرفه آنان را رها نمی کرد و از شهری بزرگ و مصفا به ده کوره ای گرم و بی آب نمی آمد تا در آن به سختی و تنگدستی روزگار بگذراند.

برای کمال روح پرست او زندگی، خورد و خوراک و گشت و گذار و تنم و تن پروری نبود. او برای کاری بس والاتر بدین شهر آمده بود.

او آمده بود تا خود را بسازد و به گلزار ساختن اندرون خویش پردازد

ص: 56

فصل یازدهم: استادان محمد کاظم

بیگمان پارسایی و بزرگواری، صداقت و امانت، سعه صدر و قناعت استادان محمد کاظم در تبلور روح پاک او تاثیر بسزائی داشته است.

ما در این جا بشرح احوال آنان می پردازیم:

سر دسته آن بزرگان شیخ مرتضی انصاری است که از او بنام شیخ "و" یا "شیخنا الاعظم" و یا "شیخ الطائفه یاد می کنند. وی دانشمندی نامدار و زاهدی عالی مقدار بوده است

شیخ کسی است که بعد از گذشت متجاوز از یکصد سال هنوز مدرسین و دانشمندان فقه اسلامی به آراء و نظریات علمی او توجه دارند و در باره آن بحث و گفتگو می کنند.

کتاب های "مکاسب و" رسائل " شیخ نزد اهل علم شهرت و اهمیت دارد. مؤلف کتاب "المآثر" درباره شیخ نوشته است:

این بزرگوار حقیقاً از اعاجیب اوتاد و نوادر روزگار بود و در علم و عمل و زهد و تقوی و ورع و عبادت و ریاضت از طراز اول محسوب می شد

در کتاب "تاریخ روابط ایران و عراق" نوشته شده:

شیخ مردی بود بلند قامت، ریش سرخ و آبله رو ولی نورانی و

ص: 57

ملیح خوش محاوره و .. شوخ تولد شیخ در 1214 هجری قمری و وفات او در 1281 بوده است .

در کتاب "قصص العلماء آمده است که :

شیخ مرتضی انصاری شوشتری ساکن نجف و مدفنش در نجف و تلمذ در بدو امر نزد حاج ملا احمد نراقی کرد. از آن پس نزد شریف العلماء تلمذ نمود نهایت زاهد و عابد و دقیق بود ، نماز نوافل از او ترک نمی شد. بلکه زیارت عاشورا و نماز جعفر طیار و مانند آن از او ترک نمی شد . پس از شیخ محمد حسن مؤلف "جواهر" الکلام "ریاست مذهب امامیه به او منتهی شد . هرگز متصدی مراجعات نمی شد . به کسی اجازه اجتهاد نداد در علم اصول فقه یعنی در بحث حجت ظن ، اصل برائت ، و اصل استصحاب مؤسس بود

و نیز در همان کتاب نقل شده که شیخ پس از پایان تحصیلات خود در دزفول تصمیم گرفت به نجف برود اما قبل از عزیمت مایل بود دستوری برای خود از سید صدر الدین دزفولی مشهور به کاشف .بگیرد. وی هنگام ظهر که هوا بسیار گرم و سوزان بوده حلقه درب خانه این پیر دانا را می کوبد. کلفت خانه از آمدنش آگاه می گرد دولی فراموش می کند به سید بگوید شیخ یک ساعت در آن هوای گرم دم در می ایستد تا این که سید متوجه می شود. سید نزد او می رود و از او معذرت می خواهد و آن گاه او را دعا می کند و می گوید :

" شیخ مرتضی ! همان جوری که در این آفتاب سوزان تاب آوردید تا مرا ببینید امید است که پروردگار جهانیان ترا در جهان دانش آفتاب کند شیخ در خواست برنامه روانی و ذکر و فکر از سید می کند . سید می گوید چون برای تحصیل به نجف می روید ادامه درس ، خود یک نوع عبادت است. اطمینان داشته باشید بوسیله حاج سید علی شوشتری که از ماست به فیوضات معنوی و روحانی موفق می شوید

دعای سید دزفولی در مورد شیخ تحقق یافت و بطوری که می دانیم

بعدها شیخ و کتب و آراء و عقاید علمی او مقامی بس رفیع در محافل درسی مذهب جعفری بدست آورد. مقام معنوی و درجات زهد و پارسایی شیخ کمتر از مقام علمی او نیست. او در مصرف وجوه بغایت صرفه جو و در زندگانی خصوصی و طرز معیشت بسیار ساده و بی آلایش بود.

استاد دانشمند ما حضرت آقای محمود شهابی درباره ورع و تقوای شیخ داستان زیر را در دانشکده حقوق نقل فرمودند :

روزی همسر شیخ از او خواهش کرد تا چادر شبی برای پوشانیدن رختخواب های منزل خریداری نماید. شیخ بدین کار تن در نداد. همسر شیخ که از نمایان بودن رختخواب ها در گوشه اطاق در برابر دوستان ناراحت بود پس از مایوس شدن از جلب موافقت شیخ صرفه جوئی در خرید گوشت کرد و بجای سه سیر گوشت تا مدتی دو سیر و نیم خریداری کرد و از ما به التفاوتی که از این راه ذخیره شد چادر شبی خرید .

وقتی شیخ چادر شب را در منزل دید و بر نحوه خرید آن واقف شد با ناراحتی گفت :

ای وای که تا بحال مقداری از وجوه بیت المال بی جهت مصرف من خیال می کردم سه سیر گوشت حد اقلی است که ما می توانیم با آن زندگی کنیم .

آن گاه شیخ دستور داد که چادر شب را پس بدهند و من بعد بجای سه سیر گوشت دو سیر و نیم خریداری کنند.

باری اولین باری که محمد کاظم در مجلس درس این مرد بزرگ حضور به مرسانید بحث درباره " ظنون خاصه و حجیت خبر واحد " بود . محمد کاظم برای این که درس شیخ را بهتر درک کند اول به درس " میرزا محمد حسن شیرازی می رفت . ما در باره این مرجع عالیقدر شیعیان بعدا سخن خواهیم گفت.

طلاب جوانی چون محمد کاظم مطالب درس های آتی را ابتدا نزد

میرزای شیرازی مرور می کردند و معضلات آن را مورد بحث قرار داده و سپس همه با هم به درس استاد اعظم شیخ مرتضی می رفتند.

محمد کاظم به حضور در مجلس درس شیخ بسیار علاقمند بود. از داستان زیرین که او بعدها برای فرزندانش نقل کرده چنین بر می آید که این جوان فاضل و دانش دوست به هیچ وجه مایل نبوده که حتی یک جلسه از درس استاد خود را از دست بدهد.

روزی یگانه پیراهن خود را شسته و منتظر بود تا خشک شود چون موقع درس فرا رسید و پیراهن هنوز خشک نشده بود برای این که از درس استاد محروم نگردد قبای خود را در بر نمود و مچ های آستین را بست و در حالی که عبا را بدور خود پیچیده بود وارد مجلس درس شیخ شد و در گوشه ای نشست و به سخنان استاد گوش فرا داد و پس از خاتمه درس بسرعت بسوی محل سکونت خود شتافت زیرا نمی خواست کسی متوجه آن وضع گردد

ظهر آن روز کسی درب حجره را کوفت. وقتی محمد کاظم در را باز کرد شیخ مرتضی را دم در یافت. استاد به شاگرد خود سلام کرد و بچه ای از زیر عبای خود بیرون آورد و آن را به دست او داد و با قیافه و لحنی که سرشار از محبت بود گفت: " از این که در این وقت مزاحم شده ام معذرت می خواهم. من می توانستم پیراهن نوی تهیه کنم اما دلم می خواهد پیراهن خود را بشما بدهم و امیدوارم با قبول آن مرا خوشحال کنید."

شیخ آن گاه بسرعت از حجره شاگرد خود دور شد بطوری که محمد کاظم نتوانست از لطف استاد بزرگوار خود سپاسگزاری کند. وقتی بچه را گشود دید که شیخ دو دست از پیراهن های خود را برای او آورده است.

در کتاب " زندگانی و شخصیت شیخ مرتضی انصاری " داستان های

زیادی در باره ی کرامات و ملکات، فاضله شیخ نقل شده که ما نمونه هایی چند از آن را در زیر می آوریم :

" روزی مردی خدمت شیخ آمد و از او پول خواست . شیخ به او فرمود پولی را که در فلاخن محل پنهان و ذخیره کرده ای اول آن را به مصرف برسان و سپس نزد من بیا .

وقتی شیخ پس از فراغت از زیارت کربلا عازم مراجعت به نجف و حاج سید علی شوشتری نیز همراه او بود، هنگامی که می خواست سوار کشتی شود یکی از مشایخ عرب که حسد و بغضی نسبت به شیخ داشت و کفش شیخ او را آزار داده بود گستاخی کرد و گفت عجم ها ادب و معرفت ندارند خصوصا اهل شوشتر شیخ چیزی نگفت. حاج سید علی از شیخ خواست تا جوابی به گستاخی او بدهد. بدهد. شیخ همچنان ساکت ماند. عصر آن روز آن مرد عرب مبتلا به قولنج شد و اندکی بعد جنازه اش را از کشتی برای دفن بیرون بردند.

یک بار هم عده ای از تجار بغداد مبلغی از " احل اموال " خود نزد شیخ آوردند و می خواستند به او هبه . کنند شیخ قبول نمود و فرمود :

عمری به فقر گذرانیده ام ، حیف نیست در این روزهای واپسین عمر، خود را غنی کنم و نام من از طومار فقرا محو گردد و در آخرت از مقام آن ها باز مانم .

دختر شیخ نقل کرده، در ایام کودکی که به مدرسه می رفتم مرسوم بود بعضی از روزها ناهار دانش آموزان را به مکتب می آوردند و دسته جمعی همه با هم با معلم غذا می خوردند . روزی به مادرم گفتم از منزل سینی های غذا که در آن چند نوع غذا یافت می شود می آورند ولی شما برایم نان و قدری تره می فرستید

بنحوی که من شرمنده می شوم . " شیخ کلام مرا شنید و با حالت تغیر فرمود: " دگر باره نان تنها برای او بفرستید تا نان و تره به دهانش خوش آید قبلا نوشتیم که شیخ شوخ طبع بوده است . در شرح حال او نوشته اند :

روزی شخصی کتابی نوشته بود و آن را خدمت شیخ برده عرض نمود که در تالیف این کتاب زحمت ها کشیده و رنج ها برده ام و آن را به ضریح های مقدسه متبرک کرده ام. حال آن را آورده ام تا بر آن تقریظی مرقوم دارید. شیخ پس از قدری سکوت فرمود:

زیبنده بود آن را با آب فرات هم متبرک می نمودی.

و نیز نوشته اند:

معروف است شخصی در طراده (کشتی کوچک) خدمت شیخ نشسته بود و موقع را برای صحبت داشتن با شیخ غنیمت شمرد . گفت جمعی از من درخواست کرده اند تا بر نهج البلاغه شرح فارسی بنویسم ولی به آنان گفته ام کثرت مشاغل مرا مانع از اقدام به چنین تالیفی است ، و چند عذر دیگر هم آورد . شیخ به او فرمود :

می گفתי سواد فارسی ندارم جان خود را خلاص می کردی. " باری محمد کاظم در مجلس درس شیخ تابدانجا پیشرفت کرد که توانست روزی برای بکرسی نشاندن یک مسئله اصولی با شیخ مناظره کند و این مناظره باعث شد که از آن روز بیعد همدرس های محمد کاظم به او لقب خونند" را بدهند و این لقب برای او از آن پس برجای ماند.

ما وقع را آية الله سيد هبة الدين شهرستانی رحمة الله عليه که خود از شاگردان آخوند بوده برایم این طور نقل فرمودند :

این کلمه " آخوند باید اول بگویم که مرکب از دو کلمه " آقا " و خواننده " می باشد و تلفظ این کلمه در سابق " آقا خواننده " بوده و سپس آخوند شده و در مورد ملاها بکار برده می شده.

و اما داستان مربوط به مناظره جد شما با شیخ مرتضی انصاری و این

ص: 62

داستان را شاید کسی نداند جز من و آن این است که در زمان حیات شیخ، مرحوم جد شما برای زیارت سفری به کربلا می کنند. پس از تشریف به حرم امام حسین علیه السلام به صحن می آیند و می بینند مردی بالای منبر مشغول تدریس است و قریب به هفتاد یا هشتاد طلبه زیر منبر او نشسته اند. وقتی می پرسند این مرد کیست؟ به ایشان می گویند "آخوند اردکانی است"

"آخوند اردکانی که به افاضل اردکانی هم می گفتند از دانشمندان بزرگ اسلام و معاصر شیخ مرتضی انصاری بوده و معروف است که کربلایی ها به نجفی ها می گفتند آخوند ما از شیخ شما اعلم است و نجفی ها به کربلایی ها می گفتند شیخ ما از آخوند شما اعلم است و این مسئله اعلم بودن و شبهه در این باره در آن وقت اهمیت داشته

به هر حال جد شما وارد جمع طلاب می گردد و به سخنان آخوند اردکانی با دقت گوش فرا می دهد.

آخوند اردکانی قولی را از شیخ نقل می کند و دو اشکال بر آن وارد می آورد و با دلیل و برهان نظر شیخ را رد می کند و سپس به درس خود خاتمه می دهد

مرحوم جد شما خوب به اشکالات آخوند اردکانی توجه می نمایند و می بینند که ایرادها وارد است و وجیه. لذا هنگامی که به نجف مراجعت می نمایند در مجلس درس استاد خود شیخ مرتضی ما وقع را عرض می کنند.

شیخ می فرماید اشکال اول آخوند اردکانی وارد است و ما آن را قبول داریم اما اشکال دوم را قبول نداریم به جهت این که جوابش معین است.

مرحوم جد شما ضمن ادای توضیحات می گویند اشکال دوم آخوند اردکانی نیز وارد است و شروع به اقامه دلیل می کنند شیخ تسلیم نمی شود و کار مباحثه و مناظره شیخ با مرحوم جد شما بالا می گیرد تا بالاخره یکی از طلاب می گوید:

این آخوند را ببینید که دارد گفتار آن آخوند را تایید می کند.

و دیگری می افزاید:

" بعد از آن آخوند چشم ما به این آخوند روشن .

از آن تاریخ به بعد مرحوم جد شما به آخوند مشهور می شوند . این بود آن چه را که مرحوم آیه الله شهرستانی برایم بیان فرمودند. از قرار معلوم فاضل اردکانی پیوسته مترصد بوده که بر نظریات علمی شیخ اشکال وارد کند. در کتاب " روابط ایران و عراق به حکایت دیگری در این باره بر می خوریم :

روزی میرزا محمد حسن شیرازی در کربلا به مجلس درس فاضل اردکانی رفت. فاضل اردکانی سخنی از شیخ انصاری بیان داشت و آن گاه سه ایراد علمی به گفتار او گرفت. میرزای شیرازی درست مطلب را درک کرد و وقتی بخدمت شیخ مرتضی رسید سه اشکال علمی فاضل اردکانی را با استاد خود در میان گذاشت .

شیخ چپق بر لب نهاد و در اندیشه دادن پاسخ به ایراد فرو رفت . پس از چند ساعت اندیشه و دقت ، به اشکال پاسخ گفت و اشاره کرد که فاضل اردکانی سخن او را درست نفهمیده است. هنگامی که به فاضل اردکانی جواب شیخ و بحث و انتقاد را گفتند وی با لهجه اردکانی گفت :

هر گاه شیخ کتاب " فرائد اصول را عبری نوشته است این است معنای آن و این سه ایراد بر او وارد است. اگر شیخ فرائد را به زبان شوشتری نوشته است من زبان شوشتری . نمی دانم.

آخوند اردکانی بیست و یک سال پس از وفات شیخ مرتضی یعنی در سال 1302 هجری فوت می کند .

مؤلف کتاب " زندگانی و شخصیت شیخ مرتضی انصاری در باره وفات شیخ می نویسد:

" شیخ شب هجدهم جمادی الثانیه بسال 1281 در نجف اشرف

ص: 64

به مرض اسهال دار فانی را وداع گفت ... و معروف است که در حال احتضار هر چه او را بطرف قبله می خواباندند وی از آن سوی منحرف می گشت تا جایی که مورد تعجب و شگفت حاضرین قرار گرفت. شیخ متوجه قضیه گردید و فرمود شما به تکلیف خودتان عمل کنید و من هم در این حال تکلیفم انحراف از قبله است .

پس از مرگ شیخ مجالس ترحیم با شکوهی در نجف بر پا شد. محمد کاظم در مراسم تشییع و تدفین و کلیه مجالس ترحیمی که برای بزرگداشت از استاد دانشمند و پارسایش بر پا شده بود با اندوه بسیار شرکت کرد .

دومین استاد محمد کاظم حاج سید علی شوشتری بود . وی از چهره های درخشان قرن سیزدهم هجری بشمار می آید . این مرد، عالمی عامل و عارفی کامل و فقیهی فاضل بود در مخالفت با نفس و کشتن هوی و هوس هم پارسایی بی بدیل .

صاحب مآثر و آثار درباره او چنین می نویسد :

به زهد و ریاضیات شرعی و مخالفت نفس مشهور است . در جرگه رؤساء مذهب جعفری از کسانی معدود می گردد که صیت علو مقامش تا همه جا رسیده . شیخ الطائفه استاد الكل مرتضی الانصاری او را بر جمیع اصحاب خویش علما و عملا ترجیح می داد بلکه حضرت استاد مذکور را می گویند با وی در مقام ارادت بود "

محمد کاظم در خدمت این مرد عارف سالی چند تلمذ کرد و از خرمن کمال و معرفت وی خوشه های گران بهایی بر چید. علاقه او به درس استاد تا بدانجا بود که مسائل و مشکلات درس او را قبل از طرح شدن مورد مطالعه قرار می داد و از جانب خود راه حل هایی برای فروع فقهی و اصولی پیدا می کرد، آن ها را می نوشت و سپس به درس استاد حاضر می شد .

سود این کار فراوان بود چه علاوه بر فهم درس ، می توانست ، در موقع طرح فروع فقهی و اصولی، از آراء و نظریات خود دفاع کند . غالباً رای استادبا

نظر وی موافق می گردید و اگر هم مخالفتی بروز می کرد بسا می شد که استاد اثر بیانات و توضیحات شاگرد خود از رای خویش عدول می کرد .

مؤلف کتاب " حیوة الاسلام فی احوال آیه الله الملك "العلام" می نویسد که سید کرارا به شاگرد دانای خود می فرمود :

" همیشه به درس من بیائید زیرا شما معین من هستید

وفات این مرد بزرگ در سال 1283 هجری قمری اتفاق افتاد. خدایش غریق رحمت کناد .

محمد کاظم نزد دو تن دیگر نیز تلمذ فقه و اصول کرده است . این دو یکی " شیخ راضی " و دیگری " سید مهدی قزوینی " می باشد

صاحب مآثر و آثار می نویسد:

" شیخ راضی از اجله فقهاء و مجتهدین در طبقه اولی از روساء مذهب جعفری بود و در نجف اشرف اقامت داشت ...

مؤلف کتاب " المصلح المجاهد الشيخ محمد کاظم الخراسانی می نویسد:

شیخ راضی دانشمند زمان و فقیه عصر خود بوده و عده زیادی از دانشمندان و بزرگان از حوزه درس او بر خاسته اند. او را تالیفاتی نیست و

شاگردان بزرگ او، که از آن جمله محمد کاظم خراسانی می باشد بهترین معرف دانش و آثار او بوده اند. " (1)

وفات این دانشمند را بسال 1290 ذکر کرده اند . خدایش بیامر زاد . در کتاب علماء معاصرین " مسطور است:

ص: 66

1- شیخ راضی بن محمد .. عالم زمانه و فقیه عصره المشهور تخرج علیه عدد کبیر - من فطاحل العلماء و اساطین الفقه و لم یتک اثر

مکتوبا و انها کان اثره به تلامیذه و یکفی أن یکون المترجم احد اولئک الفحول . "

حاج سید مهدی مجتهد قزوینی الاصل حلی المسکن افتخار شیعه بوده و استظهار شریعت. مقام فقاہت عالی داشت، به جلالت قدر و عظمت شان و رفعت منزلتش در زهد و تقوی کسی نمی رسید. در فقه و اصول و کلام و توحید به تصانیفی پرداخت کتابی که او برای نجات فرقه امامیه تصنیف کرده از بهترین کتبی است که در باره ی فرقه ی ناجیه نوشته شده است. کرامات و مقامات او بسیار می باشد. وی در تاریخ دوازده ربیع الاولی سال هزار و سیصد در مراجعت از حج رحلت فرمود.....

صاحب همین کتاب بنقل از " احسن الودیعہ " در باره این سید جلیل القدر می نویسد :

عالم ربانی و فاضل صمدانی و علامه ثانی افضل جامعین و اکمل بارعین فخر الشیعہ عماد الشریعہ آیتی بود از آیات الهیه و حجتی بود از حجج ربانیہ . فنون فضائل و کمالات را جمع و گوی سبقت را در مضممار سعادت حیازت کرده صیت ورع و تقوایش در آفاق عالم منتشر و در همه فنون و فضائل بر قاطبه علمای عراق فائق آمده

باری گفته اند که این مرد بزرگ اجازه روایتی به محمد کاظم داده و در آن از فضائل و کمالات او تعریف و تمجید بسیار کرده است .

در میان استادان محمد کاظم نام میرزای شیرازی درخشش خاصی دارد. این مرد بزرگ که مرجع تقلید و ملجاء اهل ایمان و توحید بود در 15 جمادی الاولی 1230 هجری قمری در شیراز قدم بعرصه وجود گذاشت. مقدمات فقه و اصول را در زادگاه خود فرا گرفت و در این کار بقدری پیشرفت نمود که گفته اند در سن پانزده سالگی کتاب شرح لمعه را تدریس می فرموده است

پس از تکمیل تحصیلات در اصفهان و نائل آمدن به درجه اجتهاد در سال 1259 به نجف آمده و در محضر درس شیخ محمد حسن صاحب جواهر که از

اعظام فقهاء متاخرین بوده اند به تحصیل و تکمیل علم فقه پرداخته است . اما عمده استفاده وی از مجلس درس و محضر بحث استاد اعظم شیخ مرتضی انصاری بوده است و تا وقتی شیخ در قید حیات بوده در مجلس درس وی شرکت می کرده و شیخ نیز به او علاقه خاصی داشته و او را بر دیگر شاگردان خود مقدم می داشته و از شیخ نقل شده است که می فرموده من با سه تن مباحثه می کنم: میرزای شیرازی ، میرزا حبیب الله رشتی ، و آقا حسن تهرانی .

باری ، پس از آن که شیخ انصاری دار فانی را وداع گفت مردم بسوی این مرد نامی روی آوردند و دیری نپایید که میرزا مرجع تقلید شیعیان گردید و دارای نفوذ کلمه شد.

فتوای میرزای شیرازی در سال 1306 هجری مبنی بر تحریم استعمال تنباکو مشهور خاص و عام می باشد چه با فرمان یک سطری او مردم از استعمال دخانیات اجتناب ورزیدند و حتی در دربار ناصر الدین شاه قلیان ها را شکستند و شاه مستبد قاجار در برابر قدرت روحانی میرزا شکست خورده و به زانو در آمد

سراسر زندگانی میرزای شیرازی مشحون از مفاخر علمی و سیاسی است . وی دارای عقلی وافر و فکری صائب و ارادهای ثاقب بود. هر جا که می رفت مورد تجلیل و احترام جمیع طبقات واقع می شد .

در سال 1287 هجری بزیارت مکه معظمه نائل گردید. گفته اند در آن وقت عبدالله حسین شریف مکه بود. چون خبر ورود میرزا را شنید وقت تعیین کرد و رسولی نزد میرزا فرستاد تا به وی اطلاع دهد که شریف در فلان ساعت آماده پذیرائی از شما می باشد.

مرد دانا این پیغام را برای شریف فرستاد :

اگر علما را بر سرای پادشاهان یافتید بگوئید اینان بدترین

علما هستند و بدترین پادشاهان، و اگر پادشاهان را بر سرای علما دیدید بگوئید اینان بهترین علما هستند و بهترین پادشاهان (1)

شریف مکه از این گفته شرمگین گشته و به زیارت میرزا شتافت .

صاحب اعلام الشیعه می نویسد: میرزا در سال 1291 نجف را بقصد کربلا ترک کرد و سپس به سامراء رفت و در آن جا اقامت گزید

شهر سامراء در آن وقت دهکده ای بیش نبود. چند صد خانوار از ابناء سنت و جماعت در آن جا زندگی می کردند. اما بواسطه مدفون بودن امام علی هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام این شهر مقامی مقدس و مزاری مشهور داشت و در عرض سال هزاران نفر از مردمان شیعه برای زیارت به این دو مرقد مطهر می شتافتند

پس از اقامت میرزا در این شهر دیری نپایید که سامراء بزرگ و آباد و پر جمعیت گردید زیرا عده زیادی از طلاب و فضلا برای استفاده از محضر درس میرزا بدانجا می آمدند.

میرزا تا وقتی که در نجف بود محمد کاظم در مجلس درس او حاضر می شد.

مؤلف کتاب " آثار الحجج " در صفحه 170 کتاب خود می نویسد : از مرحوم آیه الله حاج شیخ مرتضی آشتیانی شنیدم که می فرمود : مرحوم آقای آخوند خراسانی صاحب کفایه همه روزه که در مقابل استاد کل و مجدد دین، آیه الله شیرازی بزرگ می نشست چنان بین آن نابغه سترگ و این فحل بزرگ

ص: 69

1- اذا رأیتم العلماء علی باب الملوك فقولوا بئس العلماء و بئس الملوك و اذا رأیتم الملوك علی باب العلماء فقولوا نعم العلماء ونعم الملوك

مباحثه و مذاکره می شد که همه را متحیر می نمود ..

آیه الله سید هبة الدین شهرستانی رحمة الله عليه در مجلة العلم از قول استاد خود آخوند ملا محمد کاظم خراسانی نوشته است که :

" من پس از آن که به نجف آمدم محقق انصاری را شیخ خود قرار

دادم، و میرزا حسن شیرازی را استاد خود، و در بحث های خصوصی و عمومی استاد خود، حضور بهم می رسانیدم و آن گاه در معیت استاد به درس شیخنا الانصاری می رفتیم و با بیانات او دانستی های خود را تکمیل می کردیم (1)

ناگفته نماند که میرزا به شاگرد دانای خود احترام فراوان می گذاشت و او را بسیار گرامی می داشت و متوسطین از شاگردان خود را تشویق می کرد تا در مجلس

درس آخوند حاضر شوند (2) و هر وقت آخوند برای زیارت و عرض ارادت و دیدار استاد خود به سامراء می رفت با این که عده زیادی همیشه در آن جا اجتماع کرده و از مدت ها قبل در انتظار دیدن میرزا بسر می بردند اما او بدون هیچ گونه معطلی خدمت میرزا و به اندرونی او می رفت و در مدتی هم که در آن جا اقامت می کرد میهمان

ص: 70

-
- 1- " اننی اتخذت المحقق الانصاری ، اول ما حللت النجف شیخا لِنفسي واتخذت سيدنا الميرزا حسن الشيرازي استاذا . فكننت اختلف الى السيدی الاستاذ و احضر بحائه الخصوصيه و العموميه ثم بصحابه نحضر معا درس شيخنا الانصاری فنكمل استفاداتنا من بياناته . "
 - 2- و بعد مهاجرة استاذہ الشيرازى الى سامراء استقل بتدريس جملة من الطلاب وقام يباحث لهم فى الاصول ولم يزل أمره في الرقى و كان استاذہ المذكور، اعلى الله مقامه ، فى دار السرور يا مر الناس فى حياته بالرجوع اليه و يحث المتوسطين من الطلاب بالقراءة عليه حتى صار رئيسا مطلقا بمساعيه و نفذت اوامر و نواهيہ احسن الوديعه ج 2

در باره سعه صدر و بزرگواری میرزا داستانی را که از پدر و پدر بزرگ خود شنیده ام ذیلا بازگو می کنم :

روزی آخوند در مجلس درس استاد خود در سامراء شرکت کرد تا از سخنان او کسب فیض کند. استاد بالای منبر نشسته بود و برای اثبات نظر خود که مربوط به یکی از فروع درس بود اقامه دلیل می کرد. آخوند بر نظر استاد ایراد کرد و از خود نظری دیگر بیان داشت.

استاد در مقام جوابگویی برآمد و دلایل شاگرد خود را رد کرد و باز برای اثبات نظر خود دلیل های دیگر آورد و این معنی دو سه بار تکرار شد

سایر طلاب ساکت نشسته بودند و به مباحثه آن دو با دقت هر چه تمام تر گوش فرا می دادند چون کار مباحثه و مناظره بالا گرفت محمد کاظم بعنوان احترام نظر استاد را قبول نموده و سکوت اختیار کرد.

آن روز مجلس درس تمام شد. فردا هنگامی که میرزا بر منبر جلوس فرمود قبل از آن که درس خود را شروع کند رو به طلاب و فضلائى که در زیر منبرش نشسته بودند نموده گفت :

در مورد مسئله دیروز حق با جناب آخوند بوده ، و نظر ایشان درست است . "

میرزا در سامراء دو مدرسه و یک بازار بساخت و از برکت وجود او جان تازه ای بکالبد شهر سامراء دمیده شد و پس از مرگ میرزا هم این شهر رونق علمی خود را از دست داد

میرزا در 24 شعبان سال 1312 هجری قمری بمرض سل در سامراء در گذشت. جنازه شریف او را با تجلیل فراوان در نجف بخاک سپردند و در تمام شهرهای ایران و عراق برای بزرگداشت او مجالس ترحیم بر پا نمودند .

ماه ها بعد از این واقعه ، هنگامی که محمد کاظم ، که در آن وقت

مجتهدی مسلّم و مدرسی معنون بود به سامراء رفت ، پس از زیارت حرم بسوی منزل استاد خویش شتافت.

حلقه ی درب منزل را با دستانی لرزان در دست گرفت و آن را بوسید و سپس پیشانی خود را بر روی آن گذاشت و با تلخی هر چه تمامتر گریست . (1)

ص: 72

1- این داستان را پدرم به نقل از مرحوم آقا میرزا مهدی پدرشان برایم نقل کردند. پدرم همچنین تعریف کردند که : آقا ضیاء الدین عراقی که از شاگردان مبرز مرحوم آخوند بود روزی برایم در نجف تعریف کرد که : بعد از آن که میرزای شیرازی مرحوم شد پسر او حاج میرزا علی آقا که طلبه ای جوان بود به نجف آمد. استاد ما ، آخوند، هر جا که می رفت پسر میرزا را با خود می برد و او را در هر محل و مجلسی جلو می انداخت. شاگردان آخوند که فاضل و مجتهد بودند از این که می دیدند استادشان دنبال طلبه جوانی راه می رود ناراحت شده و مرا که از همه جوان تر بودم تحریک کردند تا این مطلب را به استاد خود متعرض شوم. از این روی من جسارت کرده و به ایشان عرض کردم: این چه معنی دارد که شما که خودتان الان کمتر از میرزای شیرازی نیستید دنبال پسر جوان او راه می افتید و او را در همه جا بر خود مقدم می دارید آقا ضیاء گفت ، آخوند نگاهی بمن کرد و فرمود : اگر بتو بر می خورد دنبال ما نیا این پسر استاد من است و احترام او بر من لازم .

"

فصل دوازدهم: هم درس های آخوند

ما در باره ی هم درس های آخوند اطلاعات زیادی نداریم و فی المثل نمی دانیم هم درس و مباحث او در مدرسه سلیمان خان در مشهد که بوده است؟

وقتی هم به تهران می آید و در مدرسه صدر اقامت می کند با این که می دانیم با ملا عبد الرسول مازندرانی در یک حجره بسر می برده و با او نزد ملاحسین فلسفه تلمذ می کرده اما نمی دانیم ملا عبد الرسول مازندرانی تا چه خوئی حکمت و اندازه مایه علمی داشته است

خوشبختانه می دانیم که همدرس و هم حجره و طرف مباحثه آخوند در نجف مرحوم حاج آقا رضا همدانی بوده است

مؤلف کتاب علماء معاصرین درباره حاج آقا رضا همدانی می نویسد :

" شیخ عالم فقیه ، وفاضل نبیه ، و محقق وجیه، حجة الاسلام ، ملاذ الانام، مولانا آقا رضا ابن عالم فاضل محمد هادی همدانی از افاضل علماء مشاهیر ، و اعظام فقهاء تحاریر محقق مدقق، زاهد عابد ، تقی نقی ، ثقة نقه ، حسن الاخلاق ، کریم الاعراق، عالی الطبع و الهمة، صاحب التواضع و المروه بود و او هیبت و وقاری و عفت و اقتداری داشت.

مؤلفات او مصباح الفقیه و آن شرح شرایع است . کتاب طهارت ، صلوة ، و خمس و بعضی آداب زکوة آن تصنیف شده و نهایت مهارت او را در فقه

ص: 73

می رساند و حسن سلیقه اش در تفریح فروع بر اصول از آن کتاب شریف ظاهر است .

" در کتاب " تاریخ روابط ایران و عراق " هم در باره این فقیه دانشمند می خوانیم که :

" آقا رضا همدانی از بزرگان فقه مذهب جعفری بشمار می رفت. محقق مدقق، پارسا صاحب حسن اخلاق ، و از شاگردان میرزا محمد حسن شیرازی بود در زمان خود چون قدرت بیان نداشت گمنام زیست . بعضی از خاصان او را می شناختند.

گویند بواسطه ی نداشتن قوه تقریر بیان شاگردان حوزه درس او از هفت تا هشت نفر بیشتر نمی شد. کمتر اتفاق می افتاد که حلقه درس این استاد محقق و مدقق بزرگ به پانزده تا بیست نفر برسد.

گویند گاهی هم جزوه های درسی خود را به فضلا و دانشمندان می فروخت و از این راه گذران می کرد. هنگامی که کتاب های طهارت ، و صلوة حاج آقا رضا همدانی چاپ شد شهرت علمی مؤلف زیاد گردید. همه کسانی که در عصر او سرگرم تحصیل بودند خود را از شاگردانش بشمار می آوردند.

استادان ارجمند ما میرزا محمد حسین نائینی و آقا ضیاء الدین عراقی که حقا از بزرگان اساتید و مشاهیر دانشمندان علوم انسانی در عصر حاضر به شمار می آیند درس ها و بحث های فقهاتی خود را بر تالیفات حاج آقا رضا قرار دادند. حاج آقا رضا همدانی (وفات در 28 صفر 1322 در سامراء) چند کتاب بسیار نفیس بنام " مصباح الفقیه " تألیف نموده ، از جمله :

(1) کتاب صلوة (2) کتاب طهارة (3) کتاب خمس (4) کتاب زکوة ، همه این ها چاپ شده و مورد توجه استادان است استادان ارجمند ما آقا ضیاء الدین عراقی و آقا میرزا محمد حسین نائینی کتاب های صلوة و طهارت همدانی را اساس درس فقهی (بخش عبادات) خود قرار می دادند

حاج آقا رضا در تالیفات بسیار نفیس خود که شاهکار علمی مذهب جعفری در عصر حاضر بشمار می رود در آراء و نظریات علمی به شیخ مرتضی انصاری سخت معتقد است.

کتاب حاشیه بر فوائد شیخ که از او چاپ شده، کتابی بسیار دقیق در اصول شرایع است. کتاب حاشیه بر مکاسب شیخ از وی تا کنون بچاپ نرسیده. قدرت قلم، سبک نگارش، دقت نظر، تحقیق در سخنان و آراء بزرگان از تالیفات محقق همدانی نمودار است. بخصوص در کتاب طهارت او روشن تر می باشد. آرامگاه او در صحن حضرت امیر علیه السلام، در نجف، کنار قبر آشتیانی نراقی در قسمت غربی صحن قرار دارد.

کتاب "الفوائد الرضویه علی الفرائد المرتضویه" همدانی که در سال 1308 تالیف شده در 1318 هجری قمری در تهران چاپ و منتشر شده دقیق ترین دانشجویان روحانی به آن کتاب بسیار نفیس نظر دارند. براساسی اصول شرایع مذهب جعفری را محققانه و مدققانه تالیف نمود.

سید محسن عاملی صاحب کتاب اعیان الشیعه مرا گفت که استاد ما حاج آقا رضا در بیان و گفتار ناتوان بود از این جهت دانشجویان روحانی کمتر به درس وی می رفتند. قدرت قلمی او از همه معاصران بیشتر بود.

کتاب جواهر الکلام از زمان تالیف تا کنون پایه درس و بحث و انتقاد حوزه علمیه است. بعد از انتشار کتاب های طهارت و صلوة محقق همدانی بیشتر فضلاء و دانشجویانی که تحصیلات عالی داشته و دارند به پیروی از استادان بنام خود پایه مطالعه و بحث و اجتهاد در فقه مذهب جعفری را بر این کتاب ها قرار دادند.

در کتاب "زندگانی و شخصیت شیخ مرتضی انصاری درباره حاج آقا رضا نوشته اند که او:

"از اکابر علماء محقق و فقهاء مدقق و از مراجع زمان خود و از تعیینات و زخارف دنیوی بر حذر بود وی صبح یکشنبه 28 صفر 1322 بمرض سل .

ص: 75

در سامراء که بجهت تغيير آب و هوا بدانجا رفته بود دار فانی را وداع گفت و آثار علمی گران بهائی از خود بیدگار گذاشت که حاکی از تبهر و کمال احاطه او می باشد. از جمله آن ها حاشیه بر رسائل و مکاسب است. "

باری مرحوم حاج آقا رضا همدانی برای مدتی انیس و جلیس آخوند بوده و این دو در یک مدرسه روزگار می گذرانیده و با هم مباحثه علمی می کرده اند.

شبی یک پول حاج آقا رضا همدانی و شبی یک پول محمد کاظم خراسانی نقت می خریدند و در چراغ نفتی حجره خود می ریختند و کنار هم بر زمین می نشستند و در پرتو نور زرد رنگ و بی جان همان چراغ کتب فقه و اصول را مطالعه کرده مشکلات و معضلات آن را مورد مذاقه قرار می دادند.

در آن زمان حاج آقا رضا همدانی نمی دانست که روزی هم بحث او مدرس بزرگ عالم اسلام خواهد گردید

ص: 76

فصل سیزدهم: معاصرین آخوند

در این فصل ما به شرح مختصری از احوالات بزرگانی می پردازیم که با آخوند معاصر بوده اند. البته تنی چند از آنان از لحاظ سن و مقام بر آخوند مقدم بوده و بر او جنبه شیخیت داشته اند اما از آن جا که آخوند با آن ها آشنا بوده و با بعضی هم رفت و آمد خانوادگی داشته لذا نامشان را در این جا ذکر می کنیم:

(1) - شیخ زین العابدین مازندرانی

در کتاب " تاریخ روابط ایران و عراق شرح مفصلی درباره شیخ زین العابدین مازندرانی نوشته شده اما از محل تولد و تاریخ تولد او ذکری بمیان نیامده است. شیخ در مقدمه کتاب " ذخیره المعاد " که از تالیفات خود اوست نوشته است:

چون احقر عباد زین العابدین ولد مرحوم کربلائی مسلم بعد از فراغ از تحصیل در " بارفروش " خدمت جنت مکان سعید العلماء عازم عتبات شدم در سنه 1250 هجری و مدتی خدمت سید استاد آقا سید ابراهیم قزوینی مشغول بتحصیل فقه و اصول بودم. بعد از محاصره عتبات و ابتلای ما و سایر سکنه به آن بلیات بعد از چند ماه مهاجرت به نجف اشرف نمودم و در آن جا مدتی در خدمت با سعادت شیخ استاد محمد حسن صاحب " جواهر الکلام " تحصیل فقه نمودم و بعد از فوت آن مرحوم دوباره مجاور عتبات شدم..

ص: 77

سید العلماء از بزرگان روحانی مازندران و گرگان بوده و شیخ زین العابدین در حوزه علمی او در جوانی درس خوانده و کتاب های قوانین الاصول و مطول را بخط خود نوشته و سپس برای ادامه تحصیل پیاده به اصفهان آمده و از آن جا به کربلا و نجف رفته و در این دو شهر نزد سید ابراهیم قزوینی و صاحب جواهر الکلام و شیخ مرتضی انصاری تلمذ کرده تا بدرجه اجتهاد و فقاہت نائل آمده و از آن جا که به سید الشهداء و بارگاہ او (1) علاقمند بوده در کربلا-رحل اقامت افکنده و در جوار مرقد آن حضرت مجلس درس بر پا کرده و مشهور به پارسائی کشته تا آن جا که گروه

ص: 78

1- بقراری که در منتخب التواریخ مسطور است طایفه وهابیه به ضریح و قبه و حرم حضرت امام حسین علیه السلام در گذشته اسائه ادب کرده اند در کتاب مذکور آمده است که : در زمان فتح علی شاه عبدالوهاب نامی که تحصیل علوم دینی کرده بود و خود را مجتهد می دانست افکار جدیدی بمیان آورد. او می گفت بنای قباب عالیہ بر قبور انبیاء و منجمله تذهیب بقاع به زر و سیم و وقف نمودن اشیاء نفیسه بر مضاجع متبرکه و طواف مرقد ایشان و تقبیل عتبه را شرک دانست و مرتکبین این اعمال را با بت پرستان برابر نهاد و از ایران به عربستان رفت عده ای پیرو پیدا کرد و با مسعود فرزند عبدالعزیز با دوازده هزار نفر بسمت نجف برای انهدام بقعه حضرت امیر و قتل زائرین بعنوان مشرکین حرکت نمود اما نجف را نتوانست بگیرد و به کربلائی معلی درآمد و در روز غدیر پنج هزار زن و مرد را مقتول ساخت و ضریح را در هم شکست و آلات زر و سیم و لثالی و قنادیل طلا و نقره و خشت های طلا را غارت کرد و بعد از شش ساعت تمام این اموال را بر شتران بار کردند و بردند. آن ها با اسب ها داخل حرم شده و آن جا را خراب کردند : قلعوا ضریحه الشریف و کسروا صندوقه المنیف و وضعوا هاون القهوه فوق راس حضرة المقدسة علی وجه التخفیف و دقوها و طبخوها و شربوها . "

کثیری از مردم ایران و عراق و هند از او تقلید می کرده اند .

در شرح حال او نوشته اند که تا می توانست قرض می کرد و به مردم می داد و هر چند وقت که یکی از ثروتمندان هند به کربلا می آمد قرض های او را می پرداخت. پدرم از قول دومین فرزند او (شیخ علی معروف به شیخ العراقین) برایم نقل کردند که :

" در یکی از سفرها که شیخ به سامراء می رود در آن جا سخت بیمار می شود. میرزای شیرازی از او عیادت می کند و او را دلداری می دهد . شیخ می گوید من هیچ گونه نگرانی از موت ندارم ولیکن نگرانی من از این است که بنا بعقیده ما امامیه وقتی که می میریم روح ما را به امام عصر عرضه می کنند، اگر امام سوال بفرمایند :

زین "العابدین" ! ما به تو بیش از این اعتبار و آبرو داده بودیم تا بتوانی قرض کنی و به فقراء بدهی چرا نکردی؟

من چه جوابی به آن حضرت می توانم بدهم؟"

گویند میرزای شیرازی پس از شنیدن این حرف به منزل می رود و هرچه وجوهات در آن جا داشته میان مستحقین قسمت می کند

و نیز پدرم از قول شیخ العراقین برایم نقل کردند که او گفت :

" یک شب پدرم در حرم کربلا مشغول نماز بود . پس از آن که نمازش به پایان رسید زنی آمد و مدتی مدید در گوش شیخ حرف زد. وقتی آن شب می خواستیم به منزل برگردیم پدرم به " فانوس کش " گفت که از راه دیگری برود . مدتی رفتیم تا به در منزلی رسیدیم. شیخ دق الباب کرد. مردی که قهوه چی بود در را باز کرد و تا شیخ را دید دستپاچه و دولا شد و دست شیخ را بوسید و پرسید چه فرمایشی دارید؟ شیخ به او گفت " از تو می خواهم که به زنت رجوع کنی. آن مرد گفت " اطاعت می کنم و رجوع کردم. بعد فهمیدیم که مرد قهوه چی زن خود را، با وجود آن که چند فرزند از او داشته طلاق داده و از منزل بیرون کرده و آن زن به شیخ متوسل شده بود تا به شفاعت او بر خیزد.

و معروف است روزی که در کربلا آب طغیان کرده بود شیخ از شهر

بیرون رفت و با عبای خود شخصا خاک بر می داشت تا جلو آب را بگیرد. مردم چون دیدند که آن روحانی بزرگ دارد برای سد سازی خاک برداری می کند به او تاء کردند و همگی به پا خاستند و سدی در برابر آب بستند که تا چند سال باقی بود.

گفته اند بسیار خوش سیرت و نیکو محضر و کم خوراک بوده است اغلب اوقات با نان و سرکه و برنج تغذیه می کرده است .

همچنین نقل کرده اند که روزی بینوایی به در خانه او رفت و از او چیزی خواست. شیخ چون پولی در بساط نداشت، بادیه مسی منزل را برداشت و به او داد و گفت آن را ببر و بفروش. دوسه روز بعد که اهل منزل متوجه شدند که بادیه نیست فریاد کردند که بادیه را دزد برده. صدای آنان در کتابخانه به گوش شیخ رسید. فریاد برآورد که "دزد را متهم نکنید ، بادیه را من برده ام.

گفته اند عمر شیخ هنگام وفات از هشتاد سال متجاوز بوده است . وفات او را در نوزدهم ذیقعده الحرام بسال 1309 هجری ثبت کرده اند . مدفن او در کنار درب قاضی الحاجات صحن حرم حضرت ابا عبدالله (ع) می باشد .

آثار قلمی و تالیفات شیخ عبارت است از :

(1) - ذخیره العباد بفارسی که تبحر شیخ را در فقه می رساند و در آن سؤال و جواب هایی مطرح شده و به نیازمندی های شرعی مردم پاسخ داده شده است .

(2) - زینة العباد (3) - رساله در مناسک حج (4) - رساله در ارتداد" عربی (5) - تقریظ بر کتاب "عبارات الانوار" تالیف میر حامد حسین لکنهویی (6) - تقریرات درسی صاحب "ضوابط الاصول"

در کتاب "زندگانی و شخصیت شیخ مرتضی انصاری" در فصل مربوط به شاگردان شیخ مرتضی بنام شیخ زین العابدین مازندرانی بر می خوریم که در باره او این طور نوشته اند:

عالم ربانی و فقیه صمدانی حاج شیخ زین العابدین فرزند کربلائی مسلم بارفروش مازندرانی که به حسن بیان و تقریر بین معاصرین خود ممتاز و بود. وی پس از فراغ از اولیات به عراق آمد و در کربلا از محضر سعید العلماء صاحب ضوابط استفاده برد و در نجف اشرف نزد شیخ تحصیلات خود را به پایان رسانید و اخیراً یکی از مراجع و در کربلا سکونت اختیار کرد و عده ای از شیعیان هند و عراق و ایران در فتوی به او رجوع نمودند.

حاج شیخ زین العابدین از مدرسین بزرگ کربلا بوده، علمای نامداری در حوزه ی درسش تربیت یافته و رساله عملیه اش مکرر بچاپ رسیده و در 16 ذیقعه سال 1309 جهان فانی را وداع گفت و در صحن شریف حسینی نزدیک درب قاضی الحاجات مدفون شد و آثار علمیه از خود بجای گذاشت.

نامبرده چند فرزند داشته بنام شیخ علی (1) صاحب فهرست جواهر و شیخ محمد و شیخ عبدالله که از منحرفین و در سلک صوفیه وارد شده و اعلم و مشهورترین آنان حاج شیخ حسین است که از اهل فضل و دانش و مرجع تقلید جمعی بوده و در شصت و شش سالگی در 22 شوال 1339 در کاظمین وفات کرده و جنازه اش به کربلا نقل و بخاک سپرده شد.

هر وقت آخوند کربلا می رفت با شیخ زین العابدین ملاقات می کرد و هر وقت شیخ برای زیارت به نجف مشرف می شد از آخوند دیدار می کرد و به طوری که در پاورقی این صفحه نوشته ایم سومین پسر آخوند نواده شیخ را به زنی گرفت.

ص: 81

1- شیخ علی در ایران و عراق به شیخ العراقین مشهور بود. (مرحوم محمد رضا تجدد مترجم کتاب الفهرست) " ابن الندیم و آقای زین العابدین رهنما مترجم قرآن و نویسنده نامدار کتب پیامبر و " امام حسین پسران او می باشند. یک دختر شیخ العراقین هم، موسوم به حمیده خانم، بعداً به حباله نکاح حاج میرزا احمد، سومین پسر آخوند، درآمد

خدایش بیامرزاد که دانشمندی پارسا و بزرگوار بود.

(2) - حاج میرزا حبیب الله رشتی

مؤلف کتاب " تاریخ روابط ایران و عراق به نقل از المآثر والاثار می نویسد که :

" میرزا حبیب الله رشتی از اجلاء تلامیذ شیخ مرتضی انصاری است .

صیت تبهرش در فقه و اصول ممالک عرب و عجم را فرا گرفت امروز از مجلس تدریس و تحقیق و افاضت او در علم اصول فقه کافه طلبه های مجاورین نجف اشرف منتفع می شوند . "

و از قول شاگردان میرزا نقل می کند :

هنگامی که وی بسوی صحن می رفت تا درس بگوید وضو می گرفت سوره مبارکه یسین را " در بین راه از حفظ می خواند تا به در قبله صحن مولا می رسید . خواندن سوره را در کنار آرامگاه استاد خود شیخ مرتضی انصاری به پایان می رسانید و ثوابش را به روان پر فتوح استاد خود نثار می کرد و از روح آن مرد بزرگ استمداد می گرفت تا بهتر و روشن تر برای صدها طلبه دانشمند و فاضل حقایق علمی را ایراد نماید.

و درباره خلق و خوی او می نویسد:

" او جز تدریس منظوری نداشت. ریاست نمی خواست. از روی عمد تجاهل می ورزید و شاگردان خود را نمی شناخت و گوش به حرف آنان نمی داد برای این که از او پول و اجازه اجتهاد نخواهند. و تنها درس بخوانند. واقعا مایه علمی و طرز تقریر درسی منحصر به او بود مرجعیت تقلید هم نبود. رساله علمی ننوشت مگر آن هم با اصرار بعضی . و کس به خوشبینی و سلامت نفس در خط میرزای رشتی از مجتهدین نبود. از مهلکه های ریاست

ص: 82

خود را نجات داد. قناعت را پیشه نمود

در کتاب "زندگانی و شخصیت شیخ انصاری" در فصل مربوط به شاگردان شیخ شرح مبسوطی درباره میرزا حبیب الله رشتی برشته تحریر در آمده که ذیلاً نقل می کنیم :

حاج میرزا حبیب الله رشتی فرزند میرزا محمد علی خان بن اسماعیل خان بن جهانگیر خان قوچانی را نکوئی گیلانی رشتی . عالم مؤسس و محقق مدقق، از بزرگان علماء اهل بیت عصمت و از اساتید مشهور فقهاء امامیه ، یگانه و وحید عصر خود بود . پدرانش اصلاً از اهل قوچان ولی به سبب دستور بعضی از سلاطین صفویه به رانکو آمدند .

در همان کتاب از قول فاضل عراقی گفته شده است:

فاضل مدقق و عالم محقق جناب میرزا حبیب الله رشتی سلم الله که از اکابر تلامذه شیخ مرحوم است و منبر تدریس شیخ در نجف اشرف امروز مفوض به آن بزرگوار است

نامبرده به سال 1234 تولد یافت و پدرش که یکی از اعیان ملاکین و مردی صالح و عارف و از اهل باطن و دارای صفای قلب بود قبل از تولد این فرزند و بعد هم خواب هایی دید که مشعر بودند که این نوزاد مردی عالم خواهد شد لذا مورد توجه خاص پدر قرار گرفت و بعد از نشو و نما معلمی برای او در منزل حاضر نمود و چون به سن 18 رسید وی را به قزوین برد.

این راد مرد اسباب و لوازم زندگی فرزند را در قزوین تهیه نمود و از خاندان ارباب که به شرف معروفند دختری به او تزویج نمود تا فارغ البال به ادامه تحصیلات مشغول شود. او هم با کمال شوق نزد مولا عبدالکریم ایروانی به تکمیل علوم پرداخت تا آن که در سن 25 سالگی به اجازه این استاد مفتخر گردید

محقق رشتی با اهل و عیال رهسپار عراق شد و سه سال پیش از وفات صاحب جواهر به نجف اشرف رسید و در حوزه درس او حاضر گشت . وی روزی در

جلسه ی درس اشکالی را با صاحب جواهر به میان آورد ولی جوابی نشنید تا بالاخره به او رساندند که جواب این اشکال نزد شیخ است و تنها او از عهده رفع این اشکال کاملاً بر خواهد آمد

محقق خدمت شیخ رسید و اشکال را بر وی عرضه داشت. شیخ جوابش را داد و فرق بین حکومت " و "ورود" را برای او شرح داد بنحوی که محقق رشتی مبهوت گردید. و هم به او فرمود این اشکال تو مرتفع نخواهد شد جز آن که لااقل دو ماه در این جلسه حضور بهم رسانی، محقق از همان موقع از درس صاحب جواهر اعراض نمود و در حوزه درس شیخ حاضر می شد

نامبرده بحث شیخ را دریای بیکرانی دید که به این زودی ها به قعر آن نخواهد رسید. لذا با کمال جدیت نزد او به فقه و اصول پرداخت و از انوار علومش استصانه می نمود و گفت با آن که هفت سال پیش از فوت شیخ از درس خواندن مستغنی بودم ولی از هنگام ورود در جلسه درس شیخ تا موقع تشییع جنازه اش بحثی از اباحت او از من فوت نشد و هم فرمود:

شیخ استاد سه چیز ممتاز داشت: علم - سیاست - زهد. سیاست را به حاج میرزا حسن شیرازی و علم را به من داد و زهد را با خود به قبر برد.

چون شیخ رحلت فرمود امر تدریس در نجف اشرف به محقق رشتی منتهی گردید و پیر مردان از فقهاء و مجتهدین از عرب و عجم دور او گرد آمدند و از آن سر چشمه علم و تقوی مستفیض می شدند و علمائی که بعد از وی به مقام عالی نائل آمدند اکثراً از شاگردان او بودند.

وی دارای تحقیقات عالی و بیانی رسا و افکاری نیکو و بکر بود در هر مطلبی که وارد می شد موشکافی های عجیبی در آن می نمود و حق آن را کاملاً ادا می کرد. شاهد بر مدعای ما کتاب "بدائع افکار" اوست که واقعا حق هر مطلبی را بنحو اکمل ادا نموده و از عهده آن کاملاً بر آمده و در موارد بسیار کمی از نظریات

شیخ بر کنار رفته.

وی از حیث زهد و تقوی هم معروف است زیرا به زخارف و تعینات دنیوی دل نمی بست و در نهایت پرهیزکاری و ورع بود و دارای ذاتی سلیم و نیتی صاف و از ریاست و مرجعیت و زعامت کناره می گرفت و به فتوا دادن و تقلید نمودن از او راضی نمی شد و وجوه شرعیه را قبول نمی کرد، حتی آن که وقتی از حاج شیخ جعفر شوشتری و جهی را قبول نموده بود بعدها همان مقدار را به فقرا رساند.

محقق رشتی مواظبت تمام در مستحبات می نمود و عبادتش بسیار و دائم الطهاره بود و در شب پنجشنبه چهاردهم جمادی الاولی 1312 روح پر فتوحش به اعلا درجه علیین پرواز نمود و در حجره جنب درب ساعت در صحن مطهر، طرف راست نسبت به کسی که خارج می شود مدفون گردید.

آثار قلمی او که هر یک حکایت از فضل و علم او می نماید عبارت است از:

(1) تقریرات فقهی و اصولی شیخ (2) تقلید الاعلم (3) الغصب و این دو کتاب به چاپ رسیده اند (4) کاشف الظلام (5) الاجاره که تمامی فروع نادره را مشتمل است و همچنین متضمن احکام بیع فضولی و معاطات می باشد و چاپ شده (6) اجتماع امر و نهی (7) "بدائع الافکار" در اصول فقه که یک قسمت از مباحث الفاظ را تا مسئله امر به شی بضمیمه تعادل و تراجیح در یک مجلد تدوین و در تهران به چاپ رسیده (8) الامامه (9) التعادل و التراجیح که نگارش (10) حاشیه مکاسب (11) شرح شرایع در چند مجلد که اولی در طهارت یافته

(10) بر دومی در خلل صلوة سومی در صلوة مسافر چهارمی در زکوة است (12) کتاب التجاره (13) القضاء و الشهادات (14) حواشی بر تفسیر جلالین.

حاج میرزا دارای سه فرزند بوده که همگی از اهل فضل و علمند:

اول شیخ محمد متوفی 1316 . دوم شیخ اسماعیل که بسال 1343 وفات کرده . سوم شیخ اسحق که یکی از مراجع تهران و در سال 1357 بدرود جهان

ص: 85

گفت و جنازه اش به نجف اشرف نقل و در جوار پدر بخاک سپرده شد.

میرزا حبیب الله رشتی با آخوند رفت و آمد خانوادگی و دوستی داشت. آخوند تنها دختر خود را که زهرا نام داشت بحباله نکاح شیخ اسماعیل پسر میرزا در آورد.

پدرم از قول پدرشان میرزا مهدی برایم نقل کردند:

وقتی ساختمان منزل مسکونی آخوند در نجف به پایان رسید میرزا حبیب الله رشتی به ناظر امورات خود که نامش "جناب خراسانی" بود گفت قند به عنوان چشم روشنی برای منزل آخوند بفرست. "جناب" هم یک صندوق قند از طرف میرزا هدیه برای منزل آخوند آورد ولی وقتی صورت حساب را برای میرزا برد میرزا به او اعتراض کرده و گفته بود "منظور من این بود که دو سه کله قند بفرستی نه یک صندوق."

و نیز پدرم می گفت:

"وقتی میرزا در حال نزع بود هر چه پای او را رو به قبله دراز می کردند او پای خود را جمع می کرد و چیزی نمی گفت و چون چند بار این کار تکرار شد از میرزا علت را پرسیدند بزحمت قبل از فوت گفت:

چون وضو ندارم پایم را رو به قبله دراز نمی کنم." خدایش بیامرزاد.

3- شیخ هادی تهرانی

تاریخ ولادت شیخ هادی در دست نیست. در شرح حال او نوشته اند که فرزند ملا محمد امین بوده و پس از فرا گرفتن مقدمات از تهران به اصفهان رفته و در آن جا نزد صاحب "روضات" و برادرش میرزا محمد هاشم خوانساری درس خوانده و سپس به نجف رفته و در حوزه درس شیخ مرتضی انصاری تلمذ کرده و پس از وفات شیخ نزد میرزای شیرازی و شیخ العراقین و فاضل ایروانی تحصیلات خود را به پایان رسانیده و در نجف مجلس درس داشته و در شب چهارشنبه دهم شوال 1321 هجری

ص: 86

در نجف وفات کرده و دارای تالیفات زیر بوده است :

(1) ودائع النبوه فی الاحکام الشرعیه (2) رساله در استصحاب (3) رساله در مباحث الفاظ (4) رساله فی البرائه (5) حاشیه بر رسائل " محبجة العلماء (6) رساله در حکم مسافر (7) رساله در صوم (8) رساله در مناسک حج با طرزی عجیب و اسلوبی غریب (9) کتاب در بیع و خيارات (10) رساله در تفسیر آیه نور (11) رساله در اصول دین (12) رساله در نحو (13) منظومه در نحو (14) منظومه در کلام .

از قرار معلوم شیخ هادی تهرانی دانشمندی تند خوی و درشت گوی بوده است نظریات و آراء علماء و بزرگان فقه جعفری را بدون رعایت احترام مقام آنان با بکار بردن الفاظ ناشایسته رد می کرده است

پدرم می فرمود که شیخ هادی مثلاً در باره فقیه عالی مقام اسلام مرحوم شیخ محمد حسن صاحب جواهر و کتاب نفیس فقه او گفته بوده است که صاحب جواهر ریش خود را به مرکب مالیده و به کتاب کشیده است و همچنین پدرم به نقل از پدرشان برایم تعریف کردند

به علت اسائه ادب و گستاخی هایی که شیخ هادی تهرانی نسبت بعلماء و دانشمندان ماقبل خود مانند شیخ مرتضی انصاری و صاحب جواهر و غیره روا می داشته یک روز وقتی که شیخ هادی تهرانی به منزل مرحوم میرزا حبیب الله رشتی می رود پس از این که برای او یک فنجان قهوه می آورند و او آن را می آشامد میرزا حبیب الله در حضور شیخ هادی تهرانی به مستخدم خود می گوید :

فنجان را آب بکش

این حرف میرزا حبیب الله را به منزله تکفیر شیخ هادی تفسیر کردند بطوریکه شیخ هادی از آن پس در نجف به شیخ هادی " مکفر " معروف شد

ص: 87

صاحب احسن الوديعه در این باره می نویسد:

و نقل انه كان كثير الطعن و التشنيع في مجلس درسه على العلماء و المجتهدين في مقام رد كلماتهم و لذا نقل بل اشتهران معاصره
العلامه رشتي المتقدم ذكره حكم بكفره ...

مؤلف كتاب " تاريخ روابط ايران و عراق " هم متعرض اين مطلب شده و می نگارد :

انتقادات تهرانی نسبت به آراء و نظریات شیخ و سایر بزرگان مذهب جعفری شدید و سخت و ناروا بود. همه پاس حرمت استاد محقق
خود انصاری را داشتند ، به نظرهای علمی او با دیده دقت و احترام می نگریستند و تاب سخن ناروا را نسبت به استاد پارسا و محقق خود
نداشتند ناچار میرزا حبیب الله رشتی و بعدا آخوند خراسانی در برابر آقای شیخ هادی تهرانی ایستادگی کردند و تاروپود سخنانش را مانند
تار عنكبوت سست نمودند. و درباره خلق و خوی او می افزاید که شیخ هادی تهرانی خصوصا طبیعتی تند داشت

پدرم از قول پدرشان برایم نقل کردند:

وقتی میرزا حبیب الله رشتی فوت کرد در تشییع جنازه ی آن مرحوم دیدند که شیخ هادی تهرانی گریه می کند. با و گفتند میرزا حبیب الله
کسی بود که تورا تکفیر کرد برای چه در مرگ او این طور گریه می کنی؟ شیخ هادی پاسخ داد :

" تا وقتی میرزا حبیب الله زنده بود هر کس که می شنید او مرا تکفیر کرده به مجرد این که میرزا حبیب الله را می دید فوراً متوجه می شد
که او آدم بسیار ساده ایست و براحتی می شود او را گول زد و اغوایش کرد و لذا بر او ثابت می شد که مبنای تکفیر من چه بوده ولی الان که
او مرده شهرت تکفیر او برجای مانده اما آن امکان برای من دیگر از

بین رفته است. "

از قرار معلوم شیخ هادی تهرانی با شاگردان خود نیز در بعضی مواقع با زبان خاصی صحبت می کرده پدرم از قول پدرشان برایم نقل کردند وقتی که میرزا حبیب الله رشتی شیخ هادی تهرانی را تکفیر کرد عده ای از شاگردان شیخ هادی به علت این تکفیر تقیه می کردند و دیگر به درس شیخ هادی نمی رفتند

روزی شیخ هادی تهرانی در کوچه به یکی از شاگردان خود که در گذشته مرتب بدرس او می آمده بر می خورد و او را مورد مواخذه و عتاب قرار می دهد که چرا دیگر به مجلس درس من نمی آیی؟ شاگرد جواب می دهد: مدتی است مریضم. شیخ هادی با تغییر می پرسد مرضت چیست؟ شاگرد در جواب می گوید "وقتی که غذا می خورم غذایم تحلیل نمی رود شیخ هادی به او می گوید: از این بعد تحلیل رفته اش را بخور

خدایش بیامرز که دانشمندی تند خوی و پر خاشگر بود.

(4) - ملا محمد شریبانی -

در کتاب "تاریخ روابط ایران و عراق درباره او نوشته اند:

از مراجع تقلید مذهب جعفری بود. در 1272 به نجف مهاجرت کرد. در بحث شیخ مرتضی انصاری و سپس در درس آقا سید حسین کوه کمره ای حاضر می شد. یک سال از حضورش به درس سید نگذشته بود که از سال 1292 هجری درس های استاد را برای شاگردان تقریر می نمود. بسیاری از فضلا در حوزه تقریرات او حاضر می شدند. بحث های درسی استاد را تالیف کرد اصول فقه در 9 جلد و کتابی در صلوة نوشت

ریاست روحانی مذهب جعفری در قفقاز و آذربایجان و سایر شهرها به فاضل شریبانی و ایروانی و مامقانی منتقل شد وفات او در هفدهم رمضان 1322 هجری قمری در نجف بود. " (شریبان از دیدهای سراب آذر بایجان است .)

ص: 89

آخوند با خانواده ی شریانی آمد و رفت داشت و نواده شریانی بعقد پنجمین فرزند آخوند در آمد. شریانی سیدی پارسا و دارای سعه صدر بود.

خدایش رحمت کند .

(5) شیخ محمد حسن مامقانی

در شرح حالش نوشته اند که در سال 1238 هجری در مامقان بدنیا آمده و در هشت سالگی پدر خود را از دست داه و تحصیلات خود را در نجف کرده و سپس به تبریز و مامقان رفته و در سال 1270 هجری مجدداً به نجف مراجعت کرده است.

وی از سال 1270 در محضر شیخ مرتضی انصاری تلمذ فقه و

اصول کرده و پس از فوت شیخ از درس اصول سید کوه کمره ای و مولی علی خلیلی و شیخ مهدی کاشف الغطا و شیخ راضی خوشه های علمی بر چیده. در کتاب "زندگانی و شخصیت شیخ مرتضی انصاری همچین نوشته شده که شیخ محمد حسن مامقانی از محققین علماء و اعظام فقها، جامع معقول و منقول و از اکابر مجتهدین و مراجع تقلید و محضر درسش مجمع اهل علم و مراتب علمی و عملی او مسلم همه و نسبت به اهل فضل محبت و احترامی مفرط داشت و در رساندن حقوق دینی و مصارف شرعی اهتمام تمام بکار می برد .

وی گذشته از مقام علمی مردی بتمام معنی وارسته بود یعنی بزخارف دنیا دل نمی بست و به اکل و شرب و لباس و منزل توجهی نداشت و از حقوق شرعی تصرف نمی کرد و از ظلمه و رجال دولت، هدیه قبول نمی نمود. در اعلام گوید اگر کسی اتفاقاً اعلمیت او را انکار نمود ولی اورعیت او را نتواند انکار نمود . مامقانی در محرم سال 1323 دار فانی را در نجف اشرف وداع گفت و در مقبره اختصاصی در داخل شهر مدفون گردید و آثار علمیه نفیسه از خود بجای گذاشت :

(1) - دو حاشیه بر مکاسب نوشته که آخری بنام غایة الامال بچاپ رسیده (2) ذرایع الاحلام فی شرح شرایع الاحکام (3) - تقریرات سید استادش

ص: 90

را در هشت جلد بنام بشری الوصول الی علم الاصول نوشته و این تقریرات مورد توجه استادش حاج میرزا حبیب الله محقق رشتی بوده

پدرم به نقل از شیخ علی شاهرودی که مجتهدی مبرز و از شاگردان مقرب آخوند خراسانی بوده برایم نقل کردند که شیخ علی شاهرودی گفت:

روزی در نجف به مجلس درس شیخ محمد حسن مامقانی رفتم وقتی که داشت یک نظریه علمی را بیان می نمود یکی از طلاب که پای منبر نشسته بود اشکالی کرد و مامقانی جواب داد. شیخ طلبه مجدداً بر نظر مامقانی اشکال کرد و همه ای میان طلاب افتاد. مامقانی گفت ساکت باشید، من الان جواب این شیخ را می دهم. آن گاه فرمود:

در سابق رسم بر این بود که اگر کسی می خواست در ده خود درس بخواند اول می رفت عمه جزو و قرآن و صرف و نحو می آموخت و بعد از ده به شهر می آمد و مقدمات را در آن جافرا می گرفت و بعد اگر می خواست با سواد و مجتهد و ملا بشود به کربلا و نجف اشرف می آمد. این شیخ را (اشاره به طلبه ای که ایراد گرفته بود نمود) کانه از پشت گاو آهن در ده برداشته اند و او را آورده اند پای منبر من گذاشته اند

خدایش بیامرزاد.

6- حاج میرزا حسین حاج میرزا خلیل

در کتاب "زندگانی و شخصیت شیخ انصاری" بشرح مختصر و مفیدی درباره حاج میرزا حسین بر می خوریم که آن را در این جا می آوریم:

حاج میرزا حسین خلیلی فرزند حاج میرزا خلیل بن علی بن ابراهیم تهرانی نجفی از بزرگان علماء و اکابر فقها زمان خود بود و تولدش در سال 1230 در نجف اشرف اتفاق افتاد و بر پدر صالح و برادر خویش مولی علی خلیلی

ص: 91

که علم و زهد و تقوایش زبانزد بود نشو و نما نمود .

نامبرده پس از فراغ از سطوح بر بعضی از علماء نزد صاحب جواهر حاضر شد و پس از فوت او به سال 1266 از محضر شیخ استفاده برد و بعد از رحلت شیخ دیگر در هیچ حوزه درسی حاضر نگردید بلکه خود مجلس درسی تشکیل داد و شاگردان و علماء ناموری از آن مجلس برخاسته اند

حاج میرزا حسین تسلطی کامل بر درس گفتن و احاطه ی عجیبی بر فروع فقهیه داشت و بجز فقه تدریس نمی کرد و با بیانی رسا و تعبیری نیکو حضار را شیفته خویش نموده بود و پس از وفات مجدد شیرازی از مراجع مهم شیعه شد. وی اخلاقی نیکو، نفسی کریم، و دستی باز ، و محضری ،خوش و شمایلی زیبا ، و با متانت و وقار و در عین حال متواضع و لطیفه گو بود و در انجام وظائف مسجد کوفه معتکف بود و در بین الطلوعین زیارت عاشورا از او ترک نمی شد و در اغلب زیارات مخصوصه از نجف تا کربلا پیاده می آمد ،

خلیلی یکی از معاریف تبدیل سلطنت استبدادی به مشروطیت و از اکابر نهضت ملی ایران بلکه در عتبات عالیات یکی از ارکان سه گانه این امر سیاسی بوده و دو نفر دیگر آخوند خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی می باشند و در آن اوقات محافل و مجالس متعدده در مدرسه خود از ایرانیان تشکیل می داد.

مشایخ اجازه ی روایت او عبارتند از برادرش مولی علی خلیلی و مولا زین العابدین گلپایگانی و حاج سید اسدالله اصفهانی و دو آثار بزرگ یعنی دو مدرسه در نجف اشرف هم تاسیس نمود که یکی را بسال 1316 و دیگری را در سال 1322 بنا نهاد و در بین الطلوعین روز جمعه دهم شوال 1326 هنگامی که در مسجد سهله مشغول عبادت پروردگار بود برحمت ایزدی پیوست و پس از تغسیل در فرات و بقیه تجهیزات به نجف اشرف حمل و در جائی که متصل به مدرسه خود که آن را محل دفن خویش تعیین نموده بود بن خاک سپرده شد.

حاج میرزا حسین در فقه و اصول و رجال نوشتجات بسیاری دارد که هیچ

کدام از آنان نشر و چاپ نشده جز رساله عملیه اش بنام " ذریعة الوداد في منتخب نجاة العباد " که مکررا به طبع رسیده .

در مورد وفات مرحوم حاجی که از مراجع عالی قدر شیعه بوده، مؤلف کتاب " حیوة الاسلام " می نویسد وقتی ایشان برای عبادت به مسجد سهله رفته بودند : " یک مرتبه این جهان فانی را وداع می کنند و جهتش معلوم نشد و اگر هم معلوم بود بروز ندادند. بلی نقل شد که تلگرافی از نجف به شاه در تهران پیدا شد که در 13 شوال کار گذشت و باقی از عهده من خارج و العلم عند الله ."

خدایش غریق رحمت کناد .

7- شیخ عبدالله مازندرانی .

تاریخ تولد او در دست نیست اما نوشته اند که او فرزند محمد بن نصیر گیلانی مازندرانی نجفی و از اکابر علماء امامیه و از شاگردان میرزا حبیب الله رشتی بوده است. شیخ عبدالله مازندرانی در نهضت مشروطیت نقشی برجسته داشت.

وی از مخالفین استبداد و از هواداران رژیم مشروطه و برقراری حکومت قانون در ایران بود و در این راه با آخوند همراه و هم گام و هم فکر بود . نام او و حاج میرزا حسین میرزا خلیل را در ذیل اکثر تلگرافاتی که از نجف به ایران و یا سایر بلاد مخابره می شد مشاهده می کنیم .

شیخ عبدالله در سال 1330 هجری قمری در نجف در گذشت و در مقبره حاج شیخ جعفر شوشتری مدفون گردید .

خدایش بیامرزاد .

8- سید کاظم یزدی

در کتاب زندگانی و شخصیت شیخ انصاری درباره این سید جلیل القدر نوشته اند: " آقاسید کاظم فرزند سید عبدالعظیم طباطبایی یزدی صاحب کتاب " عروه الوثقی " و حاشیه بر مکاسب که از فحول علماء سده چهاردهم

ص: 93

و یگانه مرجع عالی قدر شیعه در این قرن و محقق جامع و سرآمد فقهاء زمان خود و حوزه درسش مشحون و پر از اهل فضل و دانش و مورد استفاده بزرگان بوده.

سید مدتی در اصفهان از حاج شیخ محمد باقر فرزند شیخ محمد تقی صاحب حاشیه بر معالم و صاحب روضات و دیگر اکابر استفاده برد و سپس به نجف اشرف آمد و بر مجدد شیرازی و دیگر از بزرگان آن عصر مراسم شاگردی داشت و پس از فوت مجدد بنای تدریس را گذاشت تا جایی که ریاست علمیه و تقلید بدو منتهی گردید .

از آثار خیریه ی این سید بزرگوار مدرسه ایست در نجف اشرف که از حیث استحکام و زیبایی از سایر مدارس موجوده در آن شهر برتری دارد و از تالیفات او حاشیه بر رسائل و مکاسب است. و در شب سه شنبه 27 رجب سال 1337 در نجف وفات نمود و در حجره جنب درب طوسی در صحن شریف مدفون گردید . "

در کتاب " رهبران مشروطیت " نوشته شده است وقتی آخوند خراسانی و حاجی میرزا حسین میرزا خلیل و شیخ عبدالله مازندرانی تلگرافی در تایید مجلس شورای ملی تهیه و امضاء می کنند و آن را نزد سید می فرستند تا او هم امضاء کند سید حاضر به پیروی از آن ها نمی شود و می گوید: " آخوند خراسانی عالم است ولی دین ندارد . حاجی دین دارد ولی علم ندارد. مازندرانی نه دین دارد نه علم

کسروی در تاریخ مشروطه ایران می نویسد :

" آخوند خراسانی و حاج شیخ مازندرانی و حاجی تهرانی مردانگی نموده و از دستگاه خود چشم پوشیده و در بند خشنودی و یا ناخشنودی مردم نمی بودند .. و از پشتیبانی به مجلس باز نمی ایستادند ولی سید کاظم جز سود خود را نمی جست و جز در پی دستگاه آیه الهی " نمی بود و توده و کشور و این چیزها در نزد او ارجح نمی داشت "

بطوری که می دانیم هنگامی که ملت ستمدیده ایران در زمان حیات سید کاظم برای رفع ظلم و ستم و احقاق حق

خود پیا خاستند تا رژیم استبدادی را در ایران سرنگون کنند سید در مقام مخالفت با آنان بر آمد و معاند سر - سخت آزادیخواهان و مشروطه خواهان و از طرفداران محمد علی شاه مستبد بود و با این که از لحاظ مشرب فکری و آزادی خواهی با آخوند در دو قطب مختلف قرار داشت معذک آخوند هر وقت او را می دید به او احترام می گذاشت و در ملاء عام مدت ها با او به صحبت مشغول می شد .

مؤلف کتاب " المصلح المجاهد الشيخ محمد كاظم الخراساني در صفحه ای که به صفات آخوند خراسانی اختصاص داده اشاره به این موضوع کرده و می نویسد :

و كثيرا ما كان يحاسب نفسه و يلومها بشأن منافسه و قرينه السيد الامام محمد كاظم اليزدي و انه قد يتاثر من رايه و عند ما يلتقي به في الطريق بعد البحث و الصلوة كان يطيل الوقوف معه في الشارع و قد يمتد به الوقت الى كثير من نصف ساعه و هذا منتهى الادب الرفيع و الخلق السامي والدين الصحيح.

آیت الله سید هبت الدین شهرستانی رحمة الله عليه برایم در مشهد نقل فرمودند:

روزی در بیرونی مرحوم آخوند در نجف در خدمت ایشان نشستیم بودیم و این در ایامی بود که نهضت مشروطیت در ایران شروع شده بود و ما بین علماء افتراق افتاده بود .

آن روز سیدی به منزل آخوند آمد و به ایشان عرض کرد من مقلد سید کاظم یزدی هستم و می خواهم با فلانکس فلان معامله را بکنم و من مهر و امضاء و اجازه سید کاظم یزدی را برای خریدار برده ام ولی چون خریدار مقلد شماست قبول نکرده و به من می گوید برو و اجازه آقای آخوند را بیاور .

استاد ما آخوند حرف او را قطع کرد و فرمود:

برو از قول من به او بگو آخوند گفت اگر تو واقعا "مقلد من هستی باید مهر و امضای آقای سید کاظم یزدی را روی سرت بگذاری و فوری اطاعت بکنی .

پدرم و عمویم برایم نقل کردند

" وقتی سید کاظم مرحوم شد متجاوز از شش هزار سال پهلوی و صلوة در منزل او مانده بود که در کسبه گونی های مختلف گذاشته بودند بعد علماء در منزل پدرمان جمع شدند و پول ها را آوردند تا آن ها را بین مستحقانش قسمت کنند. "

پرسیدم چرا سید در زمان حیات خود این کار را نکرد؟ "

گفتند " به کسی اعتماد نداشت و احتیاط می کرد که مبدا طلبه ای پهلوی و صلوة را بگیرد ولی آن را بجای نیاورد پرسیدم " از کجا معلوم که آن همه پول ، پهلوی نماز و روزه بوده؟ " گفتند خودش به خط خودش نوشته بود که فلانکس در فلان روز و ماه و سال فلان قدر پهلوی بابت نماز و یا روزه داده است و دست خط های او همراه پهلوی ها بود.

معروف است پسر سید کاظم یزدی (مرحوم سید علی) از پسر آخوند خراسانی (مرحوم آقا میرزا مهدی) خواهش می کند که جنازه پدرش (سید کاظم) را از منزل مرحوم آخوند تشییع کنند میرزا مهدی هم به علت محبوبیت زیادی که داشته همه علماء و مشروطه خواهان نجف را خبر می کند و مراسم تشییع جنازه را تا صحن به عمل می آورد .

وقتی در صحن ، سید علی بر سر جنازه پدر خود به نماز می ایستد و تمام علمای نجف به او اقتدا می کنند پس از ختم نماز با صدای بلند می گوید

اللهم اغفر لابی انه كان من الضالین .

باری خدایش بیامرزاد که فقیهی جلیل القدر بود.

فصل چهاردهم: مقام علمی و مجلس درس آخوند

همچون قرص خورشید که آهسته آهسته از افق مشرق سر بیرون می آورد آفتاب دانش و سخنوری آخوند رفته رفته در آسمان نجف طلوع می کرد.

تاریخ طلوع این خورشید برای ما دقیقاً روشن نیست و ما بدرستی نمی دانیم که آخوند در چه روز و یا در چه ماه و سالی در نجف شروع به تدریس کرده است. اما می دانیم در زمانی که میرزای شیرازی در سامراء بوده قتی عده ای از مردم خراسان، که برای زیارت به نجف آمده بودند، خدمت او در سامرا می رسند و به ایشان عرض می کنند:

اجازه بفرمائید جناب آخوند را به مشهد مقدس ببریم زیرا مشهد مدرس ندارد میرزای شیرازی به آن ها می گوید:

نجف هم مدرس ندارد. اگر آخوند برود حوزه درسی نجف را چه کنم؟

از این گفتگو چنین بر می آید که در زمان حیات میرزا، آخوند در نجف مجلس درس می داشته و برای طلاب علوم دینی تدریس می کرده است. (1)

ص: 97

1- در این جا شایسته است این نکته را یادآوری نمائیم که تا زمانی که میرزای شیرازی در قید حیات بود با آن که آخوند متجاوز از پنجاه سال از سنش می گذشت و مجتهدی مسلم و مدرسی معنون بود معهداً به احترام استاد خود در نجف بالای منبر نمی رفت و برای شاگردان خود همین طور نشسته تدریس می کرد. پس از مرگ میرزا در سامراء و انجام مراسم تشییع و تدفین، آخوند در روز درس از پله های منبر بالا رفت و بر صدر آن نشست و فرمود قال "الاستاذ رحمة الله عليه . . . و اقول "استادم که رحمت خدا بر او باد چنین فرمود من می گویم. "گفته اند این واقول " آخوند در محافل علمی نجف انعکاس گسترده ای یافت

اما بطوری که صاحب "نقباء البشر می نویسد هنگامی که میرزای شیرازی در نجف بوده آخوند نیز در آن جا مجلس بحثی داشته که عده ای از آن مستفیض می شده اند و پس از آن که میرزا در سال 1291 نجف را به قصد سامراء ترک می کند آخوند نیز بعنوان احترام و تجلیل از استاد خود به سامراء می رود و در آن جا اندک مدتی می ماند اما از آن جا که طلاب نجف به مجلس درس و بحث او احتیاج مبرم (1) داشتند آخوند مجددا برای تدریس به نجف می آید.

مجلس درس او در این موقع متجاوز از ششصد شاگرد داشت که به آن ها اصول درس می داد و بر شهرتش پیوسته افزوده می شد. صاحب احسن الودیعه " می نویسد میرزای شیرازی از پیشرفت آخوند بسیار خوشنود بود و طلاب را تشویق می کرد تا نزد او درس بخوانند تا آن جا که آخوند ریاست مطلق بدست

ص: 98

1- "وكان جل استفادته على آية الله الحاج ميرزا محمد حسن الشيرازي اليان هاجر الى سامراء و كان له يومئذ بحث يستفيد منه جماعة و هاجر هو ايضا و لكنه توقف في سامراء قليلا و رجع الى النجف بملاحظة احتياج الطلاب الى بحثه ..

آورد. (1) و او مرا و نواهی او جاری و صاحب نفوذ کلمه شد.

می توان گفت هنگامی که قرن چهاردهم هجری آغاز گردید خورشید دانش و تدریس آخوند در نجف طلوع کرده بود و روز بروز هم بر درخشندگی آن افزوده می شد و به محافل علمی نجف روشنائی می بخشید.

البته در آغاز قرن مذکور دانشمندان و فقهاء بزرگ دیگری مانند میرزا حبيب الله رشتی و شيخ هادی طهرانی و سيد کاظم یزدی در نجف بودند که آن ها نیز مجالس درس و بحث داشتند. اما مورخان، مجلس درس و بحث آخوند را به خصوص در علم اصول بر سایر معاصرینش ترجیح داده اند.

مؤلف کتاب "المصلح المجاهد شيخ محمد کاظم الخراسانی" می نویسد:

و كان يمتاز الخراساني في محاضراته الاصولية عن الشيخ حبيب الله رشتي و الشيخ هادی الطهرانی و هما المبرزان من اساتذة الاصول في النجف . "

علت این رجحان این بود که آخوند مختصر و موجز و در عین حال متقن و روشن بدون سرگشتگی در دریای پر تلاطم و وسیع آراء فقهی و اصولی فقهای عالم اسلام تدریس می کرد و با تشحید ذهن شاگردان پیوسته آنان را یاری می نمود تا تمرکز اندیشه خود را حفظ کرده و بدون انحراف فکری در اسرع وقت لب مطلب و جان کلام را

ص: 99

1- و بعد مهاجرة استاذ الشيرازي قده الى سامراء استقل به تدریس جمله من الطلاب وقام يباحث لهم في الاصول و لم يزل أمره في الرقي كان استاذه المذكور في دار السرور يا مر الناس في حياته بالرجوع اليه و يحث المتوسطين من الطلاب بالقرائة عليه حتى صار رئيسا مطلقا به مساعيه و نفذت اوامره و نواهييه .

از قول میرزا حبیب الله رشتی نقل کرده اند که فرموده بود :

اگر من بخواهم یک دوره کامل اصول تدریس کنم حداقل سی سال طول می کشد . "

آخوند می فرمود :

این تباهی عمر است که طلبه ای بعد از خواندن مقدمات که خود چندین سال طول می کشد بیاید و سی سال فقط اصول بخواند پس کی می تواند فقهش را بخواند، کی می تواند ترویج دین کند .

" او زوائد این علم را حذف کرد و با آوردن نظریات و آراء تازه و مطرح ساختن افکار بلند فلسفی و با گسترده گی فکری (1) و در عین حال رعایت ایجاز (2) این علم را تدریس کرد و به همین سبب بود که طلاب از مجلس درس او

سود می بردند (3) و او را استاد مسلم فلسفه نظری و علم اصول می دانستند . (4)

ص: 100

1- و كان يمتاز .. ببساطة النظر في الافكار العالية الفلسفيه و الايجاز في البحث باسقاط زوائده و غض النظر عن اطراف الكلام غير المفيد ... مجله العلم ص 341 صفر 1330 (ژانویه 1912)

2- قال السيد محسن امين " و تميز عن جميع المتأخرين بحب الايجاز و الاختصار و تهذيب الاصول و الاقتصار على باب المسائل و حذف الزوائد مع تجويد في النظر و امعان في التخفيف أعيان الشيعه

3- " و بالجمله كان خاليا من الفضول مقصورا على اللباب دون القشور و لذلك انتفع به العدد الكثير من الطلاب. درر البهيه سيد محمد صادق بحر العلوم

4- "لقد كان الخراساني آية عصره وكان من الافذاء و هو حجة في الفلسفة النظرية و العلم الاصول . " الاحلام - على شرقى

قبل از تالیف "کفایه آخوند یک دوره اصول را به شش سال تدریس می کرد و پس از تالیف و چاپ کفایه این مدت به سه سال تقلیل یافت و بعلت دانش و بییش و اختصار و اتقان و انسجام درس و کتاب او بود که شاگردان به وی روی آوردند نه ملاحظلات دیگر.

مؤلف کتاب "سیاحت شرق" می نویسد:

یک نفر از فضلا می گفت سابقه ها آخوند جهتش پول گاهی می آمد و عرض می کردیم که در میان شاگردان مثل دیگران تقسیم کن می گفت نمی کنم تا دو سالی که طلاب بدرس ایشان هجوم آوردند و فضلا و مجتهدین از درس های دیگران و گذشت کشیده شدند.

یک روز فرمودند:

"الان معلوم معلوم و مسلم شده است بین علماء و فضلا که مدرسی باسم من سکه خورده و دیگری در قبال نیست .

گفتیم: بلی و هم کلهم مسلمون و معترفون بذلك كالنار على المنار و الشمس في رابعة النهار ."

فرمودند حال که این مطلب قبول و مسلم شده است فلان مبلغ پول نزد فلان است بین طلاب "عموما تقسیم نمائید. و در زمان ما وجوه چندانی به آخوند نمی رسید و تقسیمی هم نداشت در میان طلاب مگر به خراسانی و اصفهانی که افقر از همه بودند که علاوه بر نان سالی بھر نفری در ماه رجب سه تومان می داد و هم چنین به خانواده های محترم که دست رسی بجائی نداشتند.

ولکن به من نه از پول می رسید یعنی بارها گفتند یادآوری نمائیم اجازه ندادم چون خود آخوند را هم خیلی دوست داشتم چون متدین واقعی او را

ص: 101

شناخته بودم مدلس و طالب دنیا به هیچ وجه نبود فقط می خواست درس بگوید و تعطیل هم کم داشت و تدریس او بمنزله قطب تدریس نجف شده بود.

و من پس که خوشم می آمد و می فهمیدم مطالب او را دلم می خواست در میان درس برقصم و در نوشتن درس فقه و اصول آخوند نیز عشق غریبی داشتم با فکر و تامل می نوشتم.

آخوند به تربیت شاگردان خود بسیار علاقمند بود و به هیچ وجه حاضر نبود که مجالس درس و بحث آنان به تعویق بیفتد از این است که روی می بینیم وقتی در نجف و بای سختی شیوع پیدا می کند و در ظرف یک روز هم زن او و هم عروس او هلاک می شوند او باز به منبر می رود و مجلس درس را تعطیل نمی کند و وقتی هم برای زیارت به کربلا مشرف می شد و دو هفته ای معمولا در آن جا می ماند مجلس درس را بدانجا منتقل می کرد .

آقا نجفی قوچانی مولف کتاب "سیاحت شرق" وقتی همراه دوست خود برای اولین بار از ایران وارد عراق و کربلا می شود می نویسد:

ششم رجب بود که وارد کربلا شدیم روز اول به زیارت سیدالشهدا و ابوالفضل رفتم و طلاب نجف غالبا جهت نیمه رجب آمده بودند به کربلا و آقای آخوند ملا محمد کاظم خراسانی نیز آمده بود از اول رجب که تا نیمه بماند و در آن دو هفته درس می گفت و طلاب نجفی به درس حاضر می شدند چون درس او را مغتنم می داشتند.

و در آن دوره سکه مدرسی بنام ایشان زده شده بود بلکه میان فضلا و مجتهدین معروف بود که تا بحال مدرسی به این خوبی در اسلام وجود نگرفته است . "

همین شخص از قول دوستش که با او به درس آخوند رفته در صفحه 329 کتاب خود می نویسد:

می گفت من این طور مدرس تا حال ندیده ام. گفتم این تعریفی

نشد که تو مثل این را ندیده ای.

من می گویم همچو مدرسی باین طور خوش بیان و تابحال در اسلام پیدا نشده و تصدیق نمود که همین طور است بعد از آن گفت غیر از درس آخوند به کجاها می روی گفتم بدرس آقا سید محمد کاظم (یزدی) می رفتم بواسطه ای که می گفتند فقه او بهتر است .

شش هفت ماه رفتم دیدم چنگی به دل نزد و نیز در جای دیگر " کتاب سیاحت شرق به " یکی از دوستان خود در همین باره می نویسد :

.... اگر چه در اوائل پنج شش ماهی بدرس آقا سید محمد کاظم یزدی رفتم و فقه درس می گفت لکن نپسندیدم و ترک کردم لکن روزبروز بر شوق من بدرس فقه و اصول آقای آخوند می افزود و خوب درس می گفت. و سپس برای دوست خود توضیح می دهد :

درس آخوند این طور مختصر و مفید است که از هر کلمه هزار کلمه صحت و سقم آن معلوم می شود و شما ملاحظه کنید که این سطر عبارت که جان مطلب را بیان کرده آن همه طول و تفصیل " قوانین " و " فصول " چه حال دارد که از این یک سطر همه آن ها معلوم می شود که کدام مطلب صحیح و کدام فاسد است نه آن که خود آخوند در درس بصحت و سقم آن ها اشاره کند بلکه شاگرد واضح و آشکار می فهمد

اگر چنان چه راستی راستی می خواهی درس بخوانی و چیز بفهمی بیائید نجف و آن هم بدرس آخوند که درس خواندن منحصر به حوزه ایشان است و درس گفتن نیز منحصر به ایشان است . "

آخوند هر روز بجز روزهای پنجشنبه و جمعه درس فقه و اصول می داد. هر بامداد اندکی پس از طلوع آفتاب بعد از این که به حرم حضرت امیر المومنین علیه السلام مشرف می شد به مسجد هندی (1) می رفت و در آن جا به تدریس

ص: 103

1- این مسجد در اوائل قرن سیزدهم هجری ساخته شده و محل درس بوده.

پرداخت شب‌ها نیز پس از آن که نماز مغرب و عشاء را در صحن می‌خواند به مسجد طوسی (1) می‌رفت و برای مدت یک ساعت و گاهی بیشتر اصول تدریس می‌کرد.

بجز در این دو وقت شب‌ها پس از فراغت از درس در مسجد طوسی مجلس درس خصوصی در منزل خود برپا می‌ساخت که در آن مبرزان شاگردانش حضور بهم می‌رسانیدند و در باره مسائل مشکل فقهی و اصولی مذاکره می‌کردند. کتاب‌ها می‌آوردند و می‌خواندند و وقت خود را به اشکال کردن و دفع اشکال می‌گذرانیدند و از خرمن دانش استاد خود استفاده‌ها می‌بردند. نام تنی چند از شاگردان فاضلی را که در مجلس درس خصوصی آخوند شرکت می‌کردند در زیر می‌آوریم:

1 - شیخ مهدی مازندرانی 2 - شیخ علی قوچانی 3 - شیخ عبدالله گلپایگانی 4 - شیخ علی شاهرودی 5 - شیخ علی گنابادی 6 - شیخ محمد علی نجف آبادی 7 شیخ محمد رضا اصفهانی 8- سید رضا اصفهانی 9- سید ابوالحسن اصفهانی 10 میرزا حسین نائینی 11 - آقا ضیاء الدین عراقی . (2)

ص: 104

1- این مسجد از مساجد قدیمی شهر نجف و مسکن شیخ طوسی علیه الرحمه بوده شیخ طوسی در این محل برای شاگردان خود تدریس می‌کرده و در زمان حیات وصیت کرده پس از مرگ، او را در این مسجد دفن کنند و آن را محل تدریس قرار دهند. مردم دستور شیخ طوسی را اجرا کردند و از آن زمان به بعد این مسجد محل اجتماع علما و فضلا و مرکز انعقاد درس بزرگان دین بوده است.

2- از پدرم از پدرم پرسیدم چرا مرحوم آخوند شب‌ها علم اصول را تدریس می‌کرده اند. ایشان گفتند در آن وقت رسم چنین بوده که بعضی از علما بعد از نماز مغرب و عشاء درس بگویند و یادم می‌آید که میرزا حسین نائینی و آقا ضیاء الدین عراقی نیز شب‌ها درس اصول می‌گفتند. ایشان بعد افزودند: آقا ضیاء الدین عراقی مزاح می‌کرد و می‌گفت اگر درس، صبح استاد می‌فهمد و هم شاگرد، و اگر عصر گفته شود، فقط استاد می‌فهمد چه می‌گوید. و هر آینه درس شب گفته شود نه استاد می‌فهمد و نه شاگرد ". در باره ی تبحر آقاضیاء ایشان سپس افزودند: روزی قبل از این که درس آقاضیاء الدین عراقی شروع شود برای کاری سرزده به منزل او رفتم دیدم عبای خود را بر سر کشیده و مشغول استراحت است گفتم مگر وقت درس نشده چون می‌بینم که مشغول استراحتید و مطالعه و یا مرور نمی‌کنید پاسخ داد: من شاگرد آن استادم و برای درس گفتن احتیاج بمرور و مطالعه قبلی ندارم.

تمامی این شاگردان که خود از فضلا و مجتهدین بودند و تنی چند از آنان بعدها به مقام مرجعیت تقلید شیعیان نائل آمدند و تالیفات بسیار نفیس فقهی و اصولی از خود بجای گذاردند همگی به مراتب علم و دانش استاد خود معترف بودند و آنان داستان های زیادی درباره تسلط آخوند به مسائل فقهی و اصولی بنوبه خود برای دوستان و شاگردان خود نقل کرده اند.

در کتاب حیوة الاسلام آمده است که:

یکی از موثقین اصحابش می گفت زمانی که جناب میرزا شیرازی حیات داشت یکی از فضلاء شیراز قریب شصت مسئله مشکله که پیش علما شیراز لاینحل مانده بود از کتب عدیده انتخاب نمود ، آمد به نجف گفت در سامراء این مسائل را بردم خدمت جناب میرزا بلکه جواب این ها را بدهد. فرمودند جواب این ها متوقف است بر مطالعه کتب عدیده و ماه ها وقت لازم دارد و من فرصت این را ندارم و نزد بعضی بردم اظهار عجز نمودند و بعضی هم حرف میرزا را گفتند .

آیا کسی در نجف هست که امیدی در او باشد؟ گفتم بلی کسی هست اگر مجال داشته باشد. گفت هر دو با هم مسائل را بردیم خدمت آخوند،

ص: 105

فرمودند: "باشد" اگر فرصت نمودم ملاحظه می کنم . "

شب را تنها خدمتشان مشرف شدیم فرمودند یک ساعت وقتی که به جهت مطالعه درس فقه قرار داده ام آن یک ساعت را صرف این مسائل می کنم

صبح یک ساعت قبل از درس رفتم دیدم جواب مسائل را دارد می نویسد و در عرض آن یک ساعت جواب همه را نوشته بمن داد و گفت " بده به صاحبش و خود تشریف بردند . بدرس وقتی مسائل را به صاحبش دادم و جواب همه را نوشته دید مبهوتانه گفت: مگر این شخص چقدر کتاب دور خود جمع نموده و چقدر مستحضر بوده که به این زودی اجوبه کافیه نوشته ، گفتم "ابدا" کتابی در پیشش نبود آقا سیدحسن نجفی قوچانی که سال ها در محضر آخوند تلمذ کرده ، درباره مقام علمی ، و صفات ، و مجلس درس استاد خود، در کتاب "حیوة الاسلام" می نویسد:

در "جودت ذهن، و استقامت فهم ، بی نظیر ، و در قوه بیان، و کیفیت تفهیم و تفاهم ، بلا مثیل ، و در مدارج عملیات عملیه و علمیه ، این خورشید جهان تاب ، در سیر و صعود تا آن که به اوج رسید و تلامذه آن جناب که در حوزه درس می نشستند، و غالب از فحول مجتهدین بودند ، بالغ بر هشتصد الی هزار می شدند گاهی که در صحن مسجد طوسی منبر گذاشته می شد صحن و نصف از زیر و لب بام ها ، و میان پلکان ها ، پر از جمعیت می شد و همه به یکدیگر می چسبیدند.

یک هیبت غریب مدهشی رخ می نمود و همچو ازدحامی از صدر اول تا کنون در درس حدی اتفاق نیفتاده بود و نخواهد افتاد چه این بزرگوار با قطع نظر از این که مجمع جمیع کمالات صوری و معنوی بود در مراتب علمیه و قوه بیانیه که دو رکن رکن مدرس است بی نظیر و فرید دهر بود.

صیت علمش جهان را فرا گرفت، از آفاق و اقطار عالم شد رحال به نجف اشرف نمی نمودند الا بجهت استفاده از ایشان و از این رو افاده و استفاده به درس ایشان انحصار داشته و آن جناب هم سعی بلیغ در تکمیل و ترقی فضلا می نمود و از این لحاظ از بذل هر گونه جد و جهدی دریغ نداشت، چون پدری مهربان اشکال اشتباه هر یک را به بیانات سهل رفع می نمود.

پس از درس دور منبرش را می گرفتند. بسا بود که رفع شبهات بعد و از درس از درس بیشتر طول می کشید و درس را کم تعطیل می نمود و اگر اول رجب به زیارت کربلا می رفت و تا نیمه اقامه می نمود حوزه درس در آن جا منعقد می کرد تا در عرض این دو هفته طلاب زیاد بیکار نباشند و در ماه مبارک بعضی قواعد مختصر و یا اخلاق و یا اصول عقائد را می فرمود.

بسیار خوش بیان و نیکو گفتار بود و مطالب مطوله مشکله با بیان روشن و مختصر تفهیم می کرد و با نهایت دقت تدقیق و کاوش می نمود با آن که ایضاح مطالب دقیقه مشکله را با بیان روشن و مختصر نزدیک است که از دایره امکان بیرون شده و در حیز استحاله افتد ولی این خرق عادت از خصیصه آن جناب بوده و بالجمله بیان و موشکافی آن جناب طوری بود که در تلامذه یک حالت اهتزاز و شعف پیدا می شد و مصداق " أن من الیّان لسحرا " محقق بود :

یک دهان خواهم به پهنای فلک * تا بگویم وصف آن رشک ملک

اگر درس ایشان به جهت حادثه ای تعطیل می شد تمام مجامع بحث قهرا از کار می افتاد " کان حق سبحانه " این وجود مبارک را قطب این رحی قرار داده بود که بدون گردش، قطب، این، آسیا، چرخ نمی زد و فلسفه طبیعی آن این که غیر از درس این بزرگوار مجامع دیگر اهمیتی نداشت. وقتی که درس او ترک می شد خیال طلاب از رشته درس به رشته های دیگر توجه نمی نمود و قهرا مجامع دیگر منعقد نمی گشت

الحاصل این بزرگوار در علوم عقلیه و شرعیه از حکمت و کلام و احکام و فقه و اصول و غیر ذلک سرآمد روزگار بود حتی در سیاست متداول بین دول و کیفیت تنظیم ادارات مملکتی که شغل آن جناب نبود مهارت بسزائی داشت :

نگار من که به مکتب نرفت و خط نوشت * بغمزه مسئله آموز صد معلم شد

با آن که در خارج درس بسیار متواضع و فروتن بود سیما نسبت به اهل علم لکن وقتی که به مدرس تدریس قرار می گرفت چنان هیبتی و سلطنتی از آن جناب بروز و تراوش که هیچ سلطانی در سریر سلطنت خود آن طور مهابت نداشت و لذا سؤال و جواب نمودن با آن بزرگوار در درس بغایت مایه افتخار افاضل بود و وقتی که حقیر در اصفهان بودم یک دو نفر از فضلا از نجف مراجعت کرده بودند اگر از آن ها سوال از درجات فقهی بعضی از طلاب می شد و کسی را غایت تمجید از او می نمودند می گفتند که فلان در حوزه درس آقای آخوند حرف می زند. وقتی که به نجف مشرف شدیم دیدیم که سوال و جواب نمودن با آن بحر مواج در درس نهایت احاطه و بزرگواری را لازم دارد. بسیار سریع الجواب بود. هنوز ایراد طرف مقابل تمام نشده بود جواب داده شده بود

" آقای زین العابدین رهنما نویسنده نامدار کتاب پیامبر برایم نقل فرمودند:

من جوان بودم که از کربلا به نجف رفتم تا علوم قدیمه را در آن جا فرا بگیرم . بیاد دارم اولین باری که به مجلس درس آقای آخوند رفتم ایشان داشتند مبحث " مقدمه واجب را درس می دادند و در زیر منبرشان دریائی از عمامه سیاه و سفید موج می زد.

در اثناء درس یکی از شاگردان اشکال کرد آقای آخوند جواب دادند. اندکی بعد شاگرد دیگری "ان قلتی" آورد. ایشان باز هم جواب دادند. یکی دو دقیقه بعد طلبه ای دیگر ایراد گرفت. آقای آخوند پاسخ او را هم دادند و چون آن طلبه مجدداً "لب به سخن گشود آقای آخوند فرمودند:

معلوم می شود امروز شیطان وارد مجلس درس ما شده و به جلد یکی دو نفر فرورفته و نمی گذارد ما برای بقیه درس بگوئیم

بعد رو به آن طلبه کرده فرمودند: "این بار جواب می دهم ولی دیگر خفه .

از آن پس مجلس به آن عظمت در سکوت محض فرورفت و دیگر کسی جرات اشکال نکرد و اصولاً صحبت کردن در مجلس درس ایشان کاری بسیار مشکل بود

مؤلف کتاب "آثار الحجة یا تاریخ و دائره المعارف حوزه علمیه قم در صفحه 170 کتاب خود می نگارد :

.....از بعضی از موثقین اهل علم شنیدم که می فرمودند در درس آقا شیخ آقای آخوند جز چند نفر : مرحوم آقای آقا ضیاء عراقی و آقای آیه الله حاج آقا حسین بروجردی و مرحوم آقای شیخ علی قوچانی و مرحوم آقا شیخ عبدالله گلپایگانی و مرحوم آقای آقا سید رضای مسجد شاهی اصفهانی کسی جرات اشکال و اعتراض نداشت و آقای آخوند توجه چندانی به اشکال غیر از آقای بروجردی و مرحوم علی قوچانی صاحب حاشیه مطبوع کفایه نمی نمود . فقط به این دو نفر خیلی توجه نموده مخصوصاً به آقای بروجردی با لحن مؤدبانه که آقا چه فرمودید؟ جواب گفته تصدیق ایشان می نمود یا رد می کرد

و در تایید مطالب فوق شایسته است در این جا بیاناتی را که بیست و پنج سال پیش آیه الله سید هبة الدین شهرستانی رحمة الله علیه برایم نقل فرمودند و من آن ها را یادداشت کرده ام بازگو کنم.

در مجلس درس آخوند کمتر کسی جرات حرف زدن داشت زیرا آخوند بر درس خود و مطالب علمی و فلسفی که مطرح می کرد تسلط و تبحر کامل داشت و محاجه با او کار هر کس نبود و مایه علمی بسیار می خواست و اگر کسی گاهی چیزی نامربوط می گفت و می خواست خر مگس معرکه شود آخوند فوراً او را سر جای خود می نشاند و بهر یک از شاگردان علی قدر مراتبهم و بقدر سواد و معلومات و مراتب فضل و کمال و نحوه سوال آنان جوابی می داد.

مثلاً اگر طلبه ای برای اظهار لحنیه و فضل یا ود می گفت با تشریح و می فرمودند "خفه" و به دیگری می فرمودند "اس" و به دیگری ول مگو و به دیگری ساکت و "یا ساکت باشید و یا صبر کنید و یا قبلاً" در این باره بحث کرده ایم (قد سبق ذکره) و یا بعداً در این باره بحث خواهیم کرد" (سیاتی ذکره). و گاهی هم به شاگردان عرب زبان خود می فرمودند: "موشغلك (1) یعنی کار تو نیست.

در دوره ای که ما بودیم تنها یک نفر بود که جرات حرف زدن یوریم داشت و او "شیخ عبدالله گلپایگانی (2) بود وقتی شیخ عبدالله دهان باز می کرد تا

ص: 110

1- پدرم به نقل از پدرشان برای من تعریف کردند: یکشب که آخوند داشت درس اصول می گفت وارد مسائل فلسفی و آراء ملا صدرا و حکمت الهی شد و داشت داد سخن می داد که یکی از طلاب فاضل عرب زبان که از خانواده شیخ راضی بود اشکالی وارد کرد که بیجا بود و تا خواست وارد مطلب شود آخوند با و گفت موشغلك". آن طلبه "رنجید و تا سه روز به استاد خود نیامد. وقتی سایر طلاب سراغ آخوند آمدند که از او استمالتی بکنند درس آخوند قبول نکرد و فرمود: (طلبه لازم است اول مطالعه کند و بعد حرف بزند)

2- شیخ عبدالله گلپایگانی دانشمندی فاضل و فقیهی متبحر و مجتهدی دقیق و موی شکاف بود و از این روی آخوند به او علاقه و توجه خاصی داشت. وی درس استاد خود را برای عده ای تقریر می کرد. این مرد محقق در سال 1285 هجری متولد و در سن 42 سالگی (در سال 1327) در زمان حیات استاد خود در گذشت.

و آن وقت با دقت هر چه تمامتر بحرف شاگرد خود گوش می کرد و در مقام پاسخگویی به اشکال او بر می آمد و گاهی این دو با هم می گرفتند و مجلس درس در سکوت محض فرو می رفت و بسیار تماشائی و دیدنی بود این زد و خورد علمی استاد و شاگرد.

منظور این است که اگر کسی مایه علمی کافی داشت آخوند به او مجال حرف زدن می داد و حتی تشویقش می کرد ولی به آن ها که چنین سرمایه ای نداشتند چنین امکانی نمی داد و به همین علت بود که پیوسته مجلس درس بدان عظمت او که در آن متجاوز از هزار نفر طلبه و ملا و مجتهد از عرب و عجم و ترک و فارس از ایران و عراق گرفته تا شام و افغانستان و بخارا و ازبکستان اجتماع داشتند همیشه آن مجلس منظم و مرتب و ساکت و نظم آن محفوظ و قابل استفاده برای همه بود زیرا استاد نمی گذاشت که طلبه ها هنگام درس بجان هم بیفتند و با قیل و قال نظم مجلس را بهم بزنند و این کار از همه کس ساخته نبود و این یکی از مزایای مجلس درس ایشان بود .

و نیز یکی از مزایای درس ایشان مطایبات و شوخی هایی بود که ایشان حین درس گفتن با شاگردان خود می کردند و یا اجازه می دادند که شاگردان با

استاد خود گاهگاهی مزاح کنند .

از جمله ی این مطایبات یکی این بود وقتی در نجف و با آمد و در ظرف یکی دو روز ناگهان عده زیادی را کشت منجمله عیال آخوند و عروس او را و مردم سخت متوحش شده بودند. آخوند به منبر رفت و مردم را تسلی و دلداری داد و به آن ها نصیحت کرد و گفت :

مردم نترسید مرگ حق است. اجل هر کس برسد . می میرد و الان فقط تقارب آجال شده است .

طلبه ای اصفهانی که پای منبر نشسته بود گفت:

" حضرت " استاد ! ما از همین تقارب آجال می ترسیم.

یک مطایبه ی دیگر این بود یک شب که داشتند اصول درس می دادند رسیدند به یک مسئله ای و نظر جدیدی از خودشان ابراز کردند و در مورد آن مسئله اختیار خاصی فرمودند. یکی از طلبه ها اعتراض کرد و گفت :

آقای قمی در کتاب "قوانین" بر خلاف این فرمایش شما فرموده اند . " آقای آخوند جواب دادند:

ما چکار داریم که این چه گفت و آن چه گفت فلان چه گفت و بهمان چه گفت . "

تا ایشان این مطلب را فرمودند طلبه ای فربه باسم شیخ موسی نوری که با همه شوخی های رکیک می کرد حرف ایشان را قطع کرد و گفت :

"اوهو . ما شاء الله چه احاطه ای به اقوال دارید شما !"

همه طلاب خندیدند. آقای آخوند ساکت شدند. وقتی طلاب از خندیدن فارغ گشتند ایشان فرمودند:

صدای غیر متعادی از پشت سر شنیدیم.

شیخ موسی که بسیار چاق بود قهر کرد و تا سه روز به مجلس درس نی آمد تا این که آقای آخوند به دیدن او رفتند و با و قند و چای مرحمت کردند و فرمودند:

"کسی که تحمیل می کند شوخی را بایستی تحمل کند شوخی را

یکبار دیگر هم که داشتند درس می دادند یک طلبه ای که چشمش گویا درد می کرد و عینک زده بود به استاد اشکالی کرد. آخوند پاسخ داد. طلبه باز حرف خود را تکرار کرد. آخوند از نو توضیح داد. طلبه باز حرف سابق خود را زد. در این وقت آخوند فرمود:

چه کنم که تو حرف مرا نمی فهمی. خوب است یک عینک برای گوشت تهیه کنی

مزیت دیگر صدای ایشان بود که صوت غرائی داشتند. صوت ایشان ضحیم نبود که سمع را بخرشد یا سنگین باشد بر اسماع صوت ایشان به اصطلاح اهل نغمه زیر بود. آن کس که پهلوی منبرشان بود می شنید بی تکلف و هر آینه اگر صد متر هم دور بود باز همین طور می شنید به قاعده بطوریکه یک کلمه هم فوت نمی شد و این مسئله با توجه به این که در آن زمان بلندگو نبود بسیار مهم بود. این بود که تمام طلاب می آمدند و می نشستند و مستفیض می شدند. بقیه مدرسین اگر پانزده متر از منبر آن ها دور می شدی دیگر اصلا صدایشان را در مجلس درس نمی شنیدی.

اما عمده ی امتیاز درس ایشان قوه افهام تلامیذ و افحام آنان بود و منظور از افحام این است که شاگردان را با اقامه دلیل و برهان متقاعد می نمودند و فکر شاگردان را آزاد می کردند و چنین امری در آن وقت نادر و شاذ بود.

قبل از ایشان اگر کسی حرف تازه ای می زد طلاب او را هو می کردند لذا فکرها جامد بود و منحصر بود بر آن چه در کتب قدما گفته بودند. ایشان در مجلس درس خود تدقیقات تازه تازه و تحقیقات بی اندازه نوی را مطرح می کردند. و وقتی شاگردانشان به ایشان عرض می کردند که آقا این قول شما خلاف مشهور است ایشان می فرمودند:

هر مشهوری اولش غیر مشهور بوده. اولش نادر بوده. شاید این حرف نادر ما هم یک وقتی مشهور بشود. حالا تو بگو غیر مشهور ولی احتمال وجیهی این حرف دارد یا نه؟ اگر دارد ما این را می گذاریم جزو احتمالات وجیهه .

این طرز تدریس در تشحید ذهن شاگردها بسیار مؤثر بود و فکر و

آن ها را باز می کرد تا آراء نوی را بشنوند یا بگویند. فکر که آزاد شد فهم باز می شود . فهم باز نتیجه فکر آزاد است که آدمی را به حقیقت رهبری می کند. وصول به حقیقت بدون فکر آزاد میسر نیست. این است که ایشان یک شهرتی داشتند در این که مربی شاگرد هستند. و این شهرت اسباب این شده بود که طلاب اقبال می کردند از درس ایشان بامید تحصیل علم و ترقیات عالییه و ما ندیدیم در شاگردان ایشان یک شخصی که بی نام و نشان باشد و یا خالی از بهره علمی

بقیه مدرسین که معاصر آخوند بودند این شهرت را نداشتند و داشتن این شهرت برای یک مدرس که شاگرد را خوب تربیت می کند بسیار مهم است و آخوند این معروفیت را داشت و بقول عرب ها آن را "بلاش" یعنی مفت بدست نیاورده بود بلکه بر اثر تدریس مداوم و تجربه بدست آورده بود زیرا برای کمتر مدرسی چنین اتفاق می افتد که متجاوز از چهل سال "مرتبا روز و شب سه بار با آن کیفیت که گفتیم تدریس کند و این هم یکی از امتیازات درس ایشان بود که بخودشان اختصاص داشت.

اصولا" شهرت و اولویت هر مدرسی بستگی به امتیازات او دارد. شما هر یک از این معانی را که ما گفتیم اگر در مدرسی در نظر بگیرید و او را با آخوند مقایسه بکنید می بینید که آخوند بر او ارجحیت دارد :

باشد اگر اولویت مدرس به تازه بودن آراء و تبحر علمی و عظمت درس او

اگر به کتاب درسی او باشد.

اگر به نحوه ی تربیت شاگرد باشد

اگر به تعداد شاگردان حاضر در مجلس او باشد

اگر به تعداد شاگردانی باشد که تربیت کرده ،

اگر به نحوه تدریس و اداره کردن مجلس درس باشد

اگر به سجایای اخلاقی و شجاعت و سماحت او باشد ،

استاد ما آخوند رحمةالله علیه تمامی این صفات را دارا بود و اول فکر ایشان آخر فکر بقیه بود .

بیخود نیست که دانشمندان منصف و مورخان متوجه عقیده دارند که از صدر اسلام تا کنون مدرسی به عظمت آخوند ظهور نکرده (1) و هیچ مجلس درسی هم شهرت مجلس درس ایشان را نداشته است "

مؤلف کتاب تاریخ روابط ایران و عراق در صفحه 265 کتاب مذکور ماجرای حضور شیخ الاسلام (2) اسلامبول را در مجلس درس آخوند به رشته تحریر در آورده که ذکر آن در این جا بی مناسبت نیست " گویند آوازه شهرت و دانش محقق خراسانی به دیار عثمانی رسید .

ص: 115

1- پدرم برایم نقل کردند که در زمان حیات آخوند یکی از مریدان، از ایشان می پرسد آیا به بزرگی شما در عالم اسلام کسی آمده است و ایشان در جواب گفته بودند : بله اعلم وافضل از من بسیار آمده اند اما کمتر مدرسی مانند من بوده . "

2- در کشور پهناور عثمانی انتخاب شیخ الاسلام با پادشاه عثمانی بود. یک نفر از روحانیون اهل سنت و جماعت را بنام شیخ الاسلام تمام کشور معین می کرد . شیخ الاسلام حق داشت برای هر یک از استان ها و شهرستان ها شیخ الاسلام معین کند. این شیخ متصدی امور شرعیات مسلمانان مانند تصدی اوقاف و امور خیریه و بریه می شد . امور قضائی مردم هم بوسیله شیخ الاسلام انجام می شد کتاب " تاریخ روابط ایران و عراق ص 264

فضلا و دانشمندان آن سامان مایل شدند که حوزه های درسی او را از نزدیک ببینند تا آن جا که شیخ الاسلام اسلامبول آهنگ سفر کرد و به بهانه زیارت امام اعظم (ابوحنیفه) به بغداد شتافت. از بغداد به نجف رفت، حوزه های علمی و روحانی هزار ساله مذهب جعفری را از نزدیک دیدار نمود. قضا را صاحب کفایة الاصول در مسجد طوسی بر بالای بام مسجد درس می گفت.

شیخ الاسلام ناآشنا در حوزه ی درس وارد گشت طلبه ها چون سابقه ذهنی داشتند دانستند که تازه وارد بایستی مفتی دیار عثمانی باشد. لباس، عمامه، فینه، نشانی از سمت رسمی و روحانی وی بود. برای مهمان ناخوانده حریم قائل شدند. احترام لازم را نمودند شیخ عثمانی در جرگه دانش پژوهان نشست آخوند به فراست دریافت که تازه وارد شیخ الاسلام است. بحث و انتقاد درسی را کشاند به این که ابوحنیفه، مؤسس مذهب حنفی، می گوید:

نهی در احکام دلیل صحت است نه فساد.

این نظریه ی اصولی را با قدرت بیان خود نیکو شرح داد. دلیل های ابوحنیفه را با بیانی رسا تقریر نمود. عالم بزرگ روحانی رسمی کشورهای عثمانی، از سخنان شیوای پیشوای بزرگ مذهب جعفری، به اهتزاز درآمد، بزبان حال مترنم بود که عجباً استاد نامی، مدرس مشهور، فقیه بزرگوار مذهب شیعه چگونه از نظریه های فقهی و اصولی مذهب حنفی سخن می گوید؟!

مگر نه این است که هر یک از مذاهب اسلامی برای خود پایه و بنای علمی ایرا استوار کرده اند؟

مفتی دیار بزرگ ترکیه در این اندیشه بود که ناگاه محقق خراسانی ما گفت:

اگر این ایراد بر نظریه ی امام اعظم بشود چه جور است؟

شیخ الاسلام در پاسخ گفت:

درست است، این اشکال بر او وارد است

سپس استاد چند دلیل ایراد علمی، منطقی، اصولی، بر نظریه‌ها و رای‌های ابوحنیفه وارد ساخت.

شیخ دید که بناهای مذهب حنفی یکی پس از دیگری خراب شد. از سوی دیگر تحقیقات استاد و مدرس بزرگ شیعه را باور نموده بود

آن‌گاه استاد نظر دانشمندان مذهب جعفری را بیان داشت. آخرین نظریه شیخ مرتضی انصاری را با بیانی دقیق و تحقیقی، ایراد نمود و نظر خود را هم تقریر کرد که:

نهی در احکام دلیل بر فساد آن حکم است.

عالم مشهور و مفتی بزرگ اسلامبول در برابر گفتار شیرین، بیان منطقی، و علمی استاد تسلیم شد. آن‌گاه استاد گفت:

گویا شیخ الاسلام عثمانی باشند که حوزه درسی ما را به قدم خود رونق داده اند با احترام ایشان درس خود را به پایان می‌رسانم خوب است ما را بهره‌مند سازند.

شیخ به نزدیک کرسی درس رفت. استاد از کرسی پائین آمد. منبر درس و بحث را به شیخ الاسلام اسلامبول واگذار کرد.

شیخ نگاهی به اطراف کرد دید در حدود هزار دانش‌پژوه فاضل و مجتهد در زیر کرسی درس نشسته‌اند. عظمت مجلس درس رئیس مذهب جعفری چنان او را گرفت که با فروتنی خاصی در کنار آخوند نشست.

پس از گفتگوهای دوستانه و کشیدن سیگار هر چه آخوند خواست با احترام او را جلو اندازد شیخ الاسلام قبول نکرد چنان شیفته محقق خراسانی شد که تا اسلامبول همه اش صحبت از شخصیت علمی و روحانی آخوند ملا محمد کاظم خراسانی بود.

حقیقت این است که هر یک از بزرگان دینی و یا رجال سیاسی که از

شهرهای دیگر برای زیارت به نجف می آمدند چون شهرت مجلس درس آخوند را شنیده بودند اظهار علاقه می کردند که مجلس درس او را از نزدیک ببینند .

مرحوم سیده‌به‌الدین شهرستانی برایم نقل کردند :

وقتی " شاهزاده فرمانفرما (1) به نجف آمده بود از آقا میرزا مهدی پسر ارشد آخوند تقاضا کرد او را بدرس آخوند ببرند. اتفاقاً " آن شب من دیر به مجلس درس رسیدم و چون مسجد طوسی پر شده بود همان جا دم در نشسته بودم . شاهزاده فرمانفرما با آقا میرزا مهدی آمدند و نشستند. بعد از مدتی نشستند. بعد از مدتی آقا میرزا مهدی آهسته به شاهزاده گفتند : " اگر خسته شده اید می رویم " شاهزاده گفت :

کجا برویم از این جا تماشایی تر هم چو مجلسی بر روی کره ارض نیست . آن وقت شاهزاده اظهار علاقه کرد بداند چند نفر در مجلس درس حاضرند. وقتی درس تمام شد و دریائی

ص: 118

1- پدرم به نقل از پدرشان برایم تعریف کردند وقتی شاهزاده فرمانفرما به دیدن آخوند آمده بود و در اتاق در کنار ایشان نشسته بود با این که هوا سرد نبود رو به آخوند کرد و گفت : " سردم است " آخوند دستور داد تا پنجره های اتاق را ببندند. بعد از مدتی باز شاهزاده فرمانفرما گفت : " سردم است و نگاهی به آخوند کرد که در کنار تشک او قرار داشت. آخوند به شاهزاده گفت : " اگر مایلید با عبای من خود را بپوشانید شاهزاده با خوشحالی عبا را بر روی دوش خود انداخت و دستی به آن کشید و گفت: عبای " بسیار خوبی است. آخوند گفت اگر از عبا خوشتان آمده مال شما . " شاهزاده گفت : بعنوان " تبرک آن را ایران می برم و همین کار را کرد ولی بعد از ایران صد عدد عبای نو برای آخوند فرستاد که ایشان هم آن را میان فضلا و شاگردان خود قسمت کردند.

از عمامه ی سیاه و سفید به حرکت در آمد ، دانه دانه هنگام بیرون رفتن، طلاب را شمردیم دیدیم 1540 نفر شد . "

و در کتاب " طی العوالم فی احوال شیخنا الکاظم " نوشته شده که امثال ارسطو و افلاطون ، بین فلاسفه، یا سقراط و ،بقراط میان هزاران طیب ، یا المعری و متنبی، در میان میلیون ها ،شاعر، و یا میکادو و انوشیروان ، در بین پادشاهان، و یا مانند آن فقید (آخوند) در میان رؤساء و روحانیون انگشت شمارند. ما نظیر این مرد بزرگ را ، که بدنای علم و اسلام خدمت کرد، بنحوی که در صفحه روزگار نوشته خواهد شد، در سایر ممالک و در کلیه اعصار نمی یابیم. مردی که خودش ، و دارائش را در راه حیات و هستی ، ملتش آن هم برای رضای خدا فدا کرد و باندازه و حتی بیش از قدرتش برای بالا بردن کلمه دین، و ارتقاء مسلمین، و بازگشت مجدد و عظمتشان، تا بدان جا تلاش کرد، که تصورش مشکل است، تا چه رسد به تصدیق کردن آن ...

اصل متن چنین است:

فتعد بالا صایع امثال ارسطو و افلاطون بین الفلاسفة او سقراط و بقراط بین الوف الاطباء او المعری و المتنبی بین ملایین من الشعراء او میکادو و انوشیروان بین السلاطین طرا او كحضرة الفقید بین الرؤساء و الروحانیین بل لم نجد بینهم فی كافة الامصار و قاطبة الاعصار مثل هذا الرجل العظیم الذی خدم العلم و الإسلام بما سیتلی فی صفحات الایام و ضحی نفسه و نفیسه فی سبیل حیات شعبه طلبا لمرضاة ربه و سعی بالمستطاع بل فوق الطوق فی اعلاء کلمه الدین و نشر اعلام المدنیة و جاهد فی ارتقاء المسلمین و استرجاع مجددهم جهادا یصعب تصوره فضلا عن التصدیق به

ما اگر بخواهیم آن چه را که مورخین و محققین در کتب مختلف در باره مقام علمی و مجلس درس آخوند نوشته و یا گفته اند در این جا نقل کنیم سخن بدرازا خواهد کشید. ما این فصل را با گفتار استاد خودمان حضرت آقای محمود شهابی خاتمه می دهیم.

ص: 119

استاد دانشمند ما بیست و پنج سال پیش در دانشکده ی حقوق می فرمودند:

در عالم اسلام رسم است عصری را که بزرگان دین در آن می زیسته اند بنام آن بزرگان بنامند مثلاً می گویند "قرن علامه حلی" یا "قرن امام محمد غزالی" یا "ابن سینا و ابن بدان معنی است که این بزرگان در آن قرن از بقیه معاصرین خود سرترا و برتر بوده، دیگران را تحت الشعاع قرار داده، و با مقام شامخی که داشته اند شاخص زمان و عصر و قرن خود بوده اند .

الان 75 سال از قرن سیزدهم هجری قمری می گذرد. در عرض این 75 سال مدرسی به عظمت و قدرت مرحوم آخوند نیامده و من گمان ندارم، تا پایان این قرن، دانشمندی ظهور کند که بتواند با تالیف کتابی نظیر "کفایة الاصول و یا با بر پا ساختن مجلس درسی، به اهمیت مجلس درس ایشان، بتواند بر ایشان پیشی بگیرد.

اگر تا پایان این قرن که 25 سال دیگر از آن باقی مانده دانشمندی با مشخصاتی که گفته شد ظهور نکرد قرن چهاردهم هجری قمری در آینده به قرن آخوند معروف خواهد شد .

ص: 120

"عَالِمٌ يَنْتَفِعُ بِعِلْمِهِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ ."

"دانشمندی که از علم خود بمردم سود برساند بهتر از هزار عابد است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

فصل پانزدهم: شاگردان آخوند

ما بدرستی نمی دانیم که آخوند در ظرف متجاوز از چهل سال تدریس چند نفر شاگرد و مجتهد، تربیت کرده، اما می دانیم هر بار که درس می گفته، در پای منبر او متجاوز از هزار نفر شاگرد می نشستند که صد نفر آنان، لااقل مجتهد مسلم بوده اند.

البته تنی چند از مورخین تعداد شاگردان حاضر در مجلس درس آخوند را به مراتب بیشتر از این رقم نوشته اند.

عبد الرحیم علی مؤلف کتاب "المصلح المجاهد" بنقل از شیخ آقا بزرگ تهرانی مؤلف کتاب "الذریعه"

تعداد شاگردان آخوند را تا دو هزار و دویست نفر ذکر کرده است که عده ای از آن ها تقریرات استاد خود را هم می نوشته اند.

ص: 121

اصل نوشته او چنین است:

" و يقول الشيخ آقا بزرگ مايضيه :

وقد سمعت ممن احصى تلاميذ الاستاد الاعظم المولى محمد كاظم الخراساني في دوره الاخير في بعض الليالي بعد الفراغ من
الدرس انهم زادت عدتهم على الالفين و المائتين و كان كثير منهم يكتب تقاريراته و جمع بينهم كانوا اصدقائي و رابت تقاريراتهم الكثيره في
الكراريس و المجلدات و توجد تقاريرات كثيره لم يشخص مقررهما ابدا .

و در همان کتاب از قول یکی از شاگردان آخوند ، میرزا محمد فیض نقل شده است که گفته

یک شب با آقا ضیاء الدین عراقی ، تعداد شاگردان را شمردیم ، بالغ بر 1700 نفر بود .

يقول العلامة ميرزا محمد فيض بانه عد تلامذه الشيخ مع الايه الله الشيخ ضياء الدين العراقي في احدى الليالي فكان عددهم الف و
سبعمائنه (1700) تلميذا . "

و از صفحه 82 کتاب " الاحلام " از قول شیخ علی شرقی ، شاعر نامدار عرب ، نقل شده که :

تعداد شاگردان مجلس درس آخوند تا سه هزار نفر بوده :

و يزيد على كل ذلك الشيخ على الشرقى قائلا :

و كان يحف بمنبره ثلاثة آلاف طالب منهم المجتهد او المرشح لاجتهاد و كانت له الروعه والهيبه اذا استوى فوق منبره .

در فصل قبل گفتیم که آیه الله شهرستانی یک شب که شاگردان حاضر در مجلس درس آخوند را شمرده آن ها را 1540 نفر یافته. آقا نجفی
قوچانی که یکی دیگر از شاگردان

ص: 122

آخوند بوده و در سال 1318 هجری برای تلمذ به نجف رفته تعداد شاگردان را در کتاب "سیاحت شرق" تا هزار نفر ذکر کرده است

با توجه به این که آخوند مدت چهل سال مجلس درس داشته این

اختلاف در اقوال شاگردان او را می توان چنین توجیه کرد که هر یک از آن ها رقم مربوط به دوره زمان تلمذ خود را ثبت یا نقل کرده است

ناگفته نماند که رقم سه هزار نفر را ما از کسی نشنیده ایم ولی تعداد هزار، و یا هزار و پانصد نفر شاگرد، بصورت خبر متواتر، و از منابع مختلف بما رسیده است، البته در دهه دوم و سوم قرن چهاردهم هجری در دهه آخر قرن سیزدهم و دهه اول قرن چهاردهم عده شاگردان کمتر بوده و تدریجا "افزایش یافته است

مؤلف کتاب تاریخ روابط ایران و عراق در باره شاگردان آخوند می نویسد:

دانشجویان روحانی کتاب های درسی را در نزد او (آخوند) می خواندند تا کم کم شخصیت علمی محقق خراسانی نمودار شد. در بحث خارج او (درس های نهایی و عالی) فضیلتی بسیار حاضر می شده اند.

گویند بیش از هزار طلبه در زیر منبر استاد نشسته اند. تقریباً دروس عالیه اصول شرایع مذهب جعفری منحصر به محقق خراسانی شد. شاگردان بسیاری را پرورش علمی و روحانی داد..... دانشجویان حوزه درسی درسی آخوند استاد خود را دوست می داشتند و به آراء و عقاید علمی و سیاسی وی سخت معتقد بودند. در تمام شئون اجتماعی و سیاسی و روحانی ایران، عراق عرب، سوریه، افغانستان و هندوستان، شاگردان محقق خراسانی در صدر اول مذهب

ص: 123

جعفری قرار داشتند . بیشتر وقت ها خدمت بزرگی در راه اسلام انجام دادند. "

استاد ارجمند ما حضرت آقای محمود شهابی در کتاب " تقریرات اصول خود هنگامی که درباره کتاب " کفایة الاصول " خامه پر مایه خود را به حرکت در آورده اند اشاره ای به مقام علمی آخوند و نحوه تربیت شاگردان او نموده و چنین داوری فرموده اند :

این نکته را نیز نباید نگفته گذاشت که مقام شامخ مؤلف این کتاب ، (کفایة الاصول) از لحاظ سبک تدریس ، حسن بیان ، جودت تقریر ، سرعت ، و قوت فکر ، برای دفاع از اثبات مطالب کتاب یا دفاع از آن ها ، نیز کمال تاثیر را در متداول شدن آن داشته است .

چه مؤلف دانشمندش ، بواسطه ی سعه ی نفس ، قوت روح ، بلندی همت ، بیان شیوا ، تقریر رسا و ثباتی که با همه گرفتاری خود در کار تدریس و حفظ انتظام حوزه علمی داشته ، توانسته است در زمانی کم گروه بسیاری از طالبان علم را تربیت و تهذیب کند و راه دشوار اجتهاد را بر ایشان آسان نماید چنان که بزودی این قوه در ایشان نشو و نمایی یافته و در اندک مدتی به مقام شامخ اجتهاد فائز می شده اند .

هزارها دانشمند در دوره درس وی به والا مقام اجتهاد نائل و در بلاد اسلامی پراکنده گشته و به تعظیم و تجلیل استاد و ترویج و تدریس کتاب پرداخته اند .

در هر شهری از شهرهای ایران که مجتهدی یافت شود بی اغراق و بدون مبالغه با واسطه یا بی واسطه از محضر سراسر فضل و ذوق و دانش آن مرد بزرگ استفاده ها برده و از خرمن تحقیقات وی خوشه چیده است .

فحول دانشمندانی که هم اکنون در نجف یا قم یا جاهای دیگر مقامات علمی و درجات اعتباری دارند و مرجع

تقلید و مرجع اهل ایمان و توحیدند همه در مکتب او تربیت شده و از مجلس عالی وی بهره بر گرفته اند. "

"عبدالرحیم محمد علی" نام تنی چند از شاگردان آخوند را در کتاب خود "المصلح المجاهد درج کرده که ما در این جا از کتاب او نقل می کنیم :

1 - شیخ ابراهیم اردبیلی (متوفی 1326)

2 - سید ابراهیم بن محمد فضل الاعرجی (- 1336)

3- آقا مجتبی تویسرکانی

4 - سید ابوالحسن جائسی (1291 - 1368)

5 - شیخ میرزا ابو تراب کلباسی (- 1337)

6- شیخ میرزا ابوتراب قزوینی شهیدی

7 - سید ابوالحسن نقوی (1298 - 1355) حاشیه بر کفایه نوشته.

8- سید ابوالحسن اشکوری (1292 - 1368)

9- شیخ میرزا ابوالحسن مشکینی (1305 - 1358) فاضل و فقیه ، مدرس دارای تالیفات متعدده ، منجمله حاشیه بر کفایة الاصول که مشهور و متداول است.

10 - سید ابو الحسن آية الله اصفهانی (1284 - 1365) دانشمندی که مرجع تقلید شیعیان بود و در مقبره ای که مجاور مقبره ی استاد خود آخوند بود دفن شد

11 - شیخ میرزا ابوالحسن شریعتمدار (- 1368) تقریرات استاد خود را نوشت

12 - شیخ ابوعلی قزوینی (- 1325)

13 - شیخ میرزا ابو الفضل اصفهانی که یک دوره کامل درس استاد خود را نوشت.

14 - شیخ میرزا ابو الفضل اردبیلی (- 1341)

- 15- سید ابوالقاسم کاخکی خراسانی
- 16 - شیخ ابوالقاسم قمی (- 1353)
- 17 - شیخ ابوالقاسم ممقانی (1285 - 1351)
- 18 - سید ابوالقاسم کاشانی (81 متوفی (1381) مجتهد و پیشوای دینی و سیاسی معروف ایران
- 19 - سید ابوالمجد بروجردی
- 20- شیخ میرزا ابوالهدی کلباسی (- 1356)
- 21- سید احمد شوشتری جزائری (1291 -)
- 22- شیخ میرزا احمد خراسانی (1300 قمری - 1391) تقریرات پدر را نوشت و حاشیه ای هم بر کتاب کفایه .
- 23 - شیخ احمد آل کاشف الغطاء (1292 - 1344)
- 24 - شیخ میرزا احمد برغانی . کتابی باسم مغنی الکفایه نوشته . 25 - شیخ اسدالله طهرانی (- 1322)
- 26 - شیخ اسدالله جمی (- 1338)
- 27 - شیخ اسدالله خالصی (- 1328)
- 28 - شیخ اسماعیل اصفهانی (- 1371)
- 29- شیخ محمد اسماعیل اصفهانی (1288 - 1363) شرحی بر کفایه نوشته
- 30 - سید اسماعیل سدهی اصفهانی (1306 - 1373)
- 31 - سید میرزا آقا اصطهبانی (1297 -)
- 32 - شیخ مولا آقا ساوجی (- 1333)
- 33 - محمد باقر گلپایگانی که یکی از مبرزترین شاگردان آخوند بوده.
- 34 - سید محمد باقر قزوینی (- 1365)

- 35 - شیخ میرزا آقا تهرانی (- 1365)
- 36 - سید محمد باقر کشمیری لکنهویی (1286 - 1346)
- 37 - محمد باقر بهاری (1277 - 1333) تقریرات استاد خود را نوشته
- 38 - شیخ آقا باقر بروجردی (- 1336)
- 39 - شیخ محمد تقی گرکانی (- 1348)
- 40 - شیخ مولی محمد تقی گلپایگانی . از شاگردان قدیم آخوند بوده.
- 41 - آیة الله سید محمد تقی خوانساری (1305 - 1371) مرجع تقلید شد
- 42 - سید محمد تقی اصفهانی (1275 - 1350)
- 43 - شیخ محمد تقی تهرانی مقدس (1281 - 1358)
- 44 - سید جعفر مزاره شیرازی (- 1344)
- 45 - سید جعفر بحر العلوم (1281 - 1377)
- 46 - شیخ جعفر محلاتی (- 1330)
- 47 - شیخ جعفر نقدی (1303 - 1370) ادیب و شاعر
- 48 - شیخ میرزا جعفر تبریزی (1290 - 1346)
- 49 - شیخ میرزا جمال الدین کلباسی (- 1350)
- 50 - سید جمال الدین گلپایگانی (1295 - 1377) مرجع تقلید در نجف شد.
- 51 - شیخ محمد جواد بلاغی (1282 - 1352) از مشاهیر علماء شیعه بود .
- 52 - سید جواد عاملی (1282 - 1381) دانشمند ادیب و شاعر .
- 53 - سید جواد قائمی (- 1339)
- 54 - سید جواد آل مرتضی عاملی (1266 - 1341)

55 - شیخ محمد جواد جزائری (1298 - 1378)

56 - شیخ جواد جواهری (- 1355) از بزرگان روحانی در انقلاب عراق .

57 - شیخ جواد شاه عبدالعظیمی (- 1355)

58 - شیخ حبیب دجیلی (1359)

59 - شیخ حبیب قمی

60 - شیخ حسن رشتی

61 - شیخ حسن قمشه ای اصفهانی (- 1327)

62 - سید حسن اشکوری (- 1358)

63 - سید میرزا حسن رضوی (- 1346)

64 - سید حسن قمشه ای مدرس (1287 - 1350) (مرحوم مدرس نماینده دلیر مجلس شورایمملی ایران که به امر رضاشاه اورا خفه کردند .)

65 - شیخ میرزا حسن قمی (- 1370)

66 - سید حسن قزوینی حائری (1296 - 1380)

67 - شیخ حسن جواهری صغیر (1266 - 1345)

68 - سید حسن اصفهانی

69 - شیخ حسن خاقانی (1300 - 1381)

70 - شیخ محمد حسن خشتی (- 1355)

71 - شیخ محمد حسن آل مظفر (1301 - 1375)

72 - سید حسن ساروی (- 1351) تقریبات استاد خود را نوشته .

73 - شیخ حسن علی بدر قطیفی (1278 - 1334)

74 - شیخ محمد حسین بروجردی (- 1315)

- 75 - شیخ آقا حسین قزوینی (- 1330)
- 76 - محمد حسین قمشه ای صغیر (- 1337)
- 77 - شیخ محمد حسین رشتی (1305 - 1356) تقریرات استاد خود را نوشته
- 78 - سید حسین قزوینی حائری (- 1367)
- 79 - شیخ محمد حسین اصفهانی کمپانی (1296 - 1361) از بزرگان دانشمندان است .
- 80 - شیخ حسین نعمت عاملی (- 1330)
- 81 - شیخ حسین فرطوسی نجفی (- 1350)
- 82 - شیخ محمد حسین طهرانی (- 1292)
- 83 - محمد حسین شیرازی (- 1339)
- 84 - سید حسین باد کوبه ای (1293 - 1358)
- 85 - شیخ باقر شیخ حسین مازندرانی (- 1329)
- 86 - سید حسن اشکوری (- 1349)
- 87 - سید حسین جزایری (- 1344)
- 88 - شیخ حسین رشتی کاظمی (1295 - 1348)
- 89 - شیخ حسین مغنیه العاملی (1280 - 1359)
- 90 - سید حسین بختیاری (1304 - 1368)
- 91 - سید آقا حسین بروجردی (1292 - 1380) پیشوای بزرگ شیعه امامیه .
- 92 - شیخ محمد حسین آل کاشف (1294 - 1373) شش دوره در درس آخوند حاضر شد.
- 93 - سید حسن رضوی کفایه را حاشیه نوشته
- 94 - سید حسن حمامی (1298 - 1379) تقریرات استاد خود

را نوشته .

95 - سید حسین شاه عبد العظیمی (1280 - 1343)

96 - شیخ حسین بیدگلی (- 1336)

97 - شیخ حسین بزی عاملی (- 1342)

98 - سید حاج آقا حسین قمی (1282 - 1366) مرجع مشهور .

99 - سید حسین قزوینی (1268 - 1325)

100 - سید حسین کاشانی

101 - سید حمد کمال الدین (1295 - 1383)

102 - شیخ حمزه علی قزوینی

103 - سید حسین آل مرتضی عاملی (1338 -)

104 - شیخ علف عصفوری (1285 - 1338)

105 - شیخ خلیل صدری (1283 - 1340)

106 - شیخ میرزا خلیل آقا تبریزی (- 1368)

107 - سید راحت حسین هندی (1297 -)

108 - سید محمد رضا آل مرتضی

109 - شیخ محمد رضا طالقانی (- 1336)

110 - سید رضا قوچانی (- 1358)

111 - سید محمد رضا مرعشی (- 1342)

112 - شیخ محمد رضا شبیبی (1306 - 1385)

113 - شیخ آقا رضا اصفهانی (1287 - 1362) دانشمند ادیب و فیلسوف .

114 - سید آقا رضا جا پلقی (1350)

- 116 - سید رضا اصفهانی (- 1333)
- 117 - شیخ میرزا رضا زنوزی
- 118 - سید زین العابدین قمی (- 1327)
- 119 - سید زین العابدین کاشانی (- 1375)
- 120 - شیخ ستار اردبیلی (1336)
- 121 - شیخ محمد سعید حائری (- 1350)
- 122 - سید سلطانعلی مرعشی نجفی (1332 - 1265) دانشمندی جلیل و فقیهی فاضل بوده.
- 123 - شیخ میرزا شهاب الدین عراقی (1350)
- 124 - سید صادق تنکابنی (- 1322)
- 125 - سید صادق طالقانی نجفی (1372 - 1291)
- 126 - شیخ صادق جواهری (- 1329)
- 127 - سید محمد صادق حجت طباطبائی (1337 - 1305)
- 128 - سید صادق بغدادی (- 1336)
- 129 - شیخ محمد صادق خالصی (- 1341)
- 130 - شیخ محمد صادق آل مسعود (1336)
- 131 - شیخ صالح حائری علامه مازندرانی (1297 -) تقریرات استاد خود را نوشته
- 132 - سید صالح حلی (1359 - 1298)
- 133 - سید صالح کمال الدین حلی (- 1345)
- 134 - شیخ حسین بروجردی (1354 - 1275)
- 135 - سید حسین قزوینی (- 1352)
- 136 - صدرالدین صدر (1373 - 1299) آیه الله صدر که بعد مرجع شد .

- 137 - شیخ صفر علی عراقی (1303 - 1379)
- 138 - شیخ آقا ضیاء الدین عراقی (1278 - 1361) مجتهدی محقق و از بزرگان دانشمندان بوده.
- 139 - شیخ طالب شره اسلام (- 1346)
- 140 - شیخ طاهر حجامی نجفی (1280 - 1357)
- 141 - شیخ محمد حسن بن عباس کاشف الغطاء
- 142 - شیخ عباس طارمی (1295 - 1351)
- 143 - شیخ عباسعلی مراغی (1303 - 1360)
- 144 - سید عبدالباقی شیرازی (1290 - 1354)
- 145 - شیخ عبدالحسین صادق عاملی (1279 - 1361)
- 146 - شیخ عبدالحسین آل یاسین (- 1351)
- 147 - شیخ عبدالحسین کاظمی (- 1336) شرحی بر کفایه نوشته .
- 148 - سید عبدالحسین قمی (- 1337)
- 149 - سید عبدالحسین بغدادی (- 1365)
- 150 - شیخ عبدالحسین مبارک (1296 - 1364)
- 151 - شیخ عبدالحسین مطر (1292 - 1363)
- 152 - شیخ عبدالحسین جواهری (1282 - 1335)
- 153 - سید عبدالحسین حجت حائری (- 1363)
- 154 - شیخ عبدالحسین رشتی (1292 - 1373) دانشمند بزرگ و فیلسوف بوده شرحی بر کفایه نوشته .
- 155 - شیخ عبدالحسین حلی (1299 - 1375)
- 156 - شیخ عبدالحسین حساوی (1295 - 1345)
- 157 - سید عبدالحسین نورالدین (1293 - 1370)

158 - سید عبد الحسین شرف الدین (1290 - 1377)

159 - سید عبدالحمید حیدری (1287 - 1367)

160 - سید عبدالحی بجنوردی

161 - شیخ عبدالرحیم بلبله

162 - سید عبدالرحیم دماوندی (- 1337)

163 - شیخ عبد الرحیم الانصاری (1272 - 1334)

164 - سید عبدالرزاق حلو (- 1337)

165 - شیخ عبدالرسول نبلی (- 1330)

166 - شیخ عبدالرسول یزدی دانشمند زمان خود بوده که در فقه تبحر داشته.

167 - شیخ عبدالرضا سهلانی (- 1361)

168 - شیخ عبدالرضا شیخ راضی (1298 - 1358)

169 - شیخ عبدالصاحب حلو (1360 -)

170 - شیخ عبدالعلی زنجانی (- 1357)

171 - سید عبدالغفار لاریجانی (- 1327)

172 - سید عبدالغفار مازندرانی (- 1365)

173 - سید عبدالکریم لاهیجی (- 1323)

174 - شیخ عبدالکریم خوینی (- 1371)

175 - شیخ عبدالکریم حائری (1276 - 1355) فقهی دانشمند که پیشوای دینی بوده (آیه الله حائری یزدی مؤسس حوزه علمیه قم).

176 - شیخ عبدالکریم الزین (1284 - 1360)

177 - شیخ عبدالکریم جزایری (1289 - 1382)

178 - شیخ عبدالکریم شراره عاملی (1297 - 1322) شاگردان آخوند

- 179 - شیخ عبدالله گلپایگانی (1285 - 1327) دانشمند و فقیه متبحر که بسیار مورد توجه و علاقه آخوند بوده.
- 180 - سید عبدالله بلادی (121 - 1372)
- 181 - سید عبدالله بهبهانی (1256 - 1328) یکی از آزادی خواهان و مشروطه خواهان بنام ایران که شهید شد
- 182 - شیخ عبدالله حر (- 1368)
- 183 - سید عبدالله خلیفه (1300 - 1374)
- 184 - شیخ عبدالله اردبیلی (- 1335)
- 185 - سید عبدالله ثقه الاسلام (1285 - 1381)
- 186 - سید عبدالمجید طالقانی (1258 - 1358)
- 187 - شیخ عبدالمحمد زائر دهام (1291 - 1357)
- 188 - سید عبدالهادی شیرازی (1305 - 1382)
- 189 - شیخ عبدالهادی برقعاوی (- 1381)
- 190 - سید عبدالهادی طالقانی (1284 - 1364)
- 191 - سید عزیزالله استر آبادی .
- 192 - سید عزیز الله درکی (- 1370)
- 193 - شیخ علی ابوالوردی (- 1368)
- 194 - سید علی نجف آبادی (1278 - 1362)
- 195 - شیخ علی جواهری نجفی (- 1340)
- 196 - شیخ محمد علی قمی (- 1385) 197
- 197 - شیخ محمد علی شاه آبادی (1292 - 1369)
- 198 - شیخ علی مرندی (1287 - 1370)
- 199 - شیخ علی حبشی (1296 - 1376)

200 - شیخ محمد علی کاظمی (1309 - 1365)

ص: 134

201 - شیخ علی ابوالحسن خنیزی (1291 - 1363)

252- شیخ محمد سنقری (1293 - 1378)

203 - سید محمد علی هبت الدین شهرستانی (1301 - 1386) دانشمندی بزرگ و مجتهدی ترقیخواه بوده.

204 - سید علی کازرونی (- 1348)

205 - سید علی عباس کازرونی (1277 - 1343)

206 - سید محمد علی جزایری (1298 - 1360)

257 - شیخ علی ایروانی نجفی (1301 - 1354)

258 - سید علی النبی حماری (1285 - 1357)

259 - شیخ علی شاهرودی (1288 - 1351) دانشمندی پرهیزکار و مقرب استاد خود بوده.

210 - سید علی درجھی (- 1365)

211- سید علی همدانی (- 1379)

212- سید محمد علی بحرانی (1304 - 1368)

213- سید علی نوری نجفی (1300 - 1368)

214 - سید علی طالقانی (1300 - 1337)

215 - شیخ علی همدانی (- 1339)

216 - سید علی دزفولی (- 1330)

217 - سید علی امام جمعه دزفولی (1267 - 1330)

218 - سید علی علاق نجفی (1293 - 1344)

219 - شیخ علی رفیش نجفی (1260 - 1324)

220 - شیخ محمد علی نعمت عاملی (1300 - 1380)

221 - شیخ علی معصومی (1300 - 1380)

222- سید میرزا علی آقا قاضی (1274 - 1366)

ص: 135

- 223 - شیخ علی اصغر قزوینی (- 1333)
- 224 - سید علی اصغر شهرستانی (- 1360)
- 225 - شیخ علی اصغر هزار جریبی (- 1355)
- 226 - شیخ علی اکبر تبریزی (- 1377)
- 227 - شیخ علی صدر الفضلا (- 1361)
- 228 - شیخ علی اکبر عراقی (- 1371)
- 229 - شیخ علی اکبر نهاوندی (1278 - 1369)
- 230 - سید علی نقی طباطبائی .
- 231 - سید عیسی کمال الدین (1287 - 1373)
- 232 - شیخ عیسی لواسانی (1277 - 1346)
- 233 - شیخ غلامحسین رشتی .
- 234 - شیخ غلامحسین قمی (- 1337)
- 235 - شیخ غلامحسین مرندی .
- 236 - شیخ غلامرضا یزدی .
- 237 - شیخ غلام علی قمی از بزرگان و یکی از فاضل ترین شاگردان آخوند بوده.
- 238 - سید جواد قزوینی (1296 - 1358)
- 239 - شیخ حسن کاشف الغطاء (- 1314)
- 240 - سید حسن قشاقش (1299 - 1368)
- 241 - سید علی قریفی صغیر (1265 - 1302)
- 242 - سید علی قشاقش (- 1328)
- 243 - سید محسن امین عاملی (1282 - 1371) از مشهورترین دانشمندان عصر خود بوده.

244 - شيخ محمد جواد مطر (1299 - 1375)

ص: 136

- 245 - شیخ محمد حسن کاشف الغطا .
- 246 - شیخ محمد حسن جواهری (1293 - 1335)
- 247 - شیخ محمد رضا الزین (1296 - 1365)
- 248 - شیخ محمد رضا غراوی (1303 -)
- 249 - شیخ محمد علی نعمه (1300 -)
- 250 - شیخ محمد مهدی البحرانی (1301) (1343)
- 251 - شیخ محمد جزایری (1260 - 1303)
- 252 - شیخ محمود شعبنه (- 1325)
- 253 - شیخ مرتضی کاشف الغطاء (1271 - 1349)
- 254 - شیخ موسی شراره (1267 - 1304)
- 255 - سید ناصر احسانی (1291 - 1308)
- 256 - سید نجیب فضل الله (1281 - 1335)
- 257 - سید احمد خوانساری مرجع تقلید .
- 258 - میرزا احمد بن مولی ابراهیم زنجانی (1296 - 1352)
- 259 - شیخ حسین ابوالمولی عبدالعلی القتلوقی (- 1360) از شاگردان مبرز آخوند
- 260 - شیخ حسین بن حاج فتح الله (1292 -) تقریرات آخوند را نوشته .
- 261 - شیخ اسحق بن مولی شیخ ابراهیم (1285 - 1313)
- 262 - سید محمد بن السید علی (- 1312)
- 263 - شیخ ابوالقاسم دیزجی (1272 - 1335)
- 264 - شیخ مولی زین العابدین ابن الحسن (- 1349)
- 265 - شیخ میرزا عبدالرحیم بن الامیر عبد الصمد (- 1326)

- 267 - سيد قوام الدين بن الحاج سيد مهدي الحسيني (- 1358)
- 268 - سيد علي شكرالله موسوي (- 1343)
- 269 - سيد محمد باقر سيد فتح الله موسوي زرندي (- 1317) تقريرات استاد خود را نوشته .
- 270 - سيد ميرزا ابراهيم بن عزيز الدين موسوي (1296 - 1342)
- 271 - حاج سيد ميرزا مهدي موسوي (1296 - 1359)
- 272 - سيد هدايت الله موسوي آلابد (- 1359)
- 273 - شيخ محمد حسن بن الشيخ احمد صاحب جواهر (- 1335)
- 274 - سيد محمد باقر صفدر (1285 - 1346)
- 275 - شيخ محمد حسين نائيني غروي (1277 - 1355) از محققين بزرگ فقه و اصول بوده.
- 276 - شيخ محمد حسن بن محمد صادق اصفهاني (1305 -) تقريرات درس استاد خود را نوشته.
- 277 - شيخ محمد رضا سليمان الزين (- 1366)
- 278 - آقا مهر وحيد بهبهاني حاشيه بر كفايه نوشته
- 279 - سيد محمد بن سيد محمود الامين (- 1274)
- 280 - سيد محمد همداني معروف به كمالي (1296 - 1349) معروف به كلانترى شرحى بر كفايه نوشته
- 282 - سيد مهدي غياثي بخراني ابن سيد علي (1301 - 1343)
- 283 - سيد مهدي بحر العلوم طباطبائي (- 1355)
- 284 - شيخ مهدي مازندراني (- 1342)
- 285 - شيخ هادي كاشف الغطاء (1291 - 1361)
- 286 - شيخ علي ابوالحسن خيزي (1291 - 1363)
- 287 - شيخ باقر بن صدر (- 1333)

- 288 - شیخ حسین بن علی طریحی اسدی (- 1307)
- 289 - عبد الهادی بن جواد شلیله (1276 - 1333)
- 290 - شیخ محمد حسن آقا بزرگ طهرانی (1293 - 1389) دانشمند و مورخ که تقریرات استاد خود را نوشته.
- 291 - سید شمس الدین محمود مرعشی (1260 - 1338) عالم اصولی متبحر در علم انساب .
- 292 - شیخ مرتضی بن عباس بن جعفر کاشف الغطاء (1291 - 1349)
- 293 - شیخ منصور محتصر (1298 - 1355)
- 294 - شیخ موسی بن حمود الظالمی (- 1325)
- 295 - سید محسن صالح الحکیم (1306 - 1390) مرجع تقلید و دارای شرحی بر کفایه .
- 296 - شیخ مهدی خالصی کاظمی (1276 - 1343)
- 297 - سید مهدی غریفی بحرانی (1301 - 1343)
- 298 - شیخ مهدی کرمانشاهی (1287 - 1346)
- 299 - سید ناصر بن احمد (1291 - 1358)
- 300 - شیخ نصرالله کریمی حویزی (1291 - 1346)
- 301 - سید هادی بن علی محمد خراسانی (1297 - 1368) شرحی بر کفایه نوشته
- 302 - سید محمد حسن البغدادی (- 1298)
- 303 - سید محمود شاهرودی (1301 -) مرجع تقلید
- 304 - ابراهیم انوار الحاج مدرس بن السید خلیل (- 1333)
- 305 - ابو الفضل آخوند آملی ملا علی (1300 - 1332)
- 306 - محمد رضوی بن زین العابدین (1293 -) حاشیه بر کفایه نوشته

307 - سید رضا قوچانی (- 1358)

358 - محمد حسن بن الشیخ علی (- 1340)

309 - غلامحسین بن الشیخ محمد رضا (- 138)

310 - سید باقر سید محمد هندی (1284 - 1329) عالم فاضل و شاعر ادیب .

باید نام مرحوم آیه الله آقا میرزا محمد مشهور به آقازاده نجفی نجفی فرزند دوم مرحوم آخوند را نیز بر نام سایر شاگردان افزود .

البته خوانندگان گرامی عنایت دارند که تعداد شاگردان مرحوم آخوند با (توجه به چهل سال سابقه تدریس وی) به مراتب بیش از این عده است که نامشان در بالا ذکر شده و همه این شاگردان هم که شماره آنان بالغ بر هزاران نفر می باشد همگی از این که در مکتب آخوند تلمذ کرده اند بخود پیوسته می بالیده اند .

مؤلف کتاب نگاهی به تاریخ انقلاب اسلامی 1920 عراق و نقش " علماء " مجاهدین در صفحه 29 کتاب خود می نویسد:

از نظر تاریخی علمای بزرگی که در ایران و یا عراق به درجه اجتهاد و مرجعیت تقلید شیعیان رسیدند غالباً این افتخار را برای خود قائل بودند که یک دوره موفق به درک محضر درس آیه الله خراسانی شده اند ...

بیاد دارم که استادمان حضرت آقای محمود شهابی در دانشکده حقوق هنگام تدریس فرمودند:

در زمان پیامبر اکرم صلی الله لیه و آله عده ای این افتخار را داشتند که جزو صحابه پیامبر باشند. پس از رحلت حضرت رسول اکرم صلی الله الیه و آله کسانی که نتوانسته بودند عصر طلایی پیامبر را درک کنند افتخار می کردند که با صحابه آن حضرت حشر و نشر داشته اند. و این مقدمه بدان سبب است که بگویم کسانی که درک محضر آخوند را کرده و شاگرد مستقیم او بوده اند همیشه به استاد خود می بالیده اند و آن ها هم که به درس آخوند نرسیدند همیشه افتخار می کردند که شاگرد شاگرد آخوند بوده اند.

ص: 140

به عموم ملت ایران حکم خدا را اعلام می داریم

الیوم همت در دفع این سفاک جبار و دفاع از نفوس و اعراض و اموال مسلمین از اهم واجبات و دادن مالیات به گماشتگان او از اعظم محرّمات و بذل جهد در استحکام و استقرار مشروطیت بمنزله جهاد در راه امام زمان ارواحنا فداه و سر موئی مخالفت و مسامحه بمنزله خذلان مسامحه بمنزله خذلان و محاربه با آن حضرت صلوات الله علیه است . اعاذنا الله و المسلمین من ذلك .

محمد کاظم الخراسانی

حاج میرزا حسین میرزا خلیل، شیخ عبدالله مازندرانی

فصل شانزدهم: آخوند و نهضت مشروطیت

ما اگر بخواهیم نقش روحانیان نجف را بطور اعم، و نقش " آخوند " را بطور، اخص در نهضت مشروطیت ایران بیان کنیم سخن بدرازا خواهد کشید چه شرح آن همه اقدامات و اتفاقات در یک فصل ننگجد و پرداختن باین مهم هم، خود مستلزم تالیف کتاب دیگری است.

برای درک نهضت مشروطیت ایران، لازم است در ابتداء اوضاع سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی ایران را قبل از آغاز انقلاب مطالعه و ریشه های بحران را جستجو کنیم، نقش روشن فکران و بازاریان، و انحطاط دستگاه

دولتی و ستم پادشاهان خود کام قاجار را مورد بررسی قرار دهیم سیاست دولتمن روس و انگلیس و فعالیت های نهانی و آشکار آنان را ، در ایران نیک بسنجیم (1) را آن گاه بتوانیم آگاهانه حق مطلب را ادا کنیم.

تا ما در این جا ابتدا به اهمیت نهضت مشروطیت اشاره می کنیم و سپس علل بروز آن انقلاب را مورد بررسی قرار می دهیم و آن گاه به نقش آخوند و سایر علمای نجف در نهضت مشروطیت می پردازیم

ص: 142

1- ... تعجب در این است که بعضی از نویسندگان مستبد و بدخواه مشروطه ایران را زائیده مساعی انگلیس ها می دانند و تصور می کنند که این نهضت عمومی ملی که در طول نیم قرن مقدمات آن با فداکاری فرزندان روشنفکر ایران به وجود آمد و از فلسفه رئالیست سرچشمه می گرفت یک کشمکش سیاسی بود که محرک آن منافع انگلیس در شرق میانه و حفظ هندوستان بوده است ... دولت انگلیس به طالب مشروطیت است نه طالب استبداد او یک چیز طالب است و آن سیادت انگلستان در ایران است خواه این سیادت در تحت رژیم مشروطیت تامین شود و خواه با اصول استبدادی استوار گردد چنان چه دیدیم همان دولت انگلیس طرفدار مشروطیت پس از چندی برای حفظ منافع خود دیکتاتوری بیست ساله را در ایران تقویت نمود و با خونسردی و سکوت نه فقط ناظر اوضاع استبدادی دوره دیکتاتوری بود بلکه از آن پشتیبانی می کرد . ولی همین که جنگ بین المللی دوم پیش آمد و منافع خود را در حکومت دیکتاتوری در مخاطره دید فریاد روزنامه ها و رادیوهای انگلستان بلند شد و ملت ایران را مظلوم و دولت دیکتاتوری را ظالم و ستمگر بعالمیان معرفی کرد و ایرانیان را بطرفداری از دمکراسی دعوت نمود تاریخ انقلاب مشروطیت ایران دکتر مهدی ملک زاده

" مؤلف کتاب " تاریخ انقلاب مشروطیت ایران در باره اهمیت نهضت مشروطیت می نویسد:

محققین و کسانی که بعلموم اجتماعی آشنا هستند بر این عقیده اند که نهضت مشروطیت ایران بزرگ ترین و مهمترین واقعه ایست که در دوره زندگانی طولانی چندین هزار ساله این ملت کهن سال پیش آمده است .

همین مؤلف اضافه می کند :

... نهضت مشروطیت دفتر کهنه قدیم را در هم پیچید و حکومت استبدادی را که از اول خلقت تا آن زمان در ایران فرمان روایی می کرد واژگون کرد و حکومت ملی را که پایه اش بر روی فلسفه نوین و رشد فکر و تعقل و آزادی و عدالت است برقرار کرد.

مشروطیت، آزادی عقیده، تساوی حقوق افراد و حکومت مردم بر مردم را در ایران استوار کرد و تقدیرات ملک و ملت را بخود مردم سپرد و ملت را در وضع قوانین مناسب با اخلاق و صلاح جامعه مختار و آزاد نمود . . .

مشروطیت ، این عقیده ی دور از حقیقت را که پادشاه ظل الله و برگزیده خدا است، و ریشه هزارها سال بندگی و بد بختی بشر بود، از میان برداشت و "عملا نشان داد که پادشاه نماینده ملت و منتخب جامعه است و چون کردارش بر خلاف مصالح مردم باشد می شود او را از مقام خود ساقط کرد [و دیگری را که دارای صلاحیت باشد، می توان بجای او انتخاب نمود ...

مشروطیت جان و مال و ناموس و حیثیت و شرافت مردم را که دستخوش هوای نفس زمامداران بود نجات بخشود و پایه حکومت فضل و تقوی و شایستگی و لیاقت شخصی را استوار کرد

چنان چه پیش از مشروطیت تمام مقامات مهم دولتی بخانواده شاه و اعیان اختصاص داشت و فرزندان بی لیاقت آن ها در گهواره به نشان و حمایل سرداری و سروری سرافراز می شدند. بجای لیاقت و استعداد و شایستگی و علم و فضل ، بستگی

به خانواده سلطنت راه کامیابی بود ولو این که دیوانه ، بیسواد ، و دارای هزارها مفاسد اخلاقی می بودند به بالاترین مقامات کشوری و لشکری می رسیدند

مشروطیت امتیازات طبقاتی را از میان برد و سد انحصار را ریشه کن کرد و راه را برای نشان دادن استعداد و لیاقت طبیعی و نبوغ افراد ایرانی باز نمود .

این است که حقا" باید انقلاب مشروطیت را بزرگ ترین واقعه تاریخی ایران دانست

آری انقلاب مشروطیت ایران بزرگ ترین واقعه تاریخی زمان خود

بود زیرا توده های خلق محروم که از ستم و انحطاط و فساد رژیم حاکم بجان آمده بودند به رهبری مراجع دینی خود قیام کردند تا آن را سرنگون کنند و بجای شقاوت و ظلم ، محبت و عدل را در مملکت استوار سازند.

حال شایسته است نگاهی اجمالی به علل بروز انقلاب بیفکنیم و بدین منظور بطور مختصر اشاره می کنیم که اوضاع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی ایران سال ها پیش از انقلاب مشروطیت نا بسامان بود. در دوره طولانی سلطنت ناصرالدین شاه که کشورهای غربی با آهنگی قابل ملاحظه مدارج ترقی و تعالی را طی می کردند و سعی دولت ها و رجال سیاسی آنان مصروف بر این بود که معارف و صنایع را در مملکت گسترش دهند ایران در منجلا ب بی سواد و فقر و فاقه و ظلم و ستم می سوخت و نه تنها شاه و مسئولین مملکت ب فکر اصلاحات نبودند بلکه سعی می کردند مردم را همچنان در ظلمت جهل و عقب ماندگی نگاه دارند . در صورتی که با آن قدرت مطلقه ای که ناصرالدین شاه در ایران داشت و با فرصت کافی ای که در اختیارش بود او بخوبی

می توانست اصلاحات بنیادی در سطح مملکت بکند ولی متاسفانه خودخواهی و شهوت رانی شاه و چه بسا پیروی از پند سر سلسله دودمانش (1) مانع از انجام کارهای

ص: 144

1- آغا محمد خان قاجار مؤسس سلسله قاجاریه به فتح علی شاه این طور نصیحت کرده بود: اگر می خواهی در ایران ب راحتی سلطنت کنی سعی کن که مردم گرسنه و بیسواد باشند . تاریخ انقلاب مشروطیت "ایران دکتر ملک زاده

اصلاحی گردید اکثر رجال درباری هم در بی لیاقتی و سست نهادی دست کمی از خود شاه نداشتند

ابراهیم تیموری مؤلف کتاب "عصر بی خبری" در کتاب خود اشاره ای به قصور ناصرالدین شاه در تصفیه درباریان نالایق و کوشش او برای از بین بردن مردان لایق و کاردان کرده و ضمن آوردن داستان جالبی که مبین سخافت رای شاه و اطرافیانش می باشد می نویسد:

"ناصرالدین شاه رجال دربار خود را "کاملاً می شناخت و می دانست که این افراد اکثراً" فاسد الاخلاق و متملق و چاپلوس هستند و کار عمده شان

"دعاگوئی" و "مفتخوری و سعایت از این و آن است ولی هیچ گاه در صدد تصفیه آن ها بر نیامد و زمینه ای برای تربیت رجال لایق و وطن پرست فراهم نساخت و اگر کسانی پیدا شدند که ممکن بود وجودشان منشاء اثری بشود بعلت سعایت اشخاص

بیکاره و بواسطه رعب و هراسی که از کاردانی آن ها در وجود او ایجاد می گشت از کار برکنار و احیاناً "بدیار عدم رهسپار می شدند.

مستر بنجامین اولین وزیر مختار آمریکا در ایران که از سال 1300 تا 1302 هجری قمری در تهران بود در کتاب خود بنام ایران" و ایرانیان می نویسد:

در این اواخر در تابستان روزی اعلی حضرت شاه در عمارت ملوکانه سلطنت آباد دراز کشیده بودند در صورتی که امنای ایشان در پائین نشسته با پادشاه و ولی نعمت خود بطور محرمانه صحبت می داشتند. در اثنای صحبت شاه گفت چرا انوشیروان را عادل می گفتند، مگر من عادل نیستم؟ احدی جسارت نمی کرد که جواب دهد چه سوال سختی بود. شاه دوباره پرسید آیا میان شما هیچکس نیست که جواب

ص: 145

دهد؟ باز احدی جواب نداد تا این که سکوت اسباب ناراحتی بلکه خطر همه گردید.

آخر الامر حکیم الممالک مرگ خود را در پیش نظر آورده با تردید و تعلل گفت: قربانت شوم، انوشیروان را عادل می گفتند برای این که عادل بود.

شاه ابروی خود را درهم کشید گفت آیا ناصر الدین شاه عادل نیست؟ احدی جواب نداد. فقط حکیم الممالک شانه های خود را حرکت داده دست خود را باز کرد.

آن وقت شاه با کمال تغییر جواب داد ای فلان فلان شده ها، من یقین دارم که اگر انوشیروان هم مثل شما، الواط رشوه خوار، نادرست در دور و کنار خود داشت هیچ وقت ممکن نبود که او را عادل گویند.

همه جواب دادند قربانت گردیم، قبله عالم حقیقت را فرمودند.

دکتر مهدی ملک زاده در کتاب تاریخ انقلاب مشروطیت ایران در باره ناصر الدین شاه می نویسد که او مردی با عزم و اراده بود و می توانست در مدت طولانی سلطنت پنجاه ساله خود گام های مؤثری در راه بهبود اوضاع کشور بردارد ولی نه تنها بر نداشت بلکه این پادشاه مستبد بزرگ ترین عامل بدبختی و دور افتادگی ملت ایران" و "بزرگ ترین دشمن بیداری ملتش بود.

همین مؤلف می افزاید که ناصر الدین شاه دیواری از استبداد و بیدادگری دور مملکت کشیده بود و ایران را از کشورهای مترقی و ملل آزاد جهان منزوی و جدا کرده بود بطوری که در این محیط ظلم و تاریکی کمترین روزنه ای از عدالت و آزادی و فرهنگ دیده نمی شد و اگر روشنفکرانی می خواستند گرد هم آیند تا در راه اصلاح اوضاع بکوشند آنان را نابود می کرد. مؤلف یاد شده در این باره می نویسد:

ظلم و بیدادگری نسبت بمردمان روشنفکر و اصلاح طلب بجائی رسیده بود که ذکر آن به افسانه بیشتر شباهت دارد تا بحقیقت چنان چه نگارنده تاریخ بیداری ایران می نویسد:

جاسوسان و نمایان به ناصر الدین شاه اطلاع دادند که در یکی از

محلات تهران عده ای از روشنفکران مجمعی دارند و در اطراف امور سیاسی کشور و دستگاه سلطنت بحث و کنگاش می کنند. آن پادشاه بیرحم امر داد که اعضای آن مجمع را که هجده نفر بودند دستگیر کردند و جملگی را در حضور خودش در چاه عمیقی که در یکی از عمارات سلطنتی بود انداختند و خود او با تفنگی که در دست داشت بیش از پنجاه تیر تفنگ بر سر آن بد بخت ها ، که در ته چاه با ناله و افغان جان می دادند خالی کرد و بعد حکم داد چاه را از خاک پر کردند. ...

دکتر ملک زاده همچنین می نویسد استعمال تریاک و وافور کشی که بزرگ ترین بدبختی نسل حاضر محسوب می شود در دوره سلطنت این پادشاه رواج یافت. او می گوید: عهد شکنی از صفات مخصوص ناصر الدین شاه بود چنان که صدها نفر از بزرگان و گردن کشان را بقید قسم تامین داده ولی پس از آن که به آن ها دست می یافت بدون توجه بقسم و حفظ شرافت خود آن ها را می کشت" و برای احدی حقی قائل نبود و اگر کسی کلمه ای از قانون و مشروطیت می گفت جان و مال او در خطر و مرگش حتمی بود. ملک زاده تصریح می کند که که:

در حقیقت ناصر الدین شاه بر یک قبرستان وسیعی که نامش ایران بود و بگفته شاعر شهیر (بر نیاید ز مردگان آواز) سلطنت می کرد . "

مورخ مذکور در کتاب خود توضیح می دهد که زورگوئی ، شهوت رانی ، شکم پروری و شکار تنها چیزی بود که شاه قاجار بآن می اندیشید و عمل می کرد. او می نویسد:

این پادشاه سیصد زن عقدی و صیغه و هزارها خواجه و مستخدم در اندرون خود داشت و تمام عمر را بجای مملکت داری بعیش و عشرت گذراند و شبی نبود که از هم بستری با یک یا چند زن بر خوردار نشود و تمام عایدی کشور و مالیاتی که از مردم فقیر و برهنه می گرفت خرج اندرون و کامرانی و تعیش و شکار می نمود

دکتر ملک زاده ضمن بر شمردن بد بختی های ایران در زمان سلطنت ناصر الدین شاه می گوید :

...از همه مهمتر قسمت هایی از خاک ایران است که در دوره ی سلطنت این پادشاه از ایران مجزا شده و ما بطور فهرست در این جا می نگاریم:

- از دست دادن حق حاکمیت ایران در افغانستان

- تجزیه ی قسمتی از خاک خراسان

- از دست رفتن مرو و سرخس

- جدا شدن قسمتی از ترکمنستان از ایران

- از دست رفتن عمان و 103 جزیره در خلیج فارس

- از دست رفتن نیمی از بلوچستان

باری این بود مختصری از آن چه را که مورخین درباره ناصر الدین شاه نوشته اند که انسان از خواندن آن "عمیقا" متعجب و متاثر می گردد به خصوص وقتی می بیند که سوء شهرت شاه قاجار از مرزهای ایران گذشته و مورخین خارجی نیز در باره کردار زشت و دربار فاسد و درباریان منحط او داد سخن داده اند.

سرپرسی سایکس در کتاب " تاریخ ایران " می نویسد :

ناصر الدین شاه با آن که شخصا شیفته مسافرت به اروپا بود

اتباع کشور خود را از مسافرت به اروپا باز می داشت وی سعی می نمود ایران را در یک حالت عقب افتاده ای نگاهدارد. شاه ایران نسبت به این مسئله بی نهایت مصر بود و معروف است که یک بار گفته بود من " مایلم درباریان من بی هوش و بی اطلاع باشند و حتی ندانند بروکسل نام شهر است یا کلم

ولی بدبختی توده های نا آگاه و محروم فقط این نبود . شمه ای از سیه روزی ایران را در کتاب سرپرسی سایکس می خوانیم. او ضمن آوردن یادداشت های سفارت انگلیس در تهران که درباره اوضاع نابسامان ایران آن زمان است می نویسد:

مدت ها بود که وضع ایران روز بروز تحمل ناپذیرتر می شد. شاه کاملاً" در دست یکدسته از درباریان فاسد بود که از یغمای دولت و کشور اعاشه می نمودند.

ثروت هایی که شاه از پدر به ارث برده بود و همچنین بیشتر منابع ثروت سلطنتی و ملی را شاه خرج کرده و بدین ترتیب مجبور به توسل به استقراض از دول بیگانه شده بود و آن پول ها را تماما " یا خرج مسافرت های اروپا نموده و یا با درباریان خود تبذیر نموده بود. هر ساله کسور عوائد مشهود بود و کسر بودجه روز بروز افزایش می یافت.

صدر اعظم با شاه برای تقسیم منافع تبانی نموده و مشاغل حکومت را به معرض فروش می گذاشتند. گندم و جو احتکار شده و به قیمت گزاف به فروش می رفت ... املاک خالصه یا به دزدی رفته یا فروخته می شد... ثروتمندان را از شهرستان ها به تهران احضار و از آن ها باج و رشوه می گرفتند ... ظلم و تعدی رایج و اموال و دارائی و حتی جان ملت ایران در دست عمال دولت بود

همین مولف می گوید:

در اواخر دوران سلطنتش شاه ایران و همچنین امین السلطان مملکت را از هر طرف بوسیله دستگاه سلطنت مورد استعمار قرار داده بودند. ایرانیان با چشم تنفر نگاه می کردند که منابع ملی آن ها برای تهیه مسافرت های پرعیش و نوش شاه بگرو بیگانگان رفته است. در نتیجه وقتی ناصرالدین شاه به قتل رسید ، ملت ایران ، کاملاً از وضع گذشته ناراضی ، و خود را برای قبول تبدلات و تغییرات بیشتری مهیا ساخته بود

ناصرالدین شاه تا وقتی که زنده بود حتی به ولیعهد خود مظفرالدین توجه چندانی نداشت. یحیی دولت آبادی در کتاب حیات یحیی " می نویسد :

ناصر "الدین شاه که حب حیات و علاقه بطول عمر بر هر علاقه ای بر وجودش غلبه دارد به آن کس که در انتظار مرگ او نشسته توجهی ندارد گر چه فرزند خود او باشد .

همین مؤلف درباره دوران ولی عهدی مظفرالدین شاه می نویسد :

این شاهزاده ذاتاً " کم حال ، دارای ادراک محدود ، و بی اندازه

عیاش و خوش گذران است بحدی که سلامت بدن خود را هم فدای شهوت رانی نموده ..

باری در چنین وضعی بود که مظفر الدین شاه، که در عین حال مردی رؤوف و مهربان بود، پس از قتل پدرش که در 17 ذی‌قعدة 1313 (برابر اول ماه می 1896) بدست میرزا رضای کرمانی در حرم حضرت عبد العظیم اتفاق افتاد ، بسطنت رسید.

عبدالله رازی در کتاب تاریخ ایران می نویسد :

"هیبت" ناصرالدین شاه روپوشی بود بر اوضاع خراب آن عهد و چون او از میان برداشته شد قضایا بر عموم بر عموم آشکار گردید و معلوم شد مملکت در چه حالی است دخالت اجانب، اشکالات مالی، طمع درباریان و مفتخوران ، خیانت خائنین، ظلم و تعدی شاهزادگان و حکام، و امتیازات مهمی که به بیگانگان داده می شد ملت را از هر حیث ناراضی ساخته بود.

بنا بر این مبالغه نیست اگر بنویسیم که در آن زمان در میان طبقات محروم و ستم‌دیده ایران که از شیوع فساد و رواج ظلم بجان آمده بودند یک عدم رضایت عمیق و گسترده ای وجود داشت و فقط جرقه ای کافی بود که آتش خشم نهفته توده های بینوا را شعله ور سازد.

وقتی علاء الدوله حاکم مغرور و خودپسند تهران به بهانه گرانی قند و شکر حاج سید هاشم نامی را که از سادات محترم و از بازرگانان معتبر بود در بازار بچوب بست و عین الدوله (1) نیز بر کار او صحه گذاشت بازاریان که این عمل را

ص: 150

1- دکتر مهدی ملک زاده در کتاب تاریخ انقلاب مشروطیت در باره عین الدوله می نویسد : عبدالمجید میرزا عین الدوله داماد مظفر الدین شاه و از شاهزادگان درجه اول بود. او مردی بود مستبد، سر سخت متکبر، ممسک از روزی که زمام کشور را در دست گرفت با یک صولت یک صولت بی نظیری شروع بکار کرد و چون مظفرالدین شاه بی حال و به عیش و عشرت مشغول بود تمام قدرت دولت در شخص عین الدوله متمرکز شده و اراده او بجان و مال مردم فرمانفرمایی می کرد {عین الدوله} آزادی خواهان را دشمن می داشت و بزرگ ترین سد راه افکار نوین بود. شدت عمل او بحدی بود که هنوز پاسی از شب نمی گذشت که اهالی پایتخت قادر بقدم گذاردن در کوچه ها نبودند و احدی قدرت انتقاد از دستگاه دولت را نداشت مجالس و محافل بکلی ممنوع بود و خواندن روزنامه جرم سیاسی محسوب می شد. حکومت ترس و وحشت در دوره او فرمانفرما بود و بیدادگری و فشار مامورین دولت بسرحد کمال رسیده بود. رفتار عین الدوله و بطور کلی وجود او باعث افتراق و دودستگی میان روحانیون تهران شده بود. خود او نیز در نهان به این دو دستگی دامن می زد دکتر ملک زاده در این باره می نویسد: زمانی نکشید که روحانیون متنفذ تهران که در ظاهر با هم آمیزش داشتند بدو دسته قسمت شدند مرحوم طباطبائی و بهبهانی به مخالفت با عین الدوله برخاستند و حاج شیخ فضل الله نوری و سید ابوالقاسم امام جمعه راه موافقت و همکاری با عین الدوله را پیش گرفتند و مردم هم بنا بر تمایل قلبی یا منافع شخصی به آنان پیوستند و در نتیجه دو دسته بسرکردگی روحانیون در مقابل هم قرار گرفتند و بنای کشمکش و مبارزه را گذاردند .. این کشمکش ها گاهگاهی منجر به زد و خورد نیز می شد. دکتر ملک زاده مینویسد: میرزا سید ابوالقاسم امام جمعه که داماد شاه بود و ثروت بسیار داشت و از طرفداران جدی عین الدوله بود و از مساعدت های آن صدر اعظم مقتدر و مستبد برخوردار بود برای کسب شهرت و نشان دادن اقتدار خود بعین الدوله و در عین حال انتقام کشیدن از حریف جسور و شجاع خود بهبهانی جمعی از طلاب طرفدار خود را بر انگیخت که در کمین نشسته موقع مناسبی بدست آورده بهبهانی را کتک بزنند و به او توهین کنند اتفاقاً " یکی از روزها که بهبهانی با جمعی از یارانش از خانه فضل الله بمنزل خود مراجعت می کرد طلاب طرفدار امام جمعه موقع را مناسب دیده باو حمله می کنند. مرحوم بهبهانی به عجله خود را از میان معرکه بیرون می کشد ولی

عده ای از همراهانش کتک خورده مجروح می شوند. طلاب طرفدار بهبهانی از این پیش آمد خشمگین شده به مدارس که طلاب مخالفشان سکنی داشته حمله کرده زد و خورد سختی میان آن ها در می گیرد عین الدوله که دیرزمانی در کمین بود که مستمسکی بدست آورده آخوندها را گوشمال بدهد و از نفوذ آن ها بکاهد از این پیش آمد استفاده کرده و در روز 14 رجب 1321 قمری [6 اکتبر 1903] سیزده نفر از سر دستگان طلاب را دستگیر و زنجیر کرده و با تحقیر هر چه تمامتر باردیبل فرستاد و به شفاعت بهبهانی هم اعتنائی نکرد . " چون عده دستگیر شدگان سیزده بود و ایرانیان عدد سیزده را نحس می دانند برای اجتناب از نحوست یک نفر بیگناه را بر آن عده افزودند و چهارده نفر را زنجیر کرده با خواری به اردیبل فرستادند !! ...)

توهینی نسبت به صنف خود می دانستند دکان های خود را بعنوان اعتراض بستند و روز بعد (14) شوال (1323) (برابر 11 دسامبر 1905) مردم برای اعتراض به اعمال دولت در مسجد شاه اجتماع کردند.

در آن وقت علما به پشتیبانی از مردم برخاستند و بعنوان همدردی با آنان و آشکار ساختن خشم خود نسبت به اجحافات دولتیان ، به حرم حضرت

ص: 151

عبد العظیم مهاجرت کردند و متجاوز از دو هزار نفر جمعیت در آن حدود گرد آمد.

اینان یک ماه در آن جا ماندند تا توانستند به هدف های خود که یکی از آن ها عزل علاءالدوله بود برسند و پس از بازگشتشان به تهران چون بر اثر دسیسه و آشوبی که در شهر پدید آمد سیدی بیگناه و دلیر (سید عبد الحمید) به تیر یکی از افسران کشته شد علماء بعنوان اعتراض به شقاوت عمال دولت در مسجد جمعه بست

ص: 152

نشستند. و عزل عین الدوله را خواستار شدند و چون کار را بر ایشان سخت گرفتند به قم مهاجرت کردند سردسته و مشوق مردم سیدین بهبهانی و طباطبائی بودند.

از سوی دیگر بازاریان نیز به پشتیبانی آنان برخاستند و دکان های خود را بستند. عین الدوله به آن ها امر کرد مغازه های خود را باز کنند و هشدار داد هر دکانی که بسته بماند اموالش به یغما خواهد رفت ولی این تهدید سودی نبخشید در آن گیر و دار هم عده ای متجاوز از ده هزار نفر در سفارت انگلیس متحصن شدند. دکتر مهدی ملک زاده مولف کتاب تاریخ انقلاب مشروطیت ایران درباره تحصن مشروطه خواهان در سفارت انگلیس می نویسد:

شک نیست مقصود از تحصن مشروطه خواهان در سفارت انگلیس یاری خواستن از انگلیس ها نبود بلکه منظور فقط این بود که در جایی زیست کنند اجتماع نمایند که جانشان محفوظ باشد و بتوانند آن چه را که می خواستند آزادانه و بدون پروا بگویند.

هر گاه مردم به سفار سفارت انگلیس پناه نبرده بودند با این که برای دفاع خود حتی یک تفنگ هم در دست نداشتند عاقبت کار آن ها معلوم بود. کسانی که امروز در امن و امان هستند و مقام از خود گذشتگی آن ها بر ما مجهول است خرده می گیرند که چرا ملیون ایران سفارت اجنبی پناهنده شدند و برای بدست آوردن حق ملی خود با اسلحه قیام نکردند متذکر می شویم که در آن وقت اگر مردم در محل دیگری جمع می شدند با قوه قهریه مواجه می گشتند و بزور و جبر متفرقشان می کردند.

مهمتر از آن چه گفتیم این است که رهبران ملیون در آن زمان

روحانیون بودند و آن‌ها بکلی با خون ریزی و جنگ مخالف بودند و عقیده داشتند مقصودی را که در پیش گرفته بودند از راه مظلومیت و ناله و فریاد و تحصن می‌توانند بدست بیاورند

سر پرسی سایکس هم در کتاب خود درباره موقعیت و محبوبیت انگلیسیان در آن دوران می‌نویسد:

باید دانست که در آن زمان نفوذ و محبوبیت عامه بریتانیای کبیر بواسطه همدردی عمیقانه با آمال و آرزوی ایران برای تاسیس حکومت بهتری به اوج کمال رسیده بود. [ایرانیان] بر خلاف ، روسیه را به نظر سوء ظن و ترس می‌نگریستند باری گسترش عدم رضایت آحاد ملت منجر به قیام روشنفکران حرکت بازاریان و مداخله و هدایت روحانیان گردید و همگی با هم در مقام مقابله با دولت مرکزی بر آمده در ابتدا تقاضای رفع ظلم و تعدی و عزل عین الدوله و سپس در خواست تاسیس عدالت خانه و آن گاه مشروطه و قانون اساسی و مجلس شورای ملی را داشتند و در این کار آن قدر ایستادگی و هم بستگی از خود نشان دادند تا عین الدوله از کار بر کنار و سایر درخواست های آنان نیز بر آورده شد و مظفرالدین شاه مجبور گردید در چهاردهم جمادی الثانی (1324) برابر 5 اوت (1906) فرمان مشروطیت ایران را امضاء کند و خود او چند ماه بعد یعنی در 23 ذی قعدة (1324) برابر 8 ژانویه 1907 در گذشت.

عبدالله رازی در کتاب تاریخ ایران می‌نویسد:

مظفر الدین شاه جهان فانی را بدرود گفت و نام نیک از خود بیادگار گذاشت. این پادشاه گرچه مرد ضعیف النفس و بی کفایتی بود ولی باید انصاف داد که دلی پاک و طینت خوبی داشت و از روی میل و رغبت با ملت همراهی نمود و فرمان مشروطیت را اعطا کرد

سر اسپرینگ رایس سفیر انگلیس در دربار شاه ایران در باره ینحوه امضای فرمان مشروطیت گزارشی جهت "سر" "ادوارد" "گری فرستاده و طی آن گفته

است: " هنگامی که فرمان مشروطیت را برای شاه بردند تا آن را امضا کند اعلی حضرت روی صندلی خود، بسیار خسته، نشسته بود اما هنوز می توانست حرف بزند و استدلال بکند. اما وقتی نامه رسان آن نامه را آورد و اعلی حضرت دریافت که فرمان مشروطیت است و باید آن را توشیح کند شاه یک ضرب المثل فارسی را بر زبان راند مبنی بر این که رای مرد بیمار بیمار است " [رای العلیل علیل] و از امضای فرمان خودداری کرد. یکشنبه بود که این مطلب بر ملا شد. آن گاه تنی چند از ملایان عمده، نامه ای نوشتند و در آن گفتند اگر شاه فرمان را توشیح نکند در سراسر ایران آشوب بپا خواهد شد و مسئول این آشوب شخص شاه خواهد بود و اگر خون مردم کشورش که خداوند پاسداری از آن را به عهده او وا گذاشته است، بر اثر تقصیر او، ریخته شود لعنت خداوند بر او خواهد بود و این لعنت او را تا درون گور تعقیب خواهد کرد.

این نامه بدربار رسید و بدست یکی از درباریان افتاد که آن را خواند.

شاه از او پرسید در نامه چه نوشته اند. او نامه را پاره پاره کرد و گفت این کاغذی نیست که شاه از مفاد آن اطلاع حاصل کند شاه متوحش شد و اصرار کرد تا مندرجات نامه را برای او بازگو کنند. وقتی بالاخره آگاهی حاصل کرد گفت: من فردا آن را امضاء خواهم کرد. اما عده ای که در آن جا بودند گفتند بهتر است که فرمان را امشب توشیح بفرمائید. از این روی شاه دنبال ولی عهد و صدر اعظم فرستاد و فرمان را در حضور آنان امضاء کرد و آن گاه گفت:

اکنون می توانم آسوده بمیرم. (1)

ص: 155

1- متن اصل گزارش چنین است: " His Majesty was sitting up in his chair, and very tired, still he could talk and reason. But when the messenger came with the paper, and His Majesty learned that it was the constitution for him to sign, he said (quoting a Persian proverb) " the will of the sick man is sick" and refused to sign. This was on Sunday. It became known. Then some of the chief priests wrote a letter in which they said that if the Shah did not sign there would be trouble throughout all Persia, and that this would be the fault of the Shah, and that God's curse would be on him and follow him to the grave if the blood of his people, whom God had given to his care, were shed through his fault. This letter reached the Palace, and came into the hands of one of the courtiers, who read it. The Shah asked him what was in the letter. He tore it in pieces, and said that it was not a letter for the Shah to hear. The Shah became frightened, and insisted that he should be told what was in the letter. When at last he heard, he said I will sign to-morrow". But some who were there said it would be better to sign that night, and so he sent for the Valiahd and the Sadr-i-Azam, and signed in their presence. When he had signed he said "Now I can die in peace". From Cecil SPRING-RICE to Sir Edward GREY. No 16,

January, 1907 رجوع بفرمایید به اسناد محرمانه وزارت خارجه انگلیس شماره F.0 416/31

در این جا باید این نکته را خاطر نشان سازیم: درست است که مشوق و محرک عمده مشروطه خواهان در ایران مرحوم بهبهانی و مرحوم طباطبایی بودند ولی اگر فتوای علمای نجف (مبنی بر لزوم انعقاد مجلس شورای ملی و حکومت قانون در مملکت) نبود مشروطیت ایران هرگز به ثمر نمی رسید و فرمان آن امضاء نمی شد

ص: 156

زیرا همان طوری که کسروی در تاریخ مشروطه ایران می نویسد:

در آن روزها انبوه مردم ایران بویژه در شهرها پیروی از کیش می داشتند. چون ملایان در تبریز و دیگر شهرها به دشمنی با مشروطه برخاسته بودند و مشروطه خواهان را بیرون از دین "یا" بایی "می نامیدند.

اگر این فتوهای علمای نجف نبود کسی بیاری مشروطه پرداختی همان مجاهدان تبریز بیشترشان پیروی از دین می داشتند و دستاویز ایشان در آن کوشش و جان فشانی این فتوهای علمای نجف می بود. همان ستارخان بارها این را بر زبان می آورد که من حکم علمای نجف را اجرا می کنم"

دکتر مهدی ملکزاده در کتاب تاریخ انقلاب مشروطیت ایران در باره نقش علمای نجف و موقعیت این شهر در نهضت مشروطیت می نویسد:

حوزه علمیه نجف که از علماء مراجع تقلید و طلاب علوم دینیه تشکیل می یافت در تقدیرات مشروطیت ایران یکی از مهمترین عوامل بود.... در آن زمان قدرت روحانیت در ایران به مرحله کمال رسیده بود و نفوذ آن طایفه در کلیه امور کشور بی حد و حساب بود. (1) شهر نجف مرکز روحانیت شیعیان خصوصا "در ایران" ریاست" روحانیت انتخابی نیست و کسانی که در

ص: 157

1- زهد و تقوی و علوم دینیه و پشت پا زدن به دنیا بر دیگران برتری دارند و بحکم طبیعت مورد اعتماد و توجه عموم مسلمانانند به مقام عالی ریاست روحانیت و مرجعیت نائل می شوند و مردم در امور دنیا و آخرت خود از آن ها پیروی و تقلید می کنند چنانچه در قرن گذشته چند نفر از بزرگان روحانی مثل میرزای شیرازی حاجی میرزا حسین میرزا خلیل - آقا میرزا محمد تقی شیرازی و آخوند ملا کاظم خراسانی مقام مرجعیت داشتند و هنوز هم کسانی که مخالف تقلید از میت نیستند به تقلید آن ها باقی هستند. این علمای حقیقی و رهبران واقعی اسلام برای انجام وظیفه مقدسی که عهده دار بودند از توقف در ایران و آلوده شدن بدستگاه ریاست جسمانی اجتناب کردند و در کنف آستانه مقدسه ائمه اطهار عمر پر - افتخار خود را پایان رسانیدند و از دنیا جز نام نیک از خود چیزی باقی نگذاردند. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران دکتر مهدی ملک زاده

ایرانیان بود و علماء بزرگ که مراجع تقلید بودند در آن شهر می زیستند و هزارها طلاب علوم دینی که از اکناف عالم برای تحصیل فقه و اصول به نجف مسافرت کرده بودند در مجالس درس اساتید روحانی حضور می یافتند و هر سال مبلغ گزافی پول از هندوستان و ایران و سایر ممالک اسلامی در اختیار روحانیونی که مقام اولویت را حائز بودند گذارده می شد و آنان مابین طلاب و فقرا تقسیم می کردند.

احکامی که از مقام روحانیت نجف صادر می شد برای کلیه شیعیان واجب الطاعه بود و سرپیچی از آن در حکم سرپیچی از حدود اسلام بود.

همین مؤلف می نویسد:

... آخوند ملا کاظم خراسانی و حاجی میرزا حسین میرزا خلیل و آقای شیخ عبد الله مازندرانی به طرفداری از مشروطیت قیام کردند و پیشوایی و نهضت ملی را عهده دار شدند و با احکام اکیده مردم ایران را بطرفداری از اصول مشروطیت و حکومت ملی مکلف نمودند .. طرفداری آن بزرگواران یکی از بزرگ ترین عوامل پیشرفت مشروطیت در ایران شد

سر پرسی سایکس نیز در کتاب خود می نویسد :

شاید حمایت و پشتیبانی علمای نجف بیش از هر عامل دیگری برای روشن نگاه داشتن آتش مشروطه خواهی و جنبش های ملی در بیشتر نقاط موثر بوده است. "

حال باید دید چرا علمای نجف که بقول یحیی دولت آبادی: "رئیس" کل آن ها آخوند ملا محمد کاظم خراسانی است (1) از مشروطیت ایران دفاع می کردند :

ص: 158

و انگیزه و اندیشه ایشان در این خصوص چه بوده است

کسروی در بخش دوم تاریخ مشروطه ایران می نویسد:

آخوند ملا کاظم خراسانی و حاجی شیخ عبدالله مازندرانی و حاجی میرزا حسین تهرانی، که آنان نیز از نجف به پشتیبانی برخاسته و با تلگراف نامه یآوری های بسیار بجایی می نمودند... گاهی در پاسخ پرسش هایی که می رفت اندیشه خود را باز نموده چنین می گفتند:

"اکنون که صاحب شریعت [امام زمان] ناپیداست و " اجرای شریعت نمی شود و خواه و ناخواه حکام جور چیره گردیده اند باری بهتر است برای جلوگیری از خود کامگی و ستمگری ایشان قانونی در میان باشد و عقلای " امت مجلسی بر پا کرده در کارها شور کنند.

این اندیشه ی آنان می بود. باید گفت مشروطه را از شریعت " جدا و می گرفتند، و از این رو چون کسی می گفت: " مشروطه باید مشروعه باشد بانگ بر او زده می گفتند: " ای گاو مجسم، مشروطه مشروعه نمی شود. (1)

در نامه ای که آخوند ملا محمد کاظم خراسانی به یکی از وعاظ طراز اول ایران یعنی آقا شیخ محمد سلطان المحققین، نوشته و مؤلف کتاب " تاریخ بیداری ایرانیان " آن را در کتاب خود آورده، آخوند انگیزه خود را از حمایت نسبت به

ص: 159

1- جمله ایست که حاجی شیخ عبدالله مازندرانی به حاجی میرزا حسن مجتهد تبریزی نوشته حاجی میرزا حسن هنگامی که از تبریز با خشم بیرون آمده تلگرافی (یا نامه ای) به نجف فرستاده و در آن پس از بدگویی از مشروطه خواهان چنین گفته باید مشروطه مشروعه باشد. " حاجی شیخ در پاسخ او گفته: " ای گاو مجسم، مشروطه مشروعه نمی شود. این داستان آن زمان به زبان ها افتاد و شاعر (خامنه ای) هم گفته: " بلی ز گاو مجسم مجوفضیلت انسان " لیکن من [کسروی] تا کنون تلگراف یا نامه حاجی شیخ را در جایی ندیده ام. تاریخ مشروطه ایران

... غرض ما از این همه زحمت ترفیه حال رعیت و رفع ظلم از آنان و اعانه ی مظلوم و اغانه ی ملهوف و اجراء احکام الهیه عز اسمہ و حفظ و وقایه یبلاد اسلام از تجاوز کفار و امر به معروف و نهی از منکر و غیرها از قوانین اسلامیة نافعہ للقوم بوده است "

در آن زمان آخوند و علمای آزادی خواه نجف می دیدند که به علت وفور ظلم و ستم مملکت بسوی نیستی می رود و چون به کشور خود علاقه داشتند ناگزیر از چاره جویی و اقدام بودند. بهترین چاره را در آن شرایط زمانی برقراری رژیم مشروطیت و حکومت عدل و قانون می دانستند. اقدامات آن ها برای رسیدن به چنین حکومتی اول از طریق موعظه و پند و سپس ارسال نامه ها و تلگرافات اعتراض آمیز برای مسئولین مملکتی بوده است که آنان را مسبب فساد و بی کفایتی و مسئول بد بختی های ایران می دانستند و به همین علت هم گاهی از نفرین و سب و لعن کردن آن ها دریغ نداشتند .

عبد الهادی حائری در تحقیقی که درباره علت شرکت رهبران مذهبی در انقلاب مشروطیت ایران کرده (1) می گوید :

دشمنی علماء با مظفر الدین شاه باندازهای رسید که مرحوم شریانی او را " سنگ " نامید. تلگراف های چهار نفر از علمای معروف مقیم نجف به مظفر الدین شاه و عین الدوله صدر اعظم وقت بخوبی نشان می دهد که چه اندازه این مقامات با نفوذ مذهبی از دستگاه حاکمه مظفرالدین شاه ناخشنود بودند. برای اصلاح فساد اداری و غیره علمای نجف در یکی از تلگراف های خود که در تاریخ 1902

ص: 160

1- چرا رهبران مذهبی در انقلاب مشروطیت ایران شرکت کردند ؟ - عبد الهادی حائری، دانشگاه کالیفرنیا - برکلی. به نقل از مجله وحید ، شماره 14 ، خرداد 1355

(1320 قمری) به شاه فرستادند درخواست تاسیس یک مجلس نمایندگان کرده بودند.

این اختلاف و دشمنی که علماء با دستگاه حاکمه قاجار داشتند و درخواست ها و پیشنهادهای آن ها برای اصلاحات کشوری به خوبی نشان می دهد که با رژیم حاکم که بر بنیاد استبداد، ستم و بیدادگری ریخته شده بود سخت مخالف بودند همین محقق می نویسد:

در یکی از نامه هایی که آخوند خراسانی بایران می فرستد می نویسد که هدف او و همکارانش از این که دست باین کار مشکل زده اند این است که برای مردم زندگی راحت بیاورند ستم را از سرشان بردارند و از ستم دیدگان پشتیبانی کنند و به کسانی که گرفتار هستند کمک کنند. او نیز اضافه می کند که می خواهد قانون خدایی را اجرا و کشور اسلامی ایران را از حمله کفار نگاه بانی کند. قصد او اجرای امر به معروف و نهی از منکر و دیگر قوانین اسلامی که همه به سود مردم است بوده است کسروی در کتاب خود می نویسد :

"... آخوند خراسانی و حاجی تهرانی و حاج شیخ مازندرانی و همراهان ایشان چون بکشور دلبستگی می داشتند و آن را در دست دربار خودکامه قاجار رو بنابودی می دیدند، برای جلوگیری از آن، مشروطه و مجلس شورای ملی را در بایست می شماردند...

باید گفت دلبستگی آخوند به مملکت و علاقه او به برقراری رژیم پارلمانی در ایران یکی از عوامل مهم مشارکت او در نهضت مشروطیت بوده است.

پشتیبانی قاطع و بیدریغ آخوند از مجلس و حکومت قانون در ایران فقط به منظور برقراری عدل در مملکت و رفع ظلم از توده های محروم بود و آخوند از اقدامات و مجاهداتی که برای رسیدن بدین هدف مبذول می کرد هیچ گونه توقع و چشم داشتی نداشت و در پی ریاست طلبی و کسب نام برای دسته معینی نبود. چنان که وقتی عده ای از طلاب حوزه تهران با و نام های می نویسند و از او می خواهند تا دستور بدهد پنج نفر از علما همیشه جزو مجلس باشند آخوند بر آشفته می شود و پاسخ

حکم فرمائید یکی از شرایط قانون اساسی این باشد که ابد الدهر

ص: 162

1- دکتر مهدی ملک زاده در باره روزنامه حبل المتین می نویسد: نامه حبل المتین یکی از پایه های کاخ مشروطیت و عامل موثر پیدایش نهضت آزادی طلبی ایران است. نامه ی حبل المتین صرف نظر از مقالات اساسی که در مدت سی سال و اندی بقلم آزاد و شیوای مدیر روشن ضمیر آن منتشر شد یگانه مرجع و پناه افکار نوین بود که در صفحات آن مردان شیفته آزادی و آرزومند حکومت قانون می توانستند افکار خود را منتشر و در دسترس افکار عمومی بگذارند. روزنامه ی حبل المتین یگانه وسیله ای بود که در آن ناله ی مظلومانی که در فشار استبداد و ظلم ظالمین گرفتار بودند بگوش ملل جهان و فارسی زبان های دنیا می رسانید. نامه ی حبل المتین یگانه بلند گویی بود که صدای آزاد مردانی که در محیط ایران قدرت نفس کشیدن نداشتند در دنیا منعکس می گردانید. نامه ی حبل المتین یگانه ورقه ای بود که دستگاه ریا کاری و سالوس روحانی نماهای ایران را به مردم نشان می داد و مفسد اجتماعی و سیاسی را به بهترین سبکی تجزیه و تحلیل می کرد. نامه ی حبل المتین هر هفته در بیست صفحه در کلکته منتشر می شد و هر شماره آن حاوی چندین مقاله سودمند سیاسی و اجتماعی بود و از اوضاع دلخراش ایران سخن می گفت و از فلسفه بیداری کشور آسیایی ژاپن مردم در شماره 44 مورخ 19 جمادی الاول سال 1325 در این خصوص می نویسد وقتی از چند نفر از طلاب طهرانی تلگرافی برای آخوند رسید مبنی بر این که: را آگاه می ساخت. حبل المتین در تشویق مردم ایران بفرهنگ تاسیس مدارس مساعی بسیار بکار برد و کوشش می کرد حس غرور ملی و تقوی را در آنان ایجاد کند در تمام نمرات حبل المتین مقالاتی از آزاد مردان نامی ایران که بعداً قیام برای بدست آوردن حکومت ملی نمودند با امضای محفوظ مندرج می شد. روزنامه ی حبل المتین چون آب خنک و گوارائی کام تشنگان آزادی را سیراب می کرد و آلامی را که از فشار استبداد بروح آنان وارد می آمد تسکین می داد و دل دردمندان را تقویت می کرد. این است که روزنامه ی حبل المتین را رهبر آزادی و یکی از پایه های کاخ مشروطیت ایران باید دانست و نام نویسنده آن را در سرلوحه مردان اصلاح طلب و وطن خواه ایران جای داد. نقل از کتاب تاریخ انقلاب مشروطیت ایران

پنج نفر از علمای طهران جزو مجلس باشند.

جناب آخوند خیلی بر آشفتند که این چه بیهودگی است در صورتی که سی نفر متجاوز، از طرف علما در مجلس موجودند طبقه آقایان می توانند علماء بزرگ را وکالت داده به مجلس بفرستند. شرافت این مجلس همان مساوات است که از احکام قرآنی و اسلام شناخته می شود.

هیچکس را نباید بر دیگری مزیت باشد و نه مایه هزاران گونه خرابی و اختلاف خواهد گردید . "

بدین ترتیب روشن می گردد که آخوند در پی سود جوئی شخصی و یا انحصار طلبی و قائل شدن مزیت خاصی برای علما در مجلس نبوده و اگر مجلس ورژیم مشروطیت را تقویت می کرده هدفش رعایت عدل و مساوات و غرض اصلیش همان رفع ظلم بوده است که

ما به شیوع آن در ایران در آغاز این فصل اشاره کردیم یک

ص: 163

نمونه از آن ظلم در نطقی که مرحوم طباطبائی، در 14 جمادی الاولی 1324 هجری قمری، ایراد کرده منعکس است. عبدالله رازی قسمتی از آن را در کتاب "تاریخ ایران آورده که ما ذیلاً" نقل می کنیم :

...پارسال زراعت به عمل نیامد و می بایست هر یک مسلمان قوچانی سه ری گندم مالیات بدهد. چون نداشتند و کسی بداد آن ها نرسید حاکم آن جا سیصد نفر دختر مسلمان را عوض گندم مالیات گرفته هر دختری را به ازاء دوازده من گندم بترکمان فروخت. گویند بعضی از دخترها را در حالت خواب از مادرهایشان جدا کرده اند، زیرا بیچاره ها راضی به تفرقه نبوده اند. حالا انصاف بدهید ظلم از این بیشتر می شود.

آری قصد آخوند و سایر علماء از تقویت نهضت مشروطیت بر قراری عدل و حکومت قانون در کشور و رفع ظلم از آحاد ملت بوده است تا بقول خودشان "رعیت از دست نرود و مردم از ستم خودی به بیگانه پناه نبرند و مملکت اسلامی بدست بیگانگان کافر خراب نشود.

اما وصول به این هدف کاری بس دشوار بود زیرا محمد علی شاه خودخواه که پس از فوت پدرش بسطنت رسیده بود و در آغاز سوگند یاد کرده بود که به قانون اساسی و مشروطیت وفادار بماند وقتی متوجه شد که دیگر نمی تواند مانند پدران خود با خود کامگی حکومت کند از در مخالفت با مشروطه خواهان بر آمد

عبدالله رازی در کتاب تاریخ ایران می نویسد :

پس از مظفر الدین شاه ملت ایران دچار پادشاهی ستمگر و خونخوار گردید سابقه اعمال محمد علی میرزا بر اهالی آذربایجان به خوبی معلوم بود کردار ناهنجار و سوء اخلاقش را همه می دانستند معذک به تصور این که شاید از اوضاع عبرت گرفته باشد با او مخالفتی نشد و چون قانون اساسی را امضاء کرد از اعمال گذشته او صرف نظر گردید ولی این شخص بیدادگر نه پادشاهی بود که بقول و قسم خود وفا کند و شرافت خویش را حفظ نماید. از همان ابتداء سلطنت احساسات

در کتاب فوق همچنین می خوانیم که محمد علی شاه در آغاز سلطنت

می خواست چهار صد هزار لیره از روس و انگلیس قرض کند اما ملت با این قبیل استقراض ها مخالف بود. بطور کلی باید گفت که محمد علی شاه از لحاظ مشرب سیاسی و فکری طرفدار روس ها بود. هنگامی که ولی عهد بود و در تبریز بسر می برد با روس ها روابط بسیار نزدیک و خوبی داشت. وقتی از تبریز به تهران آمد تا شاه بشود سفیر انگلیس در گزارشی که جهت وزیر خارجه انگلستان فرستاد یاد آوری کرد که او هواخواه روس ها و مدیون و مرهون آن ها می باشد.

باری در زمان سلطنت همین شاه عهد نامه روس و انگلیس مبنی بر تقسیم کردن ایران به مناطق نفوذ بین یکدیگر منعقد گردید.

به موجب آن عهد نامه که در تاریخ 31 اوت 1907 بین دو دولت طماع وقت امضاء شد یک قسمت ناچیزی از خاک ایران بی طرف ماند ولی قسمت های شمال و جنوب آن جزو منطقه نفوذ روس و انگلیس در آمد (1)

ص: 165

1- "دونالد ویل بر در کتابی که تحت عنوان ایران گذشته و حال نوشته تصریح می کند که دولت بریتانیا به موجب آن قرارداد متعهد شد که از هر گونه سود جویی عمومی و یا خصوصی در منطقه ای که تحت نفوذ روس ها است خودداری کند. این منطقه تمام قسمت های شمالی ایران را شامل می شد و شهرهای تبریز، رشت، تهران، مشهد و اصفهان را در بر می گرفت. اصل نوشته او چنین است: "Britain was to refrain from seeking any public or private interests in the Russian zone, which took in the entire northern part of the country and included the towns of Tabriz, Rasht, Tehran, mashhad and Isfahan." IRAN

PAST AND PRESENT DONALD. N. WILBER

انشاء و عقد چنین عهد نامه های موجبات نفرت و حیرت مردم ایران را فراهم ساخت نمایندگان ملت سخت اعتراض کردند ولی بجایی نرسید. از آن تاریخ ببعده روس ها بی پروا به بهانه های مختلف دست به تعرض و تجاوز ب خاک ایران زدند.

عبدالله رازی می نویسد در چنین موقعی که محمد علی شاه می بایست با ملت دست همراهی داده و در حفظ استقلال مملکت بکوشد در تعقیب اغراض شوم خود بود. او گروهی فراش و قاطرچی و اراذل و اوباش را تحریک کرده به مخالفت با مجلس و مشروطه برانگیخت. این جماعت در میدان توپخانه اجتماع کرده دست به یک سلسله حرکات ناشایست از قبیل جیب بری و ربودن کلاه و عبای اشخاص زدند و حتی یک نفر بیگناه را بطرز فجیعی کشتند و بعنوان این که آن بیچاره مشروطه خواه است با قلمتراش چشمانش را از حدقه سرش بیرون آوردند و سپس با قمه و قداره عده ای را زخمی کردند.

با این که محمد علی شاه شهر را بدست اراذل و اوباش سپرده بود (1)

ص: 166

1- دکتر مهدی ملک زاده در کتاب تاریخ انقلاب مشروطیت ایران می نویسد: ...محمد علی شاه [پس از رسیدنش بسطنت تصور کرد که اگر ناامنی و دزدی در سرتاسر ایران شیوع پیدا کند و مردم مخصوصاً "تجار را در فشار ناامنی قرار بدهد مردم از مشروطیت روگردان خواهند شد و برای حفظ جان و مال خود خواهان سلطنت مطلقه خواهند گردید و کشورهای بیگانه که در ایران منافع تجاری دارند این ناامنی را از مشروطیت خواهند دانست و بدنیای متمدن خواهد فهماند که ملت ایران قابل حکومت مشروطه نیست و مشروطیت در ایران جز ناامنی و هرج و مرج نتیجه ای نخواهد داشت. این بود که مامورینی در خفیه به اطراف فرستاد و غارتگران را به دزدی و یغما تشویق و تحریض نمود و در اندک زمانی بطوری ناامنی و راهزنی طرق تجارتی و کاروان رو شهرها را فر گرفت که در ایران نظیر آن کمتر دیده شده بود. یکی از سران بختیاری که طرفدار محمد علی شاه بود نقل کرد که از تهران به ما توصیه شده بود که مخصوصاً "مال التجاره کمپانی های انگلیسی را یغما کنیم و بجان و مال کسی رحم نکنیم. ملک زاده می افزاید: این بود حسن تدبیر پادشاهی که حافظ جان و مال و ناموس مردم بود و به موافقت با مشروطیت قسم خورده بود. همین مولف می نویسد: "محمد علی شاه پس از آن که بسطنت رسید چون قلباً با مشروطیت مخالف بود کوشش می کرد بهر وسیله که ممکن است حکومت ملی را از میان بردارد و قانون اساسی را که پدرش امضاء کرده بود و خود او هم امضاء نموده بود لغو کند. محمد علی شاه [برای رسیدن به منظوری که داشت بخیال افتاد مدارک طبی مبنی بر اختلال مشاعر مظفر الدین شاه در هنگام دادن مشروطیت بدست آورد. برای تهیه تصدیق نامه برادر خود شعاع السلطنه را مامور کرد شعاع السلطنه یک تصدیق نامه مفصل که حاکی بر اختلال مشاعر مظفرالدین شاه بود تهیه نمود و به اعلم الدوله [دکتر خلیل خان اعلم الدوله طبیب مخصوص مظفرالدین شاه] تکلیف کرد که آن تصدیق نامه را امضاء نماید و نیز به امضای سایر اطباء معروف تهران برساند ولی اعلم الدوله که قلباً از طرفداران مشروطیت بود زیر بار نرفت و دست رد بسینه تقاضا کنندگان زد. این بود که محمد علی شاه املاک او را توقیف نمود و امر داد خود او را نیز زندانی کنند . "

ولی آزادی خواهان از این پیش آمد هراسناک نشده بسختی بر عملیات شاه و درباریان اعتراض کردند.

شاه وقتی از خشم ملت هراسناک شد به کلام الله مجید قسم یاد کرد که پشتیبان و پاسدار مشروطه خواهد بود ولی ملت به قسم های او دیگر اعتماد نداشت .

در محرم 1326 (برابرفوریه 1908) هنگامی که شاه از شهر عبور

ص: 167

می کرد نارنجکی بسوی او پرتاب شد که به او آسیبی نرساند و با این که عامل و یا عاملین آن واقعه شناخته نشدند معذلک شاه کینه مشروطه خواهان را به دل گرفت و با مساعدت روس ها قصد ویران ساختن مجلس و دستگیری آزادی خواهان را نمود و بدین منظور سربازان سیلاخوری و افواج قزاق را در باغشاه گرد آورد.

قزاقان دست به تعرض گشودند. مردم تبریز قیام کردند. در تهران قریب ششصد نفر از طرف آزادی خواهان به نگهبانی مجلس گماشته شدند .

در 23 جمادی الاولی (1326) برابر 23 ژوئن 1908) محمد علی شاه مجلس را به کومک لیاخوف روسی " به توپ بست . مجاهدان سخت ایستادگی کردند ولی پس از چهار ساعت زد و خورد درباریان پیروز شدند. عده ای از نمایندگان که در مجلس بودند راه فراری یافتند و بموقع بیرون رفتند اما تنی چند از آنان از قبیل حاج میرزا نصرالله ملک المتکلمین واعظ زیر دست آزاده و ناطق معروف ایران که

چشمش بدرستی نمی دید و همچنین میرزا جهانگیر خان مدیر روزنامه صور اسرافیل (1)

ص: 168

1- " روزنامه ی صور اسرافیل در نظر آزادی خواهان چنان مقام و منزلتی دارد که در خانه هر یک از مشروطه خواهان واقعی نمرات آن تدوین شده ، آن جریده ملی، چون کتاب مقدسی نگاه داری می شود و فرزندان ایران از نام موسسین آن [میرزا جهانگیر خان میرزا قاسم خان و میرزا علی اکبر خان دهخدا] فخر و مباهات می کنند و تاریخ مشروطیت ، روزنامه صور اسرافیل را چون درخشنده ترین آثار دوره انقلاب مشروطیت ضبط کرده است و مدیر فداکار و آزادی خواه او میرزا جهانگیر خان را در ردیف بزرگ ترین آزاد مردان فداکار شناخته و نام جاویدان او را در سر لوحه شهدا ثبت کرده است. " تاریخ انقلاب مشروطیت ایران دکتر ملک زاده

و غیره در محل دستگیر شدند. امیر بهادر وزیر جنگ شد و حکومت نظامی به ریاست لیا خوف " برقرار گردید

سیدین بهبهانی و طباطبائی را هم در پارک امین الدوله گرفتند سید جمال الدین واعظ که به طرف لرستان فرار کرده بود در راه کشته شد .
ملک المتکلمین و میرزا جهانگیر خان را هم با طرز فجیعی بدار آویختند

یحیی دولت آبادی در کتاب حیات " یحیی " می نویسد :

اول طناب بگردن ملک المتکلمین افکنده مدتی او را عذاب می دهند و بالاخره میر غضبان با کارد روی شکم او افتاده شکمش را پاره می کنند و به سختی جان می دهد.

بعد از آن میرزا جهانگیر خان را می آورند و چون کشتن رفیق خود را دیده است رمقی برای او نمانده پپای خود نمی تواند بیاید . او را می آورند طناب بر گردنش انداخته بفشار کمیجان می دهد . نعش هر دو را میان خندق شهر می اندازند

مؤلف یاد شده می گوید اما وقتی میرزا جهانگیر خان صور اسرافیل را می بردند او دائماً " نطق می کرده و می گفته :

ای مردم ما رفتیم شما دست از مشروطه بر ندارید.

در مورد گرفتاری سیدین بهبهانی و طباطبائی در کتاب " حیات یحیی آمده است " :

به سینه ی آقا سید محمد جراحی می رسد. محاسن آقا سید عبدالله کنده می شود آب دهان زیاد به سر و صورت آن ها می اندازند آن ها را با کمال بی احترامی سر و پای برهنه رو به قزاقخانه می برند

در ورود دادن آقایان به باغ شاه قشون مستحفظ که آن جاست هجوم می آورند که آن ها را هلاک کنند ولی درباریان مانع شده آن ها را در چادری جای داده بعد از زمانی می فرستند از خانه های آن ها عبا و عمامه و لباس برای هر یک آورده می پوشند و محبوس می نمایند.

آقایان بعد از دو روز یک دفعه شاه را ملاقات می کنند. اول شاه در نهایت خشونت و بی ادبی با آن ها صحبت می دارد آقا سید عبدالله می گوید :

اگر ما را باید کشت بکشید اما این طور با ما حرف نزنید "

باری خبر به توپ بستن مجلس و گرفتاری علما و قتل آزادیخواهان

در تهران و تبریز و سایر شهرها باعث شد که تشنجی عظیم در سطح مملکت بوجود آید و مردم بی پناه که از تعدی و ستم سلطان مستبد قاجار به جان آمده بودند به مراجع عالییه دینی خود در نجف روی آورند. البته این بدان معنی نیست که قبل از این وقایع علمای نجف از اوضاع ایران بی خبر و از حوادث بر کنار بوده اند، بلکه، بطوری که در صفحات و فصول بعد خواهیم دید، تلگرافات زیادی بین تهران و نجف و سایر شهرهای ایران آمد و شد می کرد و اقداماتی صورت می گرفت. در عرض این مدت هم هر روز و هر شب ده ها تلگراف و نامه از اقصی نقاط ایران برای آخوند می رسید و از او تقاضای استمداد می شد.

ما در این جا به نقش آخوند در نهضت مشروطیت ایران می پردازیم و نظری به گرفتاری های او در آن دوران پر آشوب می افکنیم مؤلف کتاب حیوه الاسلام "ضمن اشاره به ابتلاآت آخوند در این دوره می نویسد:

یکی از فضلاء شاگردانش که در مجلس درس حضور داشت از جای برخاست و نامه ای را که از اهل تبریز رسیده بود در مجلس درس قرائت کرد. مختصر آن این بود که تبریزیان نوشته بودند بر سر ما آتش می بارد، مردان و جوانان ما کشته شده اندوزنان و فرزندان ما بیوه و یتیم گشته اند و شما در آن جا مشغول استراحت و تعیش هستید و بفکر مانیتید...

جناب آخوند پس از اطلاع بر مفاد نامه تبریزیان بی نهایت متأثر گردیده فرمود:

نه آن ها ملتفت هستند و نه شما که من چه خون جگرهایی کشیده ام و می کشم این که می بینید می آیم و می روم مجرد صورت هستم. دستی از دور بر آتش دارید. در استراحت هستیم؟ والله برای ما دل نمانده است. حال گذشته از زحمات من برای آن ها آخر نمی بینید که سب و لعن من و کلیه اهل علم چگونه در میان اراذل و جهال

ص: 170

شیوع دارد و از آن طرف متصل شش نفر و هشت نفر از تهران برای قتل من روانه می شوند و از این طرف از سلطان عثمانی هم احساس مخالفت می شود و از این روی حکومت عثمانی مرا در مضیقه گذاشته و حتی منع نموده که قلم روی کاغذ نگذارم و از یک طرف هم این ها توییح و سرزنش می کنند که ما در استراحت هستیم.

تا به این جا که رسید بی اختیار کلیه طلاب را گریه در گرفت و بعد فرمود:

" همه این ها را تاسیا به ائمه علیهم السلام بر خود هموار می کنم و در صدد علاج و خلاص اهل تبریز بوده و .هستم تکاهل نورزیده ام بلکه فوق طاقت عمل خواهم کرد

مطالبی را که آخوند در مجلس درس خود بیان فرموده و مولف کتاب حیوة الاسلام " آن ها را نوشته از منابع دیگری نیز بما رسیده است

عمویم حاج محمود آقای کفائی برایم نقل کردند

شیخ احمد دشتی از کسانی بود که هر وقت دلش می خواست بمنزل آخوند رفت و آمد می کرد و بسیار مورد اعتماد بود. او یک دامادی داشت بنام سید محمد خشتی . این سید محمد خشتی در وقایع مشروطیت مسافرتی بایران می کند و وقتی می خواهد به نجف باز گردد، چون در آن ایام ، آخوند بمرض چشم دردی مبتلا می شود از دربار محمد ،علی شاه با او تماس می گیرند و به او داروئی مخصوص می دهند ، و سپس تطمیعش می کنند ، و آن گاه از او می خواهند ، وقتی آن گاه از او می خواهند، وقتی به نجف مراجعت می کند ، ترتیبی بدهد که آخوند از آن داروی چشم استفاده کند .

اما قبل از این که سید محمد خشتی به نجف برسد مهدعلیا، مادر محمد علی شاه که مقلد مرحوم آخوند بوده، پیکی محرمانه ، به نجف می فرستد و به

آخوند اطلاع می دهد که داروی ارسالی ، سمی است و استفاده از آن ، موجب کوری هردو ، چشم و عوارض مهلکی خواهد گردید.

وقتی سید محمد خشتی ، به کربلا می رسد حاج عندلیب روضه خوان که بسیار به آخوند ارادت داشته و به همین علت او را در جریان امر قرار داده بودند به کربلا می رود و در آن جا دارو را نزد سید محمد می یابد. از او می پرسد که این دارو چیست؟ سید محمد خشتی می گوید داروی چشم است که برای آقای آخوند سوغات آورده ام و بسیار نافع است .

حاج عندلیب که به اتفاق یکی دیگر از نزدیکان نزد سید خشتی رفته بود به سید می گوید حال که این دارو نافع است بگذار اول آن را در چشم خودت بریزیم و بدین منظور دست و پای سید را می گیرند و چون در صدد ریختن دارو به چشم او برمی آیند سید تضرع کنان حقیقت را می گوید. حاج عندلیب هم او را دستگیر می کند . چون این خبر به آخوند می رسد دستور می دهد که او را آزاد کنند و به او صدمه ای نرسانند. "

البته مدت ها قبل از ارسال دارو محمد علی شاه بدفعات پول هایی گزاف برای آخوند فرستاده بود تا بلکه بتواند از راه تقدیم لیره های طلا او را تطمیع و با خود همراه کند و یا لاقبل آخوند را از مخالفت با رژیم استبدادی منصرف سازد .

کسروی در کتاب " تاریخ هجده ساله آذربایجان " وقتی راجع به خدمات آخوند و هم رزم دیگر او شیخ عبدالله مازندرانی بحث می کند می نویسد :

کسانی که این تاریخ را از آغاز خوانده اند نیک می دانند این مرد خدا پرست در سه سال تاریخ مشروطه چه کوشش هایی کرد و پشتیبانی های گران بها بجا آورد .

همیشه در سخت ترین زمان ها او و حاج شیخ عبدالله مازندرانی یا بمیان گذارده و با تلگراف ها و نامه های خود مردم را به ایستادگی و پافشاری وا داشتند و با همه دوری

قرنطینه های عراق که موجب بسی اذیت و آزار بلکه هلاک زوار شده است به امر آخوند گذاشته شده و از اتهامات به نوع آخوندها هم یکی آن که این ها بابی شده اند

و این اشتهاارات فقط در نجف نبود بلکه به تمام عراق و عشایر می رسید بحدی که از اعراب بادیه طلاب در اذیت و آزار بودند و در خود نجف نیز مامون نبودند و بطوری سخت شد در بیرون ها که طلاب یک سال به زیارت کربلا نرفتند و به کوفه جهت هوا خوری و یا بیتوته در کوفه و سهله نتوانستند از خوف جان بروند و در چهار حصار نجف محبوس بودند و خود نجف هم مثل بیرون ها بود و خر مقدسین مشغول تزریقات اهل بادیه گشتند و آن ها در صدد قتل بودند که در هر جا طلبه ای ایرانی می دیدند و خلوت بود می کشتند

و در مورد فشار مقامات عثمانی به آخوند باید گفت وقتی زور گوئی آنان از حد گذشت و سلطان عبد الحمید امپراطور قسی القلب عثمانی در مملکت خود دست به کشتار زد ترک ها به جنب و جوش افتادند و چون شهرت آخوند به آزادی خواهی و قیام او بر علیه محمد علیشاه مستبد در امپراطوری عثمانی نیز پیچیده بود از آخوند خواستند که به یاری آنان بشتابد . آخوند نیز تلگرافی تهدید آمیز برای سلطان عثمانی تهیه کرد .

آیه الله سید هبة الدین شهرستانی رحمة الله علیه برایم نقل کردند که در آن وقت تلگرافی شخصی بود بنام " زین " الافندی . او هراسان خدمت آخوند آمد و تقاضا کرد تا ایشان از مخابره تلگراف منصرف شوند و وقتی ایشان فرمودند من صلاح را در مخابره می دانم " زین الافندی گفت اگر چنین تلگرافی را مخابره کنم عثمانی ها پدر مرا در می آورند و خانه و زندگی مرا ضبط می کنند ، آقای آخوند فرمودند اگر آن ها خانه تو را گرفتند من می آیم به طاپو (ثبت) و خانه خود را در آن جا به اسم تو می کنم . تلگرافی گفت ممکن است مرا مسجون کنند . ایشان گفتند کتا " می نویسم که من امر به مخابره تلگراف کرده ام و تو لابد از مخابره آن بوده ای و مسئول نیستی .

ایشان همین کار را کردند و تلگرافی در حالی که دستانش می لرزید و رنگش پریده بود تلگراف را مخابره کرد.

مؤلف کتاب "سیاحت شرق در کتاب خود اشاره به تلگراف تهدیدآمیز آخوند به سلطان مقتدر عثمانی کرده و می نویسد:

"آقای" آخوند تلگرافی تهدید آمیز به سلطان عبدالحمید نمود که بوی مخالفت با قرآن کریم از آن ناحیه می رسد البته در صورت صدق باید جبران و ترمیم شود و الا از عرش خلافت تو را سر نگون خواهیم نمود

این صورت تلگراف را که عرب ها شنیدند شیوخ عرب ترسیده و لرزیده و با رنگ پریده دور آخوند مجتمع شدند که جناب شیخ چه کردید؟

این تلگراف ، جالب توپ های قلعه کوب است برای بقعه مطهره شما خیال کردید که این سلطان عجم است. این هفتاد هزار ارمنی را به یک شلیک و یک اشاره معدوم نمود. باز خواست نمودند با تمام دول اعلان جنگ داد در بین دول معروف به قصاب است. جان و مال چهل هزار نفوس نجف به جهنم که نجف و این بقعه مطهره را قاعا صف صف خواهید کرد.

شما به چه اطمینان این تلگراف را نمودید های اشلون قضیه .

های اشلون . بلیه (این چه داستانی است. این چه بلائی است.) انا لله وانا الیه راجعون ..

آخوند گفت :

یا جماعه لا تخافوا ولا تلموننی فقد استخرت الله فخار لی ذلک وانه معنا و سینصرنا علی القوم الکافرین، فطیبوا انفسکم و خافوا الله فانه من ورائهم محیط .

ای گروه مترسید و مرا سرزنش مکنید زیرا که مرا سرزنش مکنید زیرا که من استخاره کرده ام و خدا خیر مرا در آن دانست، همانا او با ماست

ص: 175

و بزودی ما را یاری خواهد کرد بر گروه کافرین دل های . خود پاک دارید و از خدا بترسید زیرا قدرت خدا مخالفین محیط است

باری از موضوع دور شدیم. در صفحات قبل معروض افتاد که برای آخوند هر روز ده ها نامه و تلگراف از اقصی نقاط ایران می رسید و از او تقاضای کمک می شد و او هم با وجود گرفتاری های زیادی که داشت و می بایست بیشتر به اداره حوزه علمیه نجف و مجلس درس خود برسد تا به کارهای دیگر معذک با جان و دل برای برقراری آزادی در ایران و رفع ظلم و ستم از مردم محروم آن بپا خاست.

آخوند ابتدا از در نصیحت محمد علیشاه بر آمد و توسط نماینده مخصوص خود ، سید محسن ، اندرز نامه دهگانه مشهوری را برای محمد علی شاه ارسال داشت و شاه جوان قاجار را در آغاز سلطنت پندهای نیکو بداد .

ترجمه ی عربی آن اندرز نامه بعدها در مجلد 2 ص 119 مجلة العرفان که در نجف منتشر می شد (سال 1328 هجری برابر 1910 میلادی) چاپ گردید متأسفانه متن فارسی آن را ما در دست نداریم. اما مؤلف کتاب " المصلح المجاهد " متن عربی اندرز نامه آخوند را در کتاب خود چنین درج کرده است:

و ارسل اليه المصلح الخراساني الوصايا العشر المشهورة وهي :

1- ينبغي منكم بذل النفس و النفيس في المحافظة على الشريعة المطهرة و تشييد مباني الاسلام مع انتخاب معلم ديني امين تتلقون عنه العلوم الشرعية اللازمة لمقام السلطنة كما انه يجب عليكم المواظبة التامة على العبادات العملية فان اداء الفرائض الالهية موجبة لدوام سلطنتكم و سيادتكم على الرعية .

2- اجتنبوا الاساتذة الفاسدى العقائد عبدة الدنيا لان مخالطتهم جاذبة لذميم الاخلاق و مردول العادات كما يجذب المغناطيس الحديد !

3- بذل قصارى الجهد في اعلا شان الوطن و تنظيم امور المملكة و تربية افراد الامة تربية صحيحة و حث الرعية على ممارسة الحرف و الصنائع و ترويج

ص: 176

المنسوجات الوطنية بأن تختاروا لباسكم منها فانكم اذا فعلتم ذلك اقتدى بكم رجال الدولة قاطبة و افراد الرعية كافة فلاشك بان المملكة انذ تطلق من عقال الاحتياج للمنسوجات الخارجية و هكذا فعل " ميكادو "اليابان" فانه لما علم ان مفتاح ترقى مملكته يسير بهذا السبيل طرق ابوابه فنال مقعده النبيل . فاذا نهجتم في ابتداء سلطنتكم و عنفوان صباكم هذا المنهاج السديد تكونون واسطة لرقى البلاد و رفع الفقر و دفع الاحتياج الضارب اطنابه في ساحة الرعايا و عما قريب يحلقون بمنطاد المساعي المشكورة الى اجواء النجاح و ينالون حينئذ الاستقلال الحقيقي فنكون قد سعينا في تعمير بلادنا لنظل اصحاب الشوكة والاقتدار ان شاء الله .

4 - بذل مساعيكم و صرف همتكم الى نشر العلوم و ترويج الصنائع العصرية التي حلقت بواسطت ها الامم الى اوج الرقى و من البديهيات المسلمة ان الايرانيين الملهم استعداد و احسنهم قابلية وقد كانوا في طليعة امم العالم ولهم سبق عليهم وليس التاخر الحالي الحاصل في المملكة الان الذي اوصلها الى هذا الحد من الفقر و البلاء الا عدم اعتناء الاسلاف بتلك الامور و ميلهم الى مصنوعات الاجانب حتى اوجب ذلك قهرا سريان الداء في جسم كل فرد من افراد المملكة فاحياء ايران فعلا يدور على هذه النقطة المهمة .

5 - الحذر كل الحذر من مداخلات الاجانب والعناية كل العناية المحافظة في قطع دابر فتنتهم فان البلاء مخيم على تلك الانحاء كان بسببهم فلا ينبغي الاعتماد عليهم الى ما كان من استجلاب قلوب ملوكهم و عظمائهم مع التامة على مودتهم وليست هذه الديون الخطيرة الملقاة على عاتق الدولة الا نتيجة مداخلاتهم و من اللازم على رجال ايران المحبين لوطنهم انتخاب الرجال الاكفاء لادارة السلطنة

6 - بذل الجهد في نشر العدالة الحققة والمساواة و ذلك بان يتساوى شخص السلطان نفسه و اضعف فرد من افراد الرعية في الحقوق و احكام القانون الشرعى حاكمة على الكل من غير استثناء فاذا ثبتت قدم السلطان في هذا الامر و قام

بإعطاء هذا التكليف يتمكن جزماً من رقاب المعاندين و يأتون إذلاء صاغرين و عندها يكون أساس العدالة محكماً لا لفظاً و توهما .

7- محبة عموم الرعية و الرأفة جلباً لقلوبهم و تنشيطاً لهممهم كى يرسخ حبك في قلوبهم .

8- ينبغى مراجعة تاريخ مشاهير ملوك العالم و الإحاطة بمعرفة الطرق التي نهجوها في نشر العلوم الدينية و المدنية حتى احكموا استقلال اممهم و زينوا صفحات التاريخ بعظيم افعالهم حتى ضربت الامثال بهم و اقيمت التماثيل لهم .

9- ستتكشف لذاتكم الملوكية عن مراجعة تاريخ ايران بان السلاطين الماضيين سواء كانوا قبل الاسلام او بعده كانوا ممن انهكموا في الملذات و اتبعوا الشهوات و صرفوا اعمارهم في اللهو واللعب اقتفى رجال دولتهم آثارهم و سلكوا طرقهم فكانت نتيجة ذلك ضعف المملكة و ذل الرعية و ضياع الاموال و تبليل الاحوال و ممن كان منهم صارفاً نفسه عن الشهوات و كان اكبر همه ادارة المملكة و تربية الرعية و نشر العلوم و الصنائع و تنظيم العساكر تقدم في زمن قصير على جميع الملوك فالماء مول ان شاء الله تعالى من اللذات الملوكية الاعراض كلية عن الطريقة الأولى السافلة و الاحتراس من سلوك مسالكها المرديّة و لا شك بانكم تختارون الطريقة الثانية و تجعلونها نصب أعينكم و عما قريب تحصلون على النتائج الحسنة ان شاء الله .

10- حفظ مقام العلم و تكريم حملته من العلماء العاملين و الفقهاء المصلحين فاذا لا قدر الله حصل التقصير بجزئى من هذه الكليات نكون قد تعرضنا للمهلكات و ذهبت الدولة من ايدينا فنعض بنان الندم و لات حين مندم والسلام .

الداعي

محمد كاظم الخراسانى

ص: 178

ترجمه اندرز نامه آخوند، که اصل آن بفارسی بوده و در دسترس ما نیست نیست، و ما آن را، از متن عربی فوق، به فارسی برگردانده ایم
ذیلا آورده می شود:

مصلح خراسانی پنجاهای دهگانه مشهوری را برای او (محمد علی شاه) ارسال داشت که بقرار زیر است:

1 - بر شما سزاوار است که از بذل جان و مال، در حفظ شریعت مطهره و مبانی مقدسه اسلام، دریغ ننموده و یک معلم برای خود انتخاب نمایید که از او، جهت حفظ مقام سلطنت، علوم شرعی را فرا بگیرید و بر ادامه و مواظبت عبادات عملیه و اداء فرائض، الهیه، کوشا باشید که انجام این امور باعث دوام سلطنت و بقاء عظمت شما بر ملت خواهد بود.

2 - همیشه از مردمان فاسد العقیده، که بنده این دنیا، و دنیا پرست می باشند، پرهیز کنید زیرا همان طوری که آهن ربا آهن را جذب می کند، معاشرت و مجالست با این گونه افراد هم، موجب جلب و جذب اخلاق و عادات رذیله می گردد.

3 - نهایت جهد و همت خود را برای بالا بردن شان و عظمت مملکت مبذول دارید و در تربیت صحیح افراد ملت و ترغیب رعیت به فراگیری و ایجاد حرف و صنایع همت گمارید.

منسوجات و کالاهای وطنی را ترویج کنید زیرا هر آینه شخص شما از مصنوعات و فراورده های مملکتی استفاده برید این امر باعث می گردد که رجال مملکت و قاطبه افراد ملت از شما متابعت نمایند و چنین عملی موجب می شود که مملکت از بند احتیاج به منسوجات و مصنوعات خارجی آزاد گردد.

چنانی که می کادو پادشاه ژاپن باین طریق عمل نمود زیرا می دانست که کلید و راه تعالی و ترقی مملکت، بسته است، بعدم احتیاج افراد ملت، از آن چه، از خارج، وارد

می شود و بر اثر انجام این امر مملکت ژاپن به مراتب عالیه نائل گردید. هر آینه این راه و طریق پسندیده محکم را در ابتدای سلطنت و عنفوان جوانی خود بکار ببرید موجبات ترقی مملکت و از بین رفتن فقر و فاقه و بی نیازی رعیت را فراهم خواهید ساخت و این امر نه تنها موجب شکرگزاری آحاد ملت خواهد گردید بلکه باعث پیشرفت مملکت و استقلال واقعی آن خواهد شد.

4 - همت گمارید در نشر و بسط علوم و صنایع جدید. آن چه باعث ترقی و تعالی سایر ملل گردیده و آنان را به اوج عظمت رسانیده همان فرا گرفتن علوم و صنایع تازه بوده و

این از بدی هیات مسلم است که ایرانیان از حیث استعداد و قابلیت برتر از سایر ملل بوده و همیشه در طول تاریخ از این لحاظ پیشوا و مقتدای آنان بوده اند و این عقب ماندگی که اکنون مشاهده می شود و مملکت را تا بدین حد فقیر و مبتلا ساخته ناشی از عدم توجه و التفات اسلاف گذشتگان به این امور بوده و

میل بی جای آن ها به مصنوعات خارجی باعث سرایت این مرض به سایر افراد مملکت گردیده و هستی و تجدید حیات و نوسازی ایران بستگی به این نکته مهم دارد.

5 - پرهیزید و بسیار پرهیزید از این که بیگانگان در کار مملکت دخالت کنند و مراقبت کنید و بسیار مراقبت کنید تا فتنه سازی های آنان را از میان بردارید زیرا سرمنشاء کلیه ی بلاها و فساد از آنان ناشی می شود و هیچگونه اعتمادی هم آنان را نشاید ،

مگر در جلب دوستی پادشاهان و بزرگان آن ها و محافظت تمام نسبت به مودتشان و این قروضی که دامن گیر دولت ، و برگردن آن ها بار گشته، نیست مگر ، به علت مداخله بی جای بیگانگان در امور مملکت و لذا بر رجال میهن پرست ایران که مملکت خود را

دوست دارند لازم است که مردانی لایق را برای اداره سلطنت انتخاب نمایند .

6 - کوشش کنید برای بسط عدالت و مساوات واقعی به صورتی که شخص شاه با ضعیف ترین افراد ملت از لحاظ حقوق برابر باشند و احکام شرعی اسلامی بر جمیع افراد بدون استثناء حاکم باشد و هر گاه شخص شاه در این راه ثابت قدم باشد و در راه اجرای این تکلیف بکوشد "مسلم" معاندین سرشکسته خواهند شد و اساس عدالت مستحکم خواهد گردید، نه این که فقط این امر ، جنبه حرف و وهم بخود بگیرد .

7 - باید نسبت بعموم رعیت محبت کرد ، و برای جلب قلوبشان به آنان مهربانی نمود، و برای بر طرف ساختن گرفتاری هایشان و دلشاد کردنشان کوشید تا مهر تو در دل هایشان نشیند

8 - سزاوار است به تاریخ مشاهیر پادشاهان جهان مراجعه ، و آن را مورد مطالعه قرار دهید تا ملاحظه نمائید که آنان چگونه برای نشر علوم و معارف دینی و دنیوی همت گماردند تا این که روی این زمینه پایه استقلال مملکت خود را مستحکم داشتند و تاریخ را به بزرگواری اعمال و افعال خود روشن و مزین ساختند و این امور موجب ذکر خیر و ثبت نام آن ها در صفحات تاریخ گردید و رفتار و بزرگواری هایشان ضرب المثل شد تا بدانجا که بمانندشان برخاستند

9 - با مراجعه به تاریخ بر خاطر ملوکانه مکشوف می گردد که :

پادشاهان ایران چه قبل از اسلام و چه بعد از آن هر یک از آن ها عمر خود را در خوش گذرانی و پیروی از شهوات و لهو و لعب گذراندند و رجال مملکت هم از آنان پیروی نمودند و نتیجه آن شد که مملکت ناتوان گردید و ملت خوار و زیون شد و ثروت ملی نغله و حال ملک پریشان گردید و هر آینه یکی از آنان از شهوت رانی چشم می پوشید

و هم خود را صرف ترقی و تعالی ملک و تربیت ملت و نشر علوم و صنایع می نمود و لشکری آراسته برای مملکت مهیا می کرد در اندک زمانی باعث پیشرفت و عظمت ملک و ملت خود می گردید و بر سایر پادشاهان پیشی می گرفت.

امیدوارم انشاء الله تعالی که ذات ملوکانه از طریق اولی دوری جویند که راهی فاسد مردود است و بیگمان راه دوم را انتخاب کنند و آن را نصب العین خود قرار دهند تا نتایج نیک آن را انشاء الله بزودی بدست آورند.

10- انتظار داریم که حفظ مقام شامخ علم و بزرگداشت علماء عاملین و فقهاء مصلحین را همیشه وجهه و منظور نظر قرار دهند که هر آینه خدای ناکرده کوتاهی در این امر مهم گردد ملک و ملت را در معرض هلاکت و نیستی قرار خواهند داد و در این صورت برای همیشه انگشت ندامت و پشیمانی را به دندان خواهیم گرفت و پشیمانی را هم دیگر سودی نباشد.

داعی

محمد کاظم خراسانی

باری ، علاوه بر این اندرز نامه، آخوند از طریق مخبره تلگرافات و ارسال پیام هایی شاه قاجار را پیوسته تشویق می کرد تا حقوق مردم ایران را رعایت عدالت را در سراسر مملکت برقرار نماید ولی این خیر خواهی ها سودی نداشت چه عاقبت الامر ، شاه به بهانه حفظ دین دست به کشتار مردم و نمایندگان آنان زدو با بر قراری استبداد صغیر در صدد برآمد تا مانند پدرانش با جور و تعدی در مملکت حکمروایی کند .

آخوند که در آغاز سلطنت محمد علی شاه او را پدران راهنمایی و از تبه کاری بر حذر کرده بود از مشاهده اعمال زشت او دلسرد و نومید گردید و وقتی خبث طینت شاه و تعدی او بر عرض و ناموس و اموال مردم مسلمان بر وی آشکار و

ص: 182

مسلم شد دفع و خلع او را از سلطنت لازم دید، از این روی با همراهی و امضای مرحوم حاجی میرزا حسین میرزا خلیل و مرحوم شیخ عبدالله مازندرانی آن تلگراف معروف را که در سرآغاز این فصل آوردیم :

به عموم ملت ایران حکم خدا را اعلام می داریم : الیوم همت در دفع این سفاک جبار و دفاع از نفوس و اعراض و اموال مسلمین از اهم واجبات و دادن مالیات به گماشتگان او از اعظم محرمات است "

برای ملت ایران مخایره کرد و بعنوان مرجع عالی قدر شیعیان از مردم ایران خواست که در بیرون راندن شاه خونخوار بکوشند.

این تلگراف باعث تهییج آزادی خواهان بنام ، از قبیل ستارخان ، باقر خان ، سردار اسعد ، صمصام السلطنه بختیاری ، محمد ولی خان سپهسالار ، و سایر مشروطه خواهان گردید و مجاهدین دست بکار شدند ، مخصوصا " در تبریز.

از آن سوی چون روس ها قشون وارد ایران کرده بودند و محمد علی شاه را تقویت می کردند و شاه قاجار هم به پشت گرمی آنان دست به کشتار آزادی خواهان زده بود و مملکت در معرض خطر و سقوط بود علمای نجف، که سردسته آن ها آخوند بود ، تصمیم گرفتند به ایران بروند و محمد علیشاه و حامیان او را سرکوب و طرد کنند.

یحیی دولت آبادی هنگام ذکر وقایع آن زمان در کتاب حیات یحیی می نویسد:

در نجف هیئت روحانی مصمم شده اند بایران بروند و پیاس حفظ دین و مذهب مجاهدین را به مدافعه با قوه استبدادی که جلب کننده عساکر اجنبی بایران شده است ترغیب نمایند .

روسای روحانی که رئیس کل آن ها آخوند ملا محمد کاظم خراسانی است از نجف حرکت نموده مقدمه آن ها به کاظمین می رسد ...

حیب الله نوبخت که خود شاهد حرکت آخوند از نجف بوده و

شرعی در دوره ی چهاردهم نشریه ی وحید، در خرداد ماه سال 1355 نوشته (1) می گوید: خاطره ای که هیچ گاه از نظرم محو نمی شود این است که همین آخوند تهیدست که آن روز پیراهن نداشت (2) اعلان جهاد داد و از قبایل عراق منتفق، بنی لام، البومحمد، ربیعہ، تمیم، المیم، عنزی، شمر، اقرح عسک، و بنی حسن جماعتی بسیار یکباره قیام کردند.

آن روزها آخوند ملا کاظم خراسانی چنین مانوری داد و از عشایر عراق هزارها سواره و پیاده با او همراه و همعنان شدند تا بجهاد بروند زیرا در آن زمان انگلیس و روس پیمان بسته بودند و ایران را بدو منطقه نفوذ تقسیم کرده بودند و آخوند حکم جهاد داد و سپاهی ساز کرد مگر با دشمن بجنگد.

روزی که از نجف حرکت کرد و بجانب بغداد رهسپار بود من عبور او را با لشکری که جمع کرده بود ساعات متوالی تماشا می کردم. منظره آن روز از خاطر محو نشده است. آخوند در کالسکه ای سوار بود و جمعی از خواص او بگرد او بودند و از هر طرفش نیز بقیه سواران مسلح می تاختند و فریاد و غوغائی داشتند.

آخوندی که آن روز پیراهن به تنش نبود از ازدحام مردم که برای

ص: 184

1- آخوند دو بار در صدد حرکت بایران بر آمد. بار اول در سال 1327 هجری قمری بود به منظور سرنگون ساختن محمد علی شاه و بیرون راندن حامیانش از ایران و بار دیگر در سال 1329 که روس ها در آن سال پس از اشغال قسمت هایی از خاک ایران به دولت ایران اولتیماتوم داده بودند. آن چه حبیب الله نوبخت در بالا نوشته مربوط به سال 1327 می باشد که او اشتباها " حرکت آخوند را به وقایع سال 1329 مرتبط ساخته است .

2- اشاره ایست به داستان عسرت آخوند در زمان تحصیل و این که شیخ مرتضی انصاری پیراهن خود را به او داده بوده است و ما این داستان را در فصل استادان آخوند ذکر کرده ایم.

زیارت او هجوم آورده بودند باز هم عبای خود را پیش آورده بود که دستش از بوسیدن مصون بوده مخفی باشد .

مردم نجف و کربلا و کاظمین و بغداد و بسیاری دیگر از شهرهای عراق بیش و کم آماده شدند که او را پیروی کرده بجهد بروند. همه جا شوری و غوغایی و هیجانی پدید آمده بود. آخوند و یارانش سر بر افراخته بودند که سر بدهند و کشور ندهند ...

آقا نجفی قوچانی که او نیز در آن زمان در عراق بوده و جزو همراهان آخوند با اشتیاق از نجف حرکت کرده تا به ایران برود در کتاب " سیاحت شرق " شور و هیجان و سپس سرخوردگی خود را چنین شرح می دهد :

و چون روس عساکر خود را به ایران سوق داده و تعدیات جابرانه می نمود آقای آخوند بعزم جهاد و بیرن نمودن روس و سرکوبی محمد علی میرزا حرکت نمود و من هم با آخوند و ... حرکت نمودیم و چون آتش من تند تر بود با چند نفری یک روز قبل از حرکت آخوند رفتیم به کاظمین. دیدیم همه اهالی بغداد از همه مذاهب جهت استقبال و اظهار همدردی تا یک فرسخی بیرون شده بودند. یعنی تا یک فرسخ طناب خیمه بهم متصل بود و در جلو خیمه روی میزها اسباب چائی و قهوه و تنگ های بلور شربت خوری باضعاف شربت ها که هر خیمه و دستگاهی مال صنفی از اصناف بود و آفتاب که بر این اثاثیه و ظرف های بلور تابیده بود کانه زمین ، آسمان پر ستاره بود و جمعیت نیز از هر رقم موج می زد.

پنجاه هزار قشون و رجال دولت عثمانی و سفراء دول حاضر بودند برای تماشا قوت و شوکت اسلام را آن وقت من فهمیدم و سفیر روس ترسان ولرزبان بود .

ما در حسینیه ی کاظمین که مدرسه کوچکی است منزل نمودیم و از عشایر اطراف کاظمین نیز ده هزار با اسلحه و هوسه کنان به استقبال تا محمودیه رفتند و این قوت و شوکت اسلامی با آن اوج گرفتنش یک دفعه خاموش و مستقبلین خائبا " مراجعت نمودند که آخوند در سر موعد نیامد و نخواهد آمد

خدایا این چه بخت سیاهی است که ما داریم. چرا چنین شد؟

ای دادا! ای بیداد چه خیالاتی به کله ما جا می گرفت و چه فحش هایی به روس صورت می گرفت. یارب چه شده که آخوند نیامد؟ مگر زهرش دادند؟ مگر از گاری افتاد؟ در این خیالات گوناگون بودم که بعضی از رفقا اظهار داشتند که خوب است حال که تا این جا آمده ایم برویم زیارت. سامره. گفتم خوب است عوض سامره بگور می رفتیم. من که بر می گردم به کربلا

فردا با یک نفر از رفقا به کربلا رسیدیم. پرسیدیم چرا چنین شد؟ گفتند که سیم تلگراف از تهران صدا نمود که:

قضى الامر و استوت على الجودی وقيل بعدا للقوم الظالمين .

یعنی تهران مفتوح و محمد علی میرزا معزول و مخلوع شد

این تلگراف که رسید رفتند نزد آقا شیخ عبدالله [مازندرانی] و گفتند بدیهی است که تعدیات روس به ایران باشاره محمد علی میرزا بوده و خلع او ملازم است با رفتن روس از ایران و اگر چنان چه ما از کربلا تا کاظمین حرکت نمائیم به قصد اخراج روس و حال آن که خودش هم خواهد رفت مثل این است که سگ دیوانه و هاری براه خود می رود و ما هم از عقب تعاقب نموده سنگ به او پیرانیم. والساعه شما باید آقای آخوند را از حرکت مانع و متقاعد فرمائید که حرکت در این زمینه با آن که هیچ فایده ندارد اسباب مخاطره اسلام و مسلمین است و ما همه در خدمت شما می آئیم که تایید شما را بنمائیم.

آقا نجفی قوچانی وقتی می بیند مرحوم شیخ عبدالله مازندرانی و دیگران موفق می شوند آخوند را متقاعد و منصرف از حرکت بسوی ایران بکنند افسرده خاطر می گردد. مخصوصاً "وقتی می بیند بقول خودش یک پیش نماز مستبد به او سرکوفت زده و بطعنه می گوید رفتید و با قلم تراش های خود گردن روس را مثل گردن مرغ بریدید و او را به پرپر انداختید او بیشتر ناراحت می شود و این مطلب . . . از لابلای جملات و عبارات کتاب او بخوبی بچشم می خورد ولی حقیقت این است که آخوند

وقتی مشاهده می کند تلگرافی را که "قبلا در مورد دفع و خلع محمد علی شاه به ملت ایران مخابره کرده مؤثر واقع شده و مجاهدین در همه جا پیا خاسته و با جان فشانی و پیکار بالاخره موفق گردیده اند تهران را در 24 جمادی الثانی (1327) برابر 13 ژوئن 1909 فتح کنند و محمد علی شاه را خلع و دفع شر او را بنمایند بر اثر اصرار همراهانش صلاح را در فسخ عزیمت می بیند

اما داستان خلع و دفع محمد علی شاه خود داستان جالب و عبرت انگیزی است. او پس از ورود مجاهدین به تهران از ترس جان به سفارت روسیه پناهنده می شود. جواهرات سلطنتی را نیز با خود آن جا می برد ملت برای پس گرفتن جواهرات تلاش می کند. محمد علی شاه پس دادن آن را موکول باین می سازد که دولت برای او هر ماهه مقرری تعیین کند.

بالاخره پس از مداخله سفارت روس و انگلیس و مذاکراتی که در باره میزان مقرری بعمل می آید به توافقی می رسند و در آن گیر و دار او را از سلطنت خلع می کنند و فرزند دوازده ساله اش احمد میرزا را بجایش می نشانند.

محمد علی شاه مخلوع از ایران بیرون می رود ولی باز دل از تاج و تخت از دست رفته ی خود نمی کند و در صدد مراجعت به ایران بر می آید و بدین منظور با گذاشتن ریش و انتخاب نام و شغل جعلی برای خود همراه صندوق هایی که حاوی اسلحه بوده از طریق روسیه بایران باز می گردد.

کسروی در تاریخ مشروطه ایران در این خصوص می نویسد :

" اما محمد علی میرزا و داستان آمدنش به ایران چنان که گفتیم او آخرین روزها در وینه بود و به بسیج کار خود می کوشید و چون از آن جا بیرون آمد از راه قفقاز یکسره آهنگ ایران کرد روسیان از کارهای او آگاهی داشتند و هرگونه یآوری می نمودند چیزی که هست در بیرون نا آگاهی نشان می دادند و این بود محمد علی میرزا ریش خود را دراز کرده و نام خلیل بغدادی بخویش نهاده و بارهای خود را که همه مترالیوز و تفنگ و افزار جنگ بود خواسته های بازرگانی وانموده با این ساخته کاری از

شهرهای قفقاز گذشته به بندر پتروسکی رسید و از آن جا با همراهان در گمش تپه فرود آمد . "

ورود شاه مخلوع بایران گرفتاری هایی برای دولت و ملت و حتی فرزندش احمد شاه پدید آورد زیرا عده ای از مستبدین به هواداری او برخاستند و با قوای دولتی مشغول جنگ شدند ارشد الدوله یکی از سرداران شاه مخلوع به طرف تهران تا قریه امامزاده جعفر پیش می آید ولی دستگیر و کشته می شود . سالار الدوله برادر محمد علی شاه کرمانشاه و همدان را تصرف می کند ولی لشکر شش هزار نفری او از قوای دو هزار نفری دولت شکست سختی می خورد. محمد علی شاه که امید به موفقیت این دو می داشته تا بتواند با کمک آنان مجدداً به تهران بیاید و بر تخت سلطنت بنشیند و دمار از روزگار مخالفین در آورد (1) نقشه هایش نقش بر آب می شود.

مجلس در آن موقع کار بقاعده ای می کند و برای آورنده سر محمد علی شاه جایزه ای بزرگ تعیین می نماید .

ص: 188

1- سر " پرسی سایکس شعری را از قول محمد علی شاه البته محمد علی شاه خودش این شعر را نسروده است] در کتاب خود آورده که ذکرش در این جا خالی از لطف نیست : اگر سوی تهران نمایم گذر *** کنم جمله را شقه قصاب وار همه خلق را از صغیر و کبیر *** به توپ شربنل ببندم قطار به برم سر نایب السلطنه *** که کار مرا کرده از عقل زار بر آرم به چاقوی ذلت برون *** دو چشمان احمد شه نامدار ز سردار اسعد به درم جگر *** سپهدار را می کنم پارپار همان پارلمان را ببندم به توپ *** که حلوای مشروطه شد "زهرمار تاریخ ایران سرپرسی سایکس ترجمه فخر داعی گیلانی

یحیی دولت آبادی در جلد سوم " حیات یحیی " می نویسد :

" و باید دانست که هیچ قوه محمد علی میرزا را با اسبابی که در دست دارد از مساعدین داخلی و استظهار به موافقت های خارجی بزودی مغلوب و مایوس نمی کند مانند قانونی که از مجلس شورای ملی می گذرد و برای آورنده سر وی جایزه بزرگ معین می گردد.

محمد علی از مجلس مرعوب است از یک طرف و از طرف دیگر سست عنصری و طمعکاری همراهان خود را هم می داند در این صورت حق دارد بعد از صدور این رای از مجلس شورای ملی از همراهان و نزدیکان پر طمع کم عقیده خویش نگران بوده باشد زیرا مبلغی که قانون به کشنده او می دهد اضعاف مضاعف آن چیزی است که قاتل در صورت اقدام نکردن از خود او می گیرد .

در این حال تصور احوال سلطان احمد میرزا ، که از یک طرف سلطنتش به مخاطره افتاده و از طرف دیگر در صورت مغلوب شدن ، از مفارقت پدر و مادر که به آن ها علاقمند است خلاص می شود و از طرفی تعیین جایزه بزرگ از طرف مجلس ملی برای کشنده پدرش با مضای او باید قانونی بگردد. البته بسیار مشکل است ...

باری محمد علی شاه عاقبت شکست می خورد و مجبور می شود از ایران فرار کند اما این بار برای همیشه.

بدین ترتیب مشاهده می کنیم که ایران با قیام مردانه خود و به پیروی از دستورات مراجع دینی، و حمایت بیدریغ آنان، توانست پادشاهی خود خواه و ستمکار را که به تاج و تخت خود دلبستگی فراوان داشت و برای حفظ آن، از بکار بردن هر پلیدی هم روی گردان نبود از سریر سلطنت به زیر افکند .

البته این موفقیت ، به سهولت بدست نیامد و مستلزم جان فشانی و فداکاری بسیار، و در هم شکستن دسائس و موانع بی شمار بود. ما در فصل بعد با آوردن چند نمونه از تلگرافاتی که بین نجف و تهران رد و بدل شده پرده از روی بعضی از

دسائس و مشکلات بر می داریم و به کوشش هایی که برای استقرار مشروطیت در ایران شده اشاره می کنیم .

ص: 190

فصل هفدهم: کوشش برای استقرار مشروطیت

وقتی خبر افتتاح مجلس شورای ملی به نجف رسید آخوند که برای استقرار مشروطیت در ایران مجدانه و صمیمانه کوشیده بود بسیار مشعوف و شادمان گردید. او در نامه تبریکی که جهت مجلس شورای ملی فرستاد و آن نامه در جلسه شنبه چهارم ذی حجة الحرام سال 1325 (برابر 9 دسامبر 1907) در مجلس قرائت گردید نوشت که:

....بشارت اتفاق امر مجلس شورای ملی از اعظم بشارات. [است] " و اظهار امیدواری کرد که " انشاء الله تعالی عنقریب نتایج ما موله با حسن وجه مترتب " و نام ایران در عداد سایر ملل و دول قویه عالم در آید.

تقریباً دو ماه بعد از ارسال آن نامه، آخوند مکتوب دیگری در

تاریخ 28 ذیحجة الحرام 1325 (برابر 2 فوریه 1908) به مجلس نوشت و نمایندگان مجلس را نصیحت و به آنان توصیه های مفصلی نمود که ما قسمتی از آن نامه را که در مجموعه مذاکرات (دوره اول تقنینیه) مجلس شورای ملی ثبت و در مجلس قرائت شده است ذیلاً " درج می کنیم :

ص: 191

به مجلس محترم شورای ملی شید الله تعالی ارکانه

بعد از اهداء ثنا و تحیت و اداء مراسم تبریک و تهنیت معروض می دارد :

در این موقع گرامی که بحمد الله تعالی و حسن عنایت و به توجهات مقدسه حضرت حجة عصر ارواحنا فداه پریشانی ها و ویرانی های ناشته از استبدادات و قصر انظار با غراض شخصیه و اغماض از مصالح نوعیه را نوبت به پایان [است] این اساس بزرگ که (بعد اللتیا و اللتیا) بعهدہ کفایت آن دین داران با دیانت و دولت خواهان با غیرت سپرده شده مفتاح سربلندی دین و دولت و پایه قوت و شوکت و استغناء از اجانب و آبادانی مملکت است.

والله ملل و دول عالم در این موقع نگران حال مایند تا از این اتفاق ملی و مجلس شوری که آخرین علاج امراض مزمنه مهلکه است چه نتیجه گیریم و چنان چه بعون الله تعالی و حسن تائیده در این مرحله بطوری که باید قدم بر داریم امید است که انشاء الله تعالی از مهالک نجات و عما قریب با همگنان هممعنان گردیم بالعکس اگر خدای نخواستہ باز هم اغراض شخصیه منظور و جلوگیر باشد امکان استعدادی خود را باطل و عرض و ناموسمان را بر باد داده و انگشت نمای ملل و دول و مصداق (تخافون ان یتخطفکم الناس) خواهیم بود اعذنا الله تعالی من ذلك ...

انشاء الله تعالی هیچ دقیقه را فرو گذار نفرموده قوانین محکمه دین مبین را که ناموس اکبر و از اعظم اسباب ترقی و نفوذ و فقط رسمی از آن باقیست صحیحا " بموقع اجرا و مصالح دولت و انتظامات مملکت را بر وجه احسن و نظام اتقن مرتب و ابواب استبدادات و تعدیات و حیف و میل خائنانی که خانه ملت را چنین ویران و روزگار دولت ابد آیت را که حارس دین و مایه شرفمان است باین درجه منتهی و زیر بار این مبلغ خطیر قرض از اجانب نموده بکلی مسدود و اسباب تخلص از

ذمت این قرض و صرف دخل دولت در مصالح لازمه و استعدادات موجه قوت و شوکت که اول قدم ترقی است ترتیبات صحیحه فراهم و مقدمات استغناء از اجانب که مایه ثروت و مکنت و تخلص از فقر و ذلت و بمزید معونه و همدستی متمکنین از ابناء وطن و اطمینان آن ها بعدم تلف و عنوان اموال موقوف است بافکار ثاقبه و تدابیر حکیمانه تدریجا مهیا و صرف جهد و بذل مهجه خواهند فرمود انشاء الله تعالی و الثقة بالله تعالی و بولی امر صلوات الله علیه و علی آباءه الطاهرین والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته .

(الاحقر الجانی محمد کاظم الخراسانی)

آخوند نه تنها وکلای مجلس را نصیحت می کرد بلکه با همراهی مرحوم حاجی میرزا حسین و مرحوم شیخ عبدالله هر سه با هم از ارشاد پادشاه قاجار و پند دادن به او غفلت نمی کردند و از هر فرصت برای تقویت مبانی مشروطیت و نشان دادن حمایت بیدریغ خودشان استفاده می کردند. کما این که در جواب دستخط محمد علی شاه که در مقام دلجوئی از علمای نجف بر آمده بود آخوند و مرحوم حاجی و مرحوم شیخ عبدالله تلگراف مفصلی با و نمودند

مرحوم سید عبدالله بهبهانی آن تلگراف را روز شنبه 12 محرم الحرام 1326 (برابر 15 فوریه 1908) در مجلس محض استحضار وکلا و ملت تیمنا " و تبرکا " قرائت کرد

در آن تلگراف گفته شده که اجرای قوانین قویم مشروطیت موجب کمال قوت و شوکت دین و دولت و مفتاح سعادت و سرمایه ترقیات است . "

و به شاه هشدار داده شده که از عموم دسائس و از نفوذ انقاس خائنین که مساعدت با اجانب و تفریق کلمه دولت و ملت و اغتشاش مملکت را همت گماشته اند بپرهیزد و " ترقیات فوق العاده دیگران را که از این شجره سعادت [مشروطیت] نائل شدند نصب عین فرموده همواره تمام قوا در استحکام آن چنان چه وعده فرموده اید بعون

الله و قوته مصروف و با صلاح و تدارک خرابی های ناشیه از افساد مفسدین که در این یک ساله بعوض طی مراحل ترقی چقدر به قهقری
تراجع شده معاودت فرموده... الخ

وقتی خواندن تلگراف مزبور در مجلس پایان رسید نایب رئیس مجلس گفت:

"واقعا" عموم ملت همیشه از مساعی جمیله و مساعدت و الطاف حجج اسلام متشکر بوده و هستند.

آقا سید عبد الله مجتهد [بهبهانی در خصوص پشتیبانی های علمای نجف از مشروطیت اظهار داشت:

" در حقیقت دعای وجود مبارک ایشان بر عموم مسلمین لازم است و خیلی لطف و همراهی و مساعدت در باب استحکام مجلس فرموده
اند و همراهی ایشان غیر از همراهی حجج اسلامی است که در این جا حضور دارند و از کم و کیف مسبوقند آقایان حجج عراق عرب با
وجود این که این جا حضور ندارند طوری اظهار مساعدت و همراهی می فرمایند که گویا این جا تشریف داشته و از تمام کیفیات مطلب
خاطر مبارکشان مستحضر است . "

آقای حاج امام جمعه هم در تایید مطالب فوق گفت :

در حقیقت می توان گفت که تاسیس این مجلس بهمت و مساعدت این سه بزرگوار حجج اسلام نجف شده است و حق بزرگی بگردن
ملت دارند و از هیچ گونه مساعدت و همراهی و لطف در هیچ موقع فروگذار نکرده اند و آن چه که لازمه اقدامات و تقویت به این اساس
مقدس بوده فرموده اند خداوند ظل عنایت ایشان را از سر این ملت کم و کوتاه نفرماید

گفته امام جمعه مبنی بر این که تاسیس این مجلس بهمت و مساعدت این سه بزرگوار ... شده است " و " آن چه که لازمه اقدامات و
تقویت به این اساس بوده فرموده اند گزار نیست زیرا از زمانی که مجلس منعقد گردید آخوند و مرحوم حاجی و مرحوم شیخ عبدالله با
صدور احکام و فرامینی پیوسته تعلیمات لازمه

را به وکلای مجلس برای تهیه و تصویب قوانین مهمی که در آن موقع در ایران موجود نبود صادر می کردند.

یکی از آن قوانین مهم قانون مربوط به داشتن یک ارتش مجهز و برقراری تعلیمات نظامی و تاسیس مدارس نو و بانک ملی می باشد که آخوند و دوروحانی همفکر او حکم شرعی در این خصوص صادر کردند و مجلس هم سپس در مقام متابعت از آن احکام برآمد.

برای این که ما نمونه ای بدست داده باشیم تا نمایشگر قسمتی از مجاهدات آخوند در استقرار مشروطیت ایران باشد اشاره به یکی از جلسات مجلس شورای ملی می کنیم که در آن آخوند نسبت به وجوب مشق نظامی و تعلیم قواعد حربیه ی جدیده حکم شرعی صادر کرده و از مجلس شورای ملی خواسته که هر چه زودتر قانون مشق نظامی را بدون هیچ گونه عذر و تاخیری تهیه و تصویب نمایند

در این جا باید بگوئیم که آخوند "اصولا- عقیده داشت ایران نیز مانند سایر ممالک اسلامی برای دفاع از مرز و بومش نیاز به یک ارتش نیرومند و مجهز و افراد تعلیم یافته آشنا به فنون نظامی زمان خود دارد بهمین علت است که می بینیم وقتی از او و علمای نجف در خصوص نظام ملی " و "مشروع بودن آن سوال حکم الهی را استفسار می کنند و از ایشان می خواهند که آن چه مقتضای تکلیف شرعی عموم ملت است صریحا بفرمائید آخوند در پاسخ حکم زیر را) که در هفتم شهر ربیع الاول برابر 21 آوریل 1907 در مجلس شورای ملی قرائت شد صادر می کند:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

البته معلوم است که حفظ بیضه اسلام و پاسبانی ممالک اسلامیة تکلیف عامه مردم است و بر هر فردی از افراد مسلمین واجب است که بحسب قوه و استعداد خود در مقام تحصیل مقدمات آن بر آید و در اقدام بلوازم آن کوتاهی نکند و چون که اعظم مقدمات آن تعلیم و تعلم آداب حربیه است که به مقتضای هر زمانی

معمول می باشد پس بر عموم جوانان مسلمین و ابناء ملت اسلامیة واجب است که در مشق نظامی و تعلیم قواعد حربیه جدیده که معمول این زمان است هیچ گونه مسامحه مساهله ننمایند و کمال اقدام و اهتمام در این باب داشته باشند. سابق بر این هم در این خصوص [سوالی شده بود بهمین مضمون جواب داده شد... پس در این صورت کمال اهمیت دارد که بزودی این مطلب در تحت قانون کلی قرار داده و به ملت القاء شود که بر طبق آن رفتار نمایند تا که قوه مقننه و اعضاء مجریه و نفوس مطاوعه هر یک در مرتبه خود از جنود الهیه و در زمره مجاهدین فی سبیل الله محسوب شوند .

تاکیدا " به مجلس محترم شورایملى عرض می شود بهیچ عذری برای تا خیر تعیین قانون مشق نظامی در نظر نمی آید. البته تعجیل در این امر خواهند نمود. سارعوا الی مغفرة من ربکم

الاحقر محمد کاظم الخراسانی

در همان جلسه حکم دیگر آخوند، که مرحوم حاجی میرزا حسین میرزا خلیل و مرحوم شیخ عبدالله مازندرانی هم ذیل آن را امضاء کرده بودند قرائت شد. در آن حکم هم آنان بدین سان به ملت ایران هشدار داده و برایشان تکلیف شرعی تعیین و به آن ها این طور نصیحت کرده بودند که

بر عموم افراد ملت خاصه عشایر و ایلات و نگهبانان حدود و ثغور مملکت اسلامیة ایران اعلام می شود که در هیچ دوره ضعف و ناتوانی ممالک و دول اسلامیة باین اندازه که فعلا مشهود همگی است نبوده و اگر حال بدین منوال بماند خدای نخواستہ حال اندلس در وطن مقدس اسلام خواهد ظاهر شد پس قبل الوقت تا فرصتی در دست هست بر شما رؤسای عشایر و ایلات و پاسبانان حدود که بمنزله روح مملکت و قوه قهریه دولت بشمارید "شرعا" و "عقلا لازم است که اختلاف فیما بین را باتفاق کلمه جامعه اسلامیة مبدل کنید و دست بدست یکدیگر داده در مقدمات دفاع با اجانب از ارض اقدس اسلام بکوشید و تعلیم و تعلم قواعد حرب بطرز جدید فریضه ذمه خود دانید و قانون نظام را از مجلس شورایملى شید الله ارکانه

درخواست کنید و در فرستادن نمایندگان خود به مجلس شورای ملی بطلالت نکنید و انفاذ اوامر و احکام و قوانین سیاسیه موضوعه صادره از مجلس شورای ملی را فریضه شرعیه ذمه خود و مخالف آن را در حکم معاند و محارب با حضرت ولی عصر عجل الله فرجه دانسته تا آب رفته بجوی مگر باز آید و رقبه مملکت و ملت و دولت اسلام از تحت رقیق اعادی دین مستخلص شود و الا " لا صبحت حوزة الاسلام تحت سلطنة الأجانب يفعلون فیها ما یشاؤون و یحکمون فیها ما یریدون و لا ارانا الله ذلك الیوم انشاء الله تعالی "

اما داشتن یک مملکت قوی و ارتش نیرومند مستلزم تامین و تخصیص اعتبارات لازم برای خرید اسلحه و تجهیزات و تاسیس مدارس نو برای تعلیم و تربیت افراد می باشد .

در آن زمان که مردم همه تاسیسات دولتی و قوانین مملکتی را اول با موازین دینی می سنجیدند و بعد از آن متابعت می کردند و کسی هم جز مراجع بزرگ تقلید نمی توانست انطباق و یا عدم انطباق مسائل را با اصول مذهب جعفری بیان و تکلیف شرعی مردم را تعیین کند لهذا می بینیم که از آخوند و مرحوم حاجی و مرحوم شیخ عبد الله " در باب بانک ملی و تاسیس مکاتیب بطرز جدید این سوال به عمل می آید " عرضه می دارد

هیچ شکی نیست در این که استقلال ملت و دولت اسلام در این جزء از زمان ممکن نشود مگر به دو امر:

اول از دیاد قوه دفاعیه که حاصل نخواهد شد مگر به تشکیل نظام و آلات حرب بطرز جدید دوم استغناء ملت عموم در نوع فواید و مصالح لازمه خود از ملبوسات و امتعه و اجناس خارجه و غیرهم که البته حاصل نخواهد شد مگر به این که خود افراد ملت در داخله مملکت قیام به احداث این امور بقدر حاجت نوع نمایند و پرواضح است که وجود امر اول بحسب اختلال حالیه مملکت هر گز نخواهد شد مگر به این که

وجوه نقدیه از نوع مردم به رضا و رغبت آن ها در محلی جمع شود که مصرف آن تحصیل فواید مذکوره باشد تا در نفع و ضرر کل علی حسب سهم شریک شوند و اسم آن عمل بحسب لسان جاری در این زمان بانک ملی است که در حقیقت مانند عمل صرافی است و تخلص از ربا بحیل مجوزه شرعیه چنان چه حاجت بقرض و استقراض شود مطابق آن چه در رساله عملیه مسطور است برای آن ها میسر است و اما وجود امر دوم منوط است بعلوم و صناعی که خود افراد ملت تحصیل کنند و پس از آن بمباشرت خود بدون حاجت باجانب آلات دفاعیه و سایر ضروریات لازمه را بحسب اقتضای زمان ایجاد کنند و این مطلب بدون احداث مکاتیب که مشتمل بر تعلیم این امور باشد صورت نگیرد و پس از این مقدمات غرض از مزاحمت و جودات مقدسه حجج اسلامیه ، آن است که تشکیل بانک ملی بمعنی مذکور و تاسیس مکاتب برای تعلیم این امور بنحوی که بهیچ وجه بعقاید و اعمال متعلمین ضرر نرساند چه صورت دارد؟

آخوند به سوالی که از او در این خصوص شده بود پاسخی بشرح زیر داد که عین آن در همان جلسه هفتم ربیع الاول مجلس شورای ملی برای اطلاع وکلای ملت این طور قرائت شد:

"بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ"

جواز و رجحان امور مزبوره ، بر نهج مذکور ، و بحفظ از ربا محرم و مراقبت در حفظ عقاید و اعمال محل شک و شبهه نیست بلکه نظر به توقف بیضه اسلام و سد ابواب مداخله اجانب بر آن از اهم تکالیف لازمه بر نوع مسلمین است و انشاء الله تعالی حضرت ولی عصر ارواحنا فداه نصرت و تایید خواهند فرمود و لا حول و لا قوة الا بالله العظیم

حرره الاحقر الجانی محمد کاظم الخراسانی"

وقتی احکام آخوند و مرحوم حاجی و مرحوم شیخ عبد الله مازندرانی در مجلس قرائت شد رئیس مجلس گفت:

معلوم است اطاعت تمام اوامر و احکام حضرات حجج اسلام بر

تمام افراد ملت لازم است...

یک وکیل دیگر (شیخ محمد علی) گفت :

افتخار این ملت آن است که آقایان علما و واعظین در این اساس مقدس سبقت و پیشقدمی فرموده اند چون تا حال چنین بنظر قاصر بعضی می آمد که آقایان علما مانع از پیشرفت سیاست مملکت بوده اند از آقایان علماء نجف اشرف که موسسین این اساس مقدس می باشند ملت کمال افتخار و تشکر را حاصل کرده....

نماینده ای دیگر (آقا میرزا فضلعلی آقا) هم گفت:

" آقایان نجف اشرف و حجج اسلام حقیقه از آن روزی که این اساس مقدس

بر پاشده با کمال مساعدت در هیچ موقع هیچ نکته را فروگذار نفرموده اند و معلوم می شود که آقایان حجج اسلام ملاحظه حالت حالیه و آتیه ما را می فرمایند و ما نمی توانیم از عهده تشکر هزار یک آن ها بر آییم پس بهتر است که اظهار تشکرات خود را فعلا بنماییم و احکام ایشان را به موقع اجرا بگذاریم بخصوص در مسئله نظام ملی که امروزه خیلی لازم است

وکیل دیگری (اسدالله میرزا) در تایید مطالب فوق اظهار داشت:

از بابت اقدامات آقایان حجج اسلام هر قدر تشکر کنیم کم است زیرا تا کنون بهیچ وجه مساعدت خودشان را فروگذار نکرده اند

بنا بر این مشاهده می کنیم که وکلای دوره اول تقنینیه مجلس شورای ملی که هر کدام نماینده قشرهای مختلف اجتماع بودند ، همگی نسبت به مجاهدات آخوند و مرحوم حاجی و مرحوم شیخ برای استقرار مشروطیت در ایران ، معترف و از آن سه روحانی مجاهد ممنون و سپاسگزار بوده اند .

بیخود نیست که بعدها ، یعنی در زمان انعقاد مجلس دوم مجلس شورای ملی ، سپاسنامه ای ، بقول کسروی برای ارج شناسی از کوشش ها و پافشاری های شادروانان حاجی میرزا حسین تهرانی و آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و حاج شیخ عبدالله مازندرانی تهیه می کند

سپاسنامه ی مذکور بر یک لوح سیمین با خط زرین که به خط عماد

الکتاب که بزرگ ترین خوشنویس عصر قاجار بوده است در دارالصنایع مستظرفه دولتی تهیه می شود و به آخوند تقدیم می گردد.

قدر شناسی مجلس شورای ملی ایران از زحمات آخوند و مرحوم حاجی و مرحوم شیخ عبد الله از نظر مورخینی که در باره مشروطیت کتاب و یا مقاله نوشته اند دور نمانده است. اکثر آنان به نقش برجسته آخوند و علمای نجف اشاره کرده اند. ما ذیلا به ذکر چند مورد می پردازیم .

در جلد دوم کتاب " ایرانشهر صفحه 1016 آمده است:

در نهضت مشروطه خواهی ایران علماء روحانی ، و مجتهدین نیز همدوش روشنفکران و متجددین ، بذل مساعی می کردند . نفوذ عظیمی که ایشان را در قلوب عامه و توده مردم ایران بود و تقلیدی که عامه مردم از فتاوی ایشان ، بحکم شرع ، میکردند باعث غلبه آزادیخواهی و سقوط استبداد و حصول قانون اساسی گردید .

سه تن از مراجع تقلید و علماء بزرگ، یعنی مرحوم آخوند ملا کاظم خراسانی، و حاج میرزا حسین تهرانی، و مرحوم حاج شیخ عبدالله مازندرانی بوجوب مشروطیت فتوا دادند و حقیقتا این بزرگواران روحانی، و زعمای دینی، که در این راه مقدس جهاد کردند قابل ستایشند .
...

در جای دیگر همان کتاب آمده است که :

" بزرگ ترین پشتیبان مشروطیت ایران مرحوم آخوند ملا محمد کاظم خراسانی بود .

در این جا باید متذکر شویم که نه تنها در متون ایرانی و عرب از آخوند و سایر علمای نجف تجلیل شده بلکه مورخین مغرب زمین نیز در این باره داد سخن داده اند زیرا صیت شهرت و آوازه مجاهدات آخوند و سایر علمای عراق ، برای استقرار آزادی در ایران، از مرزهای ایران و عراق، و امپراطوری عثمانی ، گذشته و به کشورهای اروپائی نیز رسیده بوده است .

مستشرق نامدار و ایراندوست بزرگ انگلیسی، مرحوم پروفیسور

ص: 200

در کتاب خود، که تحت عنوان "The Persian Revolution" نوشته به تفصیل از کوشش های آخوند، و حاجی میرزا حسین میرزا خلیل و شیخ عبدالله مازندرانی یاد کرده و ضمن درج دستخط آخوند، و همچنین فتوائی که او در باره ی تحریم آزار رسانی به زردشتیان و عدم ایذاء آنان صادر کرده، از او بنام مجتهد بزرگ

ص: 201

1- مرحوم علامه قزوینی در باره او نوشته است: تمام هم و جمیع اوقات عزیز خود را صرف دفاع از حقوق عدالت خواهان، و تقویت مطالبات مشروعه ایران نموده و با یک تلاش و سعی فوق العاده، و یک پشتکار حیرت انگیزی، که از خصائص خود وی بود، از نشر مقالات در جرائد، و تالیف رسائل و القاء خطاب در محافل سیاسی انگلستان، و غیر ذلک از وسائل دقیقه کوتاهی نمی کرده است.... اما خدمات ادبی و علمی آن مرحوم را به جرات می توانم سوگند بخورم که مابین جمیع مستشرقین اروپا و آمریکا، چه از گذشتگان و چه از معاصرین، مطلقا و اصلا و بلا استثناء، هیچ کس این همه زحمت در این راه نکشیده است، و هیچ کس یک عمر تمام را، از سن هجده سالگی تا آخرین دقیقه حیات شصت و چهار ساله خود، بدون سستی و بدون خستگی، با تمام قوای مادی و معنوی خود، صرف احیای آثار ادبی ایران نکرده است، و هیچکس این همه مساعدت مالی، و مخارج گزاف، برای طبع و تصحیح کتب نفیسه فارسی، از کیسه شخصی خود، بخود هموار ننموده است. . . . محبت او به عالم اسلام "عموما" و به ایران و ایرانیان خصوصا"، فی الحقیقه حدی نداشت، و هیچ غرض مادی عملی جاه یا مال یا سیاست یا خدمت به وطن خود، یا امثال ذلک، در آن ملحوظ نبود، بلکه جز احساسات قلبی و انجذاب نفسانی، یعنی عشق بهر چه خوب و ظریف و جمیل و حق و راست است، و تنفر از چه عکس آن ها است، محمل دیگری نداشت. فی الواقع وجود مرحوم "براون" برای ایران یک نعمت خداداد و گنج یاد آور بود گفته اند علاقه براون" به زبان و ادبیات ایرانی بدرجه ای بود که وقتی یک نفر خارجی که هم فارسی می دانست و هم انگلیسی با او به انگلیسی حرف زد وی به فارسی گفت: خوب است فارسی حرف بزنیم. بعقیده من هر کس فارسی نداند انسان کاملی نیست رجوع بفرمائید به کتاب " تاریخ ادبی ایران تالیف پروفیسور ادوارد براون، ترجمه و تحشیه استاد علی پاشا صالح

مورخ فرانسوی مسیو "V. Bé rard" در کتاب "Revolution " de la Perse چاپ پاریس (1910) می نویسد:

ملایان شیعه ، و مجتهدان شهرهای مذهبی نجف و کربلا به جانبداری از انقلاب ایران برخاستند. بخصوص آخوند کهنسال، کاظم خراسانی، مجتهد بزرگ نجف ، که تقدس و پارسایی او میان توده ها و اداره ی طلاب (اداره ی طلاب حوزه علمیه نجف) او را بصورت عالیترین شخصیت مشاهد متبرکه در آورده بود. (2)

ص: 202

1- رجوع بفرمائید به کتاب : Muhammad : 218,262,421,424 The Persian Revolution by Edward G. Brown pages, Al-Khurasani

2- " Les pontifes du Chiisme, les Muchteheds des villes saintes, Nedjef et Karbala, prirent partie pour la Ré volution, surtout le vieux akhound Kazem el-Khorassani, le grand Mouchtehed de Nedjef, que la pié té populaire et l'administra- tion des é tudians l'ont fait le plus haut per- sonnage des lieux saints

همین مورخ پس از اشاره به دستور آخوند، مبنی بر لزوم تشیید مجلس شورای ملی، و واقعه به توپ بستن مجلس توسط محمد علی شاه، می نویسد:

بعد از کودتای ژوئن 1908، بطوری که در ترکیه گفته شد، ملا- کاظم فتوائی صادر کرد و به موجب آن (اعلام داشت که پادشاه مخلوع) محمد علی شاه دیگر هیچ گونه حقی برای دریافت مالیات و یا امضای هیچ گونه

قراردادی را ندارد ... (1)

آقای "پیتر ایوری" استاد دانشگاه کمبریج در کتابی که تحت عنوان ایران مدرن" نوشته است اشاره ای به نقش علمای نجف در تقویت نهضت مشروطیت و حمایت آنان از مردم تبریز، که سهمی بسزا در به ثمر رسانیدن این نهضت داشته اند، کرده و می نویسد:

"مردم تبریز در سراسر این آزمایش سخت [نهضت مشروطیت] از حمایت سه روحانی متنفذ و مقتدر نجف، محمد کاظم خراسانی، حاجی میرزا حسین ابن خلیل و عبدالله مازندرانی پیوسته برخوردار بوده اند

وفاداری روحانیان مذکور نسبت به مشروطیت موجب شد تا به این جنبش یک حالت جذبه روحانی ببخشد و این امر در قوی دل نگاه داشتن مردان متدین و بر طرف ساختن تردید و دودلی آنان مؤثر و کاری بوده است (2)

ص: 203

1- "... - le roi, dé - rendait un fetva, que le roi, dé - Mollah Kazim, après le coup d'état de juin 1908, on dirait en Turquie: rendait un fetva, que le roi, dé -

sormais dé chu, n'avait plus aucun droit a lever la dime ni a signer quelque traité

2- "Tabriz enjoyed throughout its ordial the support of the three influential divines of Najaf, Muhammad"

Kazim Al-Khorasani, Haji Mirza Hussain ibn Khalil and Abdullah al Mazandarani, whose allegiance to the constitution endowed the cause with a charism effective in winning over wavers and keeping devout men in good heart." Modern Iran Peter Avery

مجله خواندنی‌ها در مقاله‌ای که در تاریخ 23 اردیبهشت 1334 شمسی درباره خدمات آخوند و علت مرگ او تحت عنوان بزرگ‌ترین پیشوای سیاسی و روحانی ایران را چگونه مسموم کردند نوشته اشاره‌ای به مجاهدات آخوند و دو تن دیگر از هم‌زمان او برای استقرار مشروطیت در ایران کرده و می‌نویسد:

"مخالفت و دشمنی شدید محمد علی میرزا با اصول مشروطیت و حمایتی که روس تزاری از او می‌کرد هرگونه امید را در دل آزادی خواهان کشته بود و عموم آزادی خواهان در یاس جانگاهی دست و پا می‌زدند که از حوزه علمیه نجف دست علمای نامداری چون حضرت آیت الله آخوند ملا کاظم خراسانی و آیت الله شیخ عبدالله مازندرانی و آیت الله حاج میرزا حسین بسوی آزادی خواهان دراز گردید و همین سروش غیبی بود که آزادی خواهان را به قله پیروزی و افتخار رسانید زیرا در آن هنگام در سراسر جامعه تشیع تنها مجاهدات این روحانی بزرگ و دوتن از همراهان و موافقین او بود که رؤساء طوایف و سران ایلات و عشایر و سایر قوای کشور بهم پیوستند و به پیروی از حکم و فتوای این مراجع تقلید که حضرت آیت الله خراسانی در راس آن‌ها قرار گرفته بود بسلطنت مشروطه گرویدند و قانون اساسی را چون ودیعه مقدسی قبول کردند.

در روزگاری که مردم همه چیز را از دریچه دین و مذهب می‌دیدند و دربار استبدادی محمد علی شاه و متابعین او مشروطیت را مخالف دین و مشروطه طلب‌ها را کافر و خارج از دین معرفی کرده بودند جز فتوای یک مرجع تقلید که در عالم اسلام و جامعه تشیع معروفیت کامل و نفوذ کلمه داشته باشد ملجاء و پناهگاهی برای مشروطه -

طلب‌ها مستبدین و طرفداران قانون اساسی نبود در قبال هو و جنجال و تکفیر سیاسی و عوامل استبداد تنها فتوی و امر آیات الله خراسانی، مازندرانی، و تهرانی بود که توانست نقشه‌های استبدادی، بصورت دین و بهانه مذهب را نقش بر آب کند "

باید گفت تا زمانی که مرحوم حاج میرزا حسین میرزا خلیل در قید حیات بود آخوند به اتفاق او و شیخ عبدالله مازندرانی از نجف به تهران و سایر شهرها تلگراف‌ها می‌زدند و بعنوان مراجع تقلید شیعیان دستورات لازم را به آحاد ملت و امرای عشائر ابلاغ می‌کردند .

پس از فوت مرحوم حاج میرزا حسین که بسال 1326 هجری اتفاق پس افتاد آخوند تا پایان عمر با شیخ عبدالله مازندرانی در راه استقرار مشروطیت در ایران کوشید، و چون خود مرجع عالی قدر تقلید بود، گاه به تنهایی دستوراتی در تشیید مبانی مشروطیت صادر می‌کرد، اما مغرضین و مفسدین، که مخالف برقراری رژیم مشروطه و مجلس شورای ملی بودند، پیوسته اکاذیبی از قول آخوند جعل می‌کردند، و آن را در افواه، به منظور تضعیف حرکت ملت ایران، انتشار می‌دادند .

من باب مثال می‌توان گفت وقتی آخوند فتوای مشروطیت را صادر کرد و از نجف به علماء تهران تلگراف زد که انجام مجلس ملی ایران را عاجلاً مترصدم و وقتی بعداً " مجلس تشکیل گردید و شروع به کار کرد، در ایران چنین انتشار دادند که آخوند و سایر مراجع نجف با انعقاد مجلس شورای ملی و لوایحی که در نظر دارند در آن جا تصویب کنند مخالفند و حتی گفتند که آخوند حکم به تحریم مجلس داده است

کسروی در بخش دوم تاریخ مشروطیت ایران می‌نویسد:

"حاج شیخ فضل الله نوری و همدستانش بسیار آرزومند می‌بودند که آخوند خراسانی را با خود همراه گردانند و به این کار بسیار می‌کوشیدند مثلاً " تلگرافی به آخوند و دیگران می‌فرستادند بدین سان :

مجلسی که شما فرموده اید مجلسی که اساس آن امر به معروف و نهی از منکر و رفع ظلم و حفظ بیضه اسلام و رفاه عامه باشد ما فرمان برداریم و خود خواهان چنان مجلس می باشیم لیکن این مجلسی که هست آن نیست که شما فرموده اید . "

بدین سان راه را به آنان نشان می دادند که از پشتیبانی دار الشوری باز گردیده و چنین گویند که ما این مجلس را نگفته بودیم. این مجلس آن نیست که ما . می خواستیم ولی آخوند و حاج شیخ چون از راه و کار اینان آگاه می بودند پاسخ می دادند : ما همان مجلس را که در بهارستان بر پاست می گوئیم

کسروی می افزاید

این ها چون دلیلی است به ارجمندی جایگاه آخوند و استواری پای آن شادروان ما در این جا می نویسیم

روزنامه ی حبل المتین نیز در شماره 68 مورخ 4 جمادی الاخری سال 1325 باین مطلب اشاره کرده و می نویسد :

عمده ی اسباب کاری که مخالفین در عالم خیال مرتب ساخته و بوسیله آن انجام مقاصد فاسده آن را مترصد بودند مشتبه کردن امر بر حضرات حجج اسلامیه عتبات عالیات بود مگر به این شبهه کاری ها دست خطی از آن ناحیه صادر کرده ملت را فریب دهند و استبداد را دوباره مراجعت داده بر مسند بیداد متمکن شوند .

بحمد الله تیر مرادشان بسنگ خورد و حيله و تزويرشان در آن نفوس مقدسه اثری نکرد بلکه رای صواب نمای آن بزرگواران بر تقویت اساس مشروطیت محکم تر گردید چنان که روز پنجشنبه تلگرافات متعدده به طهران مخابره شد و پشت مخالفین را شکست . "

همین روزنامه در همان شماره ضمن درج خلاصه مذاکرات مجلس دار الشوری می نویسد:

...تلگرافی از حضرت مستطاب حجه الاسلام آقای حاجی میرزا

ص: 206

حسین و آقای آخوند ملا محمد کاظم و آقای شیخ عبد الله مازندرانی ادام الله ایام افاضاتهم از قصر شیرین به مجلس مقدس رسیده بود قرائت شد بدین مضمون :

مجلس مقدس شورای ملی

تلگراف انجمن واصل از مخالفت مخالفین خیلی ملول و افسرده خاطر عموم علماء و منتحلین به اسلام را اعلام می داریم که ما با بعد مسکن و دار منظوری بجز حفظ بیضه اسلام و رفاهیت عامه مسلمین نداشته و نداریم و این مجلس که قطعاً " عقلا و شرعا " و " عرفا راجح بل واجب است برای آسایش عموم و ترقی دولت و ملت و حفظ حوزه مسلمین و امنیت بلاد و رفاهیت عباد است. مخالف او مخالف با قوانین اسلام و مجادل با صاحب شریعت مطهره است و خواطر عموم علماء آسوده باشد هر گاه چیزی کتبا " یا " نقلا " نسبت مخالفت به ما بدهند افترا و دروغ است ...

روزنامه ی حبل المتین در شماره دیگری (شماره 105 مورخ 22 رجب 1325) اشاره به مخالفت شیخ فضل الله نوری با نهضت مشروطیت کرده می نویسد:

راستی مخالفت جناب شیخ با این اساس مقدس در این موقع نازک که کشتی حیات ملت و مشروطیت مشرف بر شکستن و غرق شدن است به هیچ وجه شایسته و سزاوار نبود. مقام را مقدس بزرگان دین را در انظار کاست قانون اساسی در عقده تعطیل افتاد ... ملت در حالت حیرت بیچاره ماند دست و پای همه بسته

گردید. بعلاوه از مقامات خود جناب شیخ و وفر و اعتبارشان فوق الحد کاسته خاطر شریف علماء اعلام عموم بلاد و حجج اسلامیه عتبات عالیات زیاده از این عمل مکدر و ملول است "

از قرار معلوم تلگرافات و نامه های زیادی برای علماء نجف و منجمله آخوند از ایران می رسید و از مخالفت های شیخ فضل الله شکایت می شد . لذا آخوند با ارسال پیام های شفاهی و نامه شیخ را نصیحت کرد تا دست از مخالفت با اساس

در نامه ای که آخوند در جواب کاغذ یکی از مدرسین تهران نوشته باین معنی اشاره کرده و ضمناً " به علما و مجلس توصیه نموده همگی دست از نفاق بردارند و از طریق مسامحه و اغماض جناب " ایشان را براه بیاوند نه این که وحشت بدهند

ص: 208

1- شیخ فضل الله نوری در سال 1259 هجری برابر 1840 میلادی در ایران متولد شد. او از شاگردان میرزای شیرازی و از علمای طراز اول تهران بود که در توده مردم و دربار شاه قاجار نفوذ کلمه داشت. در آغاز نهضت مشروطیت با آزادی خواهان همراه بود ولی بعد با وجود آن که یکی از دخترانش بعقد یکی از پسران سید عبد الله بهبهانی در آمده بود بعلت اختلافاتی که با سید بهبهانی پیدا کرد به صف مخالفین پیوست و از محمد علی شاه قاجار حمایت کرد چون مردی خودرایی و یک دنده بود کوشش علمای نجف برای این که او را از دربار منحط قاجار دور سازند متاسفانه موثر واقع نگردید. کسروی در این باره می نویسد: در زمان خود کامگی محمد علی میرزا او [حاج شیخ فضل الله] همچنان با مشروطه دشمنی می کرد و می توان گفت از چیزهایی که شاه قاجار را به ستیزه با توده دلیر می ساخت یکی هم ایستادگی های سخت حاج شیخ فضل الله بود که با همه نوشته های علمای نجف درباره او از راه بر نمی گشت . . همین مورخ می افزاید " در ماه های آخر خود کامگی محمد علی میرزا ... حاج شیخ فضل الله تنها ماند . کینه ی مردم بر او افزون تر گردید و کار به آن جا رسید که با همه چیرگی محمد علی میرزا کسانی آهنگ کشتن او را کردند و کریم نامی گلوله به او انداخت ولی چندان کارگر نیفتاد با وجود آن که بجان حاج شیخ سوء قصد شد ولی او مردی نبود که هراسی بخود راه بدهد و از عقیده خود دست بردارد. او چه در زمان قدرت محمد علی شاه و چه در دوران ضعف و خلع او همچنان در کنار شاه قاجار و در صف مخالفین برجای ماند و همین امر به قیمت جاننش تمام شد زیرا همان طوری که کسروی نوشته است: " پس از بر افتادن محمد علی میرزا حاج شیخ فضل الله را با چند تن از بستگانش بگرفتند و در محکمه به بازپرسی و داوری پرداختند و درباره او نیز حکم کشتن دادند ... و او را بدار آویختند در این که شیخ فضل الله مردی ثابت قدم بوده شکی نیست اما حقیقت این است که در باره اندیشه و طرز رفتار و جبهه گیری او در برابر مشروطه خواهان بسیاری از مورخین و ناظرین سیاسی آن زمان مطالب بسیار تندی نوشته اند و داوری های سختی کرده اند. مثلاً سر " جورج بارکلی سفیر انگلیس در تهران در مراسل های که در تاریخ دهم اوت 1909 جهت سر ادوارد گری " وزیر امور خارجه انگلستان ارسال می دارد و متن کامل آن نامه در " کتاب آبی " موجود است که شیخ فضل الله یکی از دشمن های بزرگ مشروطیت بود " و درباره علت بدار آویختنش می افزاید گمان می شود که برای استقرار محمد علی میرزا مشغول تحریکات بوده است و خاطر نشان می سازد که " مخاطرات چنین تحریک پر واضح است انگاه انگلیس گزارش خود را با این جمله پایان می دهد: " شیخ فضل الله برای مملکت خود خطر بزرگی بود. خوب شد که ایران او را از میان برداشت البته داوری سفیر انگلیس نمی تواند قضاوتی صد در صد بی طرفانه باشد زیرا شیخ فضل الله از محمد علی شاه حمایت می کرد و محمد علی شاه از شیخ فضل سفارت روسیه تزاری از دربار و بدین ترتیب معلوم است که نقطه نظرها و منافع روس و انگلیس در ایران همیشه یکسان نبوده و نمی توانسته یکسان باشد . چه از قدیم گفته اند " مصائب قوم عند قوم فوائد . " اگر برای سفیر انگلستان شیخ فضل الله عنصری خطر ناک بوده برای سفیر روسیه و طرفداران سیاست دولت متبوع او شیخ مانند محمد علی شاه مردی گران قدر و قابل احترام و حمایت بوده است. ولی ناگفته نماند که شیخ فضل الله شخصیتی به مراتب استوار تر از محمد علی شاه داشته است. زیرا شاه قاجار در موقع خطر حمایت سفارت روسیه را پذیرفت و به آن ها پناه برد ولی شیخ فضل الله با وجود آن که جاننش در خطر بود و سفارت روسیه هم به او پیشنهاد حمایت کرده بود لطف آنان را قبول نکرد و با وجود آن که امکان فرار نیز برایش میسر بود زیر بار چنین خفتی نرفت و در سن 69 سالگی با دلیری بسیار بسوی چوبه دار پیش رفت و با خونسردی کامل از مرگ خود (که در مرداد ماه

سال 1288 شمسی برابر 31 ژوئیه 1909 میلادی اتفاق افتاد (استقبال نمود کسروی می نویسد: می دانیم که حاج شیخ فضل الله چون پپای دار رسید خود را نباخت ورشته خویشتن داری را از دست نداد و به خونسردی با مردم سخنانی گفت . معروف است قبل از این که او را بدار بکشند این بیت شعر را خواند : اگر بار گران بودیم رفتیم * اگر نا مهربان بودیم رفتیم و نیز معروف است که شیخ مهدی پسر شیخ فضل الله که از مشروطه خواهان تند رو بود در مراسم بدار آویختن پدرش حضور به مرسانید و هنگامی که طناب را بر گردن پدرش انداختند تا او را بدار بیاویزند شیخ مهدی با شور و شعف بسیار در پای چوبه دار کف زد و از این که آخر الامر پدرش را بسزای اعمالش رسانیده بودند ابراز خوشحالی کرد. از دوست دانشمند خود آقای محمود عادل شنیدم که فرمود چندی بعد از آن واقعه روزی در یک کوچه خلوت شخصی به شیخ مهدی نزدیک می شود و از او خواهش می کند برای او استخاره ای بکند. شیخ مهدی استخاره می کند و باو می گوید جواب استخاره شما خیلی خوب است. آن مرد هم می گوید استخاره کرده بودم تا بدانم اگر شما را بکشم خوب است یا بد حالا که فرمودید خیلی خوب است پس بفرمائید پس از گفتن این حرف آن مرد که از قرار معلوم یکی از مستبدین بوده است چند گلوله بسوی شیخ مهدی شلیک می کند و او را بقتل می رساند . در خاتمه ی این بحث باید این نکته را تصریح کنیم که مرحوم آخوند با قتل شیخ فضل الله بهیچ وجه موافق نبود و در زمانی که شیخ حیات داشت و تقار او و مشروطه خواهان به اوج خود رسیده بود آخوند به علمای تهران و نمایندگان مجلس شورای ملی توصیه کرد که همگی دست از نفاق بردارند و از طریق مسامحه و اغماض جناب ایشان را براه بیاورند نه این که وحشت بدهند. " آخوند که حتی با متوحش ساختن شیخ فضل الله و ایجاد رعب و وحشت در او موافق نبوده ناگهان در نجف با خبر بدار آویختنش مواجه می گردد و از این رهگذر بسیار متأثر می شود. ما در جای دیگر این کتاب به عکس العمل آخوند در این خصوص اشاره کرده ایم

اصل نامه که در شماره مذکور در فوق روزنامه حبل المتین آمده چنین است:

سواد دستخطی که از طرف قرین الشرف بندگان حضرت آیت الله حجة الاسلام ملا محمد کاظم خراسانی دامت برکاته به افتخار جناب آقا شیخ علی ، مدرس مدرسه معیر الممالک شرف صدور یافته است که ذیلا نقل می شود :

ص: 209

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

به عرض می رساند

مرقومه ی شریفه جنابعالی واصل و نوید بخش از سلامت آن وجود محترم گردید و زهی خوشوقت شدم و دعای خیر نمودم .

گزارشات طهران را بوجه اجمال مرقوم داشته به دوستان دیگر هم

ص: 210

نوشته بودید استحضاری کامل حاصل نموده ام.

بلی تفرد جناب حاجی شیخ فضل الله نوری [در این موقع بی محل افتاده صدمه برای سلسله علماء شد و عوام را جری و متهور کرد اعتبار شخص خودشان را برداشتند. مقداری که مردم طهران بدزبانی در حق ایشان دارند ضعف آن را از ولایت های دیگر برای احقر و اعلام دیگری می نویسند. معهدا بجهت حفظ

ص: 211

نوع و جلوگیری عوام لازم است یکدرجه تدبیر و اقدام بشود لهذا احقر پاره ای نصایح دوستانه نوشتم و کسان دیگر هم فی الجمله تهدید و توعید کردند . امید هست نادم بشوند .

در عقیده ی احقر لازم است که آقایان علما و مجلس محترم نیز قدری مسامحه و اغماض کرده جناب ایشان و همراهانشان را براه بیاورند نه این که وحشت بدهند. عفا الله عما سلف .

بقدر امکان موافقت در این هنگام بهتر و صلاح است. خداوند قریبا" این مطلب مهم را صورت نجاح .بدهد. هرچه طول بیابد از این قبیل اسباب نفاق بیشتر خواهد شد

وقت است آقایان علماء و مجلس محترم در انجام مطلب و تحصیل مقاصد همت گمارند و مدد از صاحب شریعت ارواح العالمین فداه بخواهند

احقر هم آن چه تکلیف دانسته تا حال کوتاهی نکرده ام انشاء الله بعدها نیز خودداری نخواهد داشت. خداوند تسهیل فرماید .

من الاحقر

محمد کاظم الخراسانی

روزنامه ی جبل المتین در شماره 44 مورخ 19 جمادی الاول 1325

باز اشاره ای به مخالفت شیخ فضل الله نوری و مکاتبه او با آخوند کرده و می نویسد :

ص: 212

جناب آقا شیخ فضل الله نوری از طهران خطی به حضرت مستطاب حجة الاسلام آقای آخوند ملا محمد کاظم مد ظله نوشته حاصلش این که حضرتعالی در باره ی مشروطیت سلطنت سخنی نرانید و در این خط از شاه محمد علی شاه خیلی تمجید و تقویت نموده و از مجلس شکایت کرده است .

جناب آخوند که امروز اول شخص با سیاست اسلام است ابدا "اعتنا نفرموده همراهی خودشان را به مجلس شوری و مشروطیت سلطنت در خلوت و جلوت ظاهر می فرمایند و تلگرافات و خطوط در این باب بهر جا فرستاده و می فرستند"

باری آخوند تحت تاثیر کسانی که القاء شبهه می کردند قرار نگرفت و به تحریکاتی هم که علیه او صورت می گرفت ابدا اعتنا نداشت. تحریکاتی که غالبا "در جهت تضعیف موقعیت و تخفیف حیثیت او به عمل می آمد و گاهگاهی جنبه های بسیار زشتی بخود می گرفت که آثار آن هنگام اقامه نماز جماعت هم مشهود بود . کسروی در کتاب خود اشاره ای در این خصوص کرده و می نویسد :

سید کاظم یزدی که در فریفتن و شورانیدن عامیان استاد می بود تکان سختی به ایشان داد. ایل های عرب که در پیرامن نجف و کربلا در کنار فرات نشیمن می دارند شیعیانند. آگاهی به آنان فرستاد که دسته دسته با تفنگ و فشنگ به نجف آمدند و گرد سید را گرفته به هیاهوی پرداختند. هر روز به شیوه عرب "هوسه می کردند و شعرهایی در دشنام به مشروطه می خواندند. هر که را مشروطه خواه می شناختند آزار دریغ نمی گفتند. هر روز که سید برای نماز به صحن می آمد چند هزار پیروان از ایرانی و تازی در پشت سرش به نماز می ایستادند، در حالی که در پشت سر آخوند بیش از سی تن یافت نمی شد

چنان که گفتیم در این داستان دست دولت عثمانی نیز در میان بود که با مشروطه ایران دشمنی نشان می داد و از رسیدن آن به خاک عثمانی سخت بیم داشت ..

اما آخوند با استواری پای و بلندی منش و استقامتی که داشت مردی

نمود که بتوان او را با این گونه دسیسه سازی ها و هوچی گری ها از میدان بدر برد. او روحانی ای به تمام معنی مجاهد و مبارز و معتقد و متعهد بود و به محرومیت ملت ستمدیده ی ایران و لزوم مبارزه با ظلم ایمان داشت و هرگز جامه پاک خود را در لجن زار فریب و ریا و سالوس نیالود و مردانه و با نیروئی خستگی ناپذیر با هر گونه دروغ و شایعه پردازی مبارزه کرد به همین جهت می بینیم که در آن وقت برای خنثی کردن شایعات کذب تلگراف زیر را به علمای تهران مخابره کرد:

به موجب مکاتیب بغداد تلگرافی متضمن حکم به حرمت مجلس ملی ایران با آن که انعقادش مبنی بر صلاح عموم است از لسان احقر جعل و به توسط سفارت دولت بهیه ی روس بنا بوده مخابره شود . سفارت دولت بهیه را از مجعولیت آن اعلام و جاعل آن تابع هر دولت باشد اولیای آن دولت سیاست خواهند فرمود انشاء الله "

از طرفی مردم ایران که در آن زمان سخت پای بند دین و پیرو مراجع تقلید خود بودند از شنیدن آن شایعات دچار تزلزل فکری و عقیدتی شدند و به همین علت است که می بینیم آخوند ، که متوجه خدعه مستبدین برای ایجاد یک جو ناسالم تردید و دودلی در ایران شده بود و احساس می کرد که محمد علی شاه ممکن است صدمه ای به مجلس و مجلسیان بزند به همراهی سایر علماء تلگراف هایی در پشتیبانی از مشروطیت به تهران مخابره کرد.

یحیی دولت آبادی در کتاب حیات یحیی در این خصوص می نویسد:

در این مقام مناسب است دیگر تلگرافات علمای نجف را که پیش از خرابی مجلس صادر شده است و در این ایام به تهران رسیده و یا آن که پیش رسیده و نشر شده درج نماییم تا مقام مساعدت آن ذوات مقدس در نگاه داری اساس مشروطیت بهتر هویدا گردد:

تلگراف به توسط علمای تهران خطاب به قشون دولت باین مضمون :

عموم صاحب منصبان و امرا و قزاق و نوکرهای نظام و سرحد داران ایران ایدهم الله

تعالی را به سلام وافر مخصوص می داریم.

هماره حفظ حدود و نفوس و اعراض و اموال مسلمین در عهده ی آن برادران محترم بوده و هست و همگی بدانند که همراهی با مخالفین اساس قویم مشروطیت هر که باشد و ادنی تعرض به مسلمانان حامیان این اساس قویم محاربه با امام عصر علیه السلام است. البته باید همگی ابا " بر ضد مشروطیت اقدامی ننمایند

ایضا " تلگراف توسط حجج اسلام بهبهانی و طباطبائی و افجه :

عموم برادران لشکری و توپخانه و قزاق و رؤسای عشایر و ایلات و قاطبه عساکر اسلامیه دامت تا پیداتهم بدانند سابقا به آن برادران گرامی تلگراف کردیم که حفظ و حراست نفوس و اعراض و اموال مسلمین در عهده کفایت شماهاست حال هم صریحا می گوئیم همه بدانند همراهی و اطاعت حکم شلیک بر ملت و قتل مجلس خواهان در حکم اطاعت یزید بن معاویه و با مسلمانی منافی است

ایضا توسط انجمن ایالتی به تمام عشایر و ایلات و سرحد داران آذربایجان اردبیل و قراچه داغ و مشکین و میانج و ماکو و غیرهم دامت تا پیداتهم .

اهتمامات این خدام شریعت مطهره در تشیید اساس مشروطیت برای حفظ مذهب اثنی عشریه و جلوگیری از دشمنان دین اسلام است و تمام دلگرمی ماها در این سعی و اقدامات بغیرت دینی آن برادران بوده و هست و آن چه بر خلاف مشروطیت تا بحال از هر کس ظاهر شده همه به تحریکات بوده حال علانیه خود شاه در مقام قتل مسلمانان بر آمده است لهذا صریحا " می گوئیم که اهتمام در تشیید مشروطیت چون موجب حفظ دین است در حکم جهاد در رکاب امام زمان ارواحنا فداه و سر موئی همراهی با مخالفین و اطاعت حکمشان در تعرض به مجلس خواهان به منزله اطاعت یزید بن معاویه و با مسلمانی منافی است "

با وجود این تلگرافات باز مشاهده می کنیم مردم کوچه و بازار در مورد متابعت و یا عدم متابعت از مجلس و احکام آن دچار تردید و تزلزلند و از این روی در مقام سؤال و استفتاء از مراجع دینی خود بر می آیند

البته آنان قبل از انعقاد مجلس چنین کاری را کرده بودند. مؤلف کتاب "سیاحت شرق می نویسد :

از آقایان علماء استفتائی نمودند که اگر مجلسی مرکب از محترمین و عقلای مملکت تشکیل شود که رافع ظلم و یا مقلل ظلم باشد چه حکم از احکام الهیه را دارد .

جواب دادند که از واجبات الهیه است

ولی توده ی مردم که بعد از تشکیل مجلس با شایعه تحریم آن رو برو شده بودند و تکلیف شرعی خود را در مورد پیروی و یا عدم پیروی از مجلس و لوایح دانستند لهذا صورت استفتائی تهیه می کنند و به نجف می فرستند و در آن از آخوند و سایر مراجع تقلید می پرسند

چه می فرمائید در خصوص مجلس دار الشوری که فعلا در بهارستان طهران منعقد . است آیا فتوا و احکام مبارکه و خوب متابعت آن ، که از ناحیه ی مقدسه ی آن حضرات در بلاد منتشر شده است، در حق همین مجلس است یا خیر؟ و مخالفت همین مجلس که بعضی عوام ، بعضی مفاسد را بآن مستند می دانند محاربه با امام زمان است یا خیر؟ و ایضا " صدور احکامی که در زمینه مشق ملی و نظامی ، و تاسیس مکاتب بطرز جدید، و تشکیل بانک ملی از آن ناحیه مقدسه است

یا خیر؟ مستدعی است جواب مسئول را بخط مبارک و به مهر شریف مزین فرمایند "

مؤلف کتاب " حیوه الاسلام جواب آخوند را در خصوص استفتاء مذکور چنین ثبت کرده است:

جواب " حضرت غوث المله والدین آیه الله خراسانی

بسم الله الرحمن الرحيم

مفاد احکام صادره از احقر و سایر آقایان عظام دامت برکاتهم ، لزوم موافقت و تشیید همین مجلس محترم ملی شید الله ارکانه و نصر اعوانه است که فعلا" در تهران در بهارستان منعقد است و بحمد الله موجب حفظ بیضه

ص: 216

اسلام (1) و حوزه ی مسلمین و رفع ظلم و تعدیات و حصول مقاصد ، و این متمنائی است که سال های سال آرزو و تمنای آن را داشتیم و ساحت همین مجلس محترم اجل وارفع ومبرا ومنزه است از التباس به این مفاسد و اغتشاشات که مفسدین و مستبدین، برای صرف قلوب علماء اعلام و مسلمین ، احداث و محض مغالطه و افترا به مجلس محترم نسبت داده و می دهند ، و همچنین حکم به وجوب کفائی تعلیم مشق نظامی و تاسیس

مکاتیب واحداث بانک ملی بر وجهی که در ورقه علیحده نوشته شده ، صحیح و از این خادم شریعت مطهره صادر شده است. محمد کاظم الخراسانی (2)

ص: 217

1- اولین باری که اصطلاح بیضه ی اسلام بگویشم خورد در درس فقه استاد سنگلجی ، در دانشکده حقوق تهران بود . استاد سنگلجی که به شوخ طبعی و لطیفه گوئی و نکته سنجی و حاضر جوابی میان دانشجویان شهرت داشت ، روزی به مناسبتی با لحنی خاص فرمودند: برای حفظ و وقایه بیضه اسلام " تا استاد این کلمه را در سر کلاس درس که عده ای از دختران دانشجو نیز در آن حضور داشتند ، برزبان راند تنی چند از پسران دانشجویی اختیار بلند خندیدند. استاد سنگلجی رو به آنان کرده فرمود : " بیسواد نخند. اسلام بیضه داشت ، توفکلی بیضه اش را خوردی

2- با وجود صراحت این تلگراف و همچنین سایر تلگراف هایی که آخوند و سایر مراجع روحانی نجف در خصوص تایید تشیید مجلس شورای ملی به همه جا ، مخابره کرده و آن تلگرافات انعکاس گسترده ای داشته تا بدانجا که مورخ فرانسوی ، مسیو Be rard که مابلا نام او را بردیم ، در کتاب خود می نویسد آخوند فتوی داد که : اقدام علیه مجلس به منزله ی محاربه با شارع دین مقدس ماوخیانت به دولت (اسلامی) است . بالنتیجه مسلمانان باید از هرگونه مخالفتی (با آن) خودداری کنند. نوشته اصلی مورخ مزبور در مورد این فتوی بقرار زیر است : *Agir contre le Madjliss serait combattre le fondateur de notre sainte religion et trahir le Gouvernement . En consé quence les musulmans s' abstiendront de toute opposition*. " آن وقت جای بسی شگفتی است که می بینیم مورخی پرکار و معروف ، که من کتاب امیر کبیر ایشان را با تحسین فراوان خوانده ام، در واقعه تکفیر تقی زاده، از روی عدم توجه و یا عناد، چنین وانمود کرده اند که دستگاه روحانی ، در آن واقعه ، در صدد شکستن مصونیت پارلمانی بوده و در "کتاب" فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت پس از ذکر این مطلب که : " اعتدالیون به سعی سید بهبهانی، از مرجع تشیع نجف ، تکفیر رئیس فرقه دموکرات را در مجلس گرفتند، آخوند ملا کاظم خراسانی حکم به اخراج سید حسن تقی زاده از مجلس صادر کرد (جمادی الثانی 1328). چنین می نویسند : آن دخل و تصرف دستگاه روحانی، در سیاست پارلمانی ، بکلی ناموجه بود و نفس تکفیر کاری نادرست و ناستوده از هر جنبه دیگرش گذشته ، شکننده مصونیت پارلمانی بود . در این جا ذکر چند نکته ضروری است. نخست آن که متن تکفیر نامه و یا اخراج تقی زاده از مجلس چون انتشار نیافت عده ای در صحت آن تردید کردند و آن را شایعه ای بی اساس دانستند، از آن جمله است مرحوم پروفیسور ادوارد براون چه نامبرده در نامه ای که به آخوند نوشته تا حمایت او را نسبت به تقی زاده جلب کند می نگارد : "... عرض دیگری که اگر جسارت نباشد می خواستم عرض بکنم این است که در این اواخر دو کاغذ داشتم از آقای سید حسن تقی زاده و حتی در افواه افتاده که تکفیر شده است اگر چه بعد معلوم شد که این خبر اصلی ندارد و آخوند هم در پاسخی که به او داده می نویسد: ... مقام روحانیت هم که مداخله در این جزئیات را عهده ندارد " دوم آن که خلاف نظر و نوشته مولف کتاب " فکر دموکراسی اجتماعی باید بگوئیم که آن دخل و تصرف دستگاه روحانی در سیاست پارلمانی کاملا موجه بوده و نفس تکفیر هم کاری درست و ستوده و آن چه ناموجه و نادرست و ، ناستوده بوده و می باشد ، داوری بیجای مولف آن کتاب است و لا غیر. چه واضح است که مراجع تقلید نجف ، مجلس را

محلی برای رفع ظلم و تعدیات" و ساخت آن را مقدس و اجل، و ارفع، و مبرا، از هر گونه فساد و اغتشاش می دانسته اند و بنابراین، و همچنین بنا به وظیفه شرعی که به عهده داشته اند، نمی توانسته اند در برابر فساد و آدم کشی تنی چند از نمایندگان مجلس، که در پی زد و بند سیاسی و کسب قدرت بوده اند سکوت اختیار کنند و بگذارند آنان همچنان به اعمال قبیح خود در صحنه سیاست مملکت ادامه بدهند طرفه آن که مولف کتاب "فکر دموکراسی اجتماعی خود بالصراحه اشاره به فساد اعمال فرقه دمکرات (که تقی زاده رئیس آنان بوده) کرده و می نویسد: دستگاه نظمی معمولاً با دمکراتان پیوند باطنی داشت (صفحه 144) و در واقعه قتل یکی از مخالفین حزب دمکرات می نگارند: میرزا حسن خان امین الملک که از عاملان موثر اعتدالی بود، بدست مجاهدین حیدر خانی (که به فرقه دمکرات بستگی داشت) در خانه اش کشته شد نظمی هم آن قضیه را ماست مالی کرد. " (صفحه 145) و درباره اوضاع پارلمانی و زد و بندهای سیاسی نمایندگان، مرقوم می دارند: از کژی های آن وضع پارلمانی، این بود که کار همه آن فرقه ها و گروه ها به ائتلاف و بلکه بیشتر بلکه بیشتر به بست و بند سیاسی می گذشت. آن ائتلاف های ثابت و بند و بست های نا، اصولی پایه های دولت را سست می گردانید و هیئت های دولت را در معرض تغییرات پی در پی قرار می داد، و گاه بحران سیاسی بروز می کرد. فرقه دمکرات، خود در آن احوال عمومی مسئولیت مستقیم داشت. " (صفحه 143) و درباره اعمال آن فرقه می نگارند: خاصه آن که فرقه دمکرات روش ترور سیاسی را هم در جهت اغراض فردی بکار بست. " (صفحه 143) و بالاخره در صفحه 150 کتاب خود به گرفتاری های عمده مملکت اشاره کرده می نویسد: " مسئله مهم و اساسی این بود که دسته بندی و اسباب چینی جای مبارزات صحیح پارلمانی را گرفت و ترور بعنوان ابزار اغراض فردی بکار بسته شد. باید از این مورخ مطلع پرسید، با وجود این همه فساد که خود ایشان در کتابشان به آن فرقه نسبت داده اند دیگر چگونه انتظار دارند که دستگاه روحانی، که در پی برافراشتن مبانی عدل و آزادی و پاکی و نیکی و امنیت و ثبات مملکت بوده است، در برابر آن همه ناپاکی و فتنه جوئی و فساد، سکوت اختیار کند؟ یا "اصلاً مداخله نکند و اگر هم به حکم شرع و بر اثر تظلم مردم دخالت کرد دیگر این مورخ چگونه جرات می کند آن دخل و تصرف دستگاه روحانی را ناموجه ناستوده و نادرست قلمداد کند؟؟ وقتی نمایندگانی که خود باید نمونه تقوی و پرهیز کاری و پایبند به آزادی های فردی و اجتماعی باشند بقول مؤلف "روش ترور سیاسی را در جهت پیشبرد اغراض فردی بکار می برند و با نظمی هم زد و بند می کنند. وقتی مردی روحانی، نظیر آیه الله بهبهانی را به دسیسه و کشند، آن هم آشکارا و بی پروا، تا بدانجا که مردم در کوچه و بازار می خواندند که: تقی زاده گفت و شقی زاده کشت *** کسی را که اسلام را بود پشت آن وقت اخراج تقی زاده از مجلس کاری نادرست بوده؟ و شکننده ی مصونیت پارلمانی؟ اگر آخوند حکم به اخراج تقی زاده از مجلس داده، قطعاً "منظورش شکستن مصونیت پارلمانی و تضعیف مجلس شورای ملی که، خود از بنیان و بنیان گذاران آن بوده، نبوده بلکه عکس هدفش تقویت و تنقیح و پاکسازی و مبرا ساختن ساحت مقدس مجلس شورای ملی بوده از آلوده شدن به سیاست دسیسه و تزویر، و ترور و آدمکشی، و طرد و تقیح این سیاست و در حقیقت این کار وظیفه شرعی آخوند بوده که در مقام مرجعیت تقلید، امر به معروف و نهی از منکر نماید و شرافت و حیثیت مجلس را حفظ کند. چه مسلم است که اگر نماینده مجلسی توطئه گر و دسیسه ساز و فاسد باشد بقول آخوند: "از قابلیت امانت نوعیه لازمه این مقام منیع، بالکلیه خارج، و قانوناً "و شرعاً" منعزل است. بنا بر این نوشتن جمله زیر در آن کتاب که: مجلس بیرون کند؟" اما کسی نگفت آن مرد چکاره است که بخواهد نماینده ای را از نشانه ایست از سخافت راعی و سستی داوری و گستاخی نویسنده اش. بلی کسی نگفت آن مرد چکاره است، زیرا همه می دانستند چکاره است. آن مرد کسی بود که بقول مولف کتاب "حیوة الاسلام": "با دوسلطان ظالم قاهر مقابله نمود تا هر دو را از تحت سلطنت به زیر انداخت. " کسی بود که در بحبوحه رژیم استبدادی محمد علی شاه، فرمان داد که: شاه وقت شاهی است سفاک و جبار و قطاع الطریق" و حکم داد تا آن پادشاه را از مملکت اخراج کنند و وقتی هم اخراج کردند از نجف به نایب السلطنه ایران دستور داد تا زندانیان سیاسی را که در هیچ دوره استبدادیه، چنین حبس دلخواهانه بی مستندی، مشهود نبود آزاد نمایند. " و نایب السلطنه هم در پاسخ دستور او نوشت که: بنا بر مرقومه منیعه، به محبوسین پلٹیکی، که در حبس بودند، مرخصی داده شد. و در نامه خود افزود که: در هر موقع، عمل بر مواعظ حسنه و نیات مستحسنة

آن وجود شریف، به عموم ملت فرض و متحتم است. " باید دید چرا نایب السلطنه ایران، بی چون و چرا، طبق دستور است آخوند عمل کرد و به او، آن طور محترمانه پاسخ داد؟ برای آن که آن مرد، مرجع عالی قدر شیعیان و نایب امام زمان بود، و به اقتضای مقام منبع خود، (ولایت فقیه) امر به معروف و نهی از منکر می کرد و، به این اعتبار حق داشت که حکم به خلع پادشاهی خائن کند تا چه رسد به اخراج نماینده ای خاطی. جای بسی شگفتی است که فریدون آدمیت از درک این حق و حقیقت عاجز مانده! چه نغز فرمود مولای متقیان علی علیه السلام حق در نظر "راد مردان از فضای آسمان و زمین وسیع تر است ولی چشمان ناپاک و کوتاه بین آن را مانند سوراخ سوزن تنگ و تاریک می بیند. "

مؤلف کتاب " حيوۃ الاسلام " که ما تلگرافات مندرج در این فصل را از کتاب او نقل کرده ایم ضمن اشاره به حيله های مفسدين می نویسد:

حيله ی آخری اهل استبداد در زمان استیصال محمد علی میرزا این بود که مجلس منافی با اسلام است و بوسیله عالم نماها در صدد ترویج این حيله آمدند و پیش نرفت، بلکه حق به مرکز خود قرار گرفت. دیگر این که ، هنگام تشکیل بر

ص: 218

مجلس خود را به اسم مشروطه خواهی به میان انداخته، بهر حيله و وسيله بود، خود را جزو مجلس و انجمن و ادارات نموده، و آن هايي که در خارج ادارات مانده، به اسم آزادي که معنی آن را نفهمیده، مرتکب قبایح و مناهي شرعيه و اشاعه فحشا شدند، تا مگر مصداق آن حيله آخري را به ظهور رسانند و به اندازه ای هم به مقصود خود نائل شدند و قلوب مردم را از این اساس منزجر ساختند، از این رو منبع غیرت و حمیت و

ص: 219

حافظ آئین اسلامیت ، حضرت آیة الله این تلگراف عتاب آمیز را به رئیس الوزراء نمودند:

" جناب مستطاب أجل اشرف رئیس الوزراء دام تاییده :

بعد از اعلان فصل 264 قانون وزارت داخله در منع از منکرات اسلامیة و مجازات مرتکب ، چه شد که هنوز مجری نشده منسوخ ، و منکرات ، اشد از

ص: 220

اول شیوع یافت مگر خدای نخواستہ اولیای امور ایدہم اللہ در تحت ارادت چند نفر لا مذہب، و مزدوران اجانب، چنین مقہور، و یا از حفظ دین گذشتہ از مملکت اسلامی ہم چشم پوشیدہ اند کہ در این مواد مہمہ تسامح، و مفسد مترتبہ را وقعی نمی گذارند. علی کل تقدیر، در قلع این مواد فساد عظیم، قبل از انقلاب مملکت، بذل عنایت مجددانہ دین پرستانہ وطن پرورانہ لازم و بشارت انجام عاجلا ماء مول است.

ص: 221

با وجود این مراقبت‌ها و دلسوزی‌ها باز استقرار مشروطیت در مملکت کار دشواری بود، زیرا واضح است که محمد علی شاه و ایادی او و کسانی که مخالف آزادی و مجلس شورای ملی و جان گرفتن نهضت ملت ایران بودند از یک سوی سعی می‌کردند با جعل اکاذیب و انتشار شایعات و ارتکاب منهیات، دستورات مراجع مذهبی را که مردم بدان‌ها ایمان و علاقه داشتند، تحریف و با افترا به رهبران

ص: 222

روحانی موقعیتشان را تضعیف نمایند و از سوی دیگر هر کار زشت و ناروایی را که خودشان می کردند آن ها را برای رفاه حال ملت و حفظ دین مبین قلمداد کنند از این روی است که می بینیم محمد علی شاه که از خشم مراجع تقلید در نجف، هراسان بوده برای توجیه وضع و اقدامات خود تلگراف زیر را به آنان مخابره می کند:

ص: 223

" نجف اشرف جنابان مستطابان ملاذ الانام حجج الاسلام آیات الله في الارضين ادام الله افاضاتهم

از قراری که بعرض رسیده در این موقع که برای جلوگیری اشرار و اعاده ی نظم و امنیت داخله پاره ای از اقدامات کرده ایم، مفسدین فرصت را از دست نداده، و تجمع آلات، و هیئت علماء اعلام را مشهود و نقل پاره ای اقدامات از آن طرف در مزاج عوام القاء بعضی شبهات می نمایند. برای رفع اشتباه خاطر محترم جنابان عالی یادآور می شوم که به کلیه اهالی ایران عموماً و "بذوات محترمه خصوصاً" معلوم است در هنگام ارتحال شاهنشاه مغفور پدر تاجدارم که در اوضاع مملکت و اساس دولت تغییراتی روی داده و مرا برای نیابت سلطنت از آذربایجان به طهران احضار نموده و زمام مهام مملکت بعهد من واگذار نمودند بواسطه نقاهت مزاج هنوز قانون اساسی که علامت مشروطیت دولت بود از صحنه شاهنشاه مغفور نگذشته، بواسطه بعضی از عوائق نمی گذشت، و هر چند عقلای مملکت و علماء این فن، استعداد مشروطیت را در ایران فراهم نمی دانستند و لوازم اقدام این امر بهیچ وجه موجود نبود مخصوصاً چون ترقی دولت و حفاظت ملت را در اتحاد و استقرار مشروطیت

ص: 224

می دانیم، خودم بنفسمه متصدی در این امر شده برای حفظ دین و دولت اسلام شید الله ارکانه قانون اساسی را در حالتی که پدر تاجدارم را رمقی و قدرتی نبود، قلم را در دستش گذاشتم، بعد از آن هم از ساعتی که به تخت سلطنت جلوس کردم تمام هم خود را در استقرار اساس مشروطیت مصروف و تا آن آخر با این قدرت که در خود داشتم و اسباب فراهم بود در پیشرفت این اساس قصور نورزیده ام تا مشروطیت دولت و آزادی ملت استقرار یافت و محکم شد، لکن تا سفا " این آزادی را که از لوازم استقرار مشروطیت بود جمعی مفسد وسیله پیشرفت اغراض باطله و خیالات فاسده خود که مابین و منافی با اساس شرع مقدس اسلام بود قرار داده و در ذهن عوام نوع دیگر رسوخ داده اند، خاصه که در متمم قانون اساسی دیدند که مذهب رسمی ایران مذهب مقدس جعفری است و قانون شریف احمدی است و دیگر آزادی مذهب برای آنان غیر ممکن خواهد بود، بانواع حیل و وسیله گاهی بزبان ناطقین و در ثانی بصور اشاره در روزنامه جات و خرافات عقیده، اذهان ساده عوام را مشوب ساخته مقاصد خود را در ضمن الفاظ و عبارات ظاهر الصلاح به لباس مشروطیت جلوه داده تا چندی عامه را از ذکر مصیبت و پاره ای اعمال خیریه که بنای شرع مقدس بر آن ها استقرار دارد باز داشته و انجمن تشکیل داده و گفتگوی آزادی این طایفه بمیان آورده، دیدم نزدیک است در اساس شرع مقدس نبوی صلی الله علیه و آل رخنه انداخته و مقصود حضرت ختمی مرتبت را که "انی ناریک فیکم التقلین : کتآب الله و عیشرتی . " باشد از دولت اسلام . زائل کنند چنان چه از پاره ای اعمال آن ها البته مستحضر شده اید، و بطوری اغراض خود را در ذهن عموم رسوخ داده اند که علماء اعلام و بزرگان طهران نیز از جلوگیری آن ها عاجز بودند، با آن اقدامات که غرض ورزی و شورش طلبی آن ها نزدیک بود که دولت و ملت را دچار مناظرات عظیمه نمایند و اساس سلطنت شش هزار ساله ایران را متزلزل سازند. بر حسب وظیفه شخصی لازم دانسته که بیش از این تحمل و سکوت جائز ندانم، اولاً برای حفظ دین مبین و دیگری برای نگه داری سلطنت که بخواست خداوندی وقوت بازو و جهد اجدادم بمن تقویض شده است به یمن عنایات حجت عصر

از آن‌ها جلوگیری نمایم و وجود آن‌ها را که اسباب هرج و مرج و بی‌نظمی تمامی مملکت گشته طرد و منع نمایم و چون می‌دانم که برای حفظ حدود و مغلطه کردن برای خاطرهای محترم که اشتباه کاری خواهند کرد و شاید علاوه بر آن چه از جمیع ولایات منتشر ساخته اند نشر دهند لهذا یادآور می‌شوم که مشروطیت را من خود در کمال میل و رغبت امضاء کرده و در استقرار این اساس و حفظ و حمایت مجلس شورای ملی با تمام قوا خواهم کوشید انشاءالله از برکات توجهات مخصوصه و ادعیه جنابان مستطابان عالی امیدوارم در هر نوع سعادت و ترقی دولت و ملت خودم موفق گردم و از باطن آن ذوات مقدسه هر نوع استمداد می‌جویم

آخوند و سایر مراجع نجف که هنوز امیدوار به راه آمدن محمد علی شاه با اساس مشروطیت بودند و نمی‌خواستند اقدام حادی بکنند که موجب خون ریزی شود علی‌الخصوص که شاه قاجار قرآنی را امضاء کرده و به نجف فرستاده و به آن سوگند خورده بود که به مشروطیت وفادار باشد لذا مجدداً در مقام نصیحت کوهی به او برآمده و این پاسخ ملایم را برای او مخابره کردند.

طهران بتوسط آقایان حجج اسلام بهبهانی و طباطبائی و افجه دامت برکاتهم

حضور مبارک اعلی حضرت شاهانه خَلَدَ اللهُ مُلْكَهُ بعد از ادعیه خالصه عرضه می‌داریم پر واضح است که اقدامات مجدانه داعیان، محض حفظ دین مبین، و قوت و شوکت دولت، و ترقی ملت، و ترفیه حال رعیت، و صیانت نفوس و اعراض مسلمین بود و مکرراً هم این معنی را نصحا و خلوصاً تلگرافاً و کتبا بعرض رسانده و بجواب مساعد نائل نشده و حالا دستخط تلگرافی زیارت و موجب کمال اسف و حیرت گردید زیرا که معلوم شد باز انفاس خائنین اثر سمیت خود را بخشیده لزوماً "خالصانه عرض می‌نماییم:

اگر اظهارات ملوکانه همان قسمی را که معمول است مبنی بر واقعیت و بر مضمون شاه ولایت علیه السلام که خَيْرُ الْمَقَالِ مَا

صَدَقَهُ الْفِعَالُ تطابق داشت چنین روزگاران سیاه برای دین و دولت و ملت دست نمی داد و اتلاف نفوس و اعراض و اموال مسلمین به این حد منتهی نمی شد و چنان چه هم کامله ، در این موقع "واقعا" به اصلاح مملکت ، متوجه بود این اغتشاشات مملکت ویرانه ساز ، خصوصا " در آذربایجان ، که زیاده از هزاران نفوس و اعراض تلف شده و می شود نمی شد ، و سرحدات مملکت ، چنین بی صاحب نمی ماند ، و پای اجانب به مملکت باز نمی شد .

و در تهران با آن امنیت به چنین هیئت موحشه تشکیل اردو نمی فرمودند دفع مفسد ، و قلع و قمع فرقه ضاله بایه خذلهم الله را ، بوزارت عدلیه ارجاع ، بعد از ثبوت شرعا " بر وفق قوانین مشروطیت ، اسهل ما یکون ، و موجب مزید استحکام و اتحاد دین و دولت می شد ، مگر گرفتار شدن آن صاحب اعلانات ، کفریه که از لسان بایه منتشر می نمودند بعرض اقدس رسیده هزاران افسوس که مفسدین نمک شناس محض پیشرفت مقصود خودشان ساخت ملوکانه را به چنین اقدامات که موجب یاس کلی و تکرر نقض عهود و ایمان موکده آلوده و این عهد فرخنده را که سزاوار بود سر دفتر سعادت گردد دچار چنین بدنامی های ابدی نمودند و علی ای حال بدیهی است که حفظ دین مبین و استقلال دولت اثنی عشریه شید الله ارکان ها بعدم تخطی از قوانین مشروطیت متوقف و الزام به آن بر قاطبه مسلمین خصوص بر شخص اقدس شاهانه از اهم واجبات است و این اقدام اخیر گر چه موجب یاس کلی است چنان چه مفسدین باز هم ذات اقدس را بحالت دین پروری و مملکت داری بگذارند امید است انشاءالله به حسن تدارک و اقدامی که کاملا موجب رفع وحشت عمومی باشد مبادرت فرموده و به گسیختگی کلی که خدای نخواستہ تکلیف حفظ دین مبین و دولت و اعراض و اموال ملت اقتضای دیگری خواهد داشت رضا نخواهند داد. انشاء الله "

پاسخ آخوند و دیگر علمای نجف به تلگراف محمد علی شاه بسیار هوشمندانه و متین و در عین حال سخت بود. چه محمد علی شاه در تلگراف خود سعی نموده بود که علمای نجف را فریب داده و با اغوای آنان به ستم کاری در مملکت ادامه بدهد ولی وصول پاسخ علمای نجف به تهران موجبات تشویش خاطر او را فراهم کرد.

یحیی دولت آبادی مؤلف کتاب " حیات یحیی " در خصوص تلگراف آخوند و سایر علمای نجف می نویسد:

بعد از رسیدن این تلگراف به محمد علی شاه حواس او پریشان شده روحانیان درباری را دعوت کرده با آن ها صحبت طولانی می دارد و می گوید علمای نجف مرا محارب خوانده اند من اگر اقدامی کرده ام به پیشنهاد و با مشورت با شماها بوده است. حال هر طور می دانید جواب علمای نجف را بدهید.

آقایان هم با نهایت افسردگی از حضور شاه بیرون آمده در صدد می شوند با روحانیان موافق خود در ولایات بست و بند تازه نموده بلکه بتوانند بقوت اجتماع از تعرضات رؤسای روحانی نجف جلوگیری نمایند و نتیجه نمی گیرند

حقیقت این است که توده مردم که از ستم و خود خواهی شاه مستبد قاجار به تنگ آمده بودند به آن دسته از علماء که با دربار محمد علی شاه ارتباط داشته و جیره خوار او بوده اند علاقه و ایمانی نداشتند. ملجاء و پناه گاه آن ها همیشه مراجع تقلید و علمای نجف بوده است

از این روی است که می بینیم آن ها تلگراف های داد خواهی و استمداد از شهرهای مختلف ایران به نجف مخابره می کرده اند. در این گیر و دار هم وقتی اوضاع پریشان و جور و تعدی و ستم شاه به اوج خود رسید از رشت و تهران تلگرافات دیگری به نجف واصل شد بدین مضمون :

تلگراف از رشت به مقام ریاست روحانی :

ص: 228

اعلی حضرت خلف عهد مشروطه نموده و علمای تهران و امنای مجلس مقدس محصور وعده مقتولین غیر معلوم، اعراض، و انفس، و اموال، در معرض تلف، فکری به جهت ملت ایران بفرمائید، و بهر قسم رای قرار گیرد در حفظ دین اقدام بنمائید مطاع و لازم الاتباع است و

تلگراف از تهران به نجف :

"چند روزی اعلی حضرت بدون بهانه، در خارج دروازه ها تشکیل اردو و چند نفر از امراء را بعد از دوسه روز حبس تبعید، ملت در کمال استیحاخ و خوف قتل نفوس فوق العاده ولایات ایران تعطیل عمومی، اقدامات مجدانه سریعا، نتایج فوراً " لازم است . "

آخوند اول این تلگراف را به تهران مخابره می کند :

تلگراف مقام ریاست روحانی به تهران

جناب " مشیر " السلطنه این تلگراف را به شاه برسانید

اگر چه داعیان را عمر به آخر رسیده و در این میانه، جز حفظ بیضه اسلام، و استقلال مملکت، و بقاء سلطنت شیعه، و رفع ظلم، و ترفیه حال عباد غرضی نداریم ولی چون هر چه از اول امر تا کنون اقدام در اصلاح و اتحاد، بین دولت و ملت کردیم، و راه را از چاه نمودیم، و دولت را بهمراهی با ملت دعوت کردیم بهرلسان که ممکن بود، مضار و مفساد این گونه اقدامات وحشیانه را، ظاهر ساختیم تا بلکه رشته این اتحاد نگسلد و امنیت در مملکت قائم گردد، تا این مشت شیعه، از چنگال ظلم جمعی، از حکام ظالم خونخوار خود پسند نجات یابند و در اصلاح مملکت، یکدل و یک زبان بکوشند تا این مقدار قلیل مملکت اسلامی، برای مسلمین باقی بماند و مانند ممالک از دست رفته، مسجد ایشان کلیسا نشود و احکام شریعت مطهره پایمال سلاطین کفر نگرده، بر عکس همه را دولت به وعده های عرقوبی گذرانید و در اظهار مساعدت و همراهی، فروگذار کرده، باطنا " بخیال خود

ص: 229

مشغول بوده، با این که می دانستیم تمام مفاسد حادثه، از تحریکات دولت و دولتیان خائن است، از محض حفظ مراتب اغماض نمودیم، و از نصیح و خیر خواهی خودداری نکردیم، تا آن چه را که از آن، حذر داشتیم واقع شد، و رشته اتحاد دولت و ملت یکباره گسیخت، و خائنین دین و دولت، خبث باطن را ظاهر ساخته باز بر حسب وظیفه شرعی در مقام اصلاح کوشیدیم تا این که این رشته گسیخته را دوباره متصل سازیم ولی هنوز مرکب تلگرافات همراهی و مساعدت نخشکیده، تلگرافی که تمام بی معنی و سراپا مخالف با قواعد مسلمانی بود، رسید حرکاتی را که تماما "، جراحت قلب صاحب شرع مطهر و صدمه بر وجود حضرت حجة علیه الصلوة است، با کمال بی شرمی، جهاد فی سبیل الله شمرده پیروی چنگیز را، دین داری، و تخریب اساس اسلام را، مسلمانی و تسلیط کفار روس را بر جان و مال مسلمین، ترویج شریعت نام، نهاده و به اغوای خائنین، دین، و عالم نمایان، غدار این همه هتاکی، با کمال جسارت، افعال خود را، مستحسن شمرده تا ما را مجبور به آن چه متحذر از اشاعه و اظهار آن بودیم نمودند. (قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا)

پس از این تلگراف آخوند تلگراف دیگری خطاب به علماء تهران نمود بدین مضمون :

تلگراف مقام ریاست روحانی به عموم ایرانیان

خدمت عموم علماء اعلام و قاطبه مسلمین غیور ایران دام تا پیدهم مصد عیم

امروز به توسط مکتوب معلوم شد، چندی است ایران، در کمال اغتشاش و جمعی از مسلمانان مقتول، و آن چه تلگراف به اطراف نموده و تظلم کرده اند، نتیجه استبداد مانع از وصول و جلوگیری بوده است در حین اطلاع اعلام می داریم تا بحال محض حفظ نفوس و نوامیس و اموال شماها، آن چه باید و شاید، کتبا و تلگرافا "، با شخص شاه مخبره و مکاتبه نموده و به دلیل و برهان، توقف، دولت ایران،

و حفظ ممالک محروسه اسلامیه را، از استبداد دشمنان، بر کمال مساعدت و همراهی با ملت مدلل داشتیم و از نصایح خیرخواهانه فروگذاری نکردیم، لکن بواسطه خاطر چند نفر مغرض خود خواه به اریکه سلطنت، تمام عهود و پیمان موکده خود، حتی و مهر کردن ظهر کلام الله شریف را، نقض و به قرآن مجید استخفاف، و به سفک دماء هتک اعراض و نهب اموال، شد آن چه شد، باز هم اگر غیرتمندان ایران به صبر و سکوت بگذرانند، عما قریب است که العیاذ باللہ اسلام کنیسه و روضه منوره حضرت ثامن الائمه صلوات الله وسلامه علیه، پایمال کفار خواهد شد "ولا ارانا الله ذلك" وعلیهذا عموم مسلمین با غیرت، خاصه عشایر و ایلات تمام ممالک محروسه و سرکردگان لشکری و قزاق که همواره حارس و حامی ملت بوده بدانند که جد و جهد، در استحکام اساس قوم مشروطیت، که بنای آن بر امر به معروف و نهی از منکر، و رفع ظلم، و اشاعه عدل، و حفظ دین و دولت اسلام، به آن متوقف است بمنزله جهاد در رکاب امام زمان صلوات الله و سلامه علیه و اطاعت حکم بر ائتلاف نفوس عزیزه مسلمین مثل اطاعت یزید بن معاویه است تلگرافات عدیده هم را سا بتوسط سیم قصر به بلاد نموده ایم و گمان نداریم که برسد.

مؤلف کتاب "حیوة الاسلام" می نویسد مقام ریاست روحانی به همین مضمون تلگرافی به تمام عشائر و ایلات و سرحد داران آذربایجان و اردبیل و قرچه داغ و مشکین و میانج و ماکو و همچنین به ایلات بختیاری و قشقائی و سایر طبقات مردم مخابره نمودند و می افزاید:

و در این وقت محمد علی میرزا و اعوانش دیدند که مقام ریاست روحانی "جدا مخالف با حرکات خود سرانه آن هاست، و مانع از اجرای مقاصدشان می باشد، و محض آن که شیرازه کارشان یک مرتبه از هم پاشد، بدست و پا افتاده متوسل سلطان عثمانی شده در حالی که آن هم اعلان مشروطیت در ممالک عثمانی داده بود و به توسط سفیر به بابعالی شکایت برد که سه نفر از علمای عراق، مایه هیجان ایرانیان شده و جلوگیری از ایشان لازم است با بعالی چنین جواب داد که با حریت تامه

عثمانی هیچ موقع این گونه سخنان، نمانده و از ما هیچ بر نیاید، و حال آن که بر ما معلوم است که آقایان ثلاثه، جز مطالبه حقوق ملیه، چیزی نخواستند و علاوه بر این ها روسای مذهب و قاید ملت شمایند بر پادشاه است پیروی احکام آن ها

و چون به آخوند خبر رسید که محمد علی شاه می خواهد به اعتبار جواهرات سلطنتی از سایر دول قرض بگیرد، و آن را صرف سرکوبی ملت ایران بکند، آخوند در ابتدا یک تلگراف به انجمن سعادت ایرانیان که در اسلامبول بود، بدین شرح مخابره کرد

به موجب "شکایات واصله از ملت ایران مجدداً" دولتیان در خیال خواسته وجه خطیری از دول مجاوره استقراض و صرف سرکوبی ملت ایران کند، لهذا لازم است از جانب این خدام شرع انور که روسای روحانی ملت ایرانیم بتوسط سفراء و جراید رسمیه دول معظمه به همگی رسماً "اعلام نمائید که بموجب اصل 24 و 25 نظامنامه اساسی دولت ایران حق هیچ گونه معاهده و استقراض، بدون امضای پارلمان ندارد، و امروزه انجمن ایالتی تبریز بجای پارلمان ایران است اگر قرضی بدون امضای انجمن شده یا بشود ملت ذمه دار ایفای آن نخواهد بود.

و باز به توسط همان انجمن تلگراف زیر را برای سفرای دول مخابره کرد

"تلگراف" مقام ریاست روحانی به سفراء دول

مقام ریاست روحانیه اسلامیة ایرانیه باقتضاء مقامیه خود خاطر آن جنابان را متوجه می خواهد که ایران نظر به استقلالیت تامه ایکه دارد، تمام معاملاتی که از قبیل استقراض و رهن و امتیاز و هر نوع مقاوله را، که امضاء نکرده و موافقت با قانون اساسی نداشته باشد و با حکومت غاصبه حاضره منعقد شده باشد،

بمقتضای بند 22 و 24 و 25 قانون مزبور، معتبر نخواهد شمرد و همانا جواهراتی که در خزانه طهران موجود است متعلق به شاه نیست مال ملت ایران است و هر گونه رهن راجع به آن ها و مقاوله و امتیاز دیگر که با هر دولت و بانک اجنبی صورت وقوع یافته باشد به حفظ حقوق ملکیت خود صحیح و معتبر ندانسته، همه را کان لم یکن خواهیم

شناخت مستدعی آن که این معروضات را بحکومت متبوعه خود تبلیغ ، و احترامات صمیمانه ما را که هرگز روی نقصان و زوال نمی بیند به مودت مخصوص بپذیرند

و برای این که تبه کاری و ستم محمد علیشاه را به تمام دول دنیا برساند و تعدی و تجاوزاتی را که شاه مستبد قاجار بر ملت ضعیف خود روا داشته به آن ها بنمایاند تلگراف زیر را مخابره فرمود:

"تلگراف مقام منبع ریاست روحانی به تمام دول

دول متمدنه دانسته اند که سال های دراز در خصوص استرداد حریت طبیعی و خدا دادی ملت ایران از دولت مستبد خود در کشاکش ها بود ، تا در آخر سال سلطنت مظفرالدین شاه ملت حقوق طبیعی خود را استنفاذ نمود و دولت ایران رسماً از استبداد به مشروطیت تحول نمود، قانون اساسی که اساس مشروطیت دولت است نوشته به امضای مظفرالدین شاه رسید، محمد علی شاه در ولی عهدی و ابتداء جلوس دو مرتبه قانون مذکور را امضاء نمود و در عهده گرفت که او و اخلاف ، ابدالدهر از حدود مواد آن تخلف ننمایند و سه مرتبه رسم تحلیف به عمل آمد معذک زمانی نگذشت که علانیه خلف عهد و نقض یمین نمود و اعمالی بر خلاف غالب مواد قانون اساسی ارتکاب نمود مجلس پارلمنت را توپ بست مبعوثان ملت را مقتول و منفی و محبوس ساخت ، جرائد را بالتمام از انتشار ممنوع داشت، و مدیران جرائد را سر برید و شکم درید، محاکم را بست ، تلگرافات که عروق مملکت و عمده اسباب اتحاد ملت بود ، از مخابرات ممنوع داشت پست خانه را تعطیل ، خطوط را تفتیش کرد، و راه ها را به تحریک مغشوش و تجارت را که روح مملکت و سبب ثروت ملت است ، بکلی محو نمود، و جمعیت ها را از اجتماع منع نمود ، و بر صغیر و کبیر رحم نکرد و مستبدانه مال و جان آن ها تاختن کرد عمارات عالیه ملت را منهدم و ویران ، و اموال آن ها را نهب و غارت داد، هر کس اسم حریت بر زبان آورد، زبانش را قطع کرد ، سلاح ملت را از ایشان به غضب ضبط نمود ، حال که ملت در آخرین نفس است به چند حکم مستبدانه اقدام کرده یکی آن که در این وقت که زبان ملت را بریده و اظهار حقوق

خود عاجز، نموده، از بعضی افراد ملت سند رفع ید، از مشروطیت، و امضاء استبداد بالمجبوریه و داشته مهر کرده اند دوم این که می خواهد از جانب خود، عموم امتیازات، به اجانب دهد، و تحصیل وجه نموده باشد.

از آن جایی که این شاه خود پرست تمام حسیات ملت را باطل نموده و بدرجه محور رسانیده که نه پارلمان دارد و نه جرائد، و نه محافل، و نه بر اعراض و اموال و نفوس از تطاولات دل بخواهانه او ایمن، لهذا از جانب بقیه السیف ملت ماها که روسای روحانی ملت هستیم بر حسب مکالمات شفاهانه و مراسلات کتبی مکلف به ابلاغ هستیم، که بتمام دول متمدنه دنیا برسانیم که در محافل سیاسی و غیر، سیاسی، مذاکره این سد حکم مستبدانه را نموده بدانند، امضایی که از طرف افراد ملت به استبداد دولت گرفته شده، جبری و از درجه اعتبار ساقط و استقراضی که دولت، از تاریخ مشروطیت به عهده ملت کرده باشد، ملت ذمه دار ایفاء وجه استقراض نخواهد بود، و امتیازاتی که در این زمان، به اجانب داده می شود، امضاء و اجازه ای ندارد، و لغو و باطل خواهد بود، این شاه، با سایر قطاع الطریق یکسان است، این ورقه فعلا " ورقه رسمی ملت ایران شمرده می شود، که توسط جمعیت اتحاد و ترقی ایرانیان مقیمین علیه به مجلس الاخی اعلام گردید. "

پس از مخابره ی این تلگراف بود که آخوند آن تلگراف معروف خود را که در سر آغاز فصل پیش آوردیم " الیوم همت در دفع این سفاک جبار و دفاع از نفوس و اعراض و اموال مسلمین از اهم واجبات و دادن مالیات به گماشتگان او اعظم محرمات ... است به ملت ایران مخابره کرد.

در این هنگام پشت محمد علی میرزا، از تدبیرات این مرد جلیل شکسته شد قوه مالیه را، چه از داخله و چه قرض از خارجه، باب آن را، به رویش مسدود نمود و استقلال مملکت که بواسطه امتیازات متزلزل بود، مستحکم و پایدار نمود و قوای لشکری او را از هم گسیخته نمود، حتی آن که بواسطه احکام مزبور کثیری از انصارش به اهل تبریز ملحق، و زیادی، سلاح انداخته قرار نمودند، و عده ای که قیام نمودند از این کار نشستند، والا کجا دو محله از تبریز، در قبال این سفاک، و آن قبایل خون خوار، می توانست قیام نماید، با آن که وجهه، تمام بزرگان و گردن کشان و رؤساء و حکام و اعیان و ملاکین بطرف محمد علی شاه بود، چون در، مشروطه صغیر، که زمان عدم ظهور مخالفت او بود، فهمیدند که معنی مشروطیت نه تنها لجام نمودن سلطان است، بلکه لجام نمودن هر ظالمی و حاکمی و قاضی و اربابی است نسبت به زیر دستان ...

باری پایان کار محمد علی شاه را پس از تلگراف آخوند و قیام مجاهدین و تصرف پایتخت از طرف آنان در فصل قبل دیدیم وقتی خبر عزل او و جلوس فرزندش احمد شاه به نجف رسید آخوند طی تلگرافی مردم را به آرامش دعوت کرد و از آنان خواست که من بعد مالیات بدهند. متن آن تلگراف چنین است

توسط انجمن های ایالتی و ولایتی به عموم ملت ایران اعلام می شود :

ارتفاع حکم اداء مالیات و لزوم اهتمام در رفع انقلابات را سابقاً " بعد از تغییر سلطنت اعلام، باز هم تاکیداً " اظهار می شود الیوم حفظ مملکت اسلامی، به امنیت کامله و تمکین از اولیاء دولت، متوقع، و اندک انقلاب، موجب مداخله اجانب، و دشمنی به دین مبین اسلام است . "

آخوند سپس طی تلگراف هایی که برای ناصر الملک (1)

نایب السطنه

ص: 235

1- پس از این که محمد علی شاه از سلطنت خلع شد فاتحین تهران مرحوم عضدالملک را که شیخ خانواده قاجار و مردی موقر و متین بود به نیابت سلطنت انتخاب کردند و چون او در آغاز کار مجلس دوم در گذشت ناصر الملک را به جانشینی او برگزیدند. ناصر الملک همدانی در تمام دوران استبداد صغیر در اروپا بود و پس از پیروزی مشروطه خواهان بایران بازگشت ولی از پذیرفتن هر گونه شغلی امتناع ورزید و سپس بعنوان معالجه فرزندش راه اروپا را در پیش گرفت. از آن جا که مردی روشنفکر و تحصیل کرده و اروپا دیده و بسیار مورد توجه و احترام عامه مردم بود مجلس دوم او را بسمت نایب السلطنه انتخاب کرد و مراتب را تلگرافاً به او که در آن وقت در پاریس بسر می برد اطلاع داد ولی ناصر الملک از آمدن به ایران و قبول نیابت سلطنت تا مدت ها خودداری می کرد تا این که آخوند و شیخ عبدالله مازندرانی طی تلگرافی او را تشویق به آمدن به ایران نمودند و او هم بر اثر آن تلگراف در صفر سال 1329 وارد تهران و مشغول انجام وظایف خود شد

و وزارت جنگ و وزارت داخله و ریاست مجلس شورایی ملی فرستاد از مجاهدات امراء و سرداران عظام ملی ، و مجاهدین دین پرست وطن خواه طبقات ملت ایران در استقرار اساس قویم مشروطیت تشکر کرد و به آن ها پندهای نیکو داد که در ایجاد "قوای حربیه نظامیه که اهم تکالیف فوریه و مایه نجات مملکت از مهالک و قطع تشبثات اجانب است بکوشند و از منهیاتی که دولت قبل مرتکب آن می شد از قبیل تکثیر ادارات مضره و توسیع دوائر مفسده و صرف مالیه مملکت از مال ملت مظلومه پرهیزند و

عفو عمومی بدهند و محبوسین سیاسی را که در هیچ دوره استبدادیه چنین حبس دل بخواهانه بی مستندی مشهود نبود آزاد نمایند و عشاق "آزادی" پاریس را قبل از آن که تکلیف اللهیه عزاسمه درباره آن ها طور دیگر اقتضاء کند

ص: 236

به سمت معشوق خود رهسپار و خود و ملتی را آسوده و، این مملکت ویرانه را، به غمخوارانش واگذارند

تا بجبران شکستگی و تدارک خرابی و سد ثغورش پردازند و بعون الله تعالی و حسن تاییده، اولیاء امور و احياء فرمایندگان ایران و مبعوثان دین پرست ایده‌هم الله تعالی هم مرعوبیت از هیاهوی آن دسته دشمنان دین و وطن را بکلی کنار گذارده، به اتفاق و اتحاد کلمه عموم آقایان علماء اعلام و امرآ و سرداران عظام، و مجاهدین با غیرت و حمیت و وطن خواه و قاطبه ملت ایران مستظهر، و مجدانه و بدون هیچ پروا در مقام شست و شوی و اصلاح این مفاسد بر آمده تمام این ترتیبات مفسده و اداره سازی ها و معاش های دشمن پرور را القاء، و تحمیلات خارجه از حد، تحمل ملت را اسقاط و ایادی افسادیه اعادی دین و وطن را از مداخله در امور مملکت و ملت بکلی مقطوع و هر کس را از فسادش "کاملاً ایمنی نباشد و جوباً بسمت معشوقش گسیل داشته و قوانین مملکتی را بکلی، با حضور هیئت مجتهدین عظام نظار، که سابقاً به مجلس محترم معرفی شدند، مطابق قانون اساسی عاجلاً مترصد، و از منکرات اسلامی، و منافیات، مذهب، بکمال شدت و سختی جلوگیری فرموده،

از ادارات مملکتی به اقل ضرورت اکتفا، و مستخدمین در کلیه ی ادارات خصوصاً در عدلیه را از مردمان با قناعت و دیانت و صحیح المسلك و العقیده انتخاب و مصارف را همه به اقل آن چه ممکن شود، برقرار فرموده، معظم مالیه ماء خوده از ملت را در ترتیب قوای نظامیه و تشکیل قشون منظم، که اهم واجبات فوریه و وسیله منحصره حفظ دین و استقلال مملکت است، مصروف و....

ناصر الملک نایب السطنه ایران به تلگراف مفصل آخوند که حاوی دستورات برای مملکت داری بود چنین پاسخ داد :

"محضر شریعت مطهر حضرت مستطاب کھف الانام حجة الاسلام

غوث الملة والدين قدوة الخاص والعام و ملجاء الاسلام والمسلمين ناصر الحق المبين آية الله آقای آخوند ملا محمد كاظم الخراسانی
دامت برکاته

از مدلول گرامی تلگراف منبع مورخ 29 جوزا بر ترقیات قوای عسکریه و اطمینان قلوب عامه طبقات که باعث استقلال و استقرار مملکت و آسایش ملت و در واقع و نفس الامر حاوی تعلیقات و دستورالعمل های لازمه بود اطلاع کامل حاصل و موجب بسی خوشوقتی خاطر و باعث مزید عوالم قلبیه شد

در هر موقع عمل بر مواعظ حسنه و نيات مستحسنة آن وجود شريف به عموم ملت فرض و متحتم است .

در اجرای مدلول تلگراف رفیع فورا به محل های مفترضه احکام اکیده صادر شد ز جای واثق به فضل خداوندی حاصل است که در تشکیل فقرات مرقومه ، به نوعی مراقبت و مواظبت شود که موجبات آسودگی خاطر شریف آن وجود مبارک ، کاملاً به حصول پیوسته و به اهتمام محبوسین پلیتیکی که در حبس بودند ، در ضمن عقود عمومی ، بنا به مرقومه منیعه، مرخصی داده شد. در ترتیب قوای نظامی که برای حفظ بیضه اسلام ، از واجبات دینی محسوب می شود ، اوقات عموم اولیای دولتی مصروف این کار است ، و تا قوای نظامی به اسلوب جدید در تحت نظام در نیاید، یقین مقابله با دشمنان غیر ممکن خواهد بود . بر ذمه هر فرد از مسلمین فرض است که در حفظ ثغور و حدود اسلامیان ، که در واقع حفظ بیضه اسلام است، خود را حاضر و آماده سازند و بر اولیای دولت لازم است که اسباب و ادوات آحاد نظامی را فراهم بیاورند انشاء الله ، به همت پیشوایان دین مبین و توجهات مکنونه حضرت آیه الله کوتاهی در این باب نخواهد شد . "

با این که تلگراف ناصر الملک نایب السطنه ایران اطمینان بخش بنظر می رسید و مبشر دوره نوی بود ولی این پایان کار و پایان بدبختی ها نبود زیرا آخوند می بایست برای حفظ حقوق ملت ایران، با قدرت ستم کار دیگری ، که امپراطوری قوی پنجه روسیه تزاری بود ، دست و پنجه نرم کند. ما در فصل بعد ماجرای این رویا رویی را از مد نظر می گذرانیم

ذلیل ترین اقوام جهان مردمی هستند که کوچه های شهرشان میدان تاخت و تاز علی علیه السلام

فصل هجدهم: آخوند و تجاوزات بیگانگان

کتب تاریخی ما مشحون از تجاوزات بسیار و تعدیات بیشمار و مداخلات موهن و شرم آور روسیه ی تزاری و رقیب، زیرکش، انگلستان استعمارگر بوده. است هر کدام از این ها، با استفاده از ضعف حکومت ایران، که خودشان پیوسته در تضعیفش کوشا بوده اند، در عرض قرن ها، سعی کرده اند تا منافع خود را، با اسباب چینی و طرح دسائس گوناگون تامین کنند و در حقیقت ایران و سرنوشت ملت ستمدیده اش، در طی قرون گذشته، همواره دستخوش مطامع پلید این دو ابرقدرت وقت بوده است.

دولتین روس و انگلیس به رقابت با یکدیگر و برای چپاول هرچه بیشتر منابع و ثروت های ملی ایران هر وقت پایه های حکومت مرکزی را در ایران سست می یافتند، به بهانه ی حفظ منافع تجاری و صیانت جان و مال اتباع خود فوراً قشون وارد خاک ایران می ساختند.

در انقلاب مشروطیت، و در بحبوحه ی قیام ملت برای سرکوبی دولت فاسد وقت، سربازان روسیه تزاری به بهانه ای که در فوق معروض افتاد هم چنان در ایران بودند و بهیچ وجه مایل نبودند که از مملکت ما خارج شوند.

حضور مداوم بیگانگان در ایران و فجایعی که مرتکب می شدند، به منزله خاری در چشم وطن پرستان و آزادی خواهان بود اینان چون به تنهایی

قدرت مقاومت در برابر روسیه تزاری را نداشتند ، باز چشم امید به مراجع دینی خود دوخته بودند ، تا بلکه آنان بتوانند با نفوذ معنوی که در میان توده های مردم داشتند ، چاره ای برای دفع روسیان بیندیشند ، و بطوری که می دانیم ، رهبران دینی نیز آرزویی جز استخلاص میهن از شر بیگانگان نداشتند

به همین علت است که می بینیم آخوند که در آن وقت مرجع تقلید شیعیان بوده ، با همراهی شیخ عبدالله مازندرانی این ، تلگراف را به مجلس شورای ملی از نجف مخابره می کند:

مجلس محترم شورای ملی شید الله تعالی ارکانه

در این مدت ده ماه که از افتتاح مجلس گذشته پیوسته وصول بشارت خروج قشون روس و تخلیص از تمام شعب مداخلات و تجاوزات ظالمانه را ، به حسن مراقبت مبعوثان عظام ملت ، ایدهم الله تعالی عظام ملت ، ایدهم الله تعالی ، مترصد ، و بعد از ترک رسم عید ، مشرف به حصول ، و بواسطه تعاقب بحرانات وزراء ، و سایر عوائقی که اغلب به دسائس ظاهره و خفیه مشید بود ، معوق ماند ، حالا با این که کابینه ی جدیدی انجام این اهم تکالیف را به موجب مکاتیب واصله سریعا " تعهد نموده باز هم بد بختانه می بینیم به امروز و فردا می گذرد.

اساس قویم مشروطیت و استقلال وطن ، بلکه ارکان دیانتیمان ، در تزلزل ، و روح ملیتمان در خطر و حقوق وطنیه ملیه ، بلکه بشریه مان لگد کوب ، و تکلیف دینی اسلامی زیاده بر این به انتظار نشستن ، دست روی دست گذاردن ، را اقتضاء ندارد.

اگر حقوق بین المللی مرعی و قوانین آن منظور است سکوت تا کی؟؟ انتظار تا چند؟؟ و اگر مجرد الفاظی بدون واقعیت و خالی از حقیقت است ، البته عموم علماء و قاطبه مسلمین هم از مقتضیات اسلامیت خود رفع ید نخواهند کرد.

و عجالتا " مجاهده اقتصادی ترک امتعه روسیه بالکلیه . که اولین

قدم دین داری و وطن خواهی است، بعون الله تعالی و حسن تا پیده ، باید سریعاً " اقدام شود. علی کل حال نتیجه را "عاجلاً" مترصد و جواب تلگراف سابق در خصوص جواب یادداشت سفارتین را هم منتظریم ."

وصول این تلگراف به تهران ، و انعکاس این مطلب ، که آخوند قصد تحریم امتعه روسی را دارد باعث اضطراب دولت روسیه تزاری گردید و به ژنرال قنصل خود در بغداد دستور داد تا توسط وکیل خودشان در نجف مراتب نگرانی دولت روسیه را از اقدامات آخوند به اطلاع او برساند. متن نامه سرکنسول روس چنین است:

مکتوب ژنرال قنصل روس از بغداد بتوسط وکیل خودشان آقای ابوالقاسم شیروانی مقیم نجف اشرف به مقام منبع ریاست روحانی اسلام ،
26 شهر صیام

جناب آقای ابوالقاسم شیروانی! به خدمت حضرت آیه الله آخوند ملا محمد کاظم خراسانی مشرف شو و عرض کن، از مثل ایشان ، که به فراست و کیاست و اصابت رای ، مخصوصند، سزاوار است که در امور غور رسی فرمایند ، و بقول بعضی ارباب غرض مسارعت و اقدامی نفرمایند.

بعضی اروپائیان که با دولت روس غرض و عداوت دارند ، بعد از محاربه اخیر که برای دولت روس اتفاق افتاد تا به حال، همیشه در صدد هستند که بهر وسیله منابع ثروت و مالیه دولت مشارالیه را ، که در عروق مملکت به منزله خون است ، تقلیل و آن دولت را ضعیف کنند بعضی ایرانیان هم در این مقصد با آنان شریک ، و محض عداوت و غرضانیت با روس بدون این که دواعی وطنیت نسبت به ایران منظور باشد، می خواهند برای دولت روس اسباب اشغال و تقلیل مالیه فراهم کنند و به این غرض ، جهاد با روس و تحریم امتعه روسیه را خدمت حضرت آیه الله جلوه می دهند ، البته این معنی بر حضرت معظم الیه نباید مستور باشد که اگر اعلان به جهاد کنند ، البته شیعه ایران چنان استعدادی که بتوانند با دولت با عظمت و اقتداری مثل روس مقابله کنند ندارند

و اگر تحریم تجارت کنند مال التجاره ایکه از ایران به روسیه می رود

خیلی زیادت‌تر است از آن چه از روسیه به ایران حمل می‌شود، و در این صورت البته روس هم نسبت به مال التجاره ایران همین معامله را خواهد کرد و بالاخره ضرر و خسارت آن بر ملت ایران، از ضرر و خسارتی که به ملت روس از این جهت وارد می‌آید زیادت‌تر خواهد بود

دولت روس قشونی را که در ایران ساخلو نموده است وقتی که بدانند برای تجارت او ضرری متوجه نخواهد بود اعاده خواهد داد و برای ایران هم این معنی عین صلاح است، رجال احرار ایران که صاحبان نفوذ و اعتبارند و اکثریت هم دارند در همین رای موافقند و مخالفین این رای در ایران، عدد اقل نفوس، و اعتباری هم ندارند، از بزرگ با سیاست و کیاستی مثل حضرت معظم‌الیه، البته سزاوار چنان است که عاقبت و خیمه این اقدامات بر علیه روس را غور رسی فرموده به اقوال ارباب غرض مسارعت و ترتیب اثر نفرمایند . .

امضاء اورلیوف

پس از وصول این نامه آخوند به فرزند ارشد خود میرزا مهدی (که خود نیز از آزادی خواهان و دست راست پدر در مبارزه با استبداد و استقرار مشروطیت بود) دستور داد تا به نامه سرکنسول روس پاسخ لازم را بدهد و او هم طبق دستور پدر این نامه را در جواب نوشت:

جواب مقام منبع ریاست روحانی اسلام بتوسط آیه الله زاده خراسانی متع الله المسلمین بطول بقائه

جناب آقای ابوالقاسم شیروانی سلمه الله تعالی

مکتوب جناب جلالت مآب جنرال کنسول دولت بهیه روس، به نظر مبارک حضرت آیه الله روحی فداه رسید، فرمودند ابلاغاً معروض شود:

در خصوص عداوت و غرضانیت داشتن بعضی با دولت بهیه روس، "فرضا چنان چه فیما بین بعضی اروپائیان، و دولت بهیه، سابقه غرض و عداوتی باشد یا نباشد، احدی از رجال ملت و دولت ایران، با آن دولت بهیه، جز روابط جواریه و

ص: 242

ملت و دولت ایران جز حفظ استقلال خود و استحکام روابط دوستی و تجارتي و حسن جوار و صلح عمومی و رعایت نزاکت و حقوق بین المللی هیچ مقصد و همی در نظر ندارند، و تا کنون در رعایت این حدود بقدر ذره ای فرو گذاری نشده و با آن که بدیهی است، رعایت روابط و دادیه و مناسبات جواریه و حفظ نزاکت و حقوق بین المللی بحکم قانون و داد و حقوق مسلم عالم طرفینی است معهذا متاسفانه می بینیم از چندی قبل به این طرف فقط از طرف دولت و ملت ایران، آن چه باید و شاید، مراقبت و بلکه فوق حد طاقت تحملات شده و می شود و بالعکس کارگذاران دولت بهیه روس نسبت به ایران بهیچ وجه، نوامیس و دادیه و مناسبات جواریه را لازم الرعایه، و حقوق بین المللی را محترم نمی دارند، و با آن که در زمان انقلاب هم در حفظ حقوق اتباع خارجه، خصوصا " روسیه کما هو حقه مراقبت شده سوق عسکر به داخل ایران از ابتدای امر هم بدون مقتضی بود

حالا که انقلابات بحمدالله مرتفع، و امنیت ایران با سایر ممالک متقارب، و بر هر ذی حس عیانا محسوس " است که ابقای قشون روسیه در ایران همه روزه یک نوع اشکال عظیمی برای ملت و دولت تولید و اختلال جدید فراهم نموده اسباب تزلزل کلی و منافی استقلال مملکت بوده و هست .

و مفاسد مترتبه و اشکالات متولده هم، جز به خروجشان قابل زوال و ارتفاع نیست، معذک کله اگر باز هم بر ضد قوانین حقوق و وداد و مقتضیات حسن جوار و بر خلاف عهود و موثیقی که هنگام ورود قشون با ملت ایران و تمام

دول معظمه شده بود اعاده آن ها به دفع الوقت می گذرد و چنین ماده فساد ، و اختلال دایم ، به بهانه حفظ تجارت ، ابقاء شود، البته این معنی بر عدم مساعدت کارگذاران دولت بهیه در استقامت و استقلال ایران را اعتنا نداشتن و به روابط و دادیه و مناسبات و حقوق جواریه و غیرها، دلیل بزرگ و اماره واضحی خواهد بود در چنین صورت

بر هر فرد ایرانی، و بلکه هر مسلمانی ، خصوصا " مقام روحانیت اسلامی، که حفظ ثغور و استقلال ممالک اسلامی را ذمه دار است ، فریضه حتمیه خواهد بود که در مقام دفاع از حقوق مسلمین، و حفظ حوزه اسلامی، بر حسب مناسبات و مقتضیات وقت از هر اقدامی فروگذاری نکند، و این معنی از جمله وظائف اجباریه است که اصول دیانت اسلامی در این گونه مواقع بالمجبوریه دارد و تسامح بردار نیست.

و چون بهانه و دست آویزی که در این موقع اساس دیانت و استقلال مملکت را در این ورطه انداخته به حفظ تجارت ، و بالا-خره به استقلال امتعه روسیه در ایران مستند است، از این جهت تکلیف دیانت اسلامی مقام روحانیت را به رفع اصل این منشاء مجبور می دارد .

والا نه اضرار در نظر و قابل توجه مقام روحانیت بوده و هست ، و نه ورود ضرر و خسارت اقتصادی در مقابل تکلیف دیانتی دارای اهمیت و لایق رعایت تواند بود.

و اما جهاد بالاتر که در مکتوب آن جناب ، اشاره شده بود ، تا کنون تکلیف اسلامی چنین اقدامی را اقتضاء نداشته و مذاکره این اصل در بین نبوده، و بالفرض چنان چه در موقعی دیانت اسلام این اقدام را اقتضاء کند، البته بخصوص ملت ایران اختصاص نخواهد داشت بلکه بالمجبوریه قاطبه مسلمین را شامل و بالضروره

ترتیبات طور دیگر خواهد بود

انشاء الله تعالی ارباب سیاست آن دولت بهیه، به اقتضای حق پرستی، نوع خواهی، این نکته مهمه را منظور و از پیش آمدهایی که تکلیف اجباریه را متضمن است، جلوگیری و با احضار عساکرشان از ایران، قلوب، عموم مسلمین را جلب، و نفرت حاصله را رفع، و روابط دوستانه و تجارته و حسن جوار را مستحکم، و منافیات استقامت و استقلال مملکت و تضييع حقوق ملت را، زیاده روا نخواهند داشت انشاء الله تعالی.

حسب الامر بلاغا عرض شد که به جناب اجل ابلاغ دارید.

آیه الله زاده خراسانی مهدی

مؤلف کتاب "حیوة الاسلام درباره این نامه می نویسد:

شیر را بچه همی ماند. بدو این مکتوب که سراسر حکمت و سیاست و معرفت، و با کمال متانت، طرف مقابل را، ترغیب و ترغیب کند، و ابهت و شوکت اسلامیه را، به بیان اصول و اقتضات دینتی بر ارباب مکر و حيله ظاهر کند و عزت و تعالی نفوس مسلمین را هویدا سازد جزاز دوحه این شجره طیبه از قوه که بر آید ..

روزنامه ی حبل المتین در شماره 18 مورخ 27 شوال 1328 ضمن درج نامه ی ژنرال قنسول روس و پاسخ فرزند آخوند تفسیر مبسوطی نوشته و می نگارد :

... الحق اجوبه متینه ی مقام منبع ریاست روحانی اسلام به دیپلمات محترم، روس به اندازه ای دارای نزاکت است، که جای تنقید برای دوست و دشمن نگذارده و اتمام حجت به روس فرموده بر عالمیان مدللانه ثابت نموده اند، که اسلامیان را "عموما و ایرانیان را خصوصا" و ریاست روحانی اسلام را، بالاخص تعصبات مذهبی نیست، و این احکام صادره، تمام از وظائف ملیه و مقامیه و اصول محافظه سیاسیه است و در جای دیگر می افزاید:

"... قنسول روس باید بداند که امروزه مقام منبع ریاست روحانی اسلام بر جزئی و کلی سیاسیات مقتضیه ایران واقف، و بر خیر و شر مسلمانان از

ص: 245

دیگران مطلع ترند. ریاست روحانی اسلام در این مدت مدید، منتهی درجه ملاحظیات سیاسی و نزاکت بین المللی را فرموده، چه کنند که روسیان، به خشونت طبع عادت، نموده و در مقابل اجحافات خود، تا موقعی که سر نخورند باز نمی ایستند.....

شکی نیست که نامه زبان دار فرزند آخوند پاسخی مستدل و متین به ترهات ژنرال قنسول روسیه تزاری و جواب دندان شکنی به ادعاهای پوچ دولت او بود.

روسیان چون از تخویف آخوند و متقاعد ساختن او مبنی بر عدم تحریم امتعه ی خودشان، مایوس شدند تصمیم به شدت عمل و ایجاد رعب و وحشت و تجاوز هر چه بیشتر به حقوق ملت ایران گرفتند و در این کار انگلیسیان را نیز با خود همراه و همداستان ساختند.

ص: 246

فصل نوزدهم: سازش روس و انگلیس و اعتراضات آخوند

سیزدهم ماه ذی الحجه 1329 هجری قمری در منزل آخوند در نجف جمعی از علماء نشسته بودند و درباره وخامت اوضاع ایران سخن می راندند. در این اثناء تلگرافچی سر رسید و تلگرافی بدست آخوند داد.

کسانی که در نزدیکی آخوند نشسته بودند مشاهده کردند که چهره او پس از خواندن آن تلگراف در هم شد آن. تلگراف از رئیس مجلس شورای ملی ایران بود. یکی از اطرافیان آخوند، متن آن را برای حضار چنین قرائت کرد:

حضور "حضرت مستطاب کشف الوری، عماد الملة والدین، حجة الاسلام آقای آية الله خراسانی، دام ظلّه العالی، تلگراف ذیل الان از تهران رسید از لحاظ مبارک می گذرد:

محضر مبارک حضرت مستطاب آية الله آقای خراسانی و عموم رؤسای اسلام، و علماء اعلام ایدالله کلماتهم

دولت روس اولتئاتم استقلال شکنانه، بدولت ایران داده است که مفادش عزل خزانة دار و شرط تصویب سفارت انگلیس و روس، در صورت جلب مستخدمین، خارجه و دادن وجه خسارات قشونی که اعزام کرده است. مجلس این تقاضا را مخالف استقلال دانسته و از قبول آن امتناع دولت روس قشون خود را که بدون مستمسک مشروع به رشت وارد کرده بود، بر خلاف عهود مقدسه و حقوق محفوظه

به داخله اعزام می نماید. لازم دانست این لطمه بزرگ عالم اسلامیت را، که متضمن محو ملیت ایران و ایرانیان است معروض داشته خاطر آن ذات مقدس را مستحضر نماید تا هر طور صلاح می دانند به تکلیف اسلامیت اقدام فرمایند قضیه از این قرار بود که دولت تزاری روسیه به دولت ایران اولتیماتوم داده بود که در ظرف 48 ساعت دولت ایران باید مستر شوستر (1)

ص: 248

1- شوستر که کتاب معروف اختناق ایران را نوشته در سال 1911 برای اصلاح وضع نابسامان اقتصادی ایران به استخدام دولت در آمد و در همان سال برای سر و سامان دادن به مسائل مالی و گمرکی وارد ایران شد و در اندک مدتی توانست با در نظر گرفتن مصالح کشور و انجام اصلاحات لازم موفقیت های قابل توجهی بدست بیاورد. یحیی دولت آبادی در کتاب حیات یحیی در باره او می نویسد: شوستر کتابی راجع به ایران نوشته است که بسیاری از حقایق آن عهد را در بردارد و بهر صورت او در خدمتگزاری نسبت بوطن کوتاهی نکرد و سعی اش مشکور است .. اما درست به همین علت دولت روسیه که از طرز کار و موفقیت های او ناراضی و با ادامه خدمتش در ایران مخالف بود طی اولتیماتومی عزل او را خواستار گردید و متعاقب اولتیماتوم خود دست به اقدامات بسیار حادی زد که از آن جمله است قتل آزادی خواهان در تبریز و اشغال قزوین و به توپ بستن حرم حضرت رضا علیه السلام در مشهد و غیره . آقای دونالد ویل بر در کتابی که تحت عنوان " ایران گذشته و حال " نوشته در خصوص مطالب مذکور در فوق می نگارد: " Shuster arrived in Iran in 1911, and in a very short time had made considerable headway with the reorganisation of the financial system, while his energy and obvious devotion to the best interests of the Country won the people's hearts . Russia strenuously opposed his work and in Nov. 1911 presented Iran with an Ultimatum demanding, among other things, that Shuster be dismissed....etc. "IRAN PAST and PRESENT" DONALD N. WILBER

مستشار مالی را از مملکت اخراج کند و بر عهده بگیرد، از این به بعد، مستشارهای خارجی هر وزارتخانه را از دولت روس و انگلیس انتخاب کند، و اگر بخواهد از کشورهای دیگر مستشار استخدام نماید، باید این کار با اجازه وزرای مختار روس و انگلیس باشد.

در دنبال این اولتیماتوم قلدرانه به امر فرماندهی کل قوای دولت تزاری، سالدات های روسی مامور پیشروی در خاک ایران شدند، و صفحات مازندران و رشت را اشغال و تا قزوین پیشروی کردند و تهران را شدیداً مورد تهدید قرار دادند.

از سوی دیگر دولت انگلیس نه تنها به این اولتیماتوم اعتراض نکرد، بلکه وزارت خارجه آنان هم یادداشت دولت روسیه تزاری را تایید نمود.

کسروی در کتاب تاریخ هجده سال آذربایجان در باره سازش روس و انگلیس می نویسد:

"در این میان در اواخر مهر ماه ناگهان داستان ناگوار دیگری رخ داد انگلیسیان از دیرباز از نایمنی راه های جنوب و از بسته شدن آمد و شد کاروانیان میانه بوشهر و شیراز و اسپهان گله مند بودند، و با دولت روس در این باره گفتگو در میان داشتند، که یادداشتی به دولت ایران دهند و تلگراف ها میانه لندن و پترسبورغ آمد و شد می کرد تا این زمان سخن را به نتیجه رسانیدند و در چهاردهم اکتبر (بیست و یکم مهر ماه) با دست نماینده خود در تهران، یادداشت سختی به دولت ایران فرستادند.

در یادداشت، نخست ناامنی جنوب، و زیان آن را به بازرگانان، انگلیس و راهزنی هایی که شده بود، یادآوری کرده، آگاهی می دهد که هر هر گاه، از آن

تاریخ تا سه ماه دیگر دولت ایران نتواند راه های جنوب را به ایمنی بیاورد دولت انگلیس ناگزیر خواهد شد به کارهایی بر خیزد و نخستین کاری که خواهد کرد این است که نیرویی بنام امنیه، از هزار و دویست تن، از مردم ایران بسیج خواهد کرد که به سر پرستی سر کردگان انگلیسی به ایمنی راه ها پردازند و ماهانه ی ایشان را از صدی ده که بر گمرک جنوب افزوده شود، و از مالیات فارس گرفته، خواهد پرداخت.

این یادداشت تیشه ی دیگری به ریشه آزادی ایران بود، چنان که از کتاب آبی پیداست، انگلیسیان می خواستند نیرویی در برابر بریگاد قزاق، که روسیان پدید آورده بودند، درست کنند و در این باره از روسیان پس نمانند

این آگاهی چون پراکنده گردید، ایرانیان سخت بیازردند، و در پاره جاها جوش و جنبش از مردم پدید آمد، از تبریز تلگراف های سختی به دولت فرستادند.

از نجف آقایان آخوند خراسانی و حاج شیخ مازندرانی تلگراف ها به همه جا فرستادند و مردم را به ایستادگی وا داشتند و در همه شهرها جوش بر خاست

از آن جا که انگلستان کشوری آزاد و دمکرات بود و در آن زمان به حمایت از آزادی خواهی اشتهار داشت سازش دولت یاد شده با دولت روسیه تزاری به منظور تجاوز به حقوق حقه ملت ایران بر همه ایرانیان گران آمد، از این روی آخوند و شیخ عبدالله مازندرانی از نجف این تلگراف پروتست را به انگلستان مخابره کرده و به دولت عدالت پرور انگلیس تذکر دادند که اگر ایرانیان را مساعدت نمی کنند "لا اقل ملت ایران را از مقاصد خود عائق و شاغل نباشند. این است متن آن تلگراف:

پروتست مقام منیع ریاست روحانی مسلمین به دولت انگلیس

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

طهران، توسط سفارت جلیله دولت فخمیه ی انگلیس بدربار دولت فخمیه ی انگلیس

بعد از تقدیم مراسم و احترامات شایان مقام منیع ، معروض می داریم همیشه قاطبه ملت ایران "عموما" ، و مقام ریاست روحانی خصوصا " ، به مراتب عدالت خواهی و آزادی پروری و حق پرستی آن دولت معظمه مستظهر و کاملا امیدواری داشتیم که دولت بهیه روس را ، از این تشبثات و مداخلات ناحق ، که در محو آزادی و استقلال ایران نموده اند منصرف ، و جلوگیری خواهند نمود .

هر گز گمان نبود از دولت حق پرست آزادی خواه که در اقطار عالم خود را معرفی به طرفداری حقوق نوع بشر فرموده اند مسلک قدیم و قویم خود را از دست داده ، در محو آزادی و استقلال ایران ، با دولت روس همدست شوند ، و نظیر معاملات روس در شمال ، نسبت بجنوب ایران ، در صدد بر آیند ملت تازه بیدار ایران که بجهت مدافعه از حقوق وطنیه ، و گسیختن زنجیر اسارت و خلع طوق رقیت خاندان سلطنت خود ، این همه خون ها و قربانی ها نموده و خانمان ها بر باد داده تا ریخته جان در بدن دارد به رقیت اجانب تمکین نخواهد کرد ، و در بذل بقیه نفوس و اموال در طریق حفظ استقلال مملکت که اولین وظیفه دینیہ مسلمین است حاضر و مهیا خواهد بود ، مقام ریاست روحانیہ اسلامیہ هم در فاع از حوزه مسلمین از هر نحو اقدامی کوتاهی نخواهد کرد ،

برای اطمینان خاطر ملت ایران و تعیین وظایف اسلامیہ ی مسلمین ، حفظ حدود و ثغور مملکت لازم گردید که اولاً " اولیاء امور دولت فخیمه ی انگلیس را از متابعت آمال حق شکنانه دولت روسیه ، و تشبثات غیر قانونی ، منصرف نماید ، و از مقام حق پرستی و آزادی و عدالت پروری آن دولت فخیمه ، درخواست نماید ، در چنین موقع ، که

ملت تازه بیدار ایران، برای ترتیبات اساسیه خود، به همان گرفتاری هایی که ملت دولت فخریه انگلیس هم در ابتداء تاسیس مشروطیت خودشان ابتلاء داشته اند، دچار است، اگر مساعدت و اداء حق جوار را نمی فرمایند، لاقلاً ملت ایران را از مقاصد، عائق و شاغل نباشند و دولت بهیه روس را از این اقدامات و مداخلات ناحق که تمام هم رجال ایرانی را مصروف به دفع تشبثات ظالمانه نمود، منصرف نمایند.

از نجف اشرف با احترامات صمیمانه از مقام ریاست روحانیه اسلامیة تقدیم شد . "

قبل از وصول خبر اولتیماتوم روسیه تزاری به نجف، آخوند و مازندرانی به سفیر ایران در روسیه تلگراف زده و خروج عساکر روسی را از ایران خواستار شده بودند. متن آن تلگراف بدین قرار است:

بتوسط انجمن سعادت پترسبورگ

جناب اجل افخم الدوله سفیر کبیر ایران

تجاوزات عسکر روس و مداخله در امور داخله ایران و انکسار خاطر مسلمانان، مقام ریاست کبرای اسلامیت را داغدار نموده، و گمان نمی کنیم اولیاء با بصیرت دولت بهیه روس، نتایج و خیمه جلب نفرت ایرانیان و پایمال کردن حسیات بیدار شده یک ملت را، با منافع ملت معظمه روس قابل تالیف ندانند، مستدعی است محض محافظه حسن جوار امر و مقرر فرمایند بدون مزاحمت و تولید اشکال، عساکر روس را معاودت داده، زیاده بر آن عزت نفس مسلمانان را تحقیر نکنند. امیدواریم که به اصدار اوامر حق پرستانه و دوستانه خاطر این خادمان شریعت مطهره را قرین امتنان فرمایند . "

سفیر کبیر ایران در روسیه در پاسخ تلگراف آخوند و شیخ عبدالله مازندرانی تلگراف ذیل را به نجف مخابره کرد

جواب از پترسبورگ

ص: 252

حضور مبارک آیات الله اسلامیان پناهی، آقایان خراسانی و مازندرانی دامت برکاتهم

تلگراف مبارک را به توسط وزارت امور خارجه ابلاغ کردم. نهایت محبت و احساسات حسنه را نشان دادند جواب مساعد را ژنرال قنسول روس در بغداد تبلیغ خواهند کرد. همواره منتظر ارجاع فرمایشات مطاعه هستیم.

با وجود این تلگرافات نه تنها روسیه قشون خود را از ایران فرا نخواند بلکه به سالدات های خود دستور داد که تا قزوین نیز پیش بروند و تهران را در معرض خطر سقوط قرار دهند. در تهران مردم با غیرت و حمیت دست بکار شده وطن پرستان را برای دفاع از مملکت گرد هم جمع می کردند.

زنان نیز فعالیت زیادی از خود بخرج می دادند. گفته اند عده ای از آن ها در تهران کفن پوشیده و جانبازی خود را در راه میهن به همگی نشان دادند، و در مسجد شاه، درباره تعدیات دولت روس داد سخن داده، نکته ها گفته، و همه را از شور میهن پرستی از خود بیخود ساختند، و نیز تلگرافات بسیاری به آقای آخوند و سایر مراجع نجف مخابره کرده و یکدل و یک زبان اظهار داشته بودند:

اگر مردها جرات مبارزه و جهاد را ندارند اجازه بدهید ما به جهاد برویم.

در نجف نیز همچون سایر شهرهای ایران رستا خیزی بپا شده بود.

در این ایام متجاوز از صدها تلگراف و نامه از اطراف ایران و عراق برای آخوند رسید و همه این تلگراف ها جز داد خواهی و استمداد چیز دیگری در بر نداشت.

در نجف مردم در گوشه و کنار کوچه ها و بازارها و در صحن و حرم گرد هم می آمدند و از وخامت اوضاع ایران سخن می راندند و سپس بصورت دسته هایی در می آمدند و بسوی منزل مرجع تقلید شیعیان می رفتند و از او می خواستند که داد خواهی کرده و خارجیان را بر جای خود بنشانند. آخوند هم به آن ها می فرمود:

" تا همه جا حاضریم و از بذل جان و مال و اولاد دریغ نداریم و از حضرت منان مسئلت می نمایم که ما را موفق بدارد

اولین عکس العملی که در نجف به وقوع پیوست ترک نماز جماعت و درس و بحث بود و تقریباً همه از ایشان در این قضیه پیروی کرده و نماز جماعت و مجالس درس و بحث خود را برای چاره جویی تعطیل نمودند.

پس از این واکنش مجالسی در منزل آخوند تشکیل گردید و در آن جا تصمیم به تحریم امتعه ی روسی و جهاد با آنان گرفته شد.

کسروی در کتاب تاریخ " هجده ساله آذربایجان در باره فرمان آخوند مبنی بر تحریم امتعه روسی چنین می نگارد :

... . خروش مردم روز بروز بیشتر می شد . در عراق آخوند خراسانی و حاج شیخ مازندرانی به کوشش برخاستند و نخست فتوا به ترک کالاهای روس داده و آن را با تلگراف به همه جا آگاهی فرستادند و سپس آخوند بر آن شد که خویشان برای جهاد و شورانیدن مردم به جنگ روسیان به ایران آید و بی درنگ به آمادگی پرداخت.

این کار جنبش مردم را چندین برابر گردانید. در همه جا علماء به کار برخاستند. مردم را به ترک کالای روس را داشتند .

ایرانیان از سال ها عادت به چایی خوردن دارند ولی چون قند از آن روس بود و چای نیز از خاک روس به ایران آمدی در این هنگام آن را رها کردند و بجای چراغ نفتی شمع روشن کردند. از هر چه کالای روس بود پرهیز نمودند .

در تهران جوانان و شاگردان دبستان ها در خیابان ها گردیده مغازه ها و دکان ها را از خرید و فروش کالاهای روسی باز می داشتند و هر گاه یکی گوش نمی داد شیشه های مغازه و دکان ها را می شکستند

تراموای تهران که از یک شرکت بلژیکی بود مردم چون چندان جدائی در میان روسیان با دیگر اروپائیان نمی نهادند از آن نیز پرهیز می جستند و چندین روز ترامواها همه تهی آمد و شد می کرد .

باری عمده تصمیماتی که در نجف برای مقابله با روسیان در منزل آخوند گرفته شد بقرار زیر بود:

(1) - با جمیع علماء نجف ، و طلاب و عشائر عرب ، برای جهاد به سوی ایران حرکت کنند.

(2) - بوسیله تلگرافات به رؤساء عشایر و ایلات ، امر نمایند که در مقام حفظ استقلال ایران بر آمده و خود را برای نبرد و دفاع از خاک آماده میهن سازند.

(3) - به عموم مسلمین عالم از هند و قفقاز و غیره ، دستور دهند که در تمام ممالک ، در یک روز همه با هم دست از کسب و کار کشیده و بعنوان همدردی در یک جا جمع شوند و رفع تعدیات روس و انگلیس را از ایران بخواهند

(4) - به عموم دول که در بغداد نمایندگی دارند تلگراف شود و حقانیت و مظلومیت دولت و ملت ایران و ستمگری و خونخواری روسیان را به عالمیان نشان دهند

مؤلف کتاب " حیوة الاسلام " که ما تلگرافات مربوط به مشروطیت را همه از کتاب او نقل کرده ایم و خود در آن ایام در نجف بوده و از نزدیک جریانات را تعقیب می کرده پس از آن که آخوند تصمیم به جهاد می گیرد می نویسد :

سفیر " دولت روس در بغداد در این وقت مضطرب شده، خواست تا بلکه به کلمات موهومه خود ، غضب حضرت آیه الله و مجسمه اسلام را فرو نشاند ، بیان نامه ای، بتوسط وکیل خود ابوالقاسم ، بدرگاه، بلند اساس این بزرگوار ، ارسال

داشت و حاصل مضمون آن به فارسی آن که، بعضی از مغرضین، افکار مجتهدین را گمراه کرده اند و آن ها را محرک شده که ملت ایران را بر علیه و ضدیت، روس، تشویق کنند حال آن که دولت، روس از قدیم کمال مودت و دوستی با دولت ایران داشته و همیشه ترقی دولت ایران را خواسته و اسباب تکمیل قوای عسکری ایران را، به ترتیب جدید از ارسال صاحب منصبان نموده، مع التاسف در این اخیر زمان یک نفر اجنبی شوستر نامی، که تمام مقاصد او تخریب مناسبات و اتلاف همجواری روس و ایران هست و بجز تحقیر شرف دولت روس مقصودی ندارد، او را آورده و حاجز و مانع بین و داد و دوستی و اتفاق دولت روس و ایران قرار داده و قصد حکومت روس دائما "دفع هر حاجز است که، مانع تقرب تطابق و و داد ایران است، و دولت روس مقرر داشته که رفع این حاجز را بکند و چون مجلس ملی ایران مقصد حسنه دولت را نفهمیده برخلاف نصیحت روس عمل کرد و احتجاج بعدم دفع شوستر نمود، به این اسباب حکومت مجبور شد که تدابیر لازمه کند و مجلس را مجبور به قبول این مطلب بنماید، به این سبب سوق عسکر به بعضی نقاط ایران شد و هر زمان که روسیه به مقاصد خودش برسد عسکر را ارجاع خواهد داد و حکومت روسیه مقرر می دارد که در فر استیلای مملکتی نیست و تعدی بر تمامیت مملکت ایران نمی کند.

حضرت ظهیر الاسلام آقای آقامیرزا مهدی آیه الله زاده به وکیل قنصل روس فرمودند که حسب الامر حضرت آیه الله جواب این فقرات را یکان یکان عرض می کنم.

اولا "ساحت معظم مجتهدین از این احتمال میراست که آن ها به سخنان کسی گمراه گردند و بدون جهت صحیحه ملت اسلامیه ایرانیه را بر علیه و ضدیت روس تشویق کنند، و ثانيا "چنان چه دولت روس از قدیم الایام با دولت علیه ایران، کمال مودت و اتفاق داشته کذلک دولت علیه ایران در استحکام مبانی دوستی و و داد، با دولت بهیه روس نهایت جدیت داشته و دارد و تا کنون هیچ اقدامی بر خلاف مودت و اتفاق نکرده، دولت روس از این اتفاق ایران منافع مادی و

معنوی از توسعه ملک در خارج سر حد ایران، و توسعه تجارت در ایران، و مساعدت در هر امری را دیده و اولیاء امور دولت روس این فقره را تصدیق خواهند کرد، و اسف داریم از این که اقرار دارند که دولت روس با این که همیشه طالب ترقی و منافع دولت ایران است و آوردن یک نفر ما مور محض انتظام مالیه دولت ایران مانع اتفاق و وداد با خود دانسته، او را تحقیر کننده به شرف دولت روس شناخته است .

اگر آن چه مرقوم داشته شده صحیح است ، ممکن بود بدون سوق عسکر و بدون احداث هیجان در عموم اسلام، با ملاحظه قواعد دول و ملل فیصله این مدعابه گردد، نه این که اولتیماتوم داده و بدون جهت جابراجه عسکر به داخل ایران سوق شود. اگر. غرض از این بیان نامه آنست که مراتب و داد و دوستی دولتین برقرار باشد پس

لازم است که از دولت متبوعه خود اخراج عساکر را از خاک ایران بخواهند و آن اولتیماتومی که اسباب سلب استقلال و حاکمیت ایران است ، پس بگیرند والا چنان چه بر حسب تکلیف شرعی حکم دفاع و جهاد ، به عموم مسلمین روی زمین خاصه ملت متحده ایران داده شد صفحات خاک از خون صدها میلیون نفوس رنگین خواهد شد و صبر و تحمل عموم مسلمین تمام گشته و تا یک ورق از قرآن مبین بین مسلمین موجود است، مغلوب نخواهند شد و خود ما علماء مجتهدین ملت حاضریم که تا آخرین قطره خون خود را در راه حفظ مملکت و ملت ایران فدا سازیم و مسئولیت ریختن این خون های نا حق ، و کشته شدن نفوس معصوم ، بر ذمه کسانی است ، که بدون حق معلوم ، و سبب صحیح ، هجوم بر خاک میهن کرده ، خواهد بود

متعاقب پاسخ فرزند آخوند ، دولت روسیه به قنصل خود در بغداد

دستور داد که به نجف برود، و خدمت آخوند برسد، و او را از فکر جهاد باز دارد. او در ابتداء، وکیل، خود را خدمت آخوند فرستاد، تا بلکه اجازه ملاقات بگیرد و تشبث بسیار کرد ولی آخوند او را نپذیرفت و به وکیل او گفت:

"به قنسول بگو اگر مطلبی دارد بنویسد تا کتبا" جواب داده شود والا مجال ملاقات ندارم."

باری در چنین وقت بود که تلگرافات زیادی به مقامات خارجی و داخلی مخابره گردید. ما قسمتی از آن تلگرافات را در این جا می آوریم

در یک تلگراف که آخوند به مجلس شورای ملی مخابره کرد چنین گفت:

طهران مجلس شورای ملی شیدالله ارکانه توسط هیئت معظمه ی مجتهدین عظام دامت تأییداتهم

عموم امراء و و سرداران عظام و رؤساء عشایر و ایالات و طبقات ملت ایران را به سلام وافر مخصوص می داریم.

در این موقع خطرناک که دشمنان دین اسلام اغتشاشات داخلیه مملکت را بهانه نموده، از جنوب و شمال به محو استقلال ایران و هدم اساس مسلمانی حمله ور شده اند، البته حمایت از حوزه مسلمین و تخلیص ممالک اسلامی، از تشبثات صلیبیان، فریضه ذمه قاطبه مسلمین و متدینین و اهل قبله و توحید، و ابقاء تمام آن اغتشاشات، علاوه بر تمام مفسد دینی و دنیوی آن، چون موجب استیلاء، کفر و ذهاب بیضه اسلام است، لهذا، محاده و معانده با صاحب شریعت مطهره علی الصادع بها افضل الصلوة والسلام، است بر تمام طبقات ملت لازم است که در تخلیص ممالک اسلامی، از تشبث اجانب، با دولت موافقت نموده بدنامی ابدی محو اسلام را بوسیله رقابت و نفاق های داخلی، و اغراض شخصیه و جنگ های خانگی بر خود روا ندارند. انشاء الله والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته."

و در تلگراف زیر عشایر را تشویق به اتحاد بر ضد تجاوزگران نمود:

"انجمن" سعادت تبریز توسط انجمن ایالتی

همیشه شجاعت و حمیت و غیرت آن برادران دینی، ذخیره برای حفظ دین و مملکت اسلامی بوده، الیوم باید گذشته ها کان ما کان فراموش، اسیری در چنگال روس و کنیسه شدن مساجد اسلامی، و پایمال شدن روضه منوره حضرت ثامن الائمه سلام الله علیه، و ذهاب اسلام را، همگی نصب العین فرموده، با تمام عشائر از شمال و جنوب و شرق و غرب دست اتحاد بهم داده، عملا به تمام مسلمین بنمایانند، که تا یک تن زنده است به ذلت و اسیری در چنگال روس راضی نخواهند شد. الیوم کلمه طیبه اسلام در معرض ذهاب ابدی، و دفاع به مال و جان و ثبات تا آخرین نفس بر تمام مسلمین واجب است.

آخوند در تلگراف دیگری که ذیلا می آید دستور داد مراتب خشم ایران را از تجاوز بیگانگان به سفراء کلیه دول خارجی اطلاع دهند:

طهران توسط مجلس شورای ملی و سائر بلاد توسط انجمن های ایالتی و ولایتی

خدمت عموم آقایان حجج اسلام، و قاطبه وزراء عظام، و تمام طبقات ملت ایران، دامت تا پیداتهم

با این حمله ی واضحی و دو همسایه به استقلال ایران، اساس دینت اسلام متزلزل و محض دفاع عجالتا " تقدیم پروتست نامه از تمام طبقات ملت به سفرای دول، معظمه واجب است، چنان چه داعیان هم فرستادیم عناصر مختلفه اسلامیة حتی تونس و الجزایر و تاتار در اسلامبول " مجتمعا برای دفاع از ایران، چه اقدامات اسلام پرستانه کرده، آیا غیرتمندان خود ایران باز هم به این حالت حالیه، و شیوع نفاق و رقابت و اغراض و سایر موجبات تفرق، کلمه خود را آلت دست دشمن کرده، در محو اسلامیت و استقلال مملکت خواهند کوشید. یال ها من مصیبه

و سپس تلگراف اعتراض آمیزی جهت دولت روسیه مخابره کرد

پرتست مقام منبع ریاست روحانی مسلمین به امپراطور روسیه:

طهران توسط جناب جلالت مآب سفارت دولت بهیه ی روس

اعلی حضرت امپراطور عظیم روسیه

پس از تقدیم احترامات شایان آن مقام منیع ، معروض می داریم در چنین موقعی که ملت مظلومه ایران ، که در عائله بشریت ، از قدیمی ترین اولاد است به حسن دلالت ، و هدایت پیشوایان روحانی خود، زنجیر اسارت ورقیت را ، که از احکام استبدادیه در گردن، و از سعادت بشریه محروم شد ، بیک هیجان ملی گسیخته بعد از چه فداکاری ها و قربانی ها به مقصد نائل ، و تشکیل حکومت شورویه ملیه بر اساس قویم مشروطیت، موفقیت یافت، با این که نظر به سوابق و دادیه ، و استحکام روابط جواریه فیما بین ملتین ایران و روس چنین مترقب بود ، در این اولین قدم ، که در ترتیبات اساسیه خود ، بالطبع دچار مشکلات داخلیه است ، دولت و ملت روسیه، بوسیله حسن مساعدت های مقتضیه روابط دوستانه را مستحکم ، و حقوق جواریه را ادا خواهند نمود متاسفانه ضد آن چه مامول بود ،

کارگزاران روسیه، در ایران، همه روزه برای دولت و ملت تازه براه افتاده چه اشکالات جدیده تولید ، و طریق سعادتشان را به، چه سدهای آهنین مسدود ساخته ، اولاً قشون خود را به بهانه فتح ارزاق برای تبریز ، در صورتی که قبل از آن مفتوح شده بود، و به اسم حفظ قونسلات ، در حالی که کاملاً " محفوظ بود ، به آذربایجان ، و بعد هم به اسم حفظ تجارت ، با این که همیشه محفوظ بوده و هست ، به قزوین، و نقاط مهمه دیگر سوق نموده، پیوسته به مداخلات غیر قانونی و مزاحمت استقلال شکنانه ، و جری ساختن مفسدین، و پناه دادن یاغیان مملکت ، و بر خلاف قوانین مسلمّه عالم ، و حقوق بین المللی ، تذکره تبعیت

با حمایت بدست آن ها دادند، حقوق ملت و استقلال ایران را پایمال ، و اوقات اولیای دولت و ملت را از اصلاحات مملکتی و ترتیبات اساسیه، به این مشکلات متعاقبه مشغول و مصروف ، و با این که بالبدیهه ، مفسد مترتبه در وجود قشون اجانب در مملکت و مداخلات غیر قانونی کارگذاران آن دولت بهیه در امور داخلیه ایران ممکن الانقطاع نیست الا به اعاده قشون و رفع ید از این مداخلات استقلال شکنانه ،

معهدا اعاده آن ها را به ارتقاع مفسد مترتبه بر این رفتار مامورین روسیه ، منوط ساخته اند و قبلا رفتار مامورین روسیه را در ایران، به حضور اعلی حضرت امپراطوری تلگرافا " ، به توسط سفارت کبرای ایران معروض ، و اعاده عساکر روسیه ، و عدم تحقیر اساس دیانت و عزت نفوس مسلمین را ، از آن مقام منیع در خواست نموده ، اوائل ورود جناب اجل قنصل عالیله بغداد هم، به اقتضای وظیفه مقامیه ، و حقوق جواریه، مراتب مایوسی رؤسای روحانی و عموم مسلمین را از این وضع ، و مودی شدن آن بالمجبوریه به گسیختگی روابط جواریه و تجاریه و غیرهما ، بتوسط آن جناب اجل ، مشروحا معروض و اعاده قشون روسیه از ایران، و وعده عاجله اعلی حضرت به اعاده بقیه را ، آن جناب ابلاغ ، و به مرعی بودن حقوق ملت ، به رعایت استقلال ایران "کاملا امیدوارمان نمودند. لکن تا بحال در انجاز مواعید ، بهیچ وجه اثری ظاهر نشده، بواسطه همین طول اقامت قشون روسیه، در شمال ایران است، بدولت فخریه انگلیس ، امر به مقام اجرای همین معامله ، در جنوب به همین بهانه های منشاء و هم عنان شدن به آن دولت بهیه در تشبثات نا حق بر آمده اند ، مقام ریاست روحانیه اسلامیه بازهم به اقتضای تمام امیدواری ، به مراتب حق پرستی و نوع خواهی و آزادی پروری اعلی حضرت، و حسن رعایت اولیاء امور آن دولت بهیه، از حقوق جواریه ،

رجاء واثق دارد انشاء الله تضييع حقوق ملت مظلومه ايرانيه، و هدم مباني آزادي و استقلال ايران را، زياده از اين روا نداشته، و اعاده قشون روسيه از ايران، و رفع يد از مداخلات استقلال شکنانه، اوامر عاجله شرف اصدار، و مايوسي عموم علماء و قاطبه مسلمين را به اميدواري كامل مبدل، و گسيختگي روابط و داديه و جواريه و تجاربه را، روا نخواهند داشت، و رياست روحانيه و اسلاميه، و قاطبه مسلمين را، از تکاليف دينيه که لا محاله بر اين تجاوزات، و مداخلات غير قانوني، بالمجبوريه مترتب خواهند نمود، آسوده و دولت انگليس را هم از آن خيالاتي که، محض هم عنان شدن در صدد آمده، بر بالطبع منصرف خواهند فرمود

آخوند که از تزوير دولت انگليس مبني بر حمايت از آزادي خواهان ايران و در عين حال همداستاني دولت مذکور با دولت متجاوز روسيه تزاري سرخورده بود براي رساندن صدای بر حق ملت ايران به جهانيان تلگرافي اعتراض آميز به تمام دول متمدن وقت مخابره فرمود و ضمن اشاره به تجاوزات روس و انگليس نوشت که " از تمام عدالت پروران تمنا داريم بيش از اين سکوت و اغماض درباره ملت مظلومه ايران روا نداشته و ايران را براي رهائي از چنگال دو همسايه مهربان! ياري کنند. " اصل تلگراف چنين است:

پروتست مقام رياست روحاني شيعيان جهان به تمام دول متمدنه عالم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مقام رياست روحاني اسلاميه، خاطر طرفداران حقوق بشريت و آزادي، بيروان عدالت پرست را متوجه مي خواهد، در اين دوره تمدن، که اشعه ي

عدالت و آزادی روی کره را منور داشته، همیشه می شنیدیم که هیچ قوی پنجه و صاحب اقتدار و شوکتی، پایمال کردن اندک حقی، از حقوق ضعیف ترین ملل عالم را، غیر متمکن و چنان چه ظالم پیشه مغروری، در چنین مقام بر آید، حکومت دنیا با او طرفیت، و رفعش خواهد نمود، هر چند مقام ریاست روحانیه اسلامی، از اوضاع سایر ممالک و طرفداری نوع پروران حق پرست از حقوق سایر ملل، بی خبر است لکن از سکوت و اغمازی که از این همه تجاوزات ظالمانه حکومت روسیه، در ایران شده و می شود، بسی حیرت دارد، در چنین موقعی که ملت مظلومه ی ایران که درعائلة بشریه، یک اولاد قدیم است، بعد از احساسات ملیه به وادی تربیت و ترقی قدم نهاده و به حسن دلالت و هدایت و تصویب پیشوایان روحانی خود، زنجیر اسارت و رقیتی، که از احکام استبدادیه در گردن داشت، با یک هیجان ملی گسیخته، بعد از چه قربانی ها و فدا کاری ها، به هدم اساس استبداد و خود سری و تشکیل حکومت شوریه ملیه، بر اساس قویم مشروطیت و ملیت، موفقیت یافت، چون این پیش آمد بر خلاف غرض و مقصودی که حکومت روسیه در محو آزادی و استقلال ایران، از دیر زمان، تهیه می نمود، نتیجه می داد از آن جهت به مقام آن بر آمد، که تا موقع از دستش نرفته، به حرکات غیر قانونی، و مداخلات ناحق، آزادی پروران را از اجراءات عملیه و ترقیات ملیه عائق، و بامکنونات دیرینه خود، هر چه زودتر نائل آید، و تا توانست هیکل پوسیده استبدادیان را نگه داری، و از استوار شدن اساس مشروطیت جلوگیری نمود حتی پارلمان ایران را، در 23 جمادی الاولی در سنه 1326، به مباشرت "لیاخوف" روس منهدم ساخت، همین که آن اساس پوسیده را مشرف به اضمحلال دید، اولاً" به اسم فتح باب ارزاق برای تبریز در صورتی که قبل از آن مفتوح شده بود، و بهانه حفظ قنسلات، در حالی که کاملاً محفوظ بود، قوه نظامی خود را، به تبریز وارد، به رای و منظر قناسل دول معظمه، آن همه تعدیات، که در کتابچه علیحده، در سی و شش ماده ثبت و ضبط شده از عسکر او در تبریز صدور یافت، و چون خود را در هر تجاوز و مداخله مداخله، بلا مانع، و دولت انگلیس را مساعد خود دید، و به قزوین و

جاهای دیگر هم به اسم حفظ تجارت، با این که پیوسته محفوظ بوده و هست، عساکر خود را سوق داده و از هیچ مداخله و تعدی خودداری نکرد مفسدین و اشرار مملکت تا توانست بر ضد دولت برانگیخت همین که بعد از زحمات و خسارات زیاد مغلوب شدند پناهشان داد مثل پناه دادن امثال رحیم خان قراجه داغی و سایر پناهندگان سفارت و قنصل خانه ها و افساد کاری های داراب میرزا، که از مستخدمین را نظامی روس است در زنجان، و سایر مداخلات ناحق او در امور داخله مملکت کشف این مدعی دلیل واضحی است، لکن از دولت انگلیس جز همان مساعدت های معنویه "علنا مداخله و اقدامی بر ضد استقلال ایران، مذاکره نمی شد حالا همان افساد است، صفحه شمال به طرف جنوب ساری،

دولت انگلیس که از سال هاست خود را در اقطار عالم، به عدالت پرستی و آزادی پروری معرفی فرموده است، نسبت به ایران مسلک قویم و قدیم خود را از دست داده، همدستی با روس را اختیار و در مقام برآمد که همان معامله روس با شمال ایران را در صفحه جنوب معمول دارد و عساکر خود را به بهانه اغتشاش به جنوب سوق نماید،

و بلکه اختیارات عسکریه و گمرکات آن صفحه را در تحت اقتدار خود در آورد و همان مقاصدی که دولتین در نظر داشتند که در ضمن قرض دادن نیم میلیون لیره به ایران، مجری دارند و ملت و دولت ایران زیر بار نرفت، حالا به بهانه جویی، در صدد برآمده که اجرا نماید و بدین وسیله استقلال ایران را، خاتمه دهد،

بدیهی است ملت تازه بیدار ایران، که طوق رقیت خاندان سلطنت قدیم خود را خلع کرده تا جان در بدن دارد، به رقیت اجانب تمکین نخواهد کرد و مقام ریاست، روحانیه اسلامی هم در دفاع از حوزه مسلمین به هر

لکن گمان نمی رفت طرفدار حقوق انسانیت ، سکوت و اغماض از این همه تعدی و فساد دولتی روس و انگلیس را به ملت هوشیار ایران که تا مدت ها لازم است برای اصلاحات امور و ترقیات اساسیه خود فارغ البال باشد رضا دهند و بجای آن که در عالم نوع پرستی حریت، پروران ایران را در اصلاحات نوع پرورانه کمک کنند و در تخلیص از چنین گرفتاری ها در چنگال دو همسایه مهربان هم اعانتی نفرموده ، جوی خون شدن ایران و لکه دار شدن عالم انسانیت را در این عصر زیاده بر این روا ندارند

از تمام عدالت پروران تمنا داریم بیش از این سکوت و اغماض درباره ملت مظلومه ایران روا نداشته به تخلیص از چنگال دو همسایه مهربان که در محو آزادی و استقلال ایران همدست شده اند ، عالم انسانیت و حق پرستی را خلاص بخشند

این بیان نامه را مقام ریاست روحانیه و اسلامیه در نجف اشرف به دربار حریت پروران دول و ملل متمدنه بتوسط سفرای جلیله دول معظمه به احترامات فائقه تقدیم می دارد .

محمد کاظم "الخراسانی

از لابلای خطوط این تلگراف ها فریادهای اعتراض آمیز مردی روحانی و حق پرست بگوش می رسد که برای دادخواهی از مردمی ستمدیده پیا خاسته و برای احقاق حقوق پایمال شده آنان سر از پا نشناخته و بدین سان مردانه خود را به آب و آتش می زند گویی شاهبازی است که آشیانه خود را در معرض خطر می بیند و برای دفع آن تا افق های دور پرواز می کند

پیکار کنید که مرگ شرافتمندانه هزار بار از زندگانی ننگین ستوده تر است. " علی علیه السلام

فصل بیستم : فرمان جهاد و در گذشت آخوند

حق شکنی دول روس و انگلیس و عدم توجه سایر ممالک به ستمی که این دو ایر قدرت وقت در حق ملت ایران روا می داشتند قلب آخوند را سخت جریحه دار و او را خشمگین ساخته بود .

مؤلف کتاب "حیوة الاسلام در این باره چنین می نویسد :

از استغاثات مسلمین از ایران و ممالک دیگر و سلوک دول مسیحیه انصاف کش با مسلمین، با آن که اسم خود را عدالت پرست، و نوع پرور، گذاشته اند خون در بدن آن بزرگوار به جوش آمده غضب بر او مستولی شده ، همت گماشت که کار یکسره کند. هیئت علمیه را امر فرمودند به تشکیل مجلس عامی که در آن ذکر لوائح و خطب مهیجه شود. وقت زیارت غدیر ، خلق کثیری از عرب و عجم در آن مجلس ازدحام نمودند و آن مجلس از صبح تا قریب به ظهر و از سه ساعت به غروب مانده تا غروب بر پا بود. گاهی در مسجد و گاهی در صحن مطهر تشکیل می شد و خود آن بزرگوار ، مشغول، تلگرافات به نقاط مهمه و تنظیمات اسباب حرکت و دیدن سایر حجج اسلام و تکمیل نمودن نواقص آن ها را و به ذمه گرفتن قروض آن ها را و تهیه نمودن مخارج آن ها را و پول قرض نمودن از تجار ، چه مدت زمانی بود بواسطه تعطیل پست ، قطع مراسله جات و بروات ایران شده بود ، غالب علماء و عموم طلاب تهیدست بودند و تجار هم از این جهت، و اغتشاش ایران پول به قرض به همه کس

ص: 266

نمی دادند لهذا حضرت آیه الله یک شیئی آن ها را خواست بسیار نصیحت و موعظه نمودند و در آخر فرمودند لا اقل اعانت خود را به اسلام همین قرار دهید که پول به این ها قرض بدهید و بالجمله بعد از نصایح و مواعظ، شافیه، فی الجمله صورت امتناعشان شکست به بعضی که مطمئن بودند و سابق بر این غالبا به آن ها قرض می دادند قرض دادند.....

باری آخوند پس از این که از مخابره تلگرافات اعتراض آمیز خود به دول روس و انگلیس نتیجه نگرفت طی تلگرافی که بعنوان کافه مسلمین مخابره کرد چنین فرمود:

تلگراف به کافه مسلمین

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بر کافه ی مسلمین واضح است که نفاق و اختلافات داخلیه ی ایران عبده صلیب را کامیاب نموده، برای محو توحید، و نبوت حضرت ختمی مرتبت که اهم مکنونات دیرینه آن هاست کاملاً موقع یافته از یک طرف ایتالیا به طرابلس غرب و از طرف دیگر روس و انگلیس به شمال و جنوب ایران قشون وارد نموده اند. اندک تسامح، موجب ذهاب اسلام است، اعاذ الله المسلمین من ذلك، علی هذا،

برقابطه ی مسلمین و صاحبان فطرت اسلامیت، و عرق دیانت، خصوصاً عشایر ایالات با حمیت، واجب عینی است که در مقام دفاع از بیضه اسلام، و رفع حملات ظالمانه صلیبیان، که، بالضرور، الدینیّه، از اهم فرائض دینیّه است اتفاق و اتحاد حقیقی نموده از تمام اغراض شخصی که، منشاء این همه خرابی هاست، اغماض نمایند، و دعوت اسلام را اجابت و استغاثه شریعت محمدیه صلی علی علیه و آله را لیبیک گویند.

انشاء الله تعالی و ثبت الله الجمیع بالقول الثابت، وجعلکم من انصار دینه، والسلام

ص: 267

علیکم ورحمة الله وبرکاته "

و چون گزارشات فراوانی از تعدیات سالدات های روسی که تا قزوین پیش آمده بودند به دستش رسید، فرمان جهاد علیه آنان صادر کرد و تصمیم گرفت تا خود در راس سایر علماء و با تفاق آنان برای تهییج عشایر و ایلات و سرکوبی روسیان به ایران بیاید و در همان وقت تلگراف زیر را به مؤتمن الملک رئیس مجلس شورای ملی مخابره کرد :

تلگراف به مؤتمن الملک رئیس مجلس شورای ملی ایران - طهران مقام محترم جناب مؤتمن الملک رئیس مجلس شورای ملی

حکم جهاد و دفاع به عموم مسلمین ایران و غیره داده شد . امروز به حکم عقل و شرع عفو عمومی و جلب قلوب لازم البته مبادرت در اعلان آن فرموده، داعیان هم در خارج ، عازم حرکت هستیم . بعون الله تعالی . "

پس از مخابره ی این تلگرافات آخوند عزم را برای حرکت بسمت ایران جزم نمود ، و آگاهی برای تمام مسلمانان فرستاد . هر روز و هر شب شیوخ اعراب خدمتش می رسیدند و دست و پای او را می بوسیدند و آمادگی خود را برای جان فشانی در راه اسلام اعلام می داشتند . همه علمای عراق نیز با او در این کار همراه بودند جز سید کاظم یزدی صاحب عروة الوثقی " ، و با این که آخوند ، برای حفظ اتحاد ، و همبستگی کامل علماء ، مایل بود سید را با خود همراه سازد ، ولی نتوانست بر این میل قلبی خود جامه عمل بپوشاند .

مؤلف کتاب "المصلح المجاهد" شرح مفصلی از جریان امتناع سید نوشته و می نگارد وقتی آیه الله صدر از کربلا طی نامه ای که به نجف فرستاد تقاضا کرد تا آخوند و سید کاظم برای نجات ایران با هم متحد شوند . وقتی این نامه را برای آخوند ، که در آن وقت در مجلس فاتحه ای نشسته بود ، خواندند او گفت :

من " آماده ام ، نزد آقای یزدی ، برو و این نامه را برای ایشان بخوان و هر چه ایشان امر بفرمایند ما اطاعت می کنیم و بر پیروی از امر ایشان همگی

ص : 268

انی حاضر فاذهب الی الحجة الیذدی و اقراءها علیه و کلمایا مرنا نحن مطیعون متفقون علی الأمر "

ولی وقتی حامل نامه به منزل سید رفت در را بروی او باز نکردند بعد از آن هم ، مساعی حاج آقا حسین قمی و آیه الله صدر و شیخ العراقین هم که از کربلا به نجف آمده بودند برای ملاقات با سید بی نتیجه ماند زیرا سید از ملاقات و مواجه شدن با آنان خودداری می کرد .

اما همان طور که قبلا نوشتیم بقیه علماء با آخوند همراه بودند و همگی برای دفاع از حقوق ملت مظلوم ایران و دفع روسیان ، اتفاق رای و نظر داشتند و همه با هم تاریخ و نحوه حرکت و در حقیقت برنامه سفر خود را از نجف تا ایران تعیین کردند.

مؤلف کتاب " حیوة الاسلام در این باره می نویسد:

" بعد از آن که جمیع علمای نجف و کربلا و کاظمین و سامراء با آن بزرگوار برای حرکت نمودن در دفاع از مملکت اسلامیة، متفق شدند آن بزرگوار مقرر فرمود ، که شب چهارشنبه 21 ذی الحجة الحرام 1329 برای دعای توسل ، به حضرت ولی عصر عجل الله فرجه ، نقل مکان به سهله، و از آن جا از طریق کربلا و کاظمین ، به اتفاق سایر حجج اسلام به ایران ، روانه شوند و خیلی از فضلاء و مجتهدین ، بعد از این ، قرار ، روز پیش رفتند. حجرات مسجد سهله را حیازه نموده، هر ده دوازده نفر یک حجره گرفتند و اسباب و لوازم سفر را آن جا کشیدند و از کسبه از قبیل ناناو و بقال اسباب کسب خود را کشیدند به سهله و کسبه خیلی عازم حرکت شدند... و حجج اسلامی که در رکاب آن بزرگوار عازم حرکت شدند از این قرار است:

از سامراء حجة الاسلام آقای آقا میرزا محمد تقی شیرازی (1)

ص: 269

1- میرزا محمد تقی شیرازی از علمای بزرگ بود که در نزد فاضل اردکانی تلمذ کرده بود و در سامراء اقامت داشت. او پس از وفات سید کاظم یزدی که به سال 1337 هجری برابر 1919 میلادی اتفاق افتاد مرجع تقلید شد و عمر خود را در راه تربیت طلاب علوم دینی گذرانید و در هنگام قیام مردم عراق بر علیه انگلیسی ها از سامراء به کربلا رفت رهبری انقلاب عراق را در 85 سالگی به عهده گرفت و این فتوی از اوست که : " لیس لا حد من المسلمین ان ینتخب و یختار غیر مسلم للاماره و السلطنه که به موجب آن حکم کرد که مسلمانان مجاز نیستند غیر از مسلمان را برای حکومت و سلطنت انتخاب کنند و بدین ترتیب نقشه انگلیسی ها را که در نظر داشتند حکومت عراق را در دست بگیرند نقش بر آب ساخت این مرد روحانی مبارز در 1338 در گذشت .

از کاظمین تمام علما از عرب و عجم، و از کربلا حجة الاسلام آقای صدر، و حجة الاسلام آقای شیخ حسین مازندرانی، و حجة الاسلام آقای سید محمد کاشی، و جمعی دیگر از علما و جمیع طلاب، و از نجف حجة الاسلام آقای شیخ عبدالله مازندرانی، و جناب حجة الاسلام آقای آخوند ملا محمد خونساری و جناب حجة الاسلام آقای شریعت اصفهانی، و جناب حجة الاسلام آقای سید علی تبریزی، و جناب حجة الاسلام آقای شیخ محمد حسین قمشه ای، که بسیار پیرمرد و افتاده شده و یک پارچه و زهد و تقوی است و از تلامذه مرحوم شیخ مرتضی انصاری اعلی الله مقامه است جناب حجة الاسلام آقای رضای تبریزی، و جناب حجة الاسلام آقای شیخ باقر قمی، و جناب حجة الاسلام سید مصطفی کاشی، و جناب حجة الاسلام شیخ عبدالهادی بغدادی، و جناب حجة الاسلام آقای سید آقای قزوینی، و سایر علماء و جمیع طلاب، و آقای سید محمد کاظم یزدی فقط عازم بر حرکت نبود والا آن چه از اهل علم بود عازم حرکت شد مگر قلیلی من الذین لا یجدون ما ینفقون فی سبیل الله و اعینهم تفیض من الدمع القصبه شب سه شنبه که صبحش بنای حرکت به سهله بود جمعی از علما در خدمتش

ص: 270

بودند مشغول مذاکره ی کیفیت سفر و وصایا و سفارشات و اداء امانات ، و تنظیم امورات ، تا ساعت شش از شب در کمال صحت و چون شیر می فرید و چنان منقلب ، نموده بود دل ها را که کسی در فکر خانه و عیال و اولاد نبود

مؤلف کتاب " هجوم روس به ایران زمین که در این زمان در نجف و شاهد و ناظر بر وقایع بوده و شرح مفصلی در این باره نوشته ضمن اشاره به این که آخوند عقیده بر تاخیر انداختن سفر خود (که تنی چند از او چنین تقاضایی را کرده بودند نداشته از قول آخوند می نویسد که فرمود:

..و تعجیل در امر دفاع هم لازم است و فی التاء خیر آفات ،

از این جهت خوش نداریم که تا خیر شود و بهتر این است که روز سه شنبه عصر حرکت کنیم برویم مسجد سهله و شب را در آن جا بیتوته و استجاره به حضرت حجت عجل الله فرجه نموده، صبح چهارشنبه از آن جا حرکت کرده که شب جمعه را هم در کربلای معلی، در خدمت حضرت سیدالشهدا علیه السلام ، از درگاه حضرت احدیت ، خلاص مسلمانان و رفع شرکفار را با تضرع مسئلت و درخواست نمائیم. تمام آقایان هم ، امورات لازمه خود را انجام داده چه با ما و چه بعد از ما الی یوم دوشنبه در کربلا مجتمع که انشاء الله حسب القرار یوم سه شنبه دیگر با آقایان کربلا دسته جمع و بالاتفاق از کربلا حرکت و به کاظمین مشرف، و از سر من رای (سامراء) هم، آقای شیرازی به موجب وعده و خواهش خود در کاظمین آمده پس از اجتماع در آن جا به آن چه تکلیف اقتضا کند، عمل و رفتار خواهد شد. فعلا تکلیف همین است که عرض شده و خوب است به عموم خبر داده شود . "

آن گاه در کتاب هجوم " روس " به ایران زمین آمده است :

در همین روز بعد از قرار مذکور ، منادی در کوچه و بازار و در صحن اطهر و سایر مجامع مسلمین ، به صوت عالی ندا در داد:

أیها المسلمون، یبلغ حاضر کم غایبکم ، حضرت حجج و آیات را ، و حکم به لزوم اتحاد حفظ استقلال ایران که مقدمه حفظ بیضه اسلام است ، صادر

ص: 271

گردیده و خود ایشان به حسب تکلیف شرعی با کافه طلاب یوم سه شنبه عصر، حرکت به مسجد سهله و از آن جا به کربلا و از آن جا به بغداد می روند. هرکس میل دارد بسم الله ."

در حقیقت عموم مسلمین از شنیدن این صدا متمالک نفس خویش نگردیده و رگ اسلامیت در تن ایشان بحرکت، جوقه در گوشه و کنار با دیده های، اشکبار با هم گفتگو و در مقام اجابت این ندا بر آمدند. کسی نماند که اظهار همراهی نکرد .

بعد از آن جماعتی از اعظام شیوخ عرب و اکابر و اعیان ایران خدمت آقای خراسانی آمده و اظهار همراهی نموده گفتند :

ماها به طیب نفس از صمیم قلب شایق و طالبیم که در رکاب شما بوده و هر قسم که از دست ماها بر آید خدمت کنیم و از بذل مال و جان و اولاد خویش در این راه خودداری نداشته اطاعت و امتثال فرمایشات را بهر چه حکم فرمائید ذمه دار ، و در عهده گرفته تا آخرین نفس در اجرای آن، ساعی و جاهد خواهیم بود.

آقای خراسانی فرمودند:

خوشا به سعادت و توفیق و حسن اعتقاد شما در حقیقت این اظهار شما کشف از نیت حسنه و کمال ایمان، و تمامیت اسلام، و ثبات قدم شما در امتثال اوامر شرعیه می نماید خداوند بر توفیق شما بیفزاید و اجر عنایت کند، و ثابت قدم بدارد، تا اندازهای امیدواری برای من حاصل شد فعلا به شما حاجتی ندارم، حالا ببینم اگر خدای نخواستہ امور قسم دیگری پیش آمد کرد، و به شماها محتاج شدیم البته به شما اطلاع و تکلیف شماها را معین خواهیم نمود. بروید در منازل خود می رویم تا آسوده و حاضر و منتظر خبر باشید

همگی با نهایت جد و امتنان گریه کنان دست بوسیده و رفتند .

مؤلف همان کتاب اشاره به جنب و جوشی که در آن ایام در منزل آخوند بوده نموده و می نویسد:

ص: 272

... تمام اصحاب، در کمال حدت و جدت، به تدارک اسباب، و تهیه لوازم مشغول شدند، همه نوع مردم از زوار مجاور حاضر، و مسافر در خانه آقای خراسانی اجتماع غریبی دارند. هرکس هر کاری دارد، هر مطلبی و حاجتی دارد، در مقام سوال و جواب است.

جمعیتی است داخل هم که است داخل هم در هم و بر هم هیچ کس نمی داند که آمد و که رفت، کسی به کسی نیست. غالب مردم سر پا ایستاده اند و خود آقای خراسانی بنفسه الشریفه، و بلا واسطه به کارهای مردم رسیدگی می نمایند آقا میرزا مهدی آیه الله زاده از کثرت رجوعات فرصت خواب و خوراک ندارد و علی الاتصال در حرکت است. هنگامه ایست کجاوه ها را حاضر، خیمه ها را می پیچند. اسباب سفر مهیا شام برای مسجد تدارک سایر لوازم همگی موجود. قیامتی است با کثرت ازدحام مردم، کسی را خبر از کجا و کسی نیست.

یک دفعه صدای موذن خبر دخول شب بیستم داد. آقای خراسانی مہیای نماز و مانند شب های گذشته نماز مغرب و عشاء را در خانه به جماعت خواندند.

بعد از فراغ از نماز باز به رسیدگی امورات و قضای حوائج مردم و ترتیب کارها مشغول تا آن که رفته رفته تخفیفی در جمعیت و ازدحام مردم شده ساعت شش رسید ...

ما در این جا رشته سخن را به دست مؤلف کتاب " هجوم روس به ایران زمین می دهیم، او می نویسد:

آقای خراسانی خطاب به اصحاب حاضرین فرمودند:

بنا دارم نماز صبح را در حرم بخوانیم، و زیارت و داعی، از حضرت کرده باشیم، چون یقین دارم طرف عصر ازدحام مردم حالتی به جهت وداع نخواهد گذاشت و ما را از این فیض محروم خواهند نمود. تمام حاضرین آن حضرت را تصدیق و

این معنی را پسندیده بعد از آن با همه خدا حافظی کرده داخل اندرون گردید .

اهل اندرون در کمال بی قراری اظهار بی تابی نموده گفتند :

این سفر شما نمی دانیم چه سفری است که از ساعت عزم بر آن هموم و غموم دنیا بر دل ما هجوم نموده و افکار ما را پریشان داشته است. آخر این بر سفر شما به کجا منتهی خواهد شد؟ و چقدرها طول خواهد کشید؟ و در غیاب شما سر ما چه خواهد آمد؟ از تصور این سفر فزعی برای ما حادث گردیده که اسباب جزع است. نمی دانیم چه سری است؟

آقای خراسانی با حال رقت و مهربانی از همه آن ها دلجویی و به همه دلداری داده و رفع کدورت از خاطر آن ها فرمود و همه را امر به صبر ، و فرمود :

خدا حافظ شماست. خدا یاور شماست. همه را بخدا می سپارم.

این سفر ما هم با اسفار سابق فرقی ندارد. شیطان در قلوب شما وسوسه و اسباب دغدغه خاطر شما شده ، اعتنا نکنید. حالا می خواهم قدری استراحت کنم که خیلی خسته و کسالت دارم و از بی خوابی این چند روزه ضعف بر وجودم غلبه کرده . مرا به حال خود بگذارید که محتاج به استراحت هستم بلکه رفع خستگی و کسالت بشود. شماها هم استراحت کنید و آسوده باشید که فردا برای شماها فرصتی نخواهد بود

" تسلیم و جان سپردن .

امشب جناب آقای شاهرودی با جناب شیخ احمد دشتی که هر دو از اصحاب خاص آقای خراسانی هستند در بیرونی خوابیده اند که علی الصبح در خدمت ایشان به جهت وداع حسب القرار به حرم مشرف شوند .

امشب غلغله عظیمی در تمام نجف، افتاده، گفتگویی جز صحبت مسافرت و حرکت آقایان در میان نیست ، هر کس با اهل و عیال خویش در همین گفتگو هستند . گویا کمتر کسی خواب به چشم او راه یافته باشد

امشب بر خلاف شب های گذشته هوا را ابر تیره غلیظ سیاهی گرفته و تمام افق را سخت تاریک نموده است و کشف از این می نمود که روز بسیار سیاهی در

زنگ ساعت در آن شب ظلمانی با آواز مهیب و هولناکی خیر از گذشتن ساعت ده را داد، گویا قاصد مرگ بود که پیشاپیش با چنین صدای ترسناک خیر از ورود مرگ می داد و امر به استعداد می نمود .

آقای خراسانی به رسم هر شب از خواب بر خاسته بعد از تجدید وضو مشغول نافله و تهجد . گردید نزدیک فجر ضعف شدیدی ، تالی وجود مبارک ایشان گردیده از کمال سستی عرق زیادی در ایشان ظاهر شد. در آن حال اوجاع و دردهایی که در طول مدت آن چند سال در گوشه دل نازنین ایشان ، مخفی و پنهان بود به یک دفعه بنای بروز و ظهور گذاشت ، ناگهان در کمال شدت دل مبارک ایشان را درد گرفت. با کمال ضعفی که داشتند چون صبح طالع شده فریضه صبح را بجا آورده اظهار داشتند :

" خیلی ضعف دارم و دلم به شدت درد گرفته خوب است بروند میرزا محمود را خبر نمایند . "

فی الفور کسی پی میرزا محمود طیب رفت

آقای شیخ علی و آقا شیخ احمد از همه جا بی خبر بعد از فراغ از نوافل ، به در اندرونی حاضر شده و خطاب به نوکر گفتند :

خدمت آقا خبر کن صبح گذشته است. حضرات دم در منتظرند اگر حرم می روید بسم الله .

نوکر با حال حزن گفت :

آقا گویا کسالتی داشته باشند پی طیب فرستادند.

حضرات از استماع این خبر متوحش و در نهایت تعجیل، به جهت استیضاح قضیه ، با گفتن " یا الله، کسی نباشد داخل اندرون شدند. به در حجره آقای خراسانی که رسیدند دیدند آقا رو به قبله بر سر سجاده نشسته است . داخل شده گفتند:

علیکم السلام "

آقای خراسانی در کمال متانت و خود داری با لحن ضعیف فرمودند: " سلام علیکم "

حضرات ، " آقا جان نوکر ما را پریشان کرده . "

آقای خراسانی:

الحمد لله باکی ندارم لیکن ضعف بر وجودم غلبه کرده با وجود این که دست و سر انگشتانم مثل یخ سرد است عرق زیادی کرده ام و دلم به شدت درد می کند. فرستادم میرزا محمود بیاید ...

در این اثناء آقای میرزا مهدی آیه الله زاده وارد ، از مشاهده ی حالت والد ماجدش پریشان و در حیرت رفت .

آقای خراسانی خطاب به ایشان فرمودند:

می خواستم وصیت بنویسم حال که آمدی محتاج به نوشتن نیست. لسانا " می گویم ، بنشین .

بعضی از وصایای خود را بیان فرمودند . پس از ختم کلام آقای شیخ احمد گفت:

" آقا جان اگر حال حضرتعالی چنین است با این حال حرکت شما چه صورت خواهد داشت؟ خوب است حرکت را موقوف فرمائید . "

آقای خراسانی

نخیر حالم بد نیست . و موقوف کردن حرکت امکان ندارد چون که قرار بر حرکت داده شده و وعده هم داده ایم که قطعیا " حرکت بنماییم و تخلف بردار نیست . می رویم سهله ، چنان چه حالم بد شد و درد شدت نمود ، که حرکت ممکن نشد، در سهله توقف می نماییم تا بعد چه شود . "

ص: 276

شود.

در اثناء این فرمایشات دوباره دل آن جناب چنان به شدت درد گرفت که قدرت بیش از دو دفعه آخر گفتن نماند و از زور درد بخود پیچید و در همان پیچیدن، به حال روی قبله، مستلقیا " افتادند و روح مبارکش قالب را تهی و از زندان خانه دنیای دون نجات یافته به اعلی درجه علین پیوست .

در این اثناء میرزا محمود هم حاضر شده بعد از مشاهده این حال مضطرب شده فوراً " دکتر بلدییه و عسکریه را به امداد خود طلبید.

آقای شیخ العراقین هم حاضر، از ملا-حظه این حالت مبهوت و حیران هر دو دکتر وارد شده و به حسب قواعد طب جدید استعمال انژکسیون نموده، ادویه منبهه اعمال کرده مالش دادند هیچ اثری بروز نکرد .

متفقاً " ماء یوسانه با کمال حزن و اسف خطاب به حاضرین گفتند خدا شما را باقی بدارد. مرحوم شده است. "

و گریه کنان بیرون رفتند

و هنوز نیم ساعت به طلوع آفتاب مانده بود

ص: 277

فصل بیست و یکم: علل مرگ آخوند

پزشک شهرداری و پزشک حکومت عثمانی که در پگاه روز سه شنبه بیستم ذی الحجه هزار و سیصد و بیست و نه (1329) هجری قمری (برابر 12 دسامبر 1911 (میلادی) به بالین آخوند احضار شدند و او را مرده یافتند علت مرگش را سکت قلبی دانستند .

در کتاب " هجوم روس به ایران زمین آمده است :

از قرار تقریر دکترها ، مرض آن مرحوم ، خناق قلبی ، سکت قلبیه ، بوده است ، اگر چه بعضی احتمال دیگر داده اند . "

این که می نویسند اگرچه " بعضی احتمال دیگر داده اند درست است . زیرا :

مرگ ناگهانی آخوند، آن هم درست در روزی که قصد حرکت از نجف و جهاد با روسیان را داشته موجب انتشار این شایعه گردید که دستی نهانی آخوند را مسموم کرده است . (1)

ص: 278

1- " مورگان شوستر مستشار مالی معروف آمریکایی که در زمان مشروطیت به دعوت دولت ایران برای اصلاح اوضاع نابسامان اقتصادی و مالی کشور به استخدام دولت ایران در آمده بود و در ظرف مدتی قلیل توانسته بود دست به اصلاحات چشم گیری بزند و بطوری که در صفحات قبل دیدیم بر اثر اولتیماتوم دولت روسیه تزاری و فشار دولت انگلیس مجبور به ترک خاک ایران گردید کتاب جالبی تحت عنوان اختناق" ایران نوشته و در صفحه 178 کتاب خود اشاره ای بعلت درگذشت آخوند نموده و می نویسد : در 12 دسامبر، مجتهد پیشگام نجف ، ملا محمد کاظم خراسانی هنگامی که آهنگ حرکت به تهران را داشت تا بنحوی که شایع بود، اعلان جهاد مذهبی علیه روسیان را بدهد، ناگهان در شرایطی بسیار مشکوک ، درگذشت. عموماً " براین عقیده بودند که عمال روسی او را مسموم کرده اند. اصل نوشته او چنین است : ON DECEMBER 12th THE CHIEF MUJTAHID AT NAJAF MULLAH MUHAMMAD : KAZIM AL-KHORASANI, DIED SUDDENLY, UNDER VERY SUSPICIOUS CIRCUMSTANCES, AS HE WAS ON THE EVE OF STARTING FOR TEHRAN, AS IT WAS RUMOURED TO PREACH THE HOLY WAR AGAINST THE RUSSIANS. HE WAS COMMONLY BELIEVED TO HAVE BEEN POISONED BY RUSSIAN AGENTS." THE STRANGLING OF PERSIA, W. MORGEN SHUSTER LONDON 1910

به خصوص که میرزا محمود حکیم که سال ها طبیب مخصوص آخوند، و به حال او وارد بوده، به میرزا مهدی پسر ارشد آخوند، و دیگران گفته بوده که به آخوند سمی داده اند، که اثرش روی قلب او تدریجی بوده است

بسیاری از مورخین و معمرین قوم را عقیده بر آن است که آخوند به مرگ طبیعی نمرده بلکه بطریقی او را مسموم ساخته اند و موجبات هلاکش را بموقع فراهم کرده اند. اما چون این قبیل اعمال غالبا پنهانی و بدست اشخاص زیرک و هوشیاری صورت می گیرد کمتر اتفاق می افتد که عامل و یا عاملین شناخته شوند و یا اثری از آنان برجای ماند.

عمویم، حاج محمود آقا، به نقل از پدرشان مرحوم میرزا مهدی، برایم نقل کردند که سه هفته پیش از مرگ آخوند، بطور محرمانه، به مرحوم میرزا مهدی خبر

ص: 279

می دهند که بعضی از مراکز قدرت مترصدند تا بنحویزیرکانه و مرموزی آخوند را مسموم کنند، و لازم است که ایشان، هنگامی که در خارج از خانه خود هستند، کمال مراقبت را در صرف آشامیدنی و خوراک خود معمول دارند و در هیچ مجلسی چیزی ننوشند. اما وقتی میرزا مهدی این مطلب را به پدر خود می گوید ایشان اظهار می دارند:

بابا این حرف ها بی اساس است اساس است چه کسی می خواهد مرا مسموم کند؟ "

عمویم می افزایند بعد از رسیدن این خبر میرزا مهدی همیشه در خارج مواظب پدر خود بوده و هر جا ایشان می رفته اند مثل مجالس فاتحه و روضه خوانی و غیره او هم همراه ایشان می رفته، فقط یک بار که آخوند برای زیارت عرفه (نهم ذیحجه) به کربلا مشرف می شود، در مجلس فاتحه ای قهوه ای می نوشد و یک روز پس از نوشیدن آن قهوه در قلب خود احساس خفقان و درد می کند و یک هفته بعد از آن هم از سگته قلبی می میرد

ایشان و همچنین پدرم برایم نقل کردند

آن روز هوا تاریک بود که پیش خدمت آمد و خبر داد که آقای آخوند حالشان بهم خورده و ما که هنوز خواب بودیم بیدار شدیم و پدرمان فوراً "به منزل آخوند رفت و ما هم دنبال او رفتیم. در اتاق آخوند، شیخ علی شاهرودی و شیخ احمد دشتی، حضور داشتند. میرزا محمود طیب هم آمد. قنداغی درست کردند و آخوند آن را نوشید، اندکی حالشان بهتر شد ولی ناگهان دست روی قلب خود و آهسته آخ گفتند و بلا فاصله در گذشتند. بعد دنبال اطباء شهرداری و حکومت عثمانی فرستادند و آن ها آمدند و به کف پای ایشان سوزن زدند و امتحانات دیگری کردند که البته بی فایده بود.

این نکته مسلم است که آخوند هیچ گونه سابقه مرض قلبی نداشته تا روزی که می خواسته حرکت کند سالم و حتی تا چند ساعت قبل از عزیمت هم سر و متبسم بوده است

من از مادر پدرم (خانم جدی) (1) شنیدم که گفت :

روزی که آقای آخوند می خواستند به قصد جهاد، به ایران حرکت کنند ، هوا ابر بود و آن روز ایشان خیلی زودتر از روزهای دیگر ، از خواب بیدار می شوند و از اتاق خود بیرون می آیند و کنار حوض می روند تا وضو بگیرند. از ایشان " آقا ساعت چند است؟ چون نم نم باران می باریده ایشان می فرمایند ساعت نم کشیده و سپس تبسم کنان بدرون اتاق خود می روند تا نماز بخوانند و در اتاق وقتی از خواندن نماز فارغ می شوند در حالی که هنوز بر سر سجاده بوده اند حالشان بهم می خورد و فوت می کنند.

کسروی در "کتاب تاریخ هجده ساله آذربایجان" اشاره به اثرات مرگ آخوند و شایعه ی مسموم نمودنش کرده می نویسد :

در بیست و یک ماه خبر مرگ آخوند خراسانی رسید. چنان که گفتیم این مرد پیشوا با حاج شیخ مازندرانی و دیگران فتوای جهاد دادند و خودشان آماده به آمدن می شدند و انبوهی از ایرانیان از کربلا و نجف و دیگر شهرهای عراق به جنبش آمده همراه ایشان روانه ایران می گردیدند. و این آگاهی به همه جا رسیده از بسیاری از شهرها تلگراف فرستاده از جنبش علماء شادمانی می نمودند

حاج شیخ مازندرانی و دیگران تا کربلا پیش آمده و در آن جا چشم براه آخوند داشتند که ناگهان روز بیست و یک آذر خبر مرگ او را در یافتند

آخوند به هنگامی که آماده روان شدن بوده به یک بار

ص: 281

1- نامش مریم و اصلا اهل شیراز بود. در کودکی همراه مادر خود به نجف آمد و در آن جا ماند و در جوانی همسر میرزا مهدی پسر بزرگ آخوند شد بانویی مدیره و کریم النفس و با سخاوت بود. هنگام محاوره بسیار ظرافت فکری داشت قریب به نود سال عمر کرد. در سال 1385 هجری در تهران در گذشت و در قم دفن شد .

حالش بهم خورد و در گذشت. از این پیش آمد جنبش عراق فرونشست و پس از آخوند کسی که جای او را گیرد نبود .

از این سوی در ایران نیز در همه جا این خبر پر و بال مردم را شکست و شاید از آن روز بود که جوش و خروش رو به کاستن گذاشت .

کسانی مرگ ناگهانی آخوند را به دست کارکنان نهانی روس دانستند ولی هرگز دلیلی در این باره نداشتند.

چنین پیداست که پیشوای غیرتمند سخت اندوهناک بوده و این فشار با ناتوانی پیری روی هم آمده و او را از پای انداخته است .

در همه ی شهرها مردم این را اندوه بزرگی گرفتند و در تهران دولت و در تبریز انجمن ایالتی و در دیگر شهرها خود مردم ختم بسیار با شکوهی بر پا نمودند و چون خرد و بزرگ بر سر جوش بودند و همه به سوگواری بزرگی برخاستند "

در جلد دوم تاریخ مشروطه ایران کسروی با عبارات دیگری اشاره به اولتیماتوم روس و حرکت آخوند و ماجرای در گذشت او کرده و می نویسد :

چون روسیان اولتیماتوم دوم را دادند مردم در همه جای ایران شوریدند و گمان می رفت که دولت و توده یکدل و یک زبان برابر آن زورگویی ایستادگی خواهند نمود .

در نجف آخوند خراسانی و حاج شیخ مازندرانی که ما بارها مردانگی و غیرت ایشان را ستوده ایم بر این شدند که با پیروان خود به ایران آیند و همه مردم را یک دل و یک زبان به کوشش و ایستادگی بر انگیزند و این کار ایشان با آن گمانی که می رفت بسیار بجا بود و اگر

دولت و توده یک زبان بودندی یک نتیجه بسیار بزرگی بدست آمدی...

آخوند و یارانش بر آن بودند که روز چهارشنبه بیست و یک ذی حجه از نجف روانه شوند ولی چون پاره ای چهارشنبه را برای سفر نیک نمی شمارند چنان نهادند که روز سه شنبه بیرون آمده و آهنگ مسجد سهله کنند و شب را در آن جا بسر داده فردا روانه شوند ولی شب سه شنبه نزدیک بامداد ناگهان آخوند را درد دلی گرفت. کسانش پی پزشک فرستادند و خود به آن شدند که فردا از رفتن چشم ببوشند و چگونگی را به مردم آگاهی دهند.

شادروان آخوند خرسندی نداد و همچنان اندیشه ی رفتن می داشت و دستور بسیج می داد و افسوس که دیری نگذشت ناگهان دل درد سخت تر گردید و پیش از آن که آفتاب در آید او در گذشت

این رخ داد رشته ی کارها را از هم گسیخت و کسانی که بار بسته و آماده ی سفر شده بودند ناگزیر گردیدند بار گشایند و همه در کار خود در ماندند .

چنان که گفتیم این پیش آمد در ایران نیز بد کارگر افتاد و مایه دلسردی بسیاری از آزادی خواهان شد و کسانی گمان بردند که او نمرده و با زهر او را کشته اند

آقا نجفی قوچانی که در آن موقع در نجف بوده و قصد داشته جزو همراهان آخوند به جهاد برود در دو جا اشاره به مرگ آخوند و تاثرات خود می کند . در کتاب سیاحت شرق " می نویسد :

" آقای آخوند در آن شب بواسطه کثرت زوار عربی نتوانست در رواق برود و نماز بخواند، در همان بیرونی منزل ، مشغول به نماز گردید و ماها اقتدا نمودیم. بعد از نماز متفرق شدیم. من آمدم به منزل ، خرجین و اثاثیه کربلا رفتن را مهیا نموده و خوابیدم .

صبح قبل از آفتاب رو به دروازه کوفه رفتم که الاغی کرایه کنم برای

کربلا به سرطمه رسیدم. سید عربی از رفقا پرسید کجا؟ گفتم می خواهم الاغ کرایه کنم برای کربلا .

گفت من شنیده ام آقای آخوند ناخوش است و نمی تواند حرکت کند .

گفتم دروغ است ، دیشب صحیح و سالم بود.

گفت بلکه می گویند مرده

گفتم خدا دهندشان را بشکنند. این چه فایده دارد که نیم ساعت دیگر کذب این حرف آشکار شود. او از من گذشت و من به دورو به دروازه رفتم ، از کوچه ای رفتم که منزل آخوند سر راه بود .

به در منزل که رسیدم شنیدم صدای گریه از منزل بلند است . وارد بیرونی شدم که چند نفری جمعند و آخوند فوت کرده و در سحر به رحمت ایزدی پیوسته ... یعنی مرده ... راستی مرده ... از راستی مرده ... از دنیا رفته ... به کجا رفته ... سهله رفتن رمز بوده ... اصل به سفر رفتن رمز بوده ... به ایران رفتن رمز بوده ... به وطن اصلی رفته ... چرا ؟

آن جافحش نیست ، ناسزا نیست ، روس نیست، آزادی است ...

راستی راستی آخوند مرده؟ یعنی چه؟ از ما قهر کرده؟ پس ما چکار کنیم؟ پای منبر که بنشینیم؟ چشم به که روشن کنیم؟ حرف که بشنویم؟ دل به که خوش کنیم؟ پس ما یتیم شده ایم احرار یتیم شدند. خاک بسر شدند پژمرده شدند. پریشان شدند . میرزا مهدی آخوند کجا رفت؟

عصر برگشتم خانه با چشم گریان پله های خرجین را از ائاثیه کربلا سرازیر کردم. اهل بیت گفتند اشک ریزان مگر تو نمی ری؟ گفتم :

آخوند تنها رفت، هیچ کس را نبرد قابل نبودیم . آدم نبودیم. الان برو تمام نجف ببین هیچ نقطه ای بی گریه و زاری می بینی؟ بی سوز و گداز می بینی؟ مرد گریه می کند، زن گریه می کند ، جوان گریه می کند ، پیر گریه می کند ، دوست گریه می کند، دشمن گریه می کند، مشروطی گریه می کند ، مستبد گریه می کند ، زمین گریه

می کند، آسمان گریه می کند....

و در "کتاب حيوۃ الاسلام درباره علت مرگ او می نویسد: باری" غالب اطبا و حدس غالب ناس بر این بود که آن بزرگوار را مسموم نموده اند (1) و از بعضی قرائن حدس زده می شد که در کربلا، در عرفه، که مشرف شده بود مسمومش نمودند. چه. بعد از مراجعت از کربلاگاهی فی الجملة ضعیفی بر آن بزرگوار مستولی می شد و خودش هم گاهی می فرمود که من خودم را، مزاجا"، غیر سابق احساس می کنم.

باری در آن روز نجف ضجه واحده و کان محشر کبری رخ نموده بود. بعضی مبهوت و برخی در شیون تا آن جنازه طاهره وارد صحن و حضرت آیه الله آقا شیخ عبدالله بر او نماز کرده و آن بدن مقدس که وقایه اسلام و سد حائل از حملات کفر بود در مقبره مرحوم حجه الاسلام آقای حاج میرزا حبیب رشتی اعلی الله مقامه در صحن مطهر بخاک سپردند.

و در سبب فوت آن جناب بنده حدس قوی دارم که تراکم غصه و حزن بود از اهتمام و جدیت کفر در اضمحلال ممالک اسلامی.....

آیه الله سید هبة الدین شهرستانی رحمة الله علیه که دانشمندی متبحر و مدتی در عراق وزیر فرهنگ بوده شرح مفصلی درباره درگذشت آخوند در "مجلة العلم" نوشته که ما خلاصه آن را در این جا می آوریم و با نوشته او به این فصل

ص: 285

1- حبیب الله نوبخت در شماره 1926 سال 1355 نشریه "وحید" مقاله ای درباره آخوند نوشته که گرچه محل فوت او را بجای نجف اشتباها "بغداد ذکر کرده ولی در مورد علت مرگش می نویسد... اما دریغ که شبگیر سر نهاد و صبحدم سر بر نداشت. روحانی جنگجوی ما را زهر داده بودند مرد و زن شیون کردند. طلاب دستار از سر بر گرفتند. مردم خاک بر سر پاشیدند (شیعه و سنی) مسلمان و مسیحی حتی صبی ها و اهل الحق هم عزا گرفتند و برفراز خانه ها بیرق سیاه افراختند و شال عزا بگردن انداختند و در و دیوار شهر را با پارچه ی سیاه پوشانیدند. ...

شبی که آخوند می خواست حرکت کند من و عده ای از اهل علم در محضر او بودیم و او نماز عشا را در منزل بجای آورد و تا ساعت سه از شب مشغول تصفیه حساب ، و اداء امانات بود و از هیچ درد یا مرضی شکایت نداشت و چون باتفاق همه علما و طلاب، فردا عازم سفر به ایران بود تا مرز و بوم مملکت (1)

ص: 286

1- "وفاته : اذامات العالم ثلم فی الدین ثلمه لا یسدها شیء . (حدیث شریف) قضی الله و ما لقضائه مرد ان تقاجتنا هذه الفاجعة العظمی التي هدت ارکان الدین و هددت اعضاء السیاسة و العلم فقد مضى رجل الدنیا و واحدها مضى أمير الجيش و محور السیاسة و حصن الدین و قطب رحی العلم فان رمت كشف اللثام عن مغزی الکلام اوضحت لك ان المنون قد اخترم على حین غفلة حیات شیخنا العلامة الربانی آية الله الخراسانی يوم الثلاثاء 20 من شهر ذي الحجة سنة 1329 قبل طلوع الشمس بساعة و طوی سجل حیاته القدسیة بعد ما قطع 74 من بیداء العمر عن آثار عظمی و ماثر لا تعد و استترت شمس جثته فی افق اللحد قبل المغرب بثلاث ساعات فی مقبره الحجة الاسلام میرزا حبیب الله الرشتی الواقعه عن یمین من یرج من باب ساعه الصحن العلوی (ع) وانما دفن هناك لرغبة كان يظهرها فی ذلك اثناء حیاته و ما دفن هناك وحده بل دفن التقی و العلم و الجود و السوداء و الا خلاص معه و ان دفن هناك رجل الدنیا فقد بقیت بعده خیراته نبراسا للمقتدین و ذو(الاثر الباقي لیس بفانی) کیفیه وفاته : كنا لیللة ارتحاله فی محضره مع لفیف من اهل العلم حینما صلی العشائین جماعه و هو فی داره الی ثلاث ساعات من لیل و هو لا یشکو الما و لاسقما بل مشغولا بتصفیه المحاسبات و اداء الامانات و موادعة الاحبه و الوصیه لصحبه و اولاده فانها كانت آخر لیلله من لبثه فی النجف او فی الدنیا بالحقیقه فانه طاب ثراه قد كان عازما علی الرحیل فی عصر یومه الا تکی كافه العلماء و الطلبة و غیر هم للسفر الی ایران حفظا ثغورها من هجمات عساكر الروس و الانکلیز ظلما اعتداء منهما علی تلك الدولة الاسلامیة المستقلة (فاعرفوا الباری بنفسه العزایم و نقض الهمم) فكان یوادع و یوصی و یرتد الذم و یرتد الذم و یعمل اعمال من لا امل له بالرجوع الی موطنه فبات کما بات الحسین علیه السلام لیلله مقتله عازما علی الموت فی سبیل الدین و لم یسعد احد بعد الحسین بهذه الخله . و عند ما ذهب ربع اللیل تفرق الناس عنه الی دورهم لان اکثر الناس كانوا مثله متاء هبین الی الرحیل معه لکنه لم یرعینیه الکرى بعد مفارقه الناس اياه و اخذه شبهه الضعف فی منتصف اللیل فعالجوه حتی خفت الوطنه و عرق عرقا کثیرا فقالوا له مرنا أن نحل اوزار المسیر و نوخر السفر الی یوم آخر حتی یرتد مزاجک و تصفوا لك الامور فقال کلا . اننی راحل غدا انشاء الله الی مسجد السهله فان الاستجارة فیها الی الله تعالی محمودة لیللة الاربعاء فسیروا غدا الیها و لو اشرفت علی الموت لثلا یرتد عزم المهاجرین معی ثم اخذ یوصی بما یحب و یرتب صورة مسیره الی دفاع الکفار حتی انقلب عمود الفجر و حیث قد بین فی أول اللیللة لاصحابه قائلان انی اشتبهی ان ازور حضرة الامام علیه السلام و اودعه فانی لا اظن بنفسی الرجوع بعد هذا و نصلی صلوة الصبح فی حضرته .) قیل له ان ضعف مزاجک لا یسوق لك الان حرکه فاصل الصبح ههنا و خذ لنفسک بالمنام راحة اذ لم تتم لیلک و لا نهاری ثم زر الامام عند ما تنوی الخروج من النجف . فاستحسن هذا القول و صلی الصبح فریضة و نافله ثم اشتکی من حدوث انقباض فی قلبه و ان انه رقیقه و مدد کالمغمی علیه و توفی و فاتا هنیئه کما عاش عیشة شریفه . فجاء و ابدکتور الحکومه فلما لمسها و امتحنه عزی اهله و ضجه بوفات والد الامه . وضع الحاضرون و ذاع الخبر فاصبحت النجف ضجة واحدة و خرج الناس حیاری و سکارى لا یصدقون نعیه علما منهم بکمال صحته و استقامته فتسلمته ایدی المنون علی غره فی العالمین و انتشلته من صفوف الاحیاء و هم فی ذهول عنه و غفله (والموت اذالم یطرق بنفسه ابواب الاحیاء عن غفله فانه یبعث الینا برسله عن غفله و بداهة و هم الامراض و العله) . ثم حملوا نعشه الشریف علی الرؤس بعد طلوع الشمس به ساعتین و السماء تمطر علیه بفیضها فكان یرى نعشه کالبدر و تلامذته کالانجم حوله منتشرة النظام و لم تبد الشمس

يومئذ وجهها للعالمين خجلا من ذلك المشهد العظيم المشتمل على الوف من الانجم السيارة الزاهرة لكنها ارسل دموعها الغزراء مدرارا من وراء حجاب السحاب كانها آسفة عليه . و كان في تشييعه آلاف باك و نائح و لاطم و صارخ من ارباب تقى و العلم و لم يشهد التاريخ كما قيل لقطرنا العراق حتى اليوم هذه الاحتفال لغيره نظرا الى جلالته المعنوى . فإى نعش حف به الالوف من الافاضل يبكون عليه بكاء الشكلى و يحثون تراب الذل على مفارقهم الساميه يجزعون لفقده و هم دهشة و خشوع فواحد ينوح قائلا اليوم نامت اعين بك لم تتم *** و تسهدت اخرى فعز منامها وفيهم من ينوح قائلا " : لم تمت انت بلحييت و لكن *** مات غوث الاسلام و العلماء و منهم من ينوح قائلا تمر على الوادى فثنى رماله *** عليك و بالنادى فثنى ارامله و الكل منهم ناح عليه بلهجة مخصوصة و حالة مدعرة لم ير لنفسه مثلها اثناء عمره . و اشترك فى احتفاله اصناف الناس كانهم افزعوا تمام الجهد في ان يكون تشييعه اظهر مثال للحزون و اصدق مشهد للجلاله . اما سبب وفاته : فالشايح انه مات مسموما . يقولون ان رجلا " اتحفه به تفاحة صفراء حين مازار كربلاء قبل وفاته باسبوعين . فكان يشكو الصحبه في ذلك الحين انقباضا في قلبه و انحرافا في مزاجه . اما ليلة التى توفاه الله فيها فالصفرة قد كانت بادية في وجهه و الجبين منه يرشح عرقا تمثل لئالى رصعت بها صفيحة من الذهب مع أن طقس الهواء كان مشمولا بابراد البرد الشديد و لعل ذلك من اضطراب قلبه لا كمال عمل خطير تحملته ذمته الساميه عند الخلق و خالقهم و نصب نفسه دون البريه مديرا له مسئوليا عنه و قد ذكر لجماعة ثقاة أنه حينما بلغه اشتغال روسيا لتزوين و رشت و انه يقصدون الهجمة على طهران احس نزول شىء على قلبه نزولا غير طبيعى فصار بعد ذلك ينعى نفسه لذويه و يذكر لهم دنو اجله و لم نراه ابدا آيسا من حياته متوقعا للموت مثل ما رايناه في ذلك الاسبوع واما الدكتور البلديه فقد قال بعدما رآه انه متوف بالخناق القلبي . و اما اعتقادي فيه انه لم يقتله شىء غير هذا الهم الكبير دفع اقوى دولة برية بربرية و اقوى دولة بحرية عن اضعف دولة فيهما . ما عدا تلك الهموم العظيمة التى قاساها اثناء حياته و لاسيما بعد الانقلاب الايران و الانقلاب العثماني فقد كان يقتل في كل بريد قتله و يسقى في كل يوم سما نقيعا من استماعه الاخبار الموحشة عن امته الاسلاميه و ابتلى بقومه بلاء اولياء و صبر بينهم صبر الانبياء فكلما بلغه حادثه فى احدى الاقطار الاسلاميه من قتل او ظلم او نهب او سلب و احتلال او اختلال ذاب قلبه و جرت عبرته و اهتم للدفاع عنها بالحال او المقال او من قلم او بتقديم المذكرات للدول و حث عشائر الحدود للمحافظة على الثغور او اخطار اولياء الأمور . و كان مع تفانيه في خدمة امته سياسة و علما " و ديانة و مالا تبلغه من جهلهم ما يفت بالعزائم من الثقول عليه بالعضائم و انواع السيئات و الشتائم فهل كان من هذه احواله و تلك اعماله محتاجا في وداع دنياه الى شربة سما اورمية سهم . ؟ لا وربي فلقد كان على الدوام يتجرع من امض الغصص ما يكفى لتفتيت حصاة كبده عن شراب السموم و يبلغه من جراحات الالسن ما يكفى لتمزيق حجاب فؤاده و رتته عن الاسنة و الاسياف هذا كله عدا اما ما كان يلاقه من ذوى و البائسين اذا كان طاب ثراه كعبة القصاد من اقاصى البلاد و غوث العاجز و غيث المعجوز و كانت الارامل و الايتام و الفقراء لا يعرفون مرجعا غيره في كل حاجة و ملمه فيعطى هذا و بعد ذلك و يظهر الخجل من آخر اذالم يساعده الدهر فمثله الحقيق بان نجعل سيرته مكان الأسوه و يحل فينا محل القدوه و نضع اخلاقه مواضع العظمه و اعماله نصب العين و تاريخه في منظرة العبرة و سعادته في مراتب الاغتباط و اننى من قصور باعى و احتقارى ليراعى اترك للشعراء رثاء قطب رحى الخيرات و محور الكمالات و ادع استيفاء المقال في ترجمة فلك السياسة الاسلامية للمؤرخين و اقتصر في كتابتى على المهم الذى اخشى عليه ان يهمل و على بقية ارباب العلم و القلم ان يمثله مقامه فى نفوس امته و ينبهوا العموم لعرفان قدره و قيمته ليظهروا منزلة حضرة الفقيد المجهول عند كثير من الناس . و يرهنوا على انه العالم الجدير بان يبكى لفقده العالم و يندبه الافراد و الجمعيات و تتونبه الصحف الامم و انه فاز بكل ما يعد في النشئين سعادة حتى الشهادة و مَنْ يَخْرُجُ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ .) قرآن عظيم . تلميذ حضرة الفقيد (هبة الدين) الحسيني الشهرستاني . نقل از شماره هفتم مجله " العلم " المجلد الثاني العدد السابع في

خود را از این تهاجمات ظالمانه ، و تجاوزات بیرحمانه روس و انگلیس ، محفوظ بدارد از این روی با دوستان خود خداحافظی و به آن ها وصیت می فرمود و کارهایی می کرد که گویی امید بازگشت نداشت.

و چون پاسی از شب گذشت و مردم از دور و بر او پراکنده گشتند در نیمه شب دل درد شدیدی بر او عارض شد و بسیار عرق کرد و چون اصحابش به او گفتند

ص: 287

سفر خود را به تاخیر بیندازید نپذیرفت و گفت فردا به مسجد سهله خواهیم رفت

آن گاه نماز صبح و نماز نافله را خواند و همچنان که بر سر سجاده بود از دردی که در دل او پدید آمده بود شکایت کرد و ناگهان همچون کسی که مدهوش شود بر زمین افتاد و بدان گونه که به شرافت زیست به پاکیزگی در گذشت

ص: 288

وقتی طیب دولتی را آوردند و او را معاینه کرد آن طیب فوت پدر ملت را به حاضرین تسلیت گفت و آن گاه نجف سراسر شیون شد و مردم گیج و حیران از خانه های خود بیرون شدند و چون روز پیش او را تندرست دیده بودند مرگش را باور نداشتند

سپس نعش شریف او را دو ساعت بعد از طلوع آفتاب بر دوش

ص: 289

گرفتند. آسمان در آن روز فیض خود را از مردم دریغ نکرده بود و باران همچنان بر سر همه می بارید و

جسد او در میان انبوه مردم همچون ماه بود و شاگردانش همچون ستارگان و خورشید که از مشاهده آن همه ستاره خجالت زده و شرمگین شده بود روی خود را آن روز به کسی

ص: 290

آشکار نمود. اما اشک های خود را از پس ابرهای قیرگون پایین فرستاد گویی خورشید از شدت تاثر اشک می ریخت.

درباره ی علت مرگ او باید گفت که شایع چنین بود که او را مسموم کردند و چنین گفتند که دو هفته قبل از درگذشتش وقتی برای زیارت به کربلا رفته بود مردی سیبی زرد رنگ به او تقدیم کرده بود و از آن روز ببعد او گاهی از انحرافی

ص: 291

که در مزاج و گرفتگی که در قلبش بروز کرده بود شکایت می کرد .

و اما شبی که مرحوم شد چهره اش زرد رنگ شده بود و پیشانی‌اش پر از قطرات عرق بود که آن قطرات چون گهرانی بر بر لوحی زرین می درخشیدند و به تنی چند از اصحاب خود گفته بود وقتی بمن خبر دادند که روس ها رشت و سپس قزوین را گرفته اند و قصد حمله به تهران را دارند قلبم ناگهان فروریخت و آن اصحاب می افزایند که ما هرگز او را در آن هفته که خبر هجوم روس به وی رسیده بود این چنین مایوس نسبت به زندگانی ندیده بودیم.

طیب شهرداری بعد از معاینه گفته بود که او به مرض سکته قلبی در گذشته است اما به گمان من، هیچ چیز او را نکشت جز این اندوه بزرگ که همانا، بیرون راندن دو دولت بود که، اولی، از بزرگ ترین دول وحشی و ستمگر همسایه مملکتش بود، و دیگری، دولتی، که نیرومندترین بحریه روی زمین را داشت، و هر دو هم، در مقام ستیزه جویی با ضعیف ترین دولت ها بر آمده بودند .

و در این جا ما دیگر غم و غصه های بیکرانی را که او هنگام انقلاب مشروطیت ایران، و انقلاب عثمانی، تحمل کرده بود به حساب نمی آوریم، چه هر تلگراف و نامه، بمثابة حکم قتل او بود و هر خبر

ص: 292

موحشی که از ایران درباره ابتلات هموطنانش و امت اسلامی به او می رسید، همچون زهری بود که به او تزریق می کردند و هر حادثه ای که در ممالک اسلامی از کشتار و ظلم و غارت و تعدی و سلب آزادی، رخ می داد و خبرش، به او می رسید دلش را آب می نمود، و اشکش را سرازیر می کرد زیرا او پیوسته تلاش می کرد تا با ایثار مال و یا بوسیله گفتار و قلم و یا از طریق مذاکره و اخطار به اولیای امور حدود و ثغور مملکت خود را حفظ کند و با آن که وجود خود را وقف ملتش کرده و در راه خدمت به آنان خود را فنا کرده بود با همه این ها، نادانان انواع بدی ها را، به او نسبت می دادند و ناسزاهای فراوانی، نثارش می کردند اما او در میان آن مردم با شکیبایی پیامبران زیست.

آیا او برای مردن دیگر نیازمند به نوشیدن زهر و یا خوردن تیر بود؟

به خدا سوگند که او هر روز سم می نوشید و از زخم زبان ها تیر

می خورد و این ها سوای گرفتاری های دیگرش بود چه منزل او کعبه بیچارگان و فقرا و تهیدستان و یتیمان بود که به هنگام نیاز و بدبختی به او روی می آوردند و بجز او پناهگاهی نداشتند. او به همه کمک می کرد و اگر هم گاهی خودش تنگدست بود و نمی توانست مساعدت کند شرمگین می شد.

بیگمان باید سیرت و رفتار او جایگاه بلندی، در میان ما، بدست آورد و خلق و خوی پسندیده او را گرامی بداریم، و اعمال خیر او را نصب العین خود قرار دهیم و از تاریخ زندگانی او عبرت بگیریم، و من کوچک تر از آنم، که در باره او سخن بگویم، و مدح و رثای او را به شعراء واگذار

می‌کنم، زیرا که او قطب خیرات و محور کمالات بود، و شرح خدمات سیاسی این فلک سیاست اسلام را من به عهده مورخین می‌سپارم و بر بقیه ارباب علم و قلم است، که مقام او را به دیگران بنمایانند و همگان را نسبت به شناخت قدر و منزلتش آگاه سازند، تا جایگاه بلند آن فقید که در میان بسیاری از مردمان، ناشناخته مانده، بدان گونه که شایسته مقام والای اوست، بر همگان آشکار گردد...

ص: 294

فصل بیست و دوم: تشییع جنازه و مجالس ترحیم

مؤلف کتاب "مشهد" الامام او مدینه النجف " اشاره به حزن و اندوه بزرگ مردم پس از مرگ آخوند کرده و می نویسد :

در گذشت آخوند برای عالم اسلام ، واقعه ای عظیم و برای مسلمین انقلابی مدهش و روز بزرگی بود. مردم را حیران و گیج می دیدی به گونه ای که مالک نفس خود نبودند و ضجه و سینه می زدند و گریه می کردند به نحوی که از خورد و خوراک در شب و روز باز مانده بودند و در روزهایی که برای سوگواری او بر پا شده بود مردم مثل ایام عاشورا نوحه سرائی و سینه زنی می کردند ... (1)

مؤلف کتاب هجوم" روس به ایران زمین هم شرح مفصلی راجع به مراسم تشییع ، و مجالس ترحیم با انشائی که مخصوص زمان خودش بوده برشته تحریر

ص: 295

1- وکان" یوم وفاته یوم عظیم علی المسلمین و حدث کبیر فی العالم الاسلامی و انقلاب مدهش فتری الناس حیاری مذهبولة لا یتما لکون انفسهم عن الضجة و اللطمة و البكاء مکفوفه طباعهم عن الأکل و الشرب و سایر العادات فی الغداء و المساء و اقیمت فی ایام عزائه النیاحه و اللطم مثلما یقام فی ایام عاشوراء

در آورده که ما ذیلا نقل می کنیم :

تشیع جنازه "

امروز گویا آفتاب خجالت می کشد که روی خود را در زیر پرده های ابر سیاه مخفی و پنهان داشته یا آن که مانند عزادران طیلسان سفید نورانی خود را تبدیل به گلیم سیاه ابرهای ظلمانی نموده است .

آسمان هم گانه از کرده خویش پشیمان و در حال ندامت گریه ی خود را بصورت باران ظاهر می دارد. آسمان بی صدا گریه می نمود . تمام مردم گویا مترصد این معنی بوده، و یا آن که با اثرات قلبیه ، و الهامات غیبیه، در همان وقتی که مرحوم آیه الله در حال احتضار بوده است از این معنی آگاهی و اطلاع حاصل کرده باشند. هر کسی سراسیمه از خواب بیدار شده خود را به جهت تحقیق مطلب که راستی باور کردنی نیست به در خانه مرحوم می خواهد برساند

هنوز آفتاب طالع نگردیده اجتماع غریبی مبنی بر بهت و سکون در خانه و اطراف آن از مردم شده و همگی در کمال حیرت من غیر اراده در حرکت ، داخل خانه که از کثرت مردم نمی توان داخل شد از بسکه در مقام تهاجم فشار بیکدیگر می دهند نزدیک است نفس راه خود را گم کند و یا در صندوق سینه پنهان شود و اشخاص ضعیف البنیه را حالت غش عارض گردد.

بیک دفعه فریاد :

واشوم صباحاه و السلامه و اشریعتاه و احامی الدین و اقائد جیوش المسلمین من بعدك من للارامل والایتام و من لملة والاسلام ...

از همه کس با الحان مختلفه و عبارت متفاوته بلند شد. همگی لاجول گویان اشک ریزان سینه زنان به سرکوبان در ناله و افغان رفته رفته بر کثرت جمعیت افزوده ازدحام مردم دفعه ی سد طرق و معابر و از آمد و شد منع نمود

در خانه و اطراف آن از کوچه و بازار جای سوزنی باقی نیست

دکاکین جمیعا بسته مردم فوج فوج دسته دسته از در صحن الی در دروازه شهر ایستاده

ص: 296

و نشسته انتظار بیرون آمدن جنازه را دارند.

واقعا غالب " مردم که ملاحظه می شود مبهوت مانند قالب بی روح خود سرانه حرکت می نمایند گویا اراده و شعور از همه کس سلب گردیده است. کسی در قید کفش و عبا و عمامه نیست.

هر کس که یکدفعه درک فیض حضور مرحوم را نموده و درجات عطوفت و مروت و مهربانی او را دیده بود می خواست در این مصیبت خود را هلاک نماید چه جای آن که متصل مشمول عنایات آن حضرت و به انواع لطف و مرحمت مخصوص و محفوظ بوده چه خواهد کرد.

بیچاره آقا میرزا مهدی آیه الله زاده را حالتی دست داده که بوصف نمی آید و از قوه تحریر خارج است. البته چنین پدر بزرگوار عالی مقداری که عز اسلام بود از دستش رفته آن چه کند کم کرده است.

بعضی از اصحاب بمناسبت سفری که منظور بود فریاد می کردند :

کجاوه کجاست .. کجاوه را بی آورید ... آقا می خواهد سوار شود

بعضی به سر و سینه زده داد می زدند :

آقا جان بنا نبود تنها سفر کنی و ماها را بگذاری "

باران نرم نرم می بارید و زمین را گل می کرد. تختی را که برای حمل جنازه با پرده های ثمین و روپوش های زرین آستانه مبارکه پوشانیده بودند با زحمت زیاد از میان مردم آورده بطرف در شرقی خانه آن مرحوم که بیک حساب در اندرونی است و کوچه آن سمت هم فی الجمله وسعتی دارد گذاردند .

ناگاه جنازه ی آن مرحوم را جماعتی از طلاب عظام در تابوتی حمل کرده داخل در تخت نمودند و عمامه آن مرحوم را چنان چه مرسوم است بر سر تخت گذاردند .

ضجه و امصیبتاه از تمام مردم یک دفعه بلند شد .

جناب شیخ العراقین که عمده مباشر رفع جنازه بود با حال پریشان

و دیده ی گریان در عقب جنازه از خانه بیرون آمد. چشم ایشان تا به وجود مبارک برادر بزرگوار خود حضرت آیه الله حائری که برای تشییع در کمال حزن و اندوه حضور داشت افتاد ، مانند کسی که ظلم بسیار بر او شده باشد و خیلی غمگین و متاثر بوده باشد وقتی یک نفر بزرگ حامی و پشت و پناه برای خود به بیند گریه امانش نمی دهد که شکایت خود بکند خطاب به آن بزرگوار

والله خدا نمی خواهد ایران دست اسلام باشد والا... گریه گلوگیرش گردید و مهلت اتمام سخن نداد. مطلب هم معلوم بود

آقای معظم له با کمال متانت و وقار که مختص ایشان است با حال اسفناک ایشان را دلداری داده و با کلمات حکمت آمیز و بیانات خوش در مقام تسلی خاطر ایشان بر آمده فرمودند:

جهان را صاحبی باشد خدا .. نام وان یثت لم تعبد لم تعبد

مردم به جهت حمل جنازه در مقام تقدیم و مسابقت بر آمده برای یکدیگر ایجاد مزاحمت می نمایند. در هنگام برداشتن تخت نزدیک بود از جهت ازدحام جمعی در زیر دست و پا هلاک شوند. لیکن ببرکت صفای باطن آن مرحوم بکسی آسیبی نرسید و تخت بسهولت و آسانی به سر دست ها بلند گردید.

باران شدت کرده بود لباس های مردم تر و زمین گل شده است. برودت هوا هم بواسطه باد سردی که می وزید بدرجه کمال رسیده است. معذلتک تمام مجاورین و مسافری از دوست و دشمن برای تشییع حاضر و بیرون آمده گمان نمی رود احدی از تشییع تخلف کرده باشد

با احترام تمام جنازه را از دم دروازه ی کوفه خارج کردند. عموم اهل سرای و مامورین حکومتی و نفرات عسکریه و ژاندارم صف کشیده و با احترام ایستاده بودند دستمال ها را بدست گرفته و گریه می کردند . ناله طلاب و مجاورین بعضی اوقات هر یک بطرز مخصوصی بفلک می رسد و هر کس به نوائی می نالد . کسی متمالک از گریه نیست

خیمه در بالای نهر حیدریه منصوب جنازه را برای غسل داخل خیمه کرده و مردم در اطراف ایستاده و نشسته در بلندی و پستی، دسته دسته، گریه کنان دور یک دیگر، جمعند و تا فراغ از غسل، عقب جمعیت هنوز از شهر قطع نگردیده، فوج فوج متصل می آیند. بدون اغراق عدد جمعیت باید متجاوز از صد هزار نفر بوده باشد.

با وجود وسعت صحرای نجف مردم در عبور و مرور مزاحم یکدیگرند.

علم های سیاه و بیرق های مجوهر حضرتی با جماعتی از خدمه آستانه محض احترام وارد گردیدند

بعد از غسل و تکفین جنازه را بنحو سابق در تخت و بر دست ها بلند نمودند. علم ها و بیرق ها جلو و دسته های سینه زن به انواع شور و شیون از طلاب و اصناف و اعراب در آن سرمای شدید لخت و عریان شده به الحان حزن انگیز و مضامین جانسوز نوحه سرائی کرده با حالت پریشان مشغول سینه زنی و عقب یکدیگر حرکت نموده راه افتادند

جنازه عقب دسته ها به سر انگشت ها بلند تمام حجج و آیات و علماء اعلام نجف و کربلا و کاظمین مانند پدر مرده ها در پشت جنازه صفی عقب صف دیگر با یخه چاک و چشم نمناک روانه شدند صدای الله اکبر بعضی لرزه بر اندام های مردم می انداخت فریاد لا اله الا الله بعضی شش جهت را پر نموده متذکر از یوم محشر می ساخت بعضی از روی حقیقت فریاد زده و این شعر را به آهنگ خوش حزن انگیز بلند بلند و گریه کنان می خواندند

الاقبل لابناء السبیل ان اقتظوا *** لقدامات من یحنو علیکم و یعطف

و برخی دیگر با ترانه های دلکش و محزون این شعر جانسوز را شعار خود ساخته و تکرار می نمودند:

الیوم نامت اعین بک لم تنم *** و تسهدت اخری فعز منامها

و بعضی این دو بیت را با سوز و گداز گوشزد مستمعین و مکرر می نمودند

بالامس کانوا معی والیوم قدر حلوا *** و خلفوا بسوید القلب نیرانا

نذر علی لئن عادوا وان رجعوا *** لا زر عن طریق الحی ریحانا

و از این اشعار حزن آثار مناسب حال و مقام را بسیار کس بی اختیار تکرار می نماید . با این حال جنازه ساعت هشت از روز بود که بدروازه رسید چقدر مردم که پیشاپیش رفته باشند خدا می داند . آن ها که عقب سر جنازه هستند پشت سر هم وارد شهر می شوند و هنوز جمعیت زیادی در خارج و فرصت دخول شهر را ندارند که جنازه وارد صحن اطهر گردید .

حضرت مستطاب آقای حاج شیخ عبدالله مازندرانی و بقیه ی آیات از نماز جنازه فارغ و بعد از طواف و زیارت جنازه را از حرم بیرون آورده بودند و هنوز مشیعیان در دخول به صحن راه نمی یابند . تمام صحن و ایوان های فوقانی و تحتانی و پشت بام مملو از مردم است . حرکت در صحن نهایت صعوبت و اشکال را دارد .

ساعت نه از روز بیستم برای حرکت به مسجد سهله معین شده بود جنازه آن مرحوم به حسب میل خود ایشان که در زمان حیات اظهار می داشته اند در ره منوره مرحوم فردوس و ساده ، حجه الاسلام رشتی اعلی الله مقامه بخاک سپرده و از دفنش فراغت حاصل شد .

در حقیقت " لقد عاش سعیدا و مات سعیدا مصداقی بهتر از این وجود مقدس نبود و چشم فلک بر چنین عزت و احترامی که صرف از روی طبیعت و خالی از هر گونه پیرایه بود برای جنازه بشری بجز این هیکل قدس ندیده بود . بلکه هیچ قضیه عجیبه ای بدین غرابت و بدین شکل جانسوز هیچ تاریخی نشان نمی دهد اعلی الله مقامه و رفع فی الخلد اعلامه

لکن اصبح الاسلام "بعده ناکلا کالایتام واصبح المسلمون کالانعام لا راعی لها و لا حافظا من الذناب السلام

جیوش اسلام را هیئات که بعد از این قانندی پیدا شود رکن اسلام منهدم ، و ظهر مسلمین منقصم بساط ، درس علم بر چیده ، و دفاتر فقه و اصول پیچیده ، و نجف از مرکزیت ساقط شد . کسی که به تمام معانی قائم مقام آن مرحوم باشد فعلا " کسی

ص: 300

نشان نمی دهد و آن را که از جمیع حیثیات قابل جانشینی آن حضرت توان گفت احدی سراغ ندارد . گویا مادر دهر هنوز نزنایده باشد.

تمام مسلمین مایوس و مستعد رقیّت و اسارت انگلیس و روسند ، مگر به اغاثة و اعانت مسلمین دستی از غیب بیرون آید و کاری بکند. در همان روز خبر جانسوز فوت این قائد جیوش مسلمین و حامی دین مبین و راغم اناف کفره و منافقین، بواسطه تلگراف مستعجل آقای شیخ العراقین که به کارپردازی بغداد به جهت اطلاع تهران زدند و سبب تلگراف حکومت محلیه به ولایات جلیله و تلگراف ابوالقاسم شیروانی وکیل دولت روس در نجف که برای جنرال قنسول روس در بغداد زد به تمام دول و ملل رسیده و در کافه بلدان منتشر گردید اهل حق را دلخون و غمگین و اهل باطل را خوشحال و قرین ، قریر العین نمود .

" رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ جَزَاهُ عَنِ الْإِسْلَامِ وَأَهْلِهِ خَيْرًا "

ترحیم و تعزیه

چون یوم الدفن وقت باقی نبود بنای اقامه مجلس فاتحه را به فردا قرار دادند. لیکن شب بر سر مزار مطهر آن مرحوم تمام آیات و حجج حاضر در کمال حزن و اندوه در بحر سکوت عمیق فرو رفته اند، گویا همگی به مطالعه امورات و افکار شب گذشته که مانند افسانه و قصه بنظر می آید مشغولند .

قراء در کمال جودت با صدای حزین تلاوت کلام الله مجید می نمایند عموم طلاب از صمیم خاطر عاری از شئونات خود در صحن شریف ، قرب مقبره مرحوم ، به شکل خاص و طرز مخصوص به نوحه سرائی و سینه زنی مشغولند. هنگامه دارند و ناظرین را مجذوب حرکات و اقوال رقت انگیز خود نموده و در حیرت انداخته اند.

دسته های دیگر هم در اطراف اوضاعی چیده اند که متامل را از عوالم دیگر خبر می دهد و متذکر می نماید. روز چهارشنبه بیست و یکم در مسجد هندی که محل تدریس و بحث آن مرحوم بود و صیت زیادی دارد مجلس فاتحه و بساط تعزیت گسترده شد. تمام بزرگان و اراکین ، برای خدمت و پذیرایی واردین حاضر از

کثرت واردین برای مردم جای قعود و قیام نیست

تمام چشم ها گریان و دل ها بریان ، مویه کنان و فاتحه خوانان با کثرت قهوه و جگاره و قلیان، کسی میل به استعمال آن ها نداشته و به دود آه آتشناک اکتفا از دخانیات می نمودند.

جناب آیه الله زاده دم در مسجد با عمامه پریشان و چاک گریبان برای پذیرائی ایستاده، اشک دیده های نازنینش متصل در جریان است . تمام وضع و شریف مگر معدود قلیلی که در حکم معدوم بودند حاضر در مجلس فاتحه و شریک در این مصیبت جانگداز بودند.

دسته ی طلاب و شاگردان مکتب علوی با علم های سیاه و البسه ی عزا بطرز جدید وارد و بعد از نوحه سرائی حزینی که بسیار مؤثر و مبکی بود یک خطبه در تعزیت و تسلیت در نهایت فصاحت و بلاغت خوانده مورد تحسین همه شنوندگان شده و رفتند ...

قریب ظهر مجلس را موقتا " ختم نمودند. بعد از ظهر مراجعت و تا ساعت نه نشسته بعد از آن به صحن مطهر که برای ترحیم فرش کرده اند آمدند. با وجود شدت برودت هوا جمعیت مانند صفوف جماعت پشت سر هم صف کشیده و تمام سمت پشت سر را پر کرده اند. الحق تا کنون چنین فاتحه و چنین ترحیمی از هر حیث دیده نشده است

در شب پنجشنبه هم مثل شب گذشته در سر مزار کثیر الانوار مرحوم فردوس و ساده ، جمعیت فوق العاده ، جمعیت فوق العاده و جماعت طلاب در صحن مشغول سینه زنی و از آن جا بهمان وضع از توی بازار به خانه مرحوم و مدتی هم در آن جا هنگامه نمودند و نوحه سرایی کردند که تمام حاضرین از مشاهده احوال و از استماع کلمات جانسوز و اسف انگیز آن ها از روی رقت در کمال سوز و حرقت گریه ها کردند "....

باری مرگ ناگهانی آخوند دلها را بگداخت و اشک ها را از چشم ها سرازیر ساخت.

این خبرنگار در تمام شهرهای ایران و عراق جوش و خروش عجیبی برپا ساخت در مشهد مردم خراسان دکان ها را تا چند روز تعطیل و دیوارهای صحن مطهر و گلدسته ها و حتی روپوش مطهر مرقد حضرت رضا علیه السلام را سیاهپوش نمودند.

در تهران برای تجلیل از آن مرد بزرگ تمام دکان ها را تا سه روز بستند و مانند ایام عاشورا در تمام خیابان ها دسته های سینه زن روان گشتند

در مسجد شاه احمد شاه مجلس یاد بود با شکوهی برپا ساخت و روز سوم خودش در مجلس فاتحه شرکت جست و آن را ختم نمود. و نیز در مجلس فاتحه ایکه در تهران، در منزل یگانه دختر مرحوم آخوند برپا شده بود در آن مجلس بانوان طبقات مختلف مملکتی مرتبا حضور بهم می رسانیدند و این مجلس را عمه احمد شاه ختم نمود و در روز سوم نیز، بنا بر اطلاع قبلی، ناصر الملک، نایب السلطنه ایران دم در آمد و به دختر مرحوم آخوند تسلیت گفت.

پس از مرگ آن دانشمند مجاهد جنبش عراق و ایران فرو نشست و دلباختگان آزادی افسرده و شیفتگان سر بلندی و استقلال ایران همگی سوگوار و دلمرده گشتند.

این افسردگی و دلمردگی از لابلای گفته های مؤتمن الملک رئیس مجلس شویملی ایران بخوبی نمایان است. او در نطقی که دو روز پس از درگذشت آخوند در جلسه روز پنجشنبه 22 ذیحجه 1329 برابر 14 دسامبر 1911 در مجلس ایراد کرد ضمن اشاره به خدمات آخوند گفت که تمام هم و غم او استقلال مملکت و پیشرفت مقاصد اسلامیت و مشروطیت بود

مؤتمن الملک فقدان آخوند را فقدان رکن اعظم مملکت " و یک مصیبت بزرگ برای عالم اسلام دانست و افزود بواسطه رحلت این شخص بزرگ صدمه و مصیبت عظمی به مملکت و مشروطیت و ملیون وارد آمده است . "

رئیس مجلس شورای ملی ایران به احترام فوت آخوند آن جلسه را که یک ربع ساعت بیشتر طول نکشید تعطیل کرد اما قبل از تعطیل بپا خاست و در

حالی که همه نمایندگان مجلس بپا خاسته بودند بیاناتی ایراد کرد که ما با آوردن آن در این جا (1) به این فصل خاتمه می دهیم :

در این موقع که بنده قیام کرده و آقایان را هم دعوت به قیام نمودم نه برای این است خبر وحشت اثر فوت مرحوم آیه الله خراسانی را به آقایان عرض کنم و به ایشان بگویم که به عالم اسلامی یک مصیبت بزرگی وارد آمده است. خیر غرض بنده دادن این خبر دلخراش نیست زیرا که آن شخص بزرگ از آن اشخاصی نبود که رحلت و فوت او مثل صدای رعدی اثر نکند و پژمردگی و افسردگی که در حال آقایان مشاهده می کنم بهترین گواهی است که در حقیقت امر ، مسبوق هستند از اثرات و خیمه این فاجعه عظمی.

خدمت آقایان چه عرض بکنم که از بنده بهتر می دانند و چه بگویم که بر معلومات ایشان افزوده شود . اگر عرض کنم که رکن اعظم مملکت ما بفقدان آن شخص بزرگ گم شده است کم گفته ام. و اگر عرض بکنم بواسطه رحلت این شخص بزرگ صدمه و مصیبت عظمی به مملکت و مشروطیت و ملیون وارد آمده است نتوانسته ام بطور کامل احساسات خود را بیان کنم

آقایان هم نباید منتظر باشند که بنده شرح و بیان صفات آن شخص بزرگ را توضیح بکنم. بنده این جرات را ندارم برای این که صفات این شخص بزرگ طوری است که لسان بنده از بیان آن عاجز است و قدرت این جسارت را هم ندارم زیرا که می ترسم اگر بخواهم صفات یک چنین شخص بزرگی را بیان کنم بواسطه عجزی که دارم می ترسم از صفات آن مرحوم کاسته شود. فقط یک چیزی را می خواهم بگویم که از گفتن آن نمی توانم صرف نظر کنم . و آن این است که

این شخص بزرگ با یک ثبات قدم و عزم راسخی که محیر العقول

ص: 304

بوده در پیشرفت و اعلاى كلمه حقه پيش قدم بوده و هرگونه صدمات و لطمات را براى پيشرفت و ابقاء اين كلمه حقه متحمل شده تمام هم و غمش براى استقلال مملكت و پيشرفت مقاصد اسلاميت و مشروطيت بود. در همين راه زندگاني كرد و در همين راه هم مرد .

از ما در اين موقع چه بر مى آيد به غير از اين كه سوگواري و تعزیه داری كنيم. لهذا بنده بنام ملت به مجلس شوراي ملي تكليف مى كنم كه اين جلسه را بعلاصت تعزیه داری ختم كرده و از روز شنبه تا روز سه شنبه در مسجد جنب مجلس مشغول تعزیه داری و سوگواري باشيم

ص: 305

فصل بیست و سوم: مرثیه‌هایی که در سوگ آخوند سروده شده

سرایندگان نامدار عرب اشعار نغز و بلندی در سوگ آخوند سروده خصلت‌های برجسته او را ستوده و از او بنام " ابا الاحرار " پدر آزادگان یاد کرده‌اند.

مؤلف کتاب " المصلح المجاهد قسمتی از آن مراثی را در کتاب " خود گرد آورده که چون همگی در رثاء آن مرحوم است ما آن‌ها را برای ضبط در تاریخ حیات او در این کتاب می‌آوریم . اما قبل از آوردن آن‌ها لازم است متعرض این نکته گردیم که متأسفانه ما به مرثیه‌هایی که در ایران سروده شده دسترسی پیدا نکردیم

تنها مرثیه‌ای که به زبان فارسی بدست ما رسیده مرثیه ایست که سید اشرف الدین صاحب نسیم شمال (1) سروده و آن چنین است :

ص: 306

1- مرحوم سعید نفیسی در مجله سپید و سیاه (سال 3 شماره ی 7) درباره مرحوم نسیم شمال چنین نوشته است: "... از میان مردم بیرون آمد. با مردم زیست در میان مردم فرورفت و شاید هنوز هم در میان مردم باشد. ساده تر و بی ادعا تر و کم آزارتر و صاحب دل تر و پاکدامن تر از او من ندیدم. مردی بود مودب، فروتن، افتاده، مهربان، خوشروی، و خوشخوی، دوست باز، کریم، بخشنده، قبل نیکوکار و بی اعتنا بمال دنیا و به صاحبان جاه و جلال، گدای دنیاویه راه نشین را بر مالدار کاخ نشین همیشه ترجیح داد آن چه کرد و گفت برای همین مردم خرده پای بیکس بود. نزدیک بیست سال، هر هفته، روزنامه نسیم شمال او چاپ و بدست مردم داده مردم دادند. یقین داشته باشید که اجر او در آزادی ایران کمتر از اجر ستارخان پهلوان بزرگ نبود حتی این مرد شریف در قزوین تفنگ برداشت و با مجاهدان دسته محمد ولیخان تنکابنی، سپهدار اعظم، و سپهسالار اعظم جنگ کرده و در تهران جانبازی کرده بود. اشعار او از هر ماده فراری از هر عطر دلاویزی از هر نسیم جان پروری از هر عشق سوزانی در دل مردم زودتر راه باز می‌کرد. سحری در سخن او بود که من در سخن هیچکس ندیده‌ام. این مرد نزدیک هفتاد سال در میان این مردم زیست، با این مردم خندید، با این مردم گریست، دلداری داد، همت بخشید، در دل‌ها جای گرفت، و هرگز از دل‌ها بیرون نخواهد رفت.

دیشب ملکی می گفت در صورت انسانی افسوس که از کف رفت آقای خراسانی ای قافله اسلام آن راهنما چون شد تاریک شده آفاق آن
شمع هدی چون شد بی نور شده امکان آن مرد خدا چون شد کو آیت سبحانی کو عالم ربانی

افسوس که از کف رفت آقای خراسانی از یاد نخواهد رفت هرگز زحمات او اندر ره مشروطه دیدند صدمات او واز موجه استبداد خوردند
لطمات او آزادی ایران راست او باعث و او بانی افسوس که از کف رفت آقای خراسانی

ص: 307

اندر مه ذی الحجّه در نیمه شبی ناگاه *** جان کرد به حق تسلیم ، با روح و دلی آگاه

زیرا که همان شب بود موعود به دعوتگاه *** شد غرقه به نور الله با عارض نورانی

افسوس که از کف رفت آقای خراسانی

ما این فصل را با درج مرثی بلند شعراء بزرگ عرب پایان می دهیم. آن مرثی چنین است:

از سید باقر سید محمد هندی شاعر نامدار عرب (1284 - 1329)

قف یا لسان الشعر عن اطرائه *** او جی بقرآن لاجل ثنائہ

واکفف وان بلغت بلاغتک المدی *** هذا مقام لست من اکفائه

فثنا ابي الاحرار انت تکل عن *** انشاده و الفکر عن انشاءه

قاض علی الايام کل قضیه *** لا تنتهی الا بفضل قضائه

خفقت قلوب الکفر لما مثلت *** بالغیب اعینهم خفوق لوانه

من کان رب العرش من انصاره *** لا بد ان یعلو علی اعدائه

الدين مثل الدين ما من عاقل *** الا وکان مخاطبا " بوفائه

فرض علی کل الانام حمایه الا *** لام اسرع وحده لا دانه

ماض تفل البيض دون مضائه *** ممض جرى التقدير من امضائه

قلم یمد لسانه بمداده *** فیخور قلب عدوه بدمائه

کم بان سر القدس منه وانه *** بالغیب محجوب یسر خفائه

فی کف من وگفت یداه بمائه *** جودا و قد بخل السحاب بمائه

اضحی الزمان لفرط نور جبینہ *** لا فرق بین صباحه و مسائه

از شیخ جواد شبیبی در مرثیه مرحوم آخوند :

کبرت ان نقیلها بالثناء *** عثرات القضا بنفس بنفس القضاء

لا نری ثانیاً " لها فهی بکر *** لعبت فی خواطر الشعراء

علمتنا من العويل وقالت *** كروه با علم العلماء
دكت الارض فاستطارت رمادا *** نفضته الدنيا بوجه السماء
وطوت ذلك الطرف المعلى *** اطاحت عماد ذات الخباء
رفقت شرب العلوم معينا " *** فانكفا عذبه انكفاء الاناء
اضاعته ابلج الناس رشد *** ضيعه البدر في ليالي الشتاء
ايها الحافظ الشريعه عز ان *** يتعدى لها خيال الهباء
بصقيل الرأى الذي اقبسته *** راحه اللطف شعله من مضاء
بارق يكشف اللثام سنه *** عن وجوه الأسرار كشف الغطاء
ارهف العدل منه حد حسام *** يجعل الاسد اسره للظباء
كيف دانت لابسا" لام صبر *** من جنود المتون مقله راء
اوما ابصرتك ليث غريف *** غابه حوزه المهدي العلاء
بنت بالعزم موريا للاعادي *** فابحت القلوب للابراء
من لدين النبي بعدك يحمى *** يا امام التدريس و الافتاء
انما العلم دوله انت فيها *** ملك العدل و السنه و السنه
لبس المجد منك سلطان قدس *** ما تردى بحله الكبرياء
يضع السيب موضع السيف عفوا " *** و يعد الجنه في الابرياء
اظهير الاسلام عند ظهور *** فتح فاجاءتنا بهذا الخفاء
كنت ان اعوز الحديد سلاحا *** تسمر الكفر في سهام الدعاء
حزب الله فيك للشرع حزبا " *** عرى النبع منهم عن لحاء
ترهب الشرك في جنود علوم *** يقذفون العدا بنار الذكاء
أيها الخافق اللواء عليهم *** اين امسى رفيق ذاك اللواء

و المنادى لنصره الدين فيهم *** حسبك الله صادعا بالنداء

قمت فيه مجاهدا بتقدير *** من رجال الكفايه " الحنفاء

ليس يعدون منك عدده فضل *** من عوالى الاقلام و الاداء

ص: 309

بشباذى فتح و في حد هذي *** سد باب للفتنه العمياء

شيع الدين مذ قضيت عليه *** منك نفسا " تعد في الشهداء

انت افنيها ليبقى حنيفا " *** ان هذا الفناء عين البقاء

لو له امهلتك ام الرزايا *** لطويت الالحاد لى الرداء

بستان وصل المهمات فيه *** و لسان اليه فصل القضاء

و بجاش لكننه من ثبات *** و بجيش لكننه من بهاء

لست اطرى السنان الا يراعا *** لك پخشاه قلب دان و ناء

نشر العلم و الكفايه " فيه *** ما على حسن وجهها من غشاء

قال للسابقين و هو كميت : *** انما غايه السباق ورائى

هو في العلم " واصل " للمعاني *** و هو فى البذل ناقل عن (عطاء)

آيه الله و هو هو خير نداء *** قرنته السيماء بالاسماء

لو فدتك النفوس هانت لكن *** عنك لا يقنع الردى بغداء

مات عنك السلوان حتى ايسنا *** و دفناه في ضريح الرجاء

شاطرتنا يك السحاب دمعا *** غير ان الامواه غير الدماء

و سمعنا للبرق حسره ناع *** مستشيطا " زفيرها في الفضاء

ار جفت سلكه فما من عماد *** فيه الا حنته بعد استواء

حان فى عالم الوجود انقلاب *** فقد غوث الشريعة الغراء

من يمج الرجال نجح رجاء *** لعديم الانداد والاكفاء

بارزات من الخدور لخطب *** منه ضجت - كالارض - اهل السماء

حول سلك البرق ازدحمن حياما " *** كحيام الفراش حول الضياء

وصلت سلكه با سلامى دمعا *** جلبتها مواسم الأرزاء

مسلمات انبان ما هن فيه *** لحماه الاسلام والزعماء

هاتفات بهم و لم يك بدعا " *** فهتاف البنات للاباء

ص: 310

ما حسبنا الهتاف يذهب درجا *** فى متون الاخبار والانباء

بل اردن استنهاض عزمك حتى *** يتعدى ممالك الاعداء

اينه كاتب الجلاء عليهم *** ليرى الامر معوزا للجلاء

قل لمبنى الامال هدا " فما فى *** ساحت الفوز موضع للبناء

هرعت من اساسها قبه *** المجد ثلث قواعد العلياء

وارف الظل قد طوته المنايا *** عن نفوس أمن فى الاوفياء

اوحش المنتدى فلا من ندى *** وقض المجتدى فلا من حداء

ليت شعرى بشخصه ام بصير ال *** خلق طارت قوادم العنقاء

سائلى : اين نعشه انت ادرى *** ذلك النعش من نجوم السماء

كيف ينحط فى الثرى بعد ما جا *** ز نجوم السما فى الارتقاء

لك كو يكشف الغطا لتجلى *** بين مجرى السماك والجوزاء

حاده وابل الحيا من نداه *** و سرت فيه عاطرات الثناء

از شيخ محمد رضا شيبى در مرثيه مرحوم آخوند :

يا مثقل الناس اكتافا " بنائله *** خفت بحملك - لا خفت - ايا دينا

اما درى نعشك العالى سنرفعه *** على العيون اذا كلت هوا دينا

هذى قضايك دين الحق غامضه *** فمن يقيم عليها البراهينا

و من ينسق عقدا من جواهرها *** و من يقنن فيهن القوانينا

قالوا : الصباح به المسرى ، و ما علموا *** -يا صبح - انك بالارزاء تاء تينا

فاصبحت لا الجبال الشم مسرجه *** لنا خيولا و لا الدنيا مياديننا

اضحى المجاهدين عو : اين قائدنا ؟ *** و طالب العلم يدعو اين ها دينا

عجلت يا دهر بالصمصام تتلمه *** ما كان ضرى لو امهلته حيننا ؟

بعد ليومك لا كانت صبيحته *** ولا دجت بعده الا ليالينا

يوم اطل على الدنيا فاذهلها *** واصبح العالم الارضى مفتونا "

صحنا عليك به حزنا " ، وآنسها *** فاستبشرت فرحا " فيه اعادين

ص: 311

يا شاربا " من حياض الخلد كوثرها *** سقيتنا الوجد غساقا و غسلينا
لم ادر حيرت فكرا " انت مرشده *** من اين كوتك الجبار تكويننا ؟
اظنه صنع الايمان جوهره *** فكنت ذلك لا ماء " ولا طينا "
انى تخيرت ما ادرى؟ انديه؟ *** ام اندب السلف الغر الميامينا
ارثى به العلماء السابقين له؟ *** ارثى الائمة؟ ام ارثى النبيينا؟
قل للمساكين موتوا بعد كافلكم *** وقل بنى العلم اصبحتم مساكيننا
اذا تدانوا وقلنا : قومنا اتفقوا *** (اضحى التنائى بديلا من تدانينا)
يارب فاجعل عرى الاسلام محكمه *** و هب له منك تعريزا و تكميننا "
از مرحوم محمد حسن ابوالمحاسن در مرثيه مرحوم آخوند
كان الهدى بابي المهدي يعتضد *** فاين ساعد دين الله و العضد
فل الحمام حساما" في مضاربه *** كانت جرائم اهل الظلم تنحصد
حلت بحاميه بحاميه الاسلام نائبه *** وا لهفتهاه فمال الركن و العمد
فكل عين غدير من مدامعها *** و كل قلب سعير بالاسى يقد
لا تبعدن ابا المهدي آونه *** و ان منيت بقوم عنك قد بعدوا
وانهض بعزمك و هو السيف منفردا " *** ان العظيم بسيف العزم ينفرد
قد كان يومك معروفا " مآثره *** فلا عليك اذا هم فضله جحدوا
ان سر نعيك قوم لا خلاق لهم *** فهو القذاه لعين الشرع و السهد
اليوم قد رز الاسلام مرزئه *** كبرى تبيت لها الاحشاء تتقد
من للدروس التي آلت معالمها *** الى الدروس اذا طلابها حشدوا
للمنابر يرقاها فيرسلها *** فوائد من فيوض العلم تظرد
يطوف خمس مئين حول منبره *** و كلهم بارع بالفضل مجتهد

فأيه الله تدعى تاره و إذا *** تقام الخطب تدعى ايها الاسد

جاهدت في الله تيجانا "قد انعقدت *** على المظالم حتى انحل ما عقدوا

فما تمثلت للمخلوع في حلم *** الا راى بك جيش الموت يحشيد

ص: 312

كم باليراعه قد قومت ذا اود *** فمبى الثقاف لمن اضحى به اود
تصلى العدا لهبا منها اذا برقوا *** يوما و تمطر هم احتفا اذا رعدوا
جهدت بالحق أن تعلقو أشعته *** كما اولئك فى اطفائه جهدوا
بثت فى جسد الاسلام روح علا *** وكان رهن خمول ذلك الجسد
فقد جذبت بضبع المسلمين الى *** اوج الرقى ولكن اعوز الأمد
سعيت سعى حريص باتحاد هم *** حتى استجابوا لداعى واتحدوا
وكان طوع مساعيك التى سلفت *** لو كنت تبقى لنا المستقبل الرغد
ان انكرت يدى البيضاء طائفه *** فالله خير شهيد انها ليد
اغثت ايران حيث المستغيث بها *** حشاشه مالها صبر ولا جلد
للمستبدين فيها كل واقعه *** منها فرائص اهل العدل ترتعد
فالمال منهبه والعرض معرضه *** للهتك والخصم فى استعمارها حرد
فقمتم بالحق اشفاقا "على فئه *** رايتها رهن ايدى الجور تضطهد
وقد تاسيت بالماضين فى محن *** حتى وردت بها الورد الذى وردوا
فالشرق بعدى يا شمس السعود غدا *** ما تمالك بالاحزان تتعقد
كانت حياتكم فى الرز سلوتنا *** واليوم كل نعيم بعدكم نكد
يا بدر داجيه تجلى الخطوب به *** اذا اكفهر ظلام ظلام سوف تقفقد
لوان شمس الضحى من نورك قتبست *** لم يخل من نورها ارض ولا بلد
لو استعارنا الغيث فى كرم *** عم الرواء وفاض الجود والرغد
لوان بيض الضبا من عزمك انطبعت *** لم يغن عن دارع ان يحكم الزرد
كنت الغريب غريب الوصف نادره *** فمثل ايامك الايام لا تلد
ان الوجود تحلى منگ جوهره *** قدسيه لايدانى فضلها احد

ما حظ فضلك نقد الجاهلين به *** بل كنت تزداد فضلا كلما نقدوا

تثنى عليك رجال الفضل كلهم *** و ما يعيبك الا الجهل والحسد

حيى صنيع اياديك السحاب ترى *** اقام فيه التقى والعلم والرشد

ص: 313

وقدست تر به ضمت صفايحها *** روحا الى الله في رضوانه تقد

از شيخ عبدالعزيز جواهرى در مرثيه مرحوم آخوند

بكائك الحيا دمعا كما بكت الورى *** فهل كنت فوق النجم ام كنت في الثرى

تحرير عقلى كيف ارتيك واصفا " *** تعالى الذى صفاك للناس جوهرها

لئن كنت نورافى حشا الكون مظهرا " *** فقد عدت سرا في حشا الغيب مضمرا "

رايت بطيفى سوف تبلغنا المنى *** ولكنه في صوت ناعيك فسرا

لقد مادت الدنيا لوقع مرته *** لها ارتجت الافلاك وارتجف الثرى

ولولم تكن ود " من الحلم فوقها *** لطارت بنا الارض العريضه في الذرى

بكتك الدراري في لئالى دمعا *** لانك قد كنت الحسام المجوهرها

اناصر دين الله هل لك نهضه *** تجند للاعداء جندا " مظفرا "

تحوك لهم ثوب الوقيعه اسودا *** و تلبسهم ثوب المنيه احمرا "

بفتيه صدق ان توارز جمعها *** تردى ثياب الموت فى الحرب منزرا

اذا أوقدوا في الحرب نار كريبه *** تموج بها البيض الصفايح ابحرا

تهييك الموت المقدر يقظه *** فزارى تحت الليل في سنه الكرى

وان خطيبا " فوق كفك ناطقا *** قد اتخذ الخمس الانامل منبرا

رضيع بمهد الكف ينشي حديثه *** ورق لوجه الرق امسى محرا

يشع كوجه الصبح كافور طرسه *** فتجرى به من حالك الحبر عنبرا

يصد جميع الجيش بالنصر سالما *** ويرجع جمع المال جمعا " مكسرا "

عجبت له كيف استزارى طارقا " *** حماك ولما ينشى متحيراً "

بلى كنت للإسلام والدين ناظرا " *** فجاء تك فى شخص الرقاد مصدرا "

و اخرس ان حل السؤال بسمعه *** جرى بفصيح اللفظ ينطق مخبرا

اصم لاسرار البريه سامع *** واعمى بليل المشكلات تبصرا "

اذا ارتجفت اسلاكه داخل الحشا *** اتاك مقيما يسبق البرق في الثرى

اتاك بصدر الليل ينشد حاسرا " *** عجيج نساء تستشيط تزفرا

ص: 314

اعارته احشاها فاوقد حمرة *** واهدته صبغ الدمع فانصاع احمرها
يحدث عن قول يحرره اسي *** و ينطق عن لفظ له الوجد عبرا
من المسلمات اللائي تجزع لوعه *** اذا سمعت ان ابنها قد تنصرا
تجاذب سلك البرق اسلامى دمעה *** اذا ما ذكا في فحمة الليل او سرى
تومل نصرالدين و الدين عالم *** بانك احرى ان تعز و تنصرا
فيامن قد غدت للناظرين صفاته *** يشع من الشمس المنيره منظرا
حديقه ورد كلما جف ناضر *** بروضتها اهدت الى الطرف انصرا
و شهب سماء كلما غاب زاهرا *** اتى آخر منهن ازهى و ازهرا
اريحانه الوادي التي فاح طيبها *** و عقب رياها الرياضى و عطرا
لقد كنت للداجى سراجا " منورا " *** سناه و للمرتاد روضا " منورا
و ان صعيدا " قمت فيه مجاورا " *** جدير بان يمسى بنعمای اخضرا
و اعظم حزن فيك يا منذر الورى *** عدو له ناعيك امسى مبشرا
سقالى الحيا او صوب كفك لا الحيا *** فقد كان اوفى منه جودا و اكثرا
از سيد محسن امين عاملى در مرثيه مرحوم آخوند
الأرض مادت و السماء تمور *** جزعا و حجب بالظلام النور
جبل تصدع بعد ما حك السهى *** له تصاغر يذبل و شبير
بحر طما بالعلم فيضه الردى *** كادت له السبع البحار تغور
فتلاطم الامواج ان قيست به *** السبع البحور فما البحور بحور
نبا عظيم طبق الدنيا اسي *** كادت لموقعه القلوب تطير
يوم الثلاثاء اى واهبه وهت *** منك الورى لا شق فجرک نور
غيبت عن افق الشريعه شمه *** فالجهل باد و المهدي مستور

ثلمت في الاسلام اعظم ثلمه *** يمضى عليها عصر ودهور
فلتيكه حزننا شريعه احمد *** فاليوم اغمد سيفها المشهور
ولبيكه الدين الحنيف فقد مضى *** حامى حماه وملكه المنصور

ص: 315

ولبيكه الشرع الشريف فقد قضى *** محبيه لما ان عراه دثور
ولبيكه العلم المنيف فقد ثوى *** من عنده المعقول و الماء ثور
ولتبكه الاقلام لما عطلت *** فاليوم لا يلقى لهن صرير
ولتيك اسفار العلوم فما لها *** بين القلوب و بينهن صفير
ولتبكين محافل و منابر *** و دفاتر و محابر و سطور
ولتبكين علوم آل محمد *** فاليوم غيوض بحرهما المسجور
كم موقف هدرت شقاشقه به *** فاليوم لا يلقى لهن هدير
و لكم جثا من فوق ذروه منبر *** فكانه ليث هناى هصور
يجرى كمنحدر السيول طلاقه *** و له اذا احتدم الجدال زئير
يملى على سمع الالوف بدائعا *** فكاء نها هناك در نثير
يومي اذا سبل المطالب اشكلت *** فيها بثاقب فكره فتثير
كانت اصول الفقه ذات تشعب *** ينتابها التطويل و التكرير
و لبابها بالقشر ممتزج فلا *** يمتاز لب خالطته قشور
فاء تى مهذبها فكل فروعها *** غض و كل غصونهن نصير
فشهوره الاعوام حين يفيدها الط *** لاب و الايام منه شهور
والقطب كان لها وليس على سوى ال- *** قطب الرحي في العالمين تدور
ما أن له الا الكتاب مصاحب *** كلا و لا غير العلوم سمير
و جرى الى الأمد البعيد محلقا *** للريح عن ادنى مداه قصور
و مضى و خلف فى الانام مآثر *** عنهن طرف النيرات حسير
لما رأى ايران اظلم جوها *** فالجور فاش و الفساد كثير
رام انتشال بلادها من هوه *** و صلاحها لو ساعد المقذور

فاليوم قد لبست ثياب حدادها *** حزنا و خالط صفوها التكدير

ما دام الا ان يقل الظلم وال- *** محسور لم يسقط به الميسور

يا حامى الاسلام كيف تركته *** ولهان ليس له سواك نصير

ص: 316

ورحلت من دار الفناء فاستبشرت *** بلقاك ولدان هناك و حور

جاورت ربك في الجنان مخلدا " *** تلقاك فيها نعمه و حبور

ماكنت احسب قبل يومك ان ارى *** جيلا على ايدى الرجال يسير

ما كنت احسب قبل يومك ان ارى *** بحرا " خضما " في التراب يغور

لا يشمتن عداي موتك انه *** نهج جميع الخلق فيه تسير

و اليك من در القريض قصيده *** يعنو الفرزدق عندها و جرير

فعسى اكون لبعض حقا قاضيا *** فعلى حقا في الزمان كبير

درر بها شنت قبل مسامعي *** فبمثلها طرفي عليك يفور

فلا شكرنك ما تطاول بي المدى *** و الناس منهم شاكر و كفور

حيا ثرى و اراى من ديم الرضا *** غر الغمائم ما و هن غزير

از سيد عبدالمطلب حلى حسيني در مرثيه مرحوم آخوند :

نعم هكذا تفنى السيوف القواضب *** و تقاد للموت القروم المصاعب

وترمى المنايا السود عن قوس غدرها *** بسهم حمام لا يقى منه حاجب

فيغتال حد السيف والسيف مصلت *** و تستل نفس الليث و الليث واثب

فلا علم للشرق يخفق في الوغى *** و لا معلم فيه تحف المواكب

فهذا ابو المهدي حامى ثغوره *** و حارسها قد اقصدته النواب

تفاجئه في نفسه و هو غافل *** فتغلبه ان المنايا غوالب

و ساع الحرب الروس امسي يهमे *** لحربهم فرض من الله واجب

لقد بات ينوى الحرب لا العزم ناكل *** ولا الراى عن طرق البصيره ناكب

يعبي لهم من باسه حفاظه *** مقانب لا تقوى عليها المقانب

و اقلامه هن القنا و جنوده *** هى الكتب والاراء من القواضب

قضى ليله شطرين شطرا " محاربا " *** و شطرا " به باتت تضيء المحارب

فما ابيض وجه الصبح الا وسودت *** ماتم في فقدانه و منادب

واضحت ركاب السير و هي مناخه *** و هل ثائر فيه تثار الركائب

ص: 317

ولو امهلهت النائبات لاصبحت *** به تتراعى للجهات النجائب

اذا انتدبت لم تبق للروس عسكرا *** ولا فيلقا " الا لهم فيه نادب

فيالك سيفا " في يد الدين مصلتا *** تحطم لما ان ثنته المضارب

اساليب تيجان الملوک کفی جوی *** بموتک ان الکفر للدين سالب

يا حارس الاسلام ان اسوده *** تحکم فيها الثعلب المتکالب

قضيت فاما حزننا فهو قاطن *** مقيم و اما صبرنا فهو ذاهب

ايضا " از سيد عبدالمطلب حلی حسینی در مرثیه مرحوم آخوند :

راءى الليث يضرى للوثوب فهاله *** فامسى الردى ليلا پسر اغتياه

بما كره المقدور في ساعه بها *** امنه عليه مكره و احتياله

يباغت منه بالحمام موجها *** جديرا بان تقدى الوجوه نعاله

ايضا " از سيد عبدالمطلب حلی حسینی در شرح کوشش های مرحوم آخوند در راه آزاد کردن مردم ايران و ترکیه:

لك الامر فاحکم بالذی انت عالم *** فمن ذا يرد الحکم واللہ حاکم

وطات صماخ الجور حتى تركته *** و معطسه من تحت نعلك راغم

غداه لطمت المستبد بلطمه *** على تاجه منها غدا و هو لا طم

فالقى بكفيه اليك مسالما *** فاصبح من كيد الهدى و هو سالم

فولى وقد اعطى للطعن كتفه *** فما انت الا العدل للجور هازم

فما ظفرت لابن المظفر رايه *** و لم يغن عنه جيشه المتزاحم

بلى نکست راياته عن مجاهد *** لسطوته تعنوا الجيوش الخنزارم

يطا عن بالاقلام فهى اسنه *** و يضرب بالاداء فهى صوارم

اليك ابا المهدي التقت قيادها *** جوامع دهر لم يقدهن خاظم

دعمت الهدى حتى استقامت عروشه *** و لولاي منه ما استقامت دعائم

نصرت وراح الجور خزيان واجما " *** فما ذل مظلوم ولا عز ظالم

ولم تترى الجبار حتى قصمته *** بجائحه و العدل للجور قاصم

ص: 318

اذا ما بنى للجور عرشا " هدمته *** ومن ذا الذي بيني وذو العرش هادم
و خافك يقظانا " على غيب سره *** كانك خلف الغيب بالسر عالم
فلم يهنه العيش اللذيذ ييقظه *** ولا التذ في طعم الكرى و هو نائم
يمثلك الخوف المريع لعينه *** كانك شخص بين عينيه قائم
و لو كان حرا " ما استرق بجوره *** رقبا لها الاسلام بالعتق حاكم
و لا نقض العهد المؤكد غادرا " *** فحلت دماء و استبيحت محارم
و لا اصبحت بالقيد ترسف ارجل *** برتها خادمتها القيود الاداهم
لما راى الله انتصارك للهدى *** اثايك نصرا و و المتوج راغم
فهبت رجال من (سلانيك) ايقظت *** الى العدل عين الحزم والحزم نائم
فما ضرهم ان انعم الله بالهدى *** عليهم بها ان (الخليفه) ناغم
فما منعت حزب التساوى حصونه *** و لا دفعت احرازه و التمام
ولم يبق من تلك العروش و ان علت *** بناء سوى الاثار فهمى علائم
ترجل عنها صاحب التاج و اغتدى *** ترن بهاتيک القصور الحمام
وقام بهاداعى (الرشاد) (محمد) *** دليلا الطرق العدل ان جار ظالم
تطلع مثل البدر يجلو غمومها *** و من قبلها قد حجبتة الغمام
ابا احمد انت المترجم للهدى *** و غيرك عيا " اعوزته التراجم
اعرنى فهما " من معانيك اجلها *** عليك عقود " ما جلاهن ناظم
نهضت باعباء الرئاسة قائما " *** فلا قعدت منك القوى والعزائم
دعمت رواق الدولتين بمحكم *** من العدل منه ليس ينقض دائم
لتشكر بنو الاتراك صنعك للهدى *** و تشنى عليه عربها و الاعاجم
لهم قد نشرت العدل من طى لحده *** و من قبل قد قامت عليه المأتم

فهل انت عيسى قد بعثت فاصبحت *** به تنشر الاموات وهى رمائم

بلى انت عيسى حين تحيي من البلي *** رميما " وعند الفيظ للغيظ كاظم

ص: 319

از شيخ كاتب طريحي در مرثيه ي مرحوم آخوند:

انعى الشريعه للنبي الهادى *** ام كعبه الوفاة للوفاد

ام من هدى الضلال نور بهائه *** من بعد ما حادث عن الارشاد

لله سهم قد رمى قلب الهدى *** لما خبا فيه فيه ضياء النادى

يا را حلا ترك العقول مطاشه *** و اذاب بالاحزان كل جماد

حملوه و الدين الحنيف ورائه *** ينعى فيشجى الصم بالتعداد

و تحاشدت من خلفه رمز الورى *** فكا نهم و بعثوا ليوم معاد

و بكت عليه من قضى في ادمع *** قد كان مجراها من الاكباد

كلا تراه مطرقا مطرقا " متحيراً " *** و بقلبه للوجد قدح زناد

عجبا لنعشك كيف خف على الورى *** و به انطوى طور من الاطوار

لله يومك انه يوم به *** امسى المهدي متبرقعا" بسواد

دفن الانام بدفنه تحت الثرى *** اذ كان مثل الروح للأجساد

ما كنت احسب قبل ذا أن الثرى *** يمسى مغيب الكوكب الوقاد

والعلم ينعى قائلا لا غبت يا *** قمر المهدي و سلاله الامجاد

ناديت ابناء الرجا يا سا " فقد *** (خف القطين و جف زرع الوادى)

فارقت انصار الشريعه بعد ما *** مكنتهم من مرض الاساد

و رفعتهم فوق السهى في همه *** عزت من الاشباه الأنداد

قد كنت للاسلام سيفا " مصلتا " *** فيه تقطع دابر الالحاد

فلييك الاسلام يا علم الهدى *** اذ كنت تحميه عن الاوغاد

و لتعول الايتام بعد وليها *** و لتجر اعينها دم الاكباد

يا صاحب الحدث الرفيع ضراحه *** يهنيك قد وافاك شيخ النادى

الكاظم الغيظ الذي خلقته *** للمسلمين يدا" على الاجناد

قد جاء محمود النقيبه نازلا " *** يك صاعدا برجا " من الاسعاد

يشكو اليك بنى الزمان فانهم *** ما بين الحاد و استبداد

ص: 320

لا ناصر كلا و من وازر *** غير الاله واسره (لرشاد)

جند من العزمات سل صوارما " *** قد جد فيه الجاحد المتمادي

ابنى العلى لم ادر من انعى لكم *** في رائق الانشاء و الانشاد

انعى ابا المهدي للاسلام ام *** انعى حسيننا " منهل الوراد

رفعا " لدين الله رايه نصره *** والعدل قد نشرا بكل بلاد

ان غيبا فاليوم بعدهما غدا *** للبين عبد الله خير عماد

طور الحجى ورواق اخيبه العلى *** و عمادها السامى و بدر النادى

و بنوهما في كل عضو منهم *** بحر جرى متتابع الازباد

قد شيدوا ركن الهدى و بنو على *** هام السهى و سموا على الامجاد

هذا جاء نا محمد بشريعه *** فيها اتى المهدي بالارشاد

مايين قد جاء بالارشاد لل *** فاوين او بالهدى اصبح هادى

بحران بحر قد جرى علما " لنا *** و من الندى بحر على الوفاد

وجد الورى نعم التسلي في الجوى *** من بعد كاظم طاهر الابراد

ايضا " از شيخ كاتب طريحي در مرثيه ي مرحوم آخوند

الافض فوالناعي ايعلم من نعى *** نعى النصر للاسلام و الفتح اجمعا

نى علم الاسلام والعلم و التقى *** و بدر المعالى و الحسام المشعشعا

نعى فاء ماج الكون في صوت نعيه *** فهدت رواسى الارض والعرش زعزعا

الا ايها الناعى انع من شات و اتند *** فنعى ابي المهدي نعى الورى معا

سرى نعشه و الدين يسرى وراءه *** ليشتركا في الدفن او ليشيعا

فياليت شعرى كيف خف على الورى *** و قد حملوا طود الحجى والنهي معا

بلى احدقت فيه ملائكة السما *** فخف عليهم حيث كان المرفعا

لقد كان للاجين حصنا " ممنعا " *** كما كان للراجين غيثا تدفعا

فغيضت بحار العلم واندرس التقى *** وطود المعالي العز امسى مصدعا

واظلم افق المجد مذ غاب بدره *** فمنذ نعى الناعى هزبرا " سميدعا

ص: 321

اذاب فؤاد الدين فقد عميده *** و سالت سويدا قلبه اليوم ادمعاً
فيا راحلا ابقى بقلب المهدي اسي *** وراح بارواح الخلائق اجمعا
ما كان في روعي لانك بعدها *** ترى عافرا جدا و قد كنت ارفعا
ابا احمد لم يبق فقدك في الوري *** سوى تاكل فيه يعزي مفعجا
ابا احمد ما كنت احسب قبل ذا *** بان الثرى يمسي لجسمك مضجعا
ابا احمد سمعا " لعامى فانى *** سارتيك حتى في ثرى القبر اضجعا
ابا احمد ان الشريعه اصبحت *** بلا ناصر تبغى لها اليوم مفزعا "
لقد كنت للاسلام تاجا " مكللا " *** و للدين جيشا " لا يزال مجمعا
ورمحا " لدينيا " و سيفا " مهندا " *** غدوت له سهما " و قوسا " و منزعا '
لقد كنت ارجو النصر فيك لديننا *** فخابت ظنوني والرجاقد تضيعا
از شيخ محمد رضاي غراوى در مرثيه ي مرحوم آخوند
هذا الهدى اليوم قد خاض معه *** او لست قد آليت تمنعه
اترى سواك من الورى احدا " *** عنه ظلام الغي يدفعه
من ذا تركت من الورى للوى *** الدين الحنيف اليوم يرفعه
و من الذي شمل الهدايه ان *** خطب يبدده فيجمعه
قر العدى فمربع دولتها *** عفر التراب اليوم مضجعه
فليبك اهل الدين دينهم *** فلقد عفا و الله مربعه
قد كان محفوظا " و منذ قضى *** حفاظه قد بز مقنعه
ابني الغوى قرى فما احد *** من بعده اضحى يروعه
افهل سواه من البريه من *** نور المهدي فينا يشعشه
من الذى للدين ينصره *** من بعد ما قد غاب مفزعه

ياراحلا " خلنا نصاحبه *** صبحا " فاصبحنا نشيعه

خلقت اهل العلم حائرہ *** لم تدر من من تاتي فتسمعه

وتركت اهل الرشد خابطه *** لم تدر من اتقى اتقى فاتبعه

ص: 322

اتعبت نفسك للهدى افهل *** حاولت يا حاشا تضيعة

اورثت في احشائه حرقا " *** حتى غدى كاليم مدمعه

وانصاع يدعوقائلاً " اسفا " *** حصنى اطيع اليوم ارفعه

هذا خميس الشرك مبتدر *** نحوى فمن قد قام يردعه

من فيكم اهل التقى احد *** قد قال هذا الدين نمعه

من منكم نادى بلا كذب *** فى نصره للموت اجرعه

قوموا فاسياف الشقى بدرت *** لوريد دين الله نقطعه

افهل و هفتم قد قضى عضدى *** من فيه كل الخطب ادفعه

او ما ترون بنى الهدى حزنا *** جفن اسى قد فاض مدمعه

قصیده ای از شیخ علی شرقی در مرثیه مرحوم آخوند ، که تنها مطلع آن در دست است:

سل الجیش جیش الدین این امیره *** اذا نعشه بینهم ام سریره ؟

ایباتی از سید عدنان غریفی که برای شیخ مصلح فرستاده است :

لست ادری یا کوفه الجند *** و قد کنتم الغیث المغیثا

کیف نمتم ولیتکم لم تماموا *** یا لیونا" لا یرهبون اللیوثا

و ترکتم اخوانکم بین قوم *** لا یکادون یفقهون حدیثا "

ایضا از سید عدنان غریفی در تاریخ وفات مرحوم آخوند :

قد کان ابوالمهدی نورا به *** یهدى البرایا للصرط السوی

اظلمت الافاق لما جرى *** فارخوه (غاب بدر السوی)

از شیخ عبدالحسین حویزی در مدح مرحوم آخوند :

بدا الحق صباحا " بعد ما کان غاربا " *** وضو محیا العدل جلی الغیاهبا

و شاد بناه کاظم الغیظ عازما " *** و جد علی آثاره العزم طالبا

ملیک بدست العلم قد حل شخصه *** فچند "کتبا" للوری و کتابا

ص: 323

بقائم سيف العدل اصبح قائما " *** وراى الهدى اضحى لعلياء راغبا
يميت رسوم الشرك صرم با سه *** و معرفه للدين تحيى المذاهبا
فحسب مرى للدين قد كان صاحبا " *** دعا للهدى من كان للملك صاحبا
فاذ عن طوعا " للهدى حيث انه *** على شبهه فى الامر كان محاربا "
تبصر فازداد اليقين بقلبه *** راى امره فرضا من الله واجبا "
بلغت المدى يابن المظفر بالردى *** و كفك فى الجلى ارتنا العجائبا
فلا بدع ان ابصرت ليلك ضحوه *** لانگ حر جث كالحر تائبا "
تطور (رشد) بعد ما ضل رايه *** راءى الصبح ليلا " بالغياب شاهبا
ما كان يدرى السيف يساء مغمده *** و يهتز فى وجه الكتيبه ضاربا
و تجرى دماء المسلمين كانها *** سيول جرت فوق البطاح سواكبا
و تركب للحرب السروج منابر " *** يقوم عليها قائم السيف خاطبا "
صنعت كما شاء الهدى عن بصيره *** عليها غرار السيف ما كان عائبا
كشفت ابا المهدي نائبه الهدى *** و قمت عن المهدي بالا مر نائبا
و جد بك العزم الذى يقطع الظبا *** مضاه و يمحو للزمان ملاعبا
دعوت و قد اضحى الرشاد مصدقا " *** بقولك حاشا يدعى الأمر كاذبا "
و مثلك يستسقى الغمام بوجهه *** اذا قشعت شهب السنين السحائبا
هداك كضوء الشمس لاحت بافتقها *** على عينها لا تبصر الناس حاجبا "
نهضت بعب للامامه مثقل *** يحط من الشيم الرعان المناكبا
فما طرقت احدى الخطوب مرنه *** زما جرھا الا و شمرت واثبا
كانك فى الدنيا سماء من العلى *** لها حسدت شهب النجوم مناقبا
فلو ملك الدنيا لجاد بمالها *** على معتفيه و استقل المواهبا

فهذى اصول العلم منه تفرعت *** وقد حملت افنانين الغرائب

قد اتقدمت آراءه فحسبتها *** بليل العما لاحت نجومها ثواقبا "

كفايته تكفى المطالع منظرا " *** اقلت من العلم اليقين جوانبا

ص: 324

وقلد جيد الدهر من در علمه *** قلائد فاقت بالضياء الكواكبا
ضروع الهدى فى فيك تمرى مريه *** و جفت لمن لا يرتضيك محالبا
بجو العلى حلقت اجدل مرق *** فانشبت في قلب الضلال مخالبا
اطاعت بنو قاجار احكام عدله , *** وقد خفضت فى الملك منها المناصبا
وقاد جماهير الطغاه خواصعا *** سراعا كما قاد البرين المصاعبا
اذا قسم الدهر العلوم باهله *** تناولت مختارا "سناما غاربا
وللدين اسنا حجه و محجه *** امنا لدى الحالين فيك العواقبا
معانيك فى الدنيا جميعا غريبه *** و غر المعالى منك اضحت اقاربا
بنورك قد طبقت منها مشارق *** و ادركت منها بالمساعى مغاربا
وللمه البيضاء اطلعت غره *** تشق دجى من سدفة الدهر لاحبا
اذا جهل الناس اكتساب صناعه *** من العلم علمت الجهول المكاسب
توافيك من بعد امان عواطش *** و جودك يجرى بحره المتقاربا
فلم نر فى الدنيا سواى مؤملا " *** تسوق المنى شوقا اليه الركائبا
طباعك نشر الروض تحمله الصبا *** فتسرى على الاعداد رياحا حواصبا
بها خمدت نيران فارس بعد ما *** هوى من لظاها طائر الجوى تاعبا
ودقت نها شم الخياشيم ذله *** وضحت طلاها للمواضى ضرائبا
وقفت ضحى من مركز العدل وقفه *** تقهقر عنها موكب الظلم ناكبا
نضت لعلوم المله اليوم فرحه *** كستهم ثيابا للعلى و جلابيا
بها وردت للعدل اعذب مورد *** فطاب لهم فيها الرحيق مشاربا
اصاب لك الراي الذي زج سهمه *** من الدهر قلبا شب بالحقد لاهبا
وقابلت فى الدنيا مليكا لو انه *** يقابل اقران العلى كان غالبا

عفا الله عما كان منك و منهم *** و ابعء عنكم ارقم الحفء لاسبأ

ص: 325

فصل بیست و چهارم: تألیفات آخوند

بسیاری را عقیده بر آن است که اگر آخوند درگیر مسائل سیاسی و اجتماعی ایران و سایر ممالک اسلامی نمی شد چون ذاتا مردی دانش دوست و دانش پرور بود بیگمان کتب علمی بسیاری تألیف می کرد .

متأسفانه سال های آخر عمر او که مشحون از تجارب علمی بود مصادف با انقلابات و ابتلاآت ایران و تجاوزات بیگانگان و پریشانی ملک و ملت گردید و چنان مستغرق در آن گرفتاری ها و مبتلا به آن مشکلات شد که کمتر مجال می نمود تا کتابی تازه تألیف کند .

ما در این جا از آثار فقهی و اصولی او یاد می کنیم و فصل مخصوصی به کتاب "کفایة الاصول او اختصاص می دهیم :

(1) - حاشیه بر رسائل

این کتاب اولین اثری است که از خامه پر مایه آخوند تراوش نموده است. رسائل که فواید الاصولش نیز می نامند از تألیفات نفیس استاد اعظم ، شیخ " مرتضی انصاری است این کتاب شامل مباحث حجیت قطع و ظن و اصول عملیه و استصحاب و تعادل و ترجیح می باشد .

مرحوم آخوند بر این کتاب دو حاشیه نوشته است:

الف حاشیه قدیمه که بنام حاشیه مختصرهم نامیده شده و به نقل

ص: 326

الذریعه (1) از تمام حواشی ایکه بر این کتاب شیخ نوشته اند دقیق تر و عمیق تر " می باشد.

ب - حاشیه ی دوم موسوم به "در الفوائد است و بنا بر آن چه در صفحات اول این کتاب آورده شده مولف برای این تالیف دیباچه نگاشته و در هنگام چاپ، دیباچه حاشیه قدیم آورده شده از ملاحظه این حاشیه چنین بر می آید که مؤلف دانشمندش بواسطه کثرت اشتغال به امر تدریس و سایر امور به مرور زمان اقدام به تعلیق کتاب استاد خود نموده است از مراجعه به کتاب مذکور چنین بر می آید که تاریخ ختم حاشیه بر مبحث تعادل و تراجیح سال 1291 هجری و تاریخ ختم حاشیه بر مبحث برائت روز جمعه از اول جمادی الثانی سال هزار و دویست و نود پنج (1295) ، و تاریخ فراغت از حاشیه بر مبحث ظن ششم شوال هزار و سیصد و دو (1302) و تاریخ ختم حاشیه بر مبحث قطع بیست جمادی الاول هزار و سیصد پانزده می باشد .

این کتاب از لحاظ تهذیب و تدقیق مورد توجه اعلام متاخرین است.

(2) - حاشیه بر مکاسب شیخ انصاری

این کتاب نیز حاشیه ایست جامع و موجز و مغلق که از مبحث بیع تا آخر را حاشیه نوشته اند و وارد مبحث مکاسب " محرمه نگشته اند. این حاشیه شامل صد و پنجاه و دو صفحه است. تاریخ ختم تالیف ، روز سه شنبه نوزدهم محرم سال هزار و سیصد و نوزده هجری می باشد

(3) - فوائد

ص: 327

1- " . . . الحاشیه علیه لشیخنا المولی محمد کاظم بن المولی حسین الخراسانی هی القدیمة التي خرجت من المبیضه و هی تامه لكنها لم تطبع و هی ادق الحواشی علیه ..

این کتاب شامل مباحث مختلف فقهی و اصولی و کلامی است. این مباحث که تحت عنوان فائده فائده آمده اند بقرار زیر است:

1- في صيغ العقود

از قراری که مرحوم

2- في اتحاد الطلب والاراده

3- في الاخلال بذكر الاجل في المتعه

4- في الصلح حق الرجوع

5- في استعمال اللفظ في اكثر من معنى

6- في تقدم الشرط على المشروط

7- في ان المشتق حقيقة فيمن تلبس بالمبدء

8- في الشبهة المحصوره

9- في معنى المتعارضين

10- في معنى المتزاحمين

11- في وجوب اتباع الظهور

12- في التمسك بالمطلقات

13- في المدح والذم في الافعال

14- في الملازمة بين العقل و الشرع

15- في اجتماع الأمر والنهي

از قراری که مرحوم آقاضیاء الدین عراقی نقل کرده اند مرحوم آخوند این کتاب را در زمان حیات استاد خود مرحوم میرزای شیرازی تألیف و آن را به سامراء برده و در آن جا مطالب کتاب خود را عنوان کرده و مشغول به تدریس تلامذه استاد خود می شود .

بعدها هم این کتاب در سال 1315 هجری در 216 صفحه در تهران طبع می شود .

(4) حاشیه بر اسفار ملاصدرا

(5) حاشیه بر منظومه حاجی ملاهادی سبزواری

(6) رساله ای در مشتق که بنقل صاحب اعلام الشیعه "مرحوم آخوند

ص: 328

آن را برشته ی تحریر در آورده و به پسر استاد خود اهداء کرده است.

(7) رساله ای در وقف که بسال 1324 هجری نوشته شده

(8) رساله ای در رضاع که بسال 1324 هجری نوشته شده

(9) رساله ای در دماء ثلاثه که اصل رساله که به خط ایشان است نزد ما موجود می باشد.

(10) رساله ای در اجاره که ناتمام مانده

(11) رساله ای در طلاق تا مسئله اشهاد

(12) رساله ای در باره معنای عدالت

(13) رساله ای مختصر درباره رهن که با تمام رسالات فوق الذکر در یک جلد چاپ شده است .

(14) القضاء و الشهادات که حاوی تحقیقات آخوند در این خصوص است و دومین فرزند او میرزا محمد معروف به آقازاده آن را نگارش و آخوند بر آن تقریظی نوشته است .

(15) روح الحیة فی تلخیص نجات العباد که به نقل مرحوم آية الله سيد هبة الدين شهرستانی در (مجلة العلم) حاوی فتاوی فقهی آخوند بوده و در سال 1327 در بغداد چاپ شده است .

(16) تکملة التبصره که در سال 1328 هجری در تهران بچاپ رسیده است. در این کتاب مرحوم آخوند ، به آراء و نظریات عالم شهیر اسلام ، علامه توجه داشته و آراء موافق را ابقا ، و آراء مخالف او را الغاء نموده است. این کتاب ، ايسط از کتاب علامه و بسیار مفید و موجز می باشد و یک دوره مسائل فقه اسلامی را بطور مختصر در این تالیف می توان یافت .

(17) ذخيرة العباد فی يوم المعاد رساله عملیه بفارسی مشتمل بر سوال و جواب که از قرار معلوم اولین بار در بمبئی چاپ شده و دومین بار با خطی بسیار خوش در تهران در سال 1329

این کتاب تالیف استدلالی ممتازی است که بر متن وجیز تبصره علامه حلی نوشته شده و بعلت گرفتاری های بسیار آخوند موفق به تکمیل آن نگردیده. آن چه از خامه او تراوش نموده باب طهارت تا مقداری از مبحث مکان در باب صلوة است که در دو جزء ترتیب یافته

تاریخ ختم باب طهارت ، دوم شوال هزار و سیصد و بیست و نه است که آن را پنج ماه قبل از در گذشتش نوشته و شک نیست اگر توفیق تحریر و تکمیل آن رفیقش می گردید چه بسا که کتاب گران قدار دیگری بر تالیفاتش افزوده می گشت.

در فصل بعد ما درباره شاهکار علمی آخوند یعنی کتاب کفایه که " از مشهورترین و متداول ترین کتب اصولی عصر حاضر است بحث می کنیم

پیش از آن که درباره کتاب کفایه سخن برانیم شاید لازم باشد بطور مختصر اشاره ای به تعریف علم اصول بکنیم و سپس به بینیم غرض از فراگیری این علم چیست و آموختنش چه منفعتی در بردارد و اصولاً این علم چرا و بوسیله چه کسانی بوجود آمده؟

شاید ساده ترین تعریف علم اصول این باشد که:

"علم" اصول فقه طریقی است برای کشف احکام شرعی و راهی است برای بیان اوامر و نواهی دینی (1)

ناگفته نماند که متقدمان (2) و متأخران (3) تعریفات پیچیده ای

ص: 331

-
- 1- فان علم اصول الفقه طریق الی کشف الاحکام الشرعیه و سبیل الی بیان الاوامر والنواهی الدینیہ ولذا کان من مهمات العلوم الشرعیه . . . الخ " منقول از صفحه اول حاشیه ای که مرحوم ابوالحسن مشکینی بر کفایه نوشته
 - 2- علم به قواعدی که برای استنباط احکام شرعی فرعی بوسیله ادله تفصیلی خود تهیه و تمهید شده است " تقریرات اصول
 - 3- وان کان الاولی تعریفه بانه صناعة یعرف بها القواعد التي يمكن أن تقع في طریق استنباط الاحکام او التي ينتهی اليها في مقام العمل " کفایة الاصول

درباره ی علم اصول و موضوع (1) آن کرده اند که ما از ذکر آن موشکافی ها در این جا خودداری می کنیم.

درباره ی غرض، از فراگیری، و منفعت علم اصول استاد دانشمند ما حضرت آقای محمود شهابی در کتاب "تقریرات اصول بحث" سودمندی دارند که ما در این جا دست نیاز به سوی آن کتاب دراز می کنیم.

نخست، غرض از فراگرفتن علم اصول چیست؟ ایشان در این باره مرقوم داشته اند:

توانا شدن بر استنباط احکام شرعی و فرعی، و استخراج تکالیف شخصی دینی از روی ادله ی آن ها "

و درباره منفعت علم اصول فرموده اند :

بیگمان دانستن بسیاری از مباحث این علم، برای استنباط همه ی احکام و قوانین اعم از این که آن احکام و قوانین دینی باشد یا غیر دینی، نافع و سودمند است و تصریح می نمایند که نه تنها فقیه اسلامی از فراگیری این علم استفاده می کند بلکه هرکس " با حکم و قانون سر و کار دارد و در رشته های حقوقی کار می کند، از آن بهره ور می شود و هر اندازه نسبت به مسائل آن ورزیده تر، آزموده تر، و نیرومندتر باشد، در استنباط مقاصد قانونگذار و حل و تصفیه قضایای قانونی، و حتی تشخیص مصالح و مفاسد وضع و رفع قانون، ورزیده تر، نیرومندتر، و ماهرتر می گردد "

حال به بینیم این علم چرا و کی بوجود آمده؟ و چه کسانی، در طی قرون گذشته، درباره این علم کتاب نوشته اند .

درباره سوال نخست باید گفت که، در زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، و

ص: 332

1- " . . . ان موضوع علم الاصول هو الکلی المنطبق علی موضوعات مسائله المتشتمه " کفایة الاصول

صحابه ی او، مردم اگر با مشکلی دینی روبرو می شدند می توانستند با مراجعه به آن حضرت و صحابه ی او، حکم شارع مقدس اسلام را بدون هیچ گونه نگرانی و تردیدی دریابند و بدان عمل کنند و چون مردم از آن عصر "سعادت دور شدند و دوره "تابعان و سپس دوره های متعاقب آن پیش آمد و کشورهای اسلامی توسعه یافت و احادیث و سنن پیامبر پراکنده گشت منافقین که به ظاهر اسلام آورده ولی به باطن بدخواه مسلمین بودند برای استخفاف اسلام احادیثی جعل و آن را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت داده و در میان مسلمین پراکندند .

البته رسیدگی به صحت و سقم آن همه گفته ها و نوشته ها برای مکلفین کاری دشوار بود و از این روی زمینه مهیا شد تا دانشمندانی دست به تالیفاتی بزنند و راه را از چاه به مردم به شناسانند و به همین دلیل مبانی اولیه علم اصول، در نیمه اول قرن اول هجری، و یا بقولی در نیمه دوم همین قرن بوجود آمد .

در باره این که چه کسی برای اولین بار دست به تالیفی در زمینه این علم زده اختلاف است . استاد شهابی در کتاب خود در این خصوص مرقوم داشته اند که:

علم اصول در عصر ابوحنیفه (1) رواج یافته و در زمان شافعی (2) بوسیله ی او، و یا یکی از معاصرینش، بصورت تالیف در آمده و به تدریج

ص: 333

1- ابوحنیفه در اصل ایرانی بوده و یکی از چهار امام اهل سنت است که در سال 150 هجری به سن هفتاد سالگی در بغداد وفات یافته است

2- ابو عبدالله محمد بن ادریس شافعی، یکی دیگر از ائمه ی چهارگانه ی اهل تسنن است که دارای تالیفات زیادی می باشد. او بسال 150 هجری در شام متولد شده و در سال 204 هجری در مصر در گذشته است . وی شعر نیز می سروده و این شعر از اوست کلما ادینی الدهرانی نقص عقلی * واذا ما ازددت علما زادنی علما بجهلی " دو امام دیگر اهل تسنن عبارتند از مالک بن انس که بسال 179 به سن 85 در عراق وفات یافته و محمد بن حنبل که بسال 241 هجری در بغداد در گذشته است .

بوسیله تالیفات مختلف و متنوع فقها و متکلمان راه کمال خود را پیموده است .

به نقل از تقریرات اصول " بزرگانی که در طی قرون گذشته به این علم توجه و درباره آن دست به تالیفاتی زده اند عبارتند از:

ابن ابی عقیل (1) و ابن جنید (2) و شیخ مفید (3) و سید مرتضی ملقب به علم الهدی (4) و شیخ طوسی (5) و ابن ادريس (6) و محقق صاحب شرایع (7) و پس از

ص: 334

-
- 1- ابن ابی عقیل از بزرگان فقها و مورد ستایش شیخ مفید و شیخ طوسی بوده.
 - 2- ابن جنید در فقه کلام ، اصول و ادب قریب به پنجاه کتاب داشته و بسال 381 هجری وفات کرده .
 - 3- شیخ مفید نزدیک به دویست تالیف برای او نقل کرده اند به علم وفضل مشهور بوده در سال 336 زاده شده و در 413 در بغداد وفات یافته است.
 - 4- علم الهدی عالمی متبحر و دارای تالیفات نفیس بوده و او را از مجددین مذهب امامیه در اوائل قرن چهارم هجری دانسته اند و بیش از بیست هزار بیت شعر هم . سروده تولدش بسال 355 هجری و وفاتش بسال 436 هجری می باشد .
 - 5- شیخ طوسی از دانشمندان بنام اسلام است که در سال 385 هجری در طوس متولد شده و در سال 408 از خراسان به بغداد و سپس به نجف رفته و آن جا را محل انعقاد درس خود قرار داده و در سال 460 در این شهر درگذشته است.
 - 6- ابن ادريس از علمای محقق و بزرگ حله است که در سال 598 هجری در سن 55 سالگی وفات یافته .
 - 7- محقق صاحب شرایع از فقهای بنام ، و مقام شامخی ، در عالم اسلام دارد وی تالیفاتی در فقه و اصول و تفسیر و حدیث و ادب داشته . شعر هم می سروده بسال 602 متولد و بسال 676 درگذشته .

او شاگردش علامه حلی (1) که کتاب تهذیب الاصول الی علم الاصول را تصنیف کرده که امیر جلال الدین استرآبادی (2) و عمیدی (3) و ضیایی (4) و فخری (5) و منصورى (6) بر کتاب او شرح هایی نوشته اند سپس نوبت می رسد به شهید اول (7)

ص: 335

- 1- علامه حلی از بزرگ ترین دانشمندان فقه و اصول دنیای اسلام است که در تمام مدت عمر خود مشغول تالیف بوده و سلطان خدابنده که به ارشاد او نیازمند بوده او را همیشه همراه خود می برده و برای او "مدرسه سیار درست" کرده بوده . در سال 649 متولد و در سال 726 هجری وفات یافته .
- 2- استرآبادی محققى دقیق بود که در زمان شاه اسماعیل اول بصدارت رسید تاریخ ولادت و وفاتش در دست نیست ولی در سال 929 هجری از شرح کتاب تهذیب فارغ گشته است
- 3- عمیدی در سال 681 هجری در حله متولد شده و در 754 در بغداد وفات کرده خواهر زاده علامه حلی بوده ، و شرح هایی بر چندین نوشته دارای تالیفاتی نیز بوده.
- 4- ضیایی هم خواهر زاده علامه حلی و از شاگردان او بوده
- 5- فخری یا فخرالمحققین ، پسر علامه حلی بوده ، که بر کتاب پدر خود شرحی نوشته بنام غایة المسئول " فی شرح تهذیب الاصول "
- 6- منصورى فقهی فاضل و از معاصرین شهید دوم بوده
- 7- ابو عبدالله محمد ، معروف به شهید اول، جامع علوم عقلی و نقلی ، و از فقهای بزرگ اسلام می باشد که ادیب و شاعر هم بوده و بحکم مفتی زمان خودش اول، او را با شمشیر شهید می کنند و سپس سنگ بارانش می کنند و بعد از آن ، جسدش را می سوزانند و این واقعه در سال 786 هجری اتفاق افتاده و او در آن وقت پنجاه ساله بوده

و شهید ثانی (1) و پسر شهید ثانی شیخ حسن (2) که کتاب معروف معالم الاصول را برشته تحریر در آورده و این کتاب بسیار مورد توجه طالبان علم قرار گرفته و در سده های گذشته دانشمندان بر آن حاشیه هایی نوشته اند که از آن جمله است کتاب هدایت المسترشدین که شیخ محمد تقی (3) آن را تالیف کرده است .

استاد محمود شهابی سپس در کتاب خود می نویسد :

پس از صاحب معالم تا زمان حاضر نیز کتب بسیاری (شاید متجاوز از صد کتاب) در این فن نوشته شده که از همه معروف تر و متداولتر کتاب قوانین "

الاصول تالیف میرزا ابوالقاسم قمی (4) و کتاب فصول تالیف شیخ محمد حسین (5) و فراند الاصول تالیف شیخ انصاری (6) و " مطارح الانظار " تالیف میرزا ابوالقاسم کلانتری (7) و کتاب " کفایة الاصول " تالیف آخوند خراسانی می باشد.

ص: 336

-
- 1- شهید ثانی (زین الدین) فقهی بزرگ و دانشمندی دقیق و پخته بوده که، بسال 911 تولد و بسال 966 به قتل رسیده است
 - 2- شیخ حسن پسر شهید ثانی از دانشمندانی بوده که در فقه و اصول، و حدیث و رجال دست داشته و بسال 1011 وفات یافته است.
 - 3- شیخ محمد تقی در اصفهان سکونت داشته. دانشمندی دقیق بوده و بسال 1248 هجری در اصفهان وفات کرده است .
 - 4- میرزا ابوالقاسم قمی، مقام ریاست و مرجعیت داشته و به سن هشتاد سالگی در سال 1231 در قم وفات و در همان جا دفن شده است .
 - 5- شیخ محمد حسین در سال 1261 وفات یافته است.
 - 6- در فصل استادان آخوند راجع به او مفصل نوشته ایم
 - 7- از شاگردان میرز شیخ انصاری بوده که در سال 1326 هجری متولد و در سال 1292 وفات یافته و در مقبره ابوالفتح رازی در جوار حضرت عبدالعظیم مدفون است . اطلاعات فوق از کتاب " تقریرات " اصول " نقل شده است.

چند کتابی که هم اکنون یاد شده و در این اواخر تالیف شده و همچنین برخی از کتب دیگر که در عصر حاضر به عرصه ظهور رسیده مانند درر الفوائد " تالیف حایری یزدی (1) هر یکی بیش و کم مورد توجه اهل علم هست و به تدریس و تدریس یا مراجعه و مطالعه افاده و استفاده از آن ها به عمل می آید اما هیچ کدام از آن ها مقام کفایه را احراز نکرده است.

کتاب کفایه گرچه همه کتاب هایی را که از پیش در اصول تالیف شده بکلی متروک و منسوخ نکرده لیکن بیش از همه آن ها میان طالبان علم و صاحبان دقت و فضل ، رواج یافته و مورد استفاده و نظر گردیده است.

کتاب هایی را که پس از آن بدست مجتهدان و فضلاء معاصر تالیف گشته بطور اطلاق از لحاظ تدریس و تدریس تحت الشعاع قرار داده است (2)

تحریر و تهذیب (3) در مقدمه ای که پس از چاپ دوم این کتاب برای جلد اول "فوائد الاصول" تالیف مرحوم شیخ محمد علی خراسانی از تقریرات توأم با دقت و تحقیق، که در این تالیف بکار

ص: 337

1- حاج شیخ عبدالکریم یزدی که از شاگردان مرحوم آخوند و مرحوم سید محمد فشار کی اصفهانی بوده و در حدود سال 1340 هجری قمری به قم منتقل شده و تاسیس حوزه کنونی قم از آثار اوست. عالمی مدیر و مدبر بود و به سال 1355 در قم وفات یافت و در همان جا دفن شد

2- حواشی و تعلیقاتی چند بر کتاب کفایه نوشته شده که هر یک از آن ها از لحاظی قابل توجه است نگارنده نیز (استاد شهابی) بر برخی از قسمت های آن تعلیقاتی دارد که شاید اگر روزی توفیق رفیق گردد تکمیل و در دسترس طالبان گذاشته شود.

3- استادش مرحوم آقا میرزا حسین نائینی نوشته ام و بچاپ رسیده سیر اصول را از زمان تالیف معالم تا زمان تالیف کفایه به سه مرحله تقسیم کرده ام : 1- مرحله بطوء یا توقف 2- مرحله بسط و تقدم 3- مرحله تحریر و تلخیص و آغاز مرحله تحریر و تلخیص در آن مقدمه از زمان تالیف کفایه تشخیص شده است . برای اطلاع کامل به آن مقدمه مراجعه شود. تقریرات اصول

رفته کفایت می کند که این کتاب را از دیگر کتب این فن برتر و مهم تر سازد و آن را بدین پایه از معروف شدن و رواج یافتن که برآستی شایسته مقامش می باشد برساند.

با همه ی این ها این نکته را نیز نباید نگفته گذاشت ، که :

مقام شامخ مولف این کتاب از لحاظ سبک تدریس ، حسن بیان ، جودت تقریر ، سرعت انتقال و قوت فکر ، برای دفاع از اثبات مطالب کتاب و یا دفاع از آن ها نیز، کمال تاثیر را در متداول شدن آن داشته چه، مؤلف دانشمندش بواسطه سعه نفس، قوت روح بلندی همت ، بیان شیوا ، تقریر رسا و ثباتی که با همه گرفتاری خود در کار تدریس ، و حفظ انتظام حوزه علمی داشته توانسته است در زمانی کم ، گروهی بسیار از طالبان علم را تربیت ، و تهذیب کند ، و راه دشوار اجتهاد را برایشان آسان نماید چنان که بزودی این قوه در ایشان نشو، و نما، می یافته، و اندک مدتی ، به مقام شامخ اجتهاد فائز می شده اند.

هزارها دانشمند در دوره درس وی به والا مقام

ص: 338

اجتهاد نائل ، و در بلاد اسلامی پراکنده گشته و به تعظیم و تجلیل استاد و ترویج و تدریس کتاب پرداخته اند. در هر شهری از شهرهای ایران که مجتهدی یافت شود بی اغراق و بدون مبالغه ، بی واسطه یا با واسطه، از محضر سراسر فضل و ذوق و دانش آن مرد بزرگ استفاده برده و از خرمن تحقیقات وی خوشه چیده اند.

فحول دانشمندانی که هم اکنون در نجف یاقم یا جاهای دیگر ، مقامات علمی و درجات اعتباری دارند ، مرجع تقلید و ملجاء اهل ایمان و توحیدند همه در مکتب او تربیت شده و از مجلس عالی وی بهره بر گرفته اند.

خلاصه آن که کتاب کفایه علاوه بر مزایا و جهاتی که در خود داشته و ترقی و تکمیل دانشمندان را ایجاب و از این رو ترجیحش را بر کتب این فن اقتضاء می نموده ،

جهات یاد شده نیز موجب شده که این کتاب نفیس و کم نظیر مورد تجلیل و تکریم، و موضوع ترویج و تدریس گردد، تا بدین وسیله هم حق کتاب اداء شود و هم نسبت به مولف که سرمایه علمی دانشمندان و مجتهدان عصر حاضر از او و بوسیله او ، بدست آمده حق شناسی به عمل آید

حال به بینیم چه مطالبی در کتاب کفایه مورد بحث واقع شده. استاد شهابی در کتاب تقریرات اصول در فصل مربوط به چگونگی تبویب اصول از تالیف متاخران می نویسد :

در کتب " متاءخران مباحث به دو قسمت تقسیم شده:

1- مباحث الفاظ

ص: 339

امهات مطالبی که در کتب متاخران، در دو قسمت یاد شده، مورد بحث گردیده، به ترتیب کتاب کفایه که از مهمترین و رائج ترین تالیفات عصر حاضر است بدین قرار می باشد:

این کتاب فراهم آمده از مقدمه، هشت مقصد، و خاتمه، که مقدمه با پنج مقصد، قسمت مباحث الفاظ را شامل، و سه مقصد دیگر با خاتمه بیان، قسمت ادله عقلیه را متکفل می باشد.

در مقدمه سیزده امر زیر که از مبادی فن است مورد بحث شده

1 - موضوع علم

2 - وضع

3- طبیعی بودن صحت استعمال لفظ، در معانی متناسب با موضوع له، و طبعی بودن یا وضعی بودن آن

4 - صحت اطلاق لفظ و اراده نوع، یا مثل، یا شخص، از آن

5 - الفاظ برای معانی من حیث هی هی، وضع شده، نه از حیث مراد بودن

6 - وضع مرکبات

7 - علائم حقیقت و مجاز، از قبیل تبادر و غیر آن

8- احوال پنجگانه تجوز، اشتراک، تخصیص، نقل، و اضمار و حکم تعارض آن ها

9- حقیقت شرعیه

10 - صحیح و اعم

11 - اشتراک

12 - استعمال لفظ در بیشتر از یک معنی

13 - مبحث مشتق و متعلقات آن

در مقاصد پنجگانه مباحث الفاظ در پیرامن امور زیر بحث به میان آمده :

1- اوامر

2- نواهی

3- مفاهیم

4- عام و خاص

5- مطلق و مقید و مجمل و مبین

در بیشتر این مقاصد، باز فصول و مباحثی عنوان ، و در پیرامن مطالبی گفتگو شده، که مباحث و فصول مهم آن ها بدین قرار است:

مهمترین فصول و مباحث مقصد نخست :

معنی ماده امر ، و بحث از اتحاد طلب و اراده - معنی حقیقی - صیغه امر - دلالت جمله خبری ، بر وجوب - اقتضاء اطلاق صیغه امر ، نسبت بوجوب توصلی و تعبدی و همچنین نسبت بوجوب نفسی عینی و تعینی - امر بعد از حظر - مره و تکرار - فور و تراخی - اجزاء - مقدمه واجب - امر به شی نسبت به اقتضای نهی از ضد (قاعده ی ترتب در این مبحث است) - امر آمر با علم وی ، به انتفاء شرط واجب تخییری ، و کفائی و موقت و غیر آن.

مهمترین مباحث مقصد دوم :

حقیقت مدلول ماده و صیغه نهی - اجتماع امر و نهی - نهی از شی نسبت به اقتضاء فساد .

همترین مباحث مقصد سیم :

تعریف مفهوم - مفهوم جمله شرطیه - مفهوم استثناء لقب ، عدد ، وادات حصر

مهمترین مباحث مقصد چهارم:

تعریف عام و خاص - الفاظ وصیغ عموم - حجة بودن عامی که تخصیص

ص: 341

در آن راه یافته - اجمال مخصص - عمل به عام پیش از فحص از مخصص - خطابات شفاهی - مفهوم مخالف و موافق نسبت به تخصیص - حکم استثناء در صورتی که پس از چند جمله وارد باشد تخصیص کتاب به خبر واحد - حکم خاص نسبت به عام متخالف (از لحاظ ناسخ، یا منسوخ، یا مخصص بودن).

مهمترین مباحث مقصد پنجم:

تعریف مطلق و مقید مقدمات حکمت مطلق و مقید متنافی مجمل و مبین.

در مقصد ششم و هفتم و هشتم که در قسمت مباحث ادله عقلیه است از امور زیر بحث شده:

1- اماراتی که به حکم شرع یا عقل دارای اعتبار است

2- اصول عملیه

3- تعادل و تراجیح یا تعارض

در این سه مقصد نیز فصول و مباحثی مطرح گشته از این قبیل

مهمترین مباحث مقصد ششم:

قطع و اقسام آن امارات غیر علمی - ظواهر قرآن و سنت - اجماع منقول به خبر واحد - تعارض اجماعات منقول - شهرت خبر واحد - ظن در حال انسداد و مقدمات دلیل انسداد.

مهمترین مباحث مقصد هفتم:

اصل برائت، احتیاط، تخییر و استصحاب

مهمترین مباحث مقصد هشتم:

تعریف تعارض - تعارض میان اماره اصل - تعارض میان امارات - تعارض میان ظاهر و اظهر - دائر شدن امر میان نسخ و تخصیص.

در خاتمه در پیرامون امور مربوط به اجتهاد و تقلید گفتگو به عمل آمده است.

ص: 342

این بود آن چه را که استاد محمود شهابی در کتاب تقریرات اصول در باره کفایه مرقوم داشته اند.

در پایان این فصل ذکر چند نکته را بی ضرر می داند :

اول آن که کتاب کفایه در دو جلد است و به زبان عربی نوشته شده و چون بسیار موجز و دقیق برشته تحریر در آمده و خالی از مطالب علمی، فلسفی، حکمتی، و الهی نیست لذا درک محتویات آن، برای کسانی که اهل فن نباشند و لو عرب زبان هم باشند، مشکل است زیرا خواننده باید از مقدمات علمی فراوانی بهره مند باشد تا بتواند به رموز اشارات و غموض عبارات آن پی ببرد و اگر فاقد چنین مایه ای باشد در همان سطر اول کتاب در می ماند.

برای این که نمونه ای دست داده باشیم متعرض این مسئله می گردیم که آغاز کتاب صاحب کفایه اشاره کرده که تمایز علوم وابسته به تمایز اغراض و دواعی است نه موضوعات و محمولات و با ذکر این جمله :

ان تمایز العلوم انما هو باختلاف الاغراض الداعية الى التدوين لا الموضوعات ولا المحمولات والا كان كل باب، بل كل مسألة، من كل علم، علما علیحده، كما هو واضح لمن كان له ادنى تأمل، فلا يكون الاختلاف، بحسب الموضوع والمحمول، موجبا لتعدد، كما لا يكون وحدتها سببا لان يكون من الواحد... الخ "

تکلیف این بحث متنازع فیه را روشن می کند اما برای این که تکلیف روشن شود شخص باید از پیش بداند تعریف علم چیست؟ و تعریف موضوع چیست؟ و تعریف محمول چیست؟ تعدد و وحدت چه صورتی دارد؟ و دانشمندان قبل از آخوند که همه در این خصوص بر خلاف نظر آخوند رای داده اند استدلالشان چه بوده و قس علی ذلک .

بدین ترتیب روشن می گردد که در مورد مانحن فیه، مسئله، فقط خواندن جملات کفایه نیست، بلکه اشکال بر سر فهم و درک مطالب آن است. داستان بدان است نه بخوان.

دانستن مطالب کفایه و درک آراء و نظریات مؤلف آن، و

یا رد و قبول مباحث آن، کار هر اهل علم مبتدی نیست بلکه ورود به این دژ مستحکم کار مجتهدان مسلم است صاحب کفایه، در کارزار علمی که فراهم آورده، پهلوانان کارآزموده نبرد دیده را بمیدان می طلبد و لا غیر.

دیگر آن که تدریس مطالب کفایه، قبل از تدوین آن، شش سال طول می کشیده، و بعدها که کتاب بطبع رسیده این مدت تقریباً " نصف گردیده است .

سوم آن که آخوند دو سال روی کفایه کار کرده، یعنی تالیف این کتاب دو سال از وقت او را گرفته است .

چهارم آن که کتاب در نجف اشرف نوشته شده، و در سال های آخر عمر آخوند (یعنی در سال های 1321 هجری ببعده) .

پنجم آن که کتاب، کفایه تا کنون بارها، در شهرهای مختلف ایران و عراق، تجدید چاپ شده و در حوزه های علمی بلاد اسلامی پراکنده گردیده و یحتمل که به زبان های دیگری هم ترجمه شده باشد، چنان که سه سال پیش که در کانادا بودم، از آقای دکتر مهدی محقق که در دانشگاه مک گیل منتزآل تدریس می کرد شنیدم که "ایزوتسو"، دانشمند ژاپنی همت به ترجمه آن به زبان ژاپنی گمارده است

ششم آن که متجاوز از صد دانشمند گران قدر پرمایه، و مجتهد متبحر عالی مقام، (اعم از ایرانی و عرب که تنی چند از آنان، از مراجع مهم و بزرگ تقلید شیعیان بوده و می باشند، تا کنون، بر کتاب کفایه حاشیه هایی مفصل، و یا شرح های، مبسوطی در چند جلد نوشته اند که مورد توجه و مراجعه، و تدریس و استفاده طلاب علوم دینی، و ملایان و روحانیان بوده و می باشد .

و آخرین سخن آن که، نسخه خطی کتاب کفایه، که به خط مرحوم آخوند است و مدت 73 سال در خانواده ما محفوظ بود هفت سال پیش از طرف خانواده کفایی به کتابخانه مجلس شورای ملی ایران اهداء گردیده است

در صفحه 92 تاریخچه کتابخانه مجلس شورای ملی اشاره به این موضوع شده که ما عین آن نوشته را در این جا نقل می کنیم (1)

این جا تنها از یک نسخه خطی مهم که با تاریخ مشروطیت نیز پیوستگی دارد یاد می کنیم و آن نسخه اصل کتاب کفایة الاصول، از مهمترین کتاب های دروس عالیة حوزه های علمی روحانی، تالیف آية الله مولى محمد كاظم خراسانى رهبر روحانى مشروطه است که در دوره 23 مجلس از طرف خاندان کفایی به کتابخانه اهداء گردید.

در مذاکرات جلسه 59 مورخ سه شنبه 9 خرداد 1351 چنین می خوانیم:

بیانات آقای رئیس در مورد

اهداء کتاب کفایة الاصول به کتابخانه مجلس شورای ملی

رئیس - خاطر همکاران محترم مستحضر است سال گذشته هنگامی مرحوم آية الله العظمی کفائی خراسانى طاب ثراه روزهای آخر زندگی خود را می گذرانیدند وصیت نمودند که نسخه اصلی کتاب کفایة الاصول تالیف والد بزرگوارشان مرحوم آية الله العظمی آخوند ملا محمد کاظم خراسانى اعلى الله مقامه که بخط خود مؤلف تحریر گردیده به مجلس شورای ملی اهداء گردد

مرحوم آية الله العظمی آخوند ملا- محمد کاظم خراسانى از مراجع بزرگ عالم تشیع و از مقدمین مشروطیت در ایران و از جمله دانشمندان معروف و نامور عصر خود بود (صحیح است و کتاب مذکور که بوسیله خاندان کفائی به کتابخانه مجلس شورای ملی اهداء شده از کتاب های مهمی است که در معارف اسلامی برشته تحریر درآمده است

ص: 345

1- رجوع بفرمایید به تاریخچه کتابخانه مجلس شورای ملی بهمت آقای عبدالحسین حائری رئیس دانشمند کتابخانه ی مجلس تهیه شده است .

فصل بیست و ششم: حاشیه نویسان بر کفایه

با توجه به این که صاحب کفایه در زمان حیات خود مدت چهل سال تدریس کرده و هزاران مجتهد را تربیت نموده و آن مجتهدان هم در شهرهای مختلف اسلامی پراکنده گشته اند و با امعان نظر به این نکته که از زمان تالیف کفایه تا کنون هشتاد سال می گذرد و در عرض این مدت هم شاگردان آخوند هر کدام بنوبه خود صدها شاگرد را تربیت کرده اند لذا احصاء نام تمام کسانی که تقریرات درس آخوند را برشته تحریر در آورده و یا بر کتاب "کفایه حاشیه" نوشته و یا بمنظور روشن ساختن مطالب مشکل آن شرحهایی بر آن نگاشته اند، کاری آسان نیست و انجام این مهم مستلزم تفحص و تجسس بسیار است.

مؤلف کتاب "المصلح المجاهد، الشیخ محمد کاظم الخراسانی" که به منابع نجف دسترسی داشته نام تنی چند از تقریر نویسان و محشیین و شارحین کفایه را در کتاب خود گرد آورده که ما ذیلاً "نقل می کنیم:

اول تقریر نویسان

1 - شیخ ابو تراب بن محمد سلیم الساروی

2 - شیخ علی قوچانی نجفی

3 - شیخ علی گنابادی (متوفی 1332)

4 - سید علی بن سید عباس کازرونی نجفی (متوفی 1343)

ص: 346

5- محمد محسن بن علی طهرانی (آقا بزرگ)

6- سید محمد بن سید محمد حسین الموسوی نجف آبادی اصفهانی

7- شیخ محمد حسین آل کاشف الغطا

8- محمد محسن بن شیخ علی

9- محمد علی بن سید عبد الحسین (- 1339)

10- سید رضا قوچانی (- 1358)

11- شیخ عبدالله گلپایگانی (1285 - 1327)

12- سید محسن اشرفی (1375)

13- ابوالفضل بن آخوند ملا محمد علی

دوم : حاشیه نویسان

1- سید ابراهیم بن سید محمد شبر الحسینی النجفی (متولد 1358)

2- شیخ محمد ابراهیم بن شیخ علی بن محمد حسین کلباسی (متولد 1322)

3- میرزا ابو الحسن بن عبد الحسین مشکینی (متوفی 1358)

4- فرزند آخوند: حاج میرزا احمد (مرحوم آیه الله حاج میرزا احمد کفایی خراسانی)

5- سید احمد بن سید علی اصغر شهرستانی

6- میرزا باقر زنجانی ، معاصر مؤلف

7- مولی محمد تقی گلپایگانی (متوفی 1352)

8- شیخ محمد تقی بن شیخ یوسف نام حاشیه : " وسیلة الوصول "

9- سید حسین اشکوری یزدی (متوفی 1359)

10- میرزا حسن رضوی قمی . نام حاشیه : " نهاية الماء مول "

- 11 - میرزا محمد حسین بن محمد جعفر تبریزی (متولد 1304)
- 12 - شیخ محمد حسین اصفهانی کمپانی (متوفی 1361)
- 13 - سید حسین بن علی بن ابی القاسم بن محمد حسن بختیاری اصفهانی (متولد 1304)
- 14 - شیخ عبد الحسین آل شیخ اسدالله نام حاشیه : " الهدایه "
- 15 - شیخ عبد الحسین رشتی
- 16 - شیخ عبد العلی بن مولی محمد جعفر قمی (متولد 1291 - 1354)
- 17 - شیخ عبد النبي بن مولی علی رفسی نام حاشیه : " نهاية الماء مول)
- 18 - میرزا علی بن شیخ عبد الحسین بن مولی علی اصغر واعظ (1301 - 1345)
- 19 - شیخ علی بن شیخ یوسف بن علی الفقیه الحارصی العاملی
- 20 - سید محمد بن علی کوهکری تبریزی
- 21 - سید محسن بن سید مهدی نجفی (حکیم) (متولد 1306) نام حاشیه : " حقائق الاصول "
- 22 - میرزا محمد فرزند آخوند (معروف به آقا زاده در خراسان) متوفی 1355 هجری
- 23 - شیخ مرتضی بن محمد حسن مظاهری اصفهانی . نام حاشیه نهاية الماء مول "
- 24 - شیخ مهدی بن ابراهیم دجیلی کاظمی معروف به جر موقه (متوفی 1339)
- 25 - شیخ مهدی بن شیخ حسین خالصی کاظمی (متوفی 1343)
- 26 - سید هادی اشکوری . نام حاشیه : " نهاية الماء مول "

- 27 - میرزا باقر بن محمد مهدی زنجانی (1312 - 1353)
- 28 - حاج میرزا احمد بن حاج محمد رضا (1304 -)
- 29 - شیخ محمد علی قمی
- 30 - شیخ عباسعلی شاهرودی
- 31 - شیخ عبد الکریم زنجانی (1304 - 1388)
- 32 - سید محمد بن سید علی حسینی جلالی کشمیری (1330 -)
- 33 - شیخ علی بن شیخ محمد سماکه (1319 - 1390)
- 34 - محمد علی بن میرزا محمد جواد اصفهانی (1292 - 1369)
- 35 - سید جعفر بن سید محمد شبر (1317 -) نام حاشیه "هدایة الکفایه"
- 36 - شیخ فتاح بن شیخ الاسلام (- 1372)
- 37 - شیخ حسین شیخ محمد الصغیر "1327 -). نام حاشیه "مراحل الکفایه"
- 38 - محمد جواد ظالمی (1320 -)
- 39 - شیخ محمد طاهر بن ملا عبد الظاهر (1308 -)
- 40 - عبد الکریم بن سید علی
- 41 - سید جمال الدین بن سید ضیاء استرآبادی حسینی طهرانی
- 42 - سید حسین بن سید عباس گیلانی (1349) 43
- 43 - شیخ حسن بن شیخ محمد بن شیخ احمد (1309 - 1366)
- 44 - شیخ محمد بن مولی احمد (1304 -)
- 45 - عبد الکریم بن محمد رضا بن حسن (1304 -) نام حاشیه تعلیقہ علی الکفایه
- 46 - سید احمد بن سید محمد طاهر (1280 - 1355)
- 47 - سید صادق بن سید یاسین السعبری (1324 -)

48 - محمد سلطان العلماء

49 - علی بن اسدالله تبریزی (1334 -)

50 - محمد علی بن السید باقر طباطبائی (1333 -)

51 - محمد آصف بن حاج میرزا (1350 -)

52 - موسی بن شیخ مرتضی بن عباس (1317 -)

53 - غلامعلی بن محمدی تبریزی (1341 -)

54 - محمود بن سید سلطان شوشتری (1308 -)

55 - شهاب الدین بن سید محمد (1318 -)

56 - -- جعفر بن سید محمد بن حسنعلی (1326 -)

57 - ابوالحسن بن الحسین اردبیلی (1305 - 1375)

58 - محمد حسن بن محمد (1301 - 1375)

59 - سید محمد علی حمامی

60 - شیخ جواد بن علی تبریزی

61 - شیخ مسلم بن موسی شرابی قمی

62 - شیخ کاظم بن حاج فرج الله تبریزی قمی

63 - سید جمال خوبی

64 - سید کاظم محمد رضا رفسنجانی

65 - سید محمد جعفر حسینی مرعشی

66 - سید حسین طباطبائی بروجردی (مرحوم آیه الله العظمی بروجردی که در قم مرجع تقلید شیعیان بوده اند.)

67 - سید شهاب الدین نجفی مرعشی . (آیه الله مرعشی)

68 - سید صادق محمود حسینی

69- شیخ مصطفی حسن تبریزی

70- شیخ آزاد قزوینی

ص: 350

71 - شیخ محمد علی توحیدی تبریزی

72 - سید محمد صادق بحر العلوم

(ردیف 59 تا 72 از صفحه 243 کتاب " المصلح المجاهد " استخراج و اضافہ گردیده است .)

73 - مدرس قمشه ای (سید حسن)

سوم شرح نویسان

1 - سید میرزا حسن رضوی قمی . نام شرح : " نهاية الماء مول "

2 - شیخ میرزا ابی الحسن مشکینی

3 - شیخ محمد علی قمی -

4 - شیخ علی بن قاسم قوچانی (- 1333)

5 - میرزا علی ایروانی نام شرح : " نهاية النهایه "

6 - سید حسن اشکوری یزدی حائری

7 - شیخ محمد حسین اصفهانی کمپانی نام شرح : " نهاية الدرايه "

8 - علامه شیخ عبدالحسین بن شیخ عیسی رشتی نجفی (1373)

9 - سید محسن حکیم نام : شرح : " حقائق الاصول " .

10 - شیخ محمد سلطان العراقی

11 - شیخ مهدی خالصی کاظمی

12 - شیخ مهدی مرایاتی (1343)

13 - شیخ عبد الرزاق معتوق (1316 -)

14 - شیخ حسن دجیلی (1309 - 1366)

15 - سید محمد کلانتر

16 - شیخ عبد العزیز جواهری نام : شرح " النهایه فی الشرح و التحرير الکفایه "

17 - شیخ خضر دجیلی (1303 - 1383)

ص: 351

18 - شيخ قاسم محى الدين (1314 - 1376)

19 - سيد مسلم حلى . نام شرح : " بلوغ الغايه في شرح الكفايه "

20 - مرتضى حسيني فيروز آبادى نام : شرح : " عنايه الاصول في شرح كفايه الاصول "

21 - شيخ محمد خالصى نام : شرح الوقايه من اخطاء الكفايه :

22 - " سيد ابو الحسن اصفهاني موسوى نام شرح : " شرح الكفايه " (1284 - 1365)

23 - شيخ محمد باقر شريف قريشى نام شرح : " ايضاح الكفايه "

چهار جلد

24 - شيخ عبد الكريم خوينى

25 - سيد محمد تقى جلالى (1355-) . نام شرح : " شرح الكفايه في توضيح مشكلات ها "

26 - سيد محمد حسين جلالى (1362 -) . نام شرح " تهذيب (المباني الاصوليه)

27 - شيخ محمد صالح حائرى (علامه مازندراني) . نام شرح : " سبائك الذهب في شرح الكفايه "

28 - شيخ محمد كاظم شمشاد (1341-))

29 - سيد عبد الرسول بن سيد عبد الحسين (1348 -) . نام شرح : " نظرات في الكفايه "

30 - شيخ هادى زين العابدين (1319-))

31 - شيخ محمد بن شيخ مهدي زين العابدين (1345 - 1390)

32 - شيخ محمد رضا بن طاهر فرج الله (1319 - 1386)

33 - سيد عبدالمحسن بن صدر الدين فضل الله (1350) . نام : شرح الوافي في شرح الكفايه "

ص: 352

34 - شیخ محمد فاضل بن شیخ عبد الکریم (1304-)

35 - شیخ علی بن شیخ محمد رضا بن شیخ هادی (1331)

36 - سید عبدالکریم بن سید محمد علی بن محمد حسن (1344-)

37 - سید مهدی بن سید محمد رضا بن محمد باقر حسینی (1337-) نام: شرح تعلیقه علی الکفایه "

38 - شیخ علی بن اسماعیل بن جبار ارومی (1352-)

39 - شیخ عبدالعالی بن شیخ محمد حسن (1357-)

40 - شیخ علی بن میرزا حسین (1329-)

41 - شیخ عبدالله بن شیخ محمد علی (1334-)

42 - سید کاظم بن سید ابوالحسن الکهنوی (1349-)

43 - سید محمد مهدی الحسینی شیرازی نام شرح "الوصول الی الکفایة الاصول در پنج جلد

44 - سید ابراهیم ابهری زنجانی (1344)

در خاتمه امیدواریم بتوانیم نام سایر بزرگانی را که در ایران و یا دیگر کشورها بر کتاب کفایه حاشیه و یا شرح نوشته اند روزی بدست آوریم و در چاپ های بعدی نامشان را درج کنیم (1)

ص: 353

1- موجب امتنان خواهد بود چنان چه آن دسته از خوانندگان گرامی که در این خصوص آگاهی هایی دارند و یا بطور کلی مایل به تذکر نواقص کتاب حاضر می باشند با مولف آن بوسیله تلفن شماره (628465) مکالمه و یا با او به نشانی زیر مکاتبه فرمایند: تهران - خیابان یوسف آباد (سید جمال الدین اسدآبادی)، خیابان بیست و نهم، پلاک بیست و ششم، طبقه دوم.

فصل بیست و هفتم: آراء فقهی آخوند

مطالب این فصل برای آن دسته از ملایان که با تالیفات نفیس فقهای بزرگ اسلام آشنایی دارند، بس نوید کننده تواند بود، زیرا آنان توقع دارند که ما سخنان تازه آخوند را، در این بخش از کتاب بازگو کنیم. اما چنین کاری با بضاعت مزجاة، نویسنده، میسر نیست و انجام این مهم از عهده عالمان بر می آید نه بی مایگانی چون من.

ولی برای آن دسته از مردمان که از کهن اقلیم دانش اسلامی بدورند، و از قیل و قال پهلوانان خطه اش مهجور، شاید برای آنان، اشاره سطحی به آراء فقهی آخوند جالب باشد. ما در نوشتن این فصل به کتاب "ذخیره العباد" آخوند نظر داشته ایم و آن چه را هم که ذیلا نگاشته ایم همه را از آن کتاب استخراج کرده ایم.

این کتاب اولین بار در سال 1327 هجری در بمبئی چاپ شده و برای دومین بار با خطی خوش به سال 1329 در تهران.

در "کتاب" ذخیره العباد "جمعا" هفتصد و چهل و پنج سوال از آخوند درباره مسائل مختلف فقهی شده و او همه را بدانگونه که احکام شرعی حکم می کرده پاسخ داده است.

چه بسا که بسیاری از آن سوالات برای مردمانی که در جهان مادی

امروزی مستغرق اند اهمیت جلوه کنند اما نباید فراموش کرد که کتاب متجاوز از هفتاد سال پیش نوشته شده، آن هم برای مردمانی با ایمان و معتقد، که مقید بوده اند جزئی ترین افعالشان، بر طبق آئین محمدی باشد و بر سیره رفتار نبی از این روی در کتاب به سوالات شگفت انگیز که محل ابتلاء و مورد توجه مردم آن زمان بوده بر - می خوریم و نمی توان آنان را سرزنش کرد زیرا هر کسی از ظن خود شد یار من

..

باری کتاب شامل چندین فصل است و هر فصل هم مشتمل بر چندین سؤال . عنوان فصل ها چنین است:

- 1- در تقلید 2- در تطهیر 3- در احکام نجاسات 4- در احکام مطهرات 5- در احکام تخلی 6- در احکام استنجاء 7- در استبراء 8- در موجبات وضو 9- در احکام وضو 10- در شرایط وضو 11- در احکام جبایر 12- در احکام شکوک متعلقه وضو 13- در احکام سلس البول 14- در مستحبات وضو 15- در اغسال 16- در اوصاف منی 17- در اموری که مشروط غسل است 18- در مستحبات غسل 19- در واجبات غسل 20- در اغسال 21- در اغسال مسنونه 22- در بیان حیض 23- در احکام حیض 24- در بیان نفاس 25- در استحاضه 26- در احکام اغسال 27- در بیان غسل میت 28- در بیان کفن میت 29- در نماز میت 30- در دفن میت 31- در تیمم 32- در کیفیت تیمم 33- در نماز یومیه 34- در اوقات نماز 35- در بیان قبله 36- در مکان مصلی 37- در لباس مصلی 38- در اذان و مندوبه اقامه 39- در مقارنات نماز 40- در قرائت 41- در رکوع 42- در سجود 43- در تشهد 44- در سلام 45- در تر تیب 46- در تعقیب نماز 47- در نماز آیات 48- در مبطلات نماز 49- در شکیات 50- در نماز احتیاط 51- در سهویات 52- در سجده سهو 53- در نماز قضاء 54- در نماز استیجار 55- در فضیلت نماز جماعت 56- در نماز جماعت 57- در نماز مسافر 58- در قصر و اتمام 59- در شرایط روزه 60 در مسائل روزه 61-

ص: 355

در مبطلات روزه 62 - در مفطرات 63 - در بیان کفاره 64 - در شرایط فطر 65 - در مقدار فطر 66 در زکوة مال 67 در نصاب طلا و نقره
68 - در زکوة شتر 69 - در زکوة گاو و گوسفند 70 در مستحقین زکوة 71 - در بیان خمس - 72 - در فضل تجارت 73 در اقسام مکاسب
74 در بیع حرام 75 در بیع - و شراء 76 - در بیع فضولی 77 در مکروهات تجارت 78 - در تجارت 79 - در بیع حیوان 80 - در بیع
کلی بکلی 81 - در اقسام بیع 82 - در بیع نسبه 83 - در بیع سلف 84 - در بیع کالی به کالی 85 - در بیع راس المال 86 - در بیع مرابحه
87 - در بیع تولیه 88 - در بیع مساومه 89 در بیان ربا - 90 - در بیع صرف 91 - در صلح 92 - در ضمانت 93 - در بیان قرض 94 - در
قرض 95 - در حواله 96 - در رهن 97 - در شرائط اجاره 98 در شرکت 99 - در مضاربه 100 - در وصیت 101 - در ارث 102 - در
مرتبه دویم ارث 103 - در مرتبه سیم ارث . 104 - در طبقات ارث 105 - در اجتماع سببین در 106 - در میراث زوج و زوجه 107 -
در بیان ارث ولاء 107 - در بیان ارث ولاء 108 - در ضامن جریره 109 - در ارث ابن ملامنه 110 - در ارث ولدالزنا 111 - در ارث
خنثی و دوسر 112 - در ارث غرقى و مهدوم علیهم 113 - در حبوه 114 - در نکاح 115 - در تحلیل 116 - در طلاق 117 - در خلع
118 - در مبارات 119 - در ظهار 120 - در عقد فضولی 121 - در لعان و قذف 122 - در مسائل متفرقه 123 - در رضاع 124 - در
کبایر 125 - در نماز جعفر طیار -

126 - در نماز حضرت امیرالمؤمنین 127 - در نماز نافله و بیان آن

حال که با رؤس مطالب کتاب "ذخیره العباد" آشنا شدیم به ذکر پاره ای از سوال و جواب های موجود در آن کتاب می پردازیم.

در مسئله تقلید ، آخوند تقلید از اعلم را واجب می داند و اعلم را کسی می داند که استادتر باشد در بیرون آوردن حکم الله و فهمیدن آن از
ادله شرعیه .

ص: 356

مقلد هم کسی است که بمرتبه اجتهاد نرسیده خواه عامی محض بوده باشد خواه کسی باشد که از علم بهره ای داشته باشد. جایز تقلید هم باید بالغ و عاقل و عادل و مجتهد و با ایمان باشد و ولد الزنا نباشد و زنده باشد از این روی آخوند باقی ماندن بر تقلید میت را جایز نمی شمارد.

معنی تقلید هم عبارت از یاد گرفتن مسائل است بقصد عمل از مجتهد که در وقت حاجت به آن عمل کند

از آخوند می پرسند اگر دو مجتهد باشند که در فقاہت مساوی باشند و بعد از فحوص ، اعلمیت هیچ کدام معلوم نباشد در این صورت تکلیف مقلد چیست و از کدام یک باید تقلید کند پاسخ می دهد مقلد "مخیر است در تقلید هر یک ."

در مسئله نجاسات از او می پرسند آیا با آبی که نجس است می توان زراعت کرد و درخت را آبیاری نمود و آیا آن زراعت پاک خواهد بود یا نه؟ جواب می دهد بلی "پاک است.

سوال می کنند اگر کسی مسجد را نجس به بیند آیا واجب است بر او که مسجد را پاک بکند یا نه؟ جواب می دهد واجب است با تمکن ، و نجس کردن مسجد هم ، حرام است .

می پرسند آیا مشاهد مشرفه امام ها، در حکم مسجد است یا نه؟ جواب می دهد بلی در حکم مساجد است ، مثل حرم ، ورواق، علی الاحوط ، اما صحن ، ظاهر این است که در حکم مسجد نباشد ."

سوال با مزه ای از او می کنند و آن این که اگر، حنای نجس را به ریش بمالند و یا به سر به بندند تکلیف ریش مقلد و رنگ موی سر او چیست؟ و آیا رنگی که به ریش و سر او می ماند نجس است یا پاک؟ جواب می دهد بعد از شستن ریش و سر ، رنگ آن پاک است "

از او می پرسند اگر شخصی در دو ظرف مختلف که در یکی شیره

است و در دیگری سرکه ، مقداری، برداشت و آن دورا با هم مخلوط کرد ، و آن گاه متوجه شد که در آن فضله موشی است و نمی داند از کدام بوده چه کند؟ "جواب می دهد از هر دو اجتناب کند اگر احتمال ثالثی نرود.

از او می پرسند نگاه کردن به عورت غیر جایز است یا نه ؟ جواب می دهد حرام" است حتی اگر آن کس دیوانه و مکلف به پوشانیدن عورت خود نباشد.

در مورد مبطلات وضو از او می پرسند. پس از آن که موارد دوازده گانه بطلان را بیان می کند می افزاید اما جنابت اگر، چه، ناقص، و شکننده وضو است ، لیکن فقط موجب غسل است و پس از غسل نماز و نحو آن را می توان به عمل آورد بدون وضو . از او می پرسند اگر کسی بعد از خواندن نماز شک کند که آیا وضو داشته یا نه تکلیف او چیست؟ پاسخ می دهد بنا بر بر صحت عمل می گذارد و لکن از برای نماز بعد وضو بسازد . "

در مورد احکام حیض از او سوال می کنند در زمان حیض ، و طی کردن ، در قبل، حیض چه صورت دارد؟ جواب می دهد حرام است ، و برای زن و مرد ، موجب فسق می شود ، و حلال شمردن آن هم موجب کفر است "

در احکام غسل از او می پرسند ، اگر مسلمانی بمیرد ، غسل کردن او واجب است یا نه؟ پاسخ می دهد بدان که غسل دادن میت واجب کفائی است ، به این معنی بر همه مکلفین واجب است و اگر یک نفر غسل را بعمل آورد از دیگران ساقط است. "

ماهیت قبله را از او می پرسند ، می گوید بدان " که قبله مکانی است که خانه کعبه در آن واقع است ، و محاذی آن تا به آسمان ، و همچنین تا به آخر زمین ،

قیله است و حجر اسماعیل ، داخل قبله نیست ، هر چند در طواف ، گاه داخل است . و واجب است بر نماز گذار ، توجه به عین کعبه در حق قریب و در حق بعید ، جهت کافی است. "

از او سوال می کنند ، " آیا جایز است نماز در خانه پدر و مادرو فرزند

و جد و جده و برادر و خواهر و عم و عمه و خالو و خاله و صدیق ، بدون اذن ایشان یا نه؟ جواب " می دهد جایز نیست بنا بر اقوی ، و حال آن ها با سایر مردم مساوی باشد.

از او می پرسند انگشتر طلا در دست نمودن مرد ، چه صورت دارد؟ جواب " می دهد حرام " است ، ولی حرام نیست همراه داشتن طلا در نماز ، چه سکه دار باشد چه غیر سکه دار.

از او می پرسند اگر کسی مشغول نماز خواندن است و شخصی بر او وارد شود و او سلام کند آیا کسی که مشغول نماز خواندن است باید جواب او را بدهد یا نه؟ جواب می دهد " جایز است بلکه واجب است اگر چه به غیر از صیغه قرآنی باشد . "

سؤال می کنند نماز جماعت ، مستحب است یا واجب ؟ . پاسخ می دهد مستحب مؤکد است.

در مسائل روزه از او می پرسند اگر زنی حامله ، و وضع حمل او نزدیک باشد ، بترسد بر خود و یا طفل در شکم یا بر هر دو چه از تشنگی باشد یا از گرسنگی ، تکلیفش چیست ؟ جواب می دهد واجب " است افطار نماید ، و همچنین زنی که شیر می دهد طفل را ، و کم باشد شیر او و بترسد بر ضرر رسیدن به طفل ، به سبب روزه گرفتن " ولی می افزاید این زن باید صدقه بدهد و بعد از زوال " عذر قضا بجای آورد .

در بیان کفاره از او می پرسند هر گاه در ماه رمضان مرد وزنی روزه داشته باشند و مرد زن خود را اکراه نماید بر جماع حکمش چیست . جواب می دهد واجب است بر آن مرد که دو کفاره بدهد و می افزاید اما اگر زن در اثناء راضی بشود یک کفاره بر مرد واجب است و یک کفاره بر زن اگر چه احوط دو کفاره است بر مرد مکروهات تجارت را از او سؤال می کنند.

پاسخ می دهد مکروه است که بایع مالک ، مال مبیعه را مدح کند و مشتری مذمت کند و همچنین مکروه است قسم خوردن و پنهان کردن عیبی که عادتاً مشتری بر آن مطلع می شود و اما در عیب خفی ، اقوی اظهار است همچنین مکروه است نفع گرفتن از شیعه اثنی عشری بدون ضرورت در معامله ای که بیشتر نباشد از صد درهم الخ .

حکم معامله ی ربویه را از او سوال می کنند . جواب می دهد بیع ربا حرام است مطلقا " ، بلکه معاوضه حتی صلح و نحو آن بنا بر اظهر و هر چیزی که مشتمل بر ربا باشد ، در حدیث وارد است که یک درهم آن اعظم و بزرگ تر است از هفتاد، زنا، که، با محرم خود چون مادر و خواهر بکند. . . .

احکام قرض را از او می پرسند می گوید "..... در قرض دادن ثوابی است عظیم ، چنان چه در حدیث وارد است که تصدق دادن یک درهم ده، برابر آن است و ثواب قرض دادن یک درهم هیجده درهم است."

در خصوص بیع نسیه می گوید و شرط است در صحت نسیه ، که زمان لزوم اداء ثمن ، معین باشد بنحوی که محفوظ باشد از احتمال زیاده و نقصان ، پس اگر معین نباشد ، مثل این که بگویند این چیز را بتو فروختم و تنخواه او را هر وقت که می خواهی بده ، باطل خواهد بود و اگر بگویند هر وقت که توانستی بدهی بده این از بیع نسیه نخواهد بود ، بلکه داخل بیع نقد خواهد بود که اداء ثمن موقوف بر تمکن است ، و همچنین اگر بگویند فروختم این چیز را بتو به این طریق، اگر نقد تنخواه آن را بدهی یک تومان ، و اگر نسیه بدهی تا فلان وقت دو تومان ، باطل است .

از او می پرسند کیفیت وصیت را بیان فرمائید؟ پاسخ می دهد که وصیت " عبارت است از تملیک عین یا منفعت به غیر بعد از وفات موصی یا مسلط کردن کسی را در تصرف بعد از وفات موصی و بهر تقدیر ، اخبار در فضیلت وصیت ، بسیار است بلکه در بعضی اخبار وارد شده که اگر کسی بدون وصیت بمیرد مثل اهل جاهلیت مرده است.

و در حدیث است که سزاوار این است برای مسلمان که در شب تخوابد مگر آن که وصیت نامه در زیر سر او باشد.

از او می پرسند اگر کسی وصیت کند و بعد پشیمان شود و به ضد آن وصیت کند ، به کدام وصیت باید عمل کند؟ جواب می دهد به وصیت ثانی.

موانع ارث را از او سوال می کنند. می گوید یکی از موانع، کفر است و کافر از مسلمان ارث نمی برد، اما، مسلمان از کافر ارث می برد و می افزاید وارث مسلم اگر چه ابعد باشد، میراث می برد، و کافر اگر چه اقرب باشد، میراث نمی برد. "مانع دیگر قتل است، پس هر گاه کسی قتل نماید بنا حق مورث خود را، میراث از او نمی برد اما قتل به حق، مانع ارث نیست و اگر "قتل بخطا باشد قاتل" وارث است از مخلفات مقتول غیر دیه.

از او می پرسند اگر کسی پدر خود را بکشد و فرزندى داشته باشد، این فرزند ارث جد خود را می برد یا قاتل که، ولد، مقتول است؟ جواب می دهد ولد قاتل، وارث است نه خود قاتل و می افزاید. اگر قاتل، وارثی نداشته باشد، میراث قاتل، به امام علیه السلام، تعلق دارد. از او سوال می کنند اگر پدر و مادری دو فرزند داشته باشند و یکی از این فرزندان پدر خود را بکشد و دیگری مادر خود را، حکمش در ارث بردن چیست؟ جواب "می دهد هر یک از این دو ولد، وارث آن که نکشته است می باشد و می تواند قصاص بر دیگری نماید.

درباره ارث ولدالزنا از او می پرسند، و این که آیا او از زانی ارث می برد یا نه؟ جواب می دهد وارث زانی نیست، همچنین زانی، وارث ولدالزانیست، و اقرب، این، است که توارث در میان ولدالزنا، و مادر زانیه و اقارب مادر هم نیست. پس ولد الزنا را، میراث می برد ولد او، و هر قدر که پائین رود، و زوج و زوجه هم ارث می برد ...

سوال جالبی راجع به ارث خنثی از او می کنند به این ترتیب که کیفیت "میراث خنثی و کسی که هیچ فرج نداشته باشد و کسی که دو سر و دو بدن داشته باشد در حقو واحد، بیان فرمائید؟" جواب "دقیقی می دهد و می گوید خنثی اگر بول نماید از ذکر خود، میراث ذکوریت را می برد و اگر از فرج بول نماید، میراث انوئیت را می برد و اگر از هر دو بول می کند میراث می برد از هر کدام که مبادرت می نماید و اگر از هر دو مبادرت نماید، ظاهر آن است که میراث بردن او تابع است آن

عضورا، که آخر بول از آن منقطع می شود، و اگر این دو مخرج مساوی باشند در خروج و انقطاع، اقرب آن است، که منقسم شود، مال، بر فرض بودن او مذکر، یک دفعه، و بر فرض بودن او مؤنث، یک دفعه و نصف این دو نصیب را می برد، یا آن که به قرعه عمل شود، اگر چه احوط صلح است، و اما کسی که نیست برای او فرج رجال و نساء اقرب عمل به قرعه است..."

و درباره ارث کسی که دو سر داشته باشد می گوید "اما کسی که دو سر داشته باشد و دو بدن در حقو واحد، در وقتی که در خواب است او را باید بیدار نمود، یا آن که صیحه زده می شود بر او، اگر هر دو بیدار شدند یک نفر، محسوب می شود و اگر یکی بیدار شد دون دیگری، دو نفر محسوب می شود."

در خصوص حبوه، از او می پرسند و این که پسر بزرگ چند چیز را حبوه می برد؟ می گوید چهار چیز قرآن - انگشتر - لباس - و شمشیر . "از او می پرسند هرگاه، پدر انگشتر یا قرآن یا شمشیر متعدد داشته باشد آیا تماما "به پسر بزرگ می رسد، یا نه؟ جواب می دهد آن که لباس است، تماما "شامل است، و اقوی آن است که در صورت تعدد انگشتر و قرآن و شمشیر، همه را می برد، مثل لباس، اگر چه احوط صلح است با ورثه در این ها و در لباس...."

در باب، نکاح، سوالات مفصلی از او می کنند، و در مورد صیغه ی نکاح، و، و متعه، از او می می پرسند پاسخ می دهد عقد دائم را به هر یک از نکاح و تزویج می توان واقع ساخت و لیکن من باب کمال رعایت احتیاط بهر دو لفظ جاری نمایند صیغه را اولی است ."

از او می پرسند در دختر بکر عاقله بالغ، رضایت او کافی است یا نه؟ "پاسخ می دهد "کافی است و اذن ولی بر سبیل تشریک یا استقلال شرط نیست لکن احوط این است که به رضای هر دو واقع شود."

در باب نکاح صور مختلفه جاری ساختن صیغه نکاح را بیان می کند و

می گوید اگر زن و مرد بخواهند خود صیغه نکاح را جاری نمایند، و زن، ولی داشته باشد و بکر نیز باشد "پس زن گوید، زَوَّجْتُكَ، نَفْسِي عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ، پس مرد بگوید، قَبِلْتُ التَّزْوِيجَ لِنَفْسِي عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ، یا این که زن بگوید، اُنْكَحْتُكَ نَفْسِي عَلَى الْمَهْرِ، پس مرد بگوید، قَبِلْتُ التَّزْوِيجَ لِنَفْسِي هَكَذَا، یا آن که زن گوید، زَوَّجْتُكَ نَفْسِي بِإِذْنِ أَبِي أَوْ بِإِذْنِ جَدِّي عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ، پس مرد بگوید، قَبِلْتُ التَّزْوِيجَ لِنَفْسِي عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ، یا این که زن بگوید اُنْكَحْتُ مِنْ نَفْسِكَ عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ، پس مرد بگوید، قَبِلْتُ هَكَذَا

و در مورد احکام زن صیغه توضیح می دهد که " و اما متعه در آن تعیین مدت و مبلغ شرط است و می شود که دو نفر، بوکالت، از طرف زن و مرد، صیغه را بدین نحو جاری کنند پس وکیل زن می گوید مَتَّعْتُ نَفْسَ مُوَكَّلَتِي مِنْ مُوَكَّلِكَ مِنَ الْآنِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ بِدِرْهَمٍ، پس وکیل مرد می گوید، قَبِلْتُ لِمُوَكَّلِي هَكَذَا، یا آن که وکیل زن بعد از تعیین مدت و مبلغ بگوید، مَتَّعْتُ نَفْسَ مُوَكَّلَتِي " مِنْ مُوَكَّلِكَ فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ بِالْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ، پس وکیل مرد گوید، قَبِلْتُ لِمُوَكَّلِي هَكَذَا .

اما در مورد این سوال که آیا می شود مردی زنی را صیغه کند، و یا زنی بخواهد صیغه مردی بشود، بدون آن که طرفین محتاج به گرفتن وکیل باشند، و ترتیبش چیست؟ می گوید و اگر مرد و زن هر دو خود، صیغه را خواسته باشند جاری نمایند، بدون توکیل، پس زن گوید مَتَّعْتُ نَفْسِي فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ بِالْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ، و مرد گوید قَبِلْتُ لِنَفْسِي هَكَذَا . و جایز است بجای لَفْظِ مَتَّعْتُ، لَفْظِ اُنْكَحْتُ، و یا، زَوَّجْتُ بگویند، لکن با قید مدت، مثل این که زن بگوید، اُنْكَحْتُكَ نَفْسِي مِنْ هَذَا الزَّمَانِ إِلَى شَهْرِ بَارِعِ شَاهِيَاتٍ، یا این که بگوید زَوَّجْتُكَ نَفْسِي فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ بِالْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ، م، پس مرد، در هر یک از این صیغه ها پس مرد . بگوید، قَبِلْتُ، لِنَفْسِي هَكَذَا "، و توضیح میدهد اکتفا به یکی از این صیغه ها می توان نمود"

از او می پرسند، در مورد صیغه دوام، آیا کافی است که یک نفر،

ایجاب و قبول را جاری کند، یا نه؟ پاسخ می دهد بلی کافی است، لکن احوط، این است که یک نفر ایجاب و قبول را در صیغه متعه جاری نسازد، بلکه دو نفر بخوانند، و اگر در جایی باشد که ممکن نباشد دو نفر انشاء الله ضرر ندارد و می افزاید:

"اگر چه احوط، این است، که اول زن و مرد صیغه را، بفارسی با هم بخوانند"

کیفیت احکام و شرایط طلاق را از او می پرسند. مفصلاً توضیح می دهد خلاصه اش آن که طلاق بر سه قسم است - باین، و رجعی، و عدی. "طلاق باین عبارت است از طلاقی که صحیح نیست از برای طلاق دهنده رجوع به زوجه بدون عقد... " و طلاق رجعی عبارت است از طلاقی که صحیح است با آن طلاق، رجوع زوج به زوجه مطلقه و اما طلاق عدی عبارت است از هر سه طلاق که بعد از اول و ثانی رجوع و مواقعه، هر دو اتفاق بیفتد پس در طلاق سوم، حرام می شود به زوج در باره حره و حرام می شود به زوج در باره جاریه، در هر طلاق ثانی، ولکن حرمت ثابت است تا وقتی که محلل واقع شود باین که غیر از این زوج شخص دیگری، که بالغ باشد او را بعقد دوام اختیار کند، و وطی "قبلاً نیز محقق شود، پس در این صورت این زوج ثانی هر گاه او را طلاق دهد، جایز و حلال می شود که زوج اول او را بعد از انقضای عده اش اگر صاحب عده باشد، اختیار نماید بعقد دوام یا انقطاع این طلاق عدی باین نحو که تفسیر شد اگر برسد بنحو مزبور بطلاق نهم پس در مرتبه نهم حرام موبد خواهد شد.... " و می افزاید شرط در طلاق حضور عدلین است که استماع صیغه طلاق نمایند، و این که صیغه در طهر غیر مواقعه باشد و حیض و نفساء نباشد..

در باره ی طلاق خلع و مبارات از او سوال می کنند و می گوید طلاق خلع طلاقی است که کراهت صریحه از طرف زوجه فقط باشد و طلاق را باید به خلع جاری ساخت و در طلاق مبارات کراهت طرفین شرط است و باید آن را به صیغه مبارات خواند.

در مورد جاری ساختن صیغه طلاق رجعی ، اگر زوج خودش بخواند باید بگوید " زَوْجَتِي طَالِقٌ هِيَ طَالِقٌ طَلَّقْتُهُ هِيَ طَالِقٌ مَرَّةً " و اگر بعد مرد پشیمان شود و بخواهد رجوع به زن قبلی خود بکند کافی است که بگوید رَجَعْتُكَ وَرَأَى جَعْتُكَ وَازْتَجَعْتُكَ وَ امثال این ها به قصد رجوع چنان چه کفایت می کند رجوع فعلی ، مثل وطی و تقبیل و لمس از روی شهوت ، بشرط آن که قاصد باشد نه مثل نائم و ساهی.

از او سوال می کنند هر گاه کسی زنی را عقد کند ولی با او مقاربت نکرده باشد آیا می تواند خواهر زن را یا دختر آن زن را عقد کند یا نه؟ جواب می دهد تا زن در حباله اوست نمی تواند عقد کند بلا اشکال . "

می پرسند کسی که زنا به عمه خود یا خاله خود کند دختر ایشان به او حرام می شود یا نه؟ پاسخ می دهد " بلی حرام موبد می شود " سوال می کنند اگر کسی زن شوهر دار را و زنی را که بداند در عده است عقد کند چه صورت دارد؟ جواب می دهد حرام موبد می شود ، اما اگر نداند که در عده است عقد باطل است و اما اگر مقاربت سازند حرام موبد است و اگر اولادی بهم رسد اولاد شبهه است و ملحق به پدر است و احتیاج به طلاق دادن آن زن نیست . "

از او می پرسند " هرگاه کسی نعوذ بالله با پسری وطی کند یا پیش از بلوغ یا بعد از بلوغ، مادر و خواهر و دختر آن پسر ، بر واطی ، حرام می شوند یا " نه؟ جواب می دهد بلی حرام موبد می شوند . "

از او سوال می کنند استمناء کردن حرام است یا نه؟ جواب می دهد حرام است .

از او می پرسند هر گاه احتیاطاً در صیغه نکاح ، اول صیغه فارسی " را ، بخواند و بعد تلفظ بعربی نماید جایز است یا نه؟ جواب می دهد بلی جایز است

از او می پرسند آیا زن صیغه ارث می برد یا نه؟ پاسخ می دهد " ارث نمی برد و حق مصاحبه و خرج زمان عده هم ندارد و "

از او سوال می کنند نظر " کردن غلام بر بدن بی بی خود یا لمس نمودن بدن او چه صورت دارد؟ جواب " می دهد جایز نیست و به هیچ قسم محرم نمی شود مگر این که دخترش را ، مثلاً- " بعقد او در آورده ، ولو بیکساعت ، آن وقت تحقق محرمیت واقع می شود اگر دختر کبیره باشد

از او می پرسند اگر کسی نعوذ بالله با زن شوهردار زنا بکند یا این که آن زن در عده باشد آن ضعیفه بر شخص زانی حرام می شود یا نه؟ پاسخ میدهد " بلی حرام ابدی می شود ولی ... الخ "

از او می پرسند اگر زنی ، در عده رجعیه باشد ، و بمیرد آیا شوهرش از او ارث می برد؟ پاسخ می دهد بلی ارث می برد و همچنین " بعکس از او سوال می کنند آیا زن بر بدن مرد اجنبی می تواند نظر کند یا نه؟ جواب " می دهد نمی تواند و همچنین است بعکس آن .

می پرسند نگاه کردن به بدن ممیزه پیش از تکلیف چه صورت دارد؟ پاسخ می دهد احتیاطاً " نظر نکند و همچنین زن ها باید مو و بدن خود را از پسر ممیز غیر بالغ بپوشند.

سوال می کنند زن هایی که مو و بدنشان را از نامحرم نمی پوشند مثل ایلات و بادیه نشینان ، چه اعراب و چه غیر اعراب ، چه صورت دارد؟ جواب می دهد باید مردان چشمان را از ایشان بپوشند ، ولی بر وجه و کفین اجنبیه ، نظر کردن جایز است بشرط این که ریه و تلذذ در آن نباشد. "

می پرسند زنی که زنا کرده آیا عده دارد یا نه؟ جواب می دهد ندارد لکن احوط صبر کردن است تا معلوم شود که حمل دارد یا نه؟

سوال می کنند آیا زانی می تواند دختر زنی را که با او زنا کرده بگیرد یا نه؟ جواب می دهد جایز نیست .

می پرسند اگر زوج برای زوجه مهر معین کرد اما قصد دادن مهر را نداشته باشد عقدش صحیح است یا نه؟ می گوید بلی صحیح است .

می پرسند هر گاه زن قابل تمتع بوده باشد و زوج خود را منع کند از آیا ناشزه است یا نه؟ جواب می دهد بلی ناشزه است و مستحق نفقه و کسوت و سکنی نمی باشد.

در مورد گناهان کبیره از او سؤال می کنند. اشاره به نظر "علامه حلی" و "شیخ طوسی" می کند و سپس می گوید آن چه بعضی علما تصریح به گناه کبیره بودن آن ها نموده اند هفتاد و هفت عدد است اگر چه در کبیره بودن بعضی از آن ها تامل است و آن گاه آن ها را بر می شمارد که از آن جمله است: گمراه کردن از راه خدا، و کذب و افترا بر خدا و کشتن کسی که حرام است کشتن او و فساد در زمین، و ظلم کردن، و تکیه بر ظالمین کردن و اعانت بر ظالم کردن و تکبر کردن و ترک نماز، و منع زکوة، و تخلف از جهاد، و منع از جهاد، و گریختن از جهاد و خوردن سود و خوردن مال یتیم، و ناامیدی از رحمت خدا و ایمن بودن از غضب خدا، و حکم غیر ما انزل الله، و ترک حج، و فتنه انگیزی و شرب خمر، و عاق والدین، و کافر شدن بخدا مثل تکذیب قرآن، و شرک و نفاق، و انکار آیات خدا، و مجادله با خدا و محاده با خدا، و مشاققه الرسول، و انکار، معاد، و انکار حشر اجساد، بلکه انکار هر چه ضروری دین است، و اعراض کردن از ذکر خدا و ملحد شدن در بیت الله، و منع از مساجد خدا، و نسبت زنا به زنان عقیقه دادن و نسبت به لواط و استهزاء به مؤمنین، و شهرت دادن فاحشه را نزد مردم، و شکستن عهد و یمین، و زنا و لواط و غنا، و قمار، و دف مگر در عروسی، و مساحقه، و قسم دروغ و شهادت دروغ، و هتک حرمت کعبه و ترک احرام، و دزدی و رفتن در بلادی که عالمی در آن جا نباشد که مسائل دینی از او اخذ کند و خوردن مردار، و خوردن گوشت خوک و خوردن ذبیحه ای که به غیر اسم خدا ذبح شده، و کسب مال حرام، و کم دادن در کیل و وزن، و حبس حقوق مردم بدون عذر شرعی، و اسراف، و تبذیر، و خیانت، و مشغول شدن به لهو لعب، و اصرار بر گناهان صغیره، و قوادی کردن یعنی دو حرام را بهم رسانیدن و دیوئی نمودن و غضب، و سخن چینی، و قطع رحم، و تاء خیر نماز از وقت، و دروغ گفتن، و زدن مسلمانان بنا حق، و پوشیدن شهادت،

و چغلی کردن پیش ظالم ، و تاخیر حج بدون عذر شرعی ، وظهار کردن زن خود را ، و قطاع الطریقی یعنی راهزنی در بیابان.

این بود قسمتی از سوال و جواب هایی که در کتاب " ذخیره العباد " آمده است بطوری که ملاحظه فرمودند سوالات مربوط به باب نکاح و متعه از بقیه سوالات بیشتر است. از قرار معلوم در آن وقت هم این باب بیش از سایر ابواب مورد توجه و محل گرفتاری مقلدین بوده است .

ص: 368

فصل بیست و هشتم: مدارس آخوند

طلاب علوم دینی که بمنظور تحصیل به نجف می آمدند برای یافتن محل سکونت با مشکلات فراوانی روبرو می شدند و حتی آن هایی هم که در نجف از سال ها پیش مشغول تحصیل بودند، از لحاظ مسکن، در وضع بسیار دشواری قرار داشتند. در زمانی که آخوند در نجف تلمذ می کرده و حتی سال ها پس از آن طلاب در مدارس کهنه که اغلب دارای حجره هایی تنگ و تاریک و بدون روشنایی و در بعضی موارد مخروبه بوده زندگی می کرده اند.

آقا نجفی قوچانی که برای تحصیل در سال 1318 هجری به نجف رفته و مدتی در یکی از این حجرات زندگی کرده وضع فلاکت بار خود را در کتاب "سیاحت شرق" چنین شرح می دهد:

".... رفتیم از یکی از ایوان های صحن به آن داخل شدیم مدرسه محقر و مخروبه ای قریب ده حجره فوقانی و تحتانی داشت و درش میان صحن گشوده می شود و یکی از حجرات تحتانی که بسیار مخروبه بود که کسی او را اختیار نکرده بود از ترس خراب شدن و کثافت و بزرگ هم بود که نصف آن پر از خاک و آجر پاره بود و سقف حجره شکاف های منکری دارد که گاهی موش ها از آن شکاف ها خاک می ریزند و در و دیوار آن چنان سیاه و کهنه بود، که یقینا یا با بنای صحن ساخته شده و یا قبل از آن کاروانسرای زواری بوده و بعد از بنای

آقا نجفی که در چنین حجره ای می خوابیده و برای گرم کردن، خود را در نمدی که زیر اندازش بوده می پیچیده سپس می نویسد:

صبح که بر می خاستم گرد نمد به سر و صورت و لباس ریخته، نظیر مرده تازه از گور بر خاسته که برهه ای از زمان آن گردها را بایست از خود پاک کنم و لباس ها را بتکانم و روحا دچار وحشت هم بودم چون علاوه بر وحشت شب " خصوصیات بعض امکانه، از آن شکاف های سخت، موش ها خاک می ریختند بروی من ...

حتی شبی از شب ها خوابم نبرد و از سقف خاک زیادی بروی من ریختند بحدی که خرابی سقف مظنون، و مرا خوف بلند نمود. بر خاستم عبا را بدوش انداختم در حجره را قفل زدم و وضو گرفتم رفتم میان صحن، دیدم درهای حرم هنوز بسته در ایوان پای یکی از گلدسته ها عبا را بسر کشیدم، خوابیدم، هوا بسیار سرد بود و سنگ های ایوان نیز، مثل یخ بود که از زیر و بالا سرما مؤثر بود که تا مدتی می لرزیدم و معذک نیم ساعتی تا اول اذان خواب رفتم ...

و تازه بر سر همین حجره ها هم دعوا بوده. آقا نجفی در جای دیگر کتاب خود می نویسد:

صاحب اولی حجره بعد از چند روزی آمد به حجره نمد بیگانه را در آن جا افتاده دید. گفت این نمد از کیست؟ و من هم در روی نوشته های خود، دمر افتاده بودم و درس آخوند را می نوشتم با آن حال گفتم: نمد از یکی از رفقای اصفهان است. چند روزی در این جا بیش نیست. می رود بیرون.

گفت سید خودت جسته ای خاله مهمانی می کنی باز با همان حال، گفتم حجره از کسی نیست مال خودم است اتصرف فیها کیف اشاء، و این که تو راه می دهم مرحمتی است از من بتو و باید ممنون باشی

ثانیا "گفت ، ، سید این جا خراسان نیست که کله شخی پیشرفت کند . این جا را نجف می گویند و شرارت خراسانی در این جا خاموش است .

غیظ مرا گرفت برخاستم و راست .نشستم. گفتم آخوند خر علی ای حال ، من، خراسانی هستم این جا هرگوری هست که هست ، پدرت را می سوزانم "

باری آقا نجفی از این حجره به حجره دیگری نقل مکان می کند و در باره محل سکونت جدید خود چنین می نگارد :

" آن شیخ کلید حجره را بمن داد و خود برگشت. در اطاق را باز کردم. دیدم حجره بسیار کوچکی است . عرض کمتر از یک ذرع است که اگر دو نفر در بغل هم بخوابند بزور عرض آن کفایت کند و طول آن کمتر از یک ذرع و نیم است که اگر بخوابم پاهایم دراز نمی شود، مگر آن که سر بزایه ای و پا به زاویه دیگر دراز شود و فی الحقیقه ، قبر گشادی بود که مرا علی علیه السلام مستحق آن دانسته بود ... " با توجه به این وضعیت بود که آخوند تصمیم گرفت در نجف مدرسه برای طلاب بسازد .

البته داشتن حجره ای تمیز در مدرسه ای نوساز در آن هنگام بسیار خواستگار داشت و طلاب برای بدست آوردن چنین محلی بر یکدیگر سبقت می جستند و حتی قبل از به پایان رسیدن ساختمان سعی می کردند حجره ای برای خود در آن جا دست و پا کنند . از این روی است که می بینیم آقا نجفی قوچانی وقتی خبر دار می شود که آخوند مشغول ساختن مدرسه برای طلاب است نزد او می رود خودش در کتاب " سیاحت شرق " چنین می نویسد:

..رفتم نزد آقای آخوند در مدرسه بزرگ که تازه بنایی می کردند و خود آقای آخوند هر روز یک ساعتی به آن مدرسه می رفت و گوشه ای می نشست و بکار عمه و بنا تماشا می کرد و خوشش می آمد بلکه نوعا " تماشای تعمیرات ، خصوصا " خیریه که یک نوع از صدقات جاریه است ، خوش آیند است . و نزدیک بود طبقه اول آن مدرسه تمام شود. عرض کردم از این

مدرسه به من حجره داده می شود؟ فرمودند پس بجهت که بنا می شود؟ میرزا مهدی، هر حجره ای که آقا می خواهد به ایشان بده و به اسم ایشان ثبت کن.

آقا میرزا مهدی گفت کدام را می خواهی؟ و من حجره ای که در گوشه واقع بود تعیین نمودم. فرمودند همه از این حجره ها که فضای مدرسه در نظراندازشان هست تعیین می کنند و تو خیلی ساده هستی که گوش های مستور را تعیین می کنی.

گفتم من حجره ای می خواهم که درس در او بخوانم و افکارم مرتب باشد نه برای تماشا که خوش منظره باشد و الا- این قدرها من هم شعور دارم که آن ها بهتر است اما نه برای طلبه . .

باری آخوند در نجف سه مدرسه برای طلاب ساخت که هر سه آن ها بنام وی مشهور شدند.

نخستین این مدارس که بزرگ ترین آن ها نیز می باشد مدرسه "بزرگ آخوند است که در محله "حویش" نجف در منتهی نجف در منتهی الیه خیابان درب قبله صحن مطهر واقع، و تاریخ اتمام آن هزار و سیصد و بیست و یک (1321) هجری می باشد.

این مدرسه بسیار دلپذیر و وسیع و دارای دو طبقه عمارت و کتابخانه است و دیوارهای داخلی آن با کاشی مزین گشته و در بالای درب ورودی آن شعر ذیل که متضمن ماده تاریخ ختم بنای مدرسه است به چشم می خورد:

مدرسة الكاظم قد ارخوا * اساسها على التقى والرشاد "

دومین این مدارس مدرسه "وسطی است که با توجه به مدرسه های بزرگ و کوچک آخوند آن را به این نام نامیده اند. این مدرسه دو طبقه بوده و مکان آن در محله براق نزدیک بازار بزرگ نجف می باشد. دیوارهای این مدرسه تماما "کاشی کاری شده و تاریخ اتمام آن هزار و سیصد و بیست و شش (1326) هجری است. بر سردر مدرسه هم این دو شعر را، که متضمن ماده تاریخ اتمام آن است، با کاشی نوشته اند:

هذه مدرسة علم * وباب سر العوالم

للعلم شيدت فارخ * لمعدن العلم (كاظم) "

ص: 372

سومین این مدارس مدرسه کوچک آخوند است. این مدرسه مکانش در محله براق نجف، در کوچه معروف به صد تومانی است. در تاریخ هزار و سیصد و بیست و هشت (1328) هجری از بنای آن فراغت حاصل شده است.

ناگفته نماند که با وجود ساختن این مدارس باز طلاب از لحاظ یافتن مسکن در نجف در زحمت بودند زیرا هر روز از اقصی نقاط ممالک اسلامی تنی چند برای تحصیل به نجف می آمدند و روز بروز بر تعداد محصلین افزوده و محل سکونت کمیاب تر می شد .

مؤلف کتاب " المصلح المجاهد " روی آوردن طلاب را به نجف بعلت شهرت آخوند در امر تدریس و تربیت شاگرد دانسته می نویسد جنبش علمی ای که آخوند در نجف بوجود آورده بود باعث شد که آوازه دانشش در بلاد اسلامی بیچند تا بدانجا که روزی حاکم نجف حضورش آمد و گفت بعضی از فضلاء استانبول از ترکیه عثمانی جهت او نام های ارسال داشته و در آن نگاشته اند: " بما اطلاع داده اند که دانشمندی خراسانی در نجف ظهور کرده که پایه های فن اصول را تجدید نموده ، و او در این عصر مانند عضدی در زمان خودش می باشد، تا آن جا که ممکن است شرح حال او را برای ما بفرست (1)

همین مؤلف ضمن اشاره به مدارسی که آخوند در نجف ساخته و ما در بالا بدان اشاره کردیم در کتاب خود متذکر می شود که آخوند چون به ترویج فرهنگ علاقمند بوده کمک به تاسیس چندین مدرسه در نجف و کربلا و بغداد کرده تا ایرانیان بتوانند در آن مدارس فارسی بیاموزند، و می نویسد اگر اهتمام او در این مورد نبود آن مدارس گشوده نمی شد و پس از مرگ آخوند نیز فتوری در فکر اشاعه فرهنگ

ص: 373

1- "بلغنا ان عالما " خراسانیا " ظهر في النجف و جدد معالم فن الاصول و انه في هذا العصر كالعضدي في زمانه فارسل ترجمته و احواله بقدر ما تستطيع " المصلح المجاهد "

در آن کتاب همچنین آمده است که آخوند پیوسته بلزوم داشتن معلمین لایق تاکید میکرد و چون عقب ماندگی فرهنگی مسلمانان را دریافته بود مایل بود که آموزگاران به دهات دور دست بخصوص در میان ایلات و عشایر بفرستد تا آنان را با تعالیم عالیه اسلامی آشنا کند.

در کتاب "المصلح المجاهد" باز می خوانیم که آخوند بمنظور گسترش آگاهی سیاسی و فرهنگی در زمان حیات خود، در نجف کمک به انتشار مجلات زیر نمود:

1 - اخوت

2 - درة النجف

3- العلم

4 - نجف اشرف

و تا آن جا که توانست برای سرکوبی نادانی و جمود فکری مردم کوشید.

این ها نشانه هایی گویا از بلندی همت و دانش پروری آن مرد بزرگ تواند بود. مردی که می خواست لباس فاخر فضل و دانش را به قامت جامعه خود بپوشاند و آنان را به پیشروی در راه کسب افتخارات علمی بگمارد تا بتوانند هر چه زودتر به قله های رفیع معرفت دست یابند. او نیک می دانست که خفتن در دنیایی زنده و پیشرو جز ندامت و مذلت نتیجه دیگری در بر ندارد. چه خوش سرود آن شاعر دانا:

ص: 374

1- "و" مبادل علی اهتمامه بهذا النهضة هو تشجيعه لفتح المدرسة العلوية في النجف والحسينية في كربلا عام 1327 حيث كان يتعذر آنذاك فتح مدارس من نوعها في النجف و كربلا لولا تشجيعه و علی اثر ذلك فتحت المدرسة الجعفرية عام 1327 هـ - ببغداد ... و بعد وفاة المرحوم الخراسانی طاب ثراه عام 1329 حصل شيء من الفتور في استمرار الفكرة في النجف "المصلح المجاهد"

چشم ما خفت و فلک هیچ نخفت *** خبر این خفته ز بیدار نداشت

به هنر کوش که دیبای هنر *** هیچ بافنده به بازار نداشت

هیچ دانی چه کسی گشت استاد *** آن که شاگرد شد و عار نداشت

ص: 375

فصل بیست و نهم: آن چه درباره خلیات او گفته اند

در زندگانی، خصوصی آخوند پدری مهربان و همسری با محبت بود فرزندان او هرگز بیاد ندارند که شیطان خشم بر وی غلبه کرده باشد.

این مرد گشاده روی بردبار حال کودکان را بسیار رعایت می کرد. در هوای گرم تابستان عراق اگر از راه می رسید و می خواست استراحتی بکند چنان چه در آن وقت کودکان جست و خیز و سرو صدا می کردند متعرض آنان نمی گشت و اگر کسی برعایت حال او بچه ها را سرزنش می کرد او ممانعت کرده می فرمود هیچ وقت متعرض بچه ها نشوید بگذارید بازی و سرو صدا کنند. سن آن ها جز این اقتضا نمی کند.

بچه ها هم به او علاقه وافری داشتند. همیشه دم در منزل می ایستادند و دقیقه شماری می کردند تا با بزرگ از بیرون بیاید و هر وقت هم می آمد همه دسته جمعی بسویش هجوم می آوردند و از سر و کولش بالا می رفتند.

بارها اتفاق افتاده بود که در هوای گرم تابستان و یا در شب های سرد زمستان بچه های شیرخوار را که نحسی می کردند و بخواب نمی رفتند بدون این که ما درشان را بیدار نماید به کول خود می گرفت و راه می رفت و برای آن ها لالایی می خواند. و آن ها را بخواب می کرد و سپس خود می رفت و می خوابید

آخوند سایر فرزندان خود را با این که عمرشان از بیست و سی گذشته بود بنام صدا می کرد و به آن ها مهدی، محمد، و احمد می گفت و اما دو فرزند خردسال

خود را که عمرشان از ده نمی گذشت چون از مادر دیگری بودند و مادرشان مرده بود، حسین آقا "و" حسن آقا "صدا می کرد و هنگام ظهر تا این دو بر سر سفره نمی نشستند و مشغول غذا خوردن نمی شدند خود غذا نمی خورد.

از میان خوراکی ها بسیار به دوغ و نان و سبزی و پیازچه علاقه داشت. از غذاهای چرب و رنگارنگ بدش می آمد و هر وقت به جایی دعوتش می کردند از میان چندین غذای مختلف، یکی را انتخاب می کرد و به سایر غذاها لب نمی زد.

به تمیزی سر و وضع و پاکی لباس خود اهمیت بسیار می داد. از پارچه های ساده و ارزان قیمت لباس های خوش دوختی برایش تهیه می کردند و چون در نهایت نظافت لباس می پوشید مردم خیال می کردند که لباس های فاخر بر تن دارد.

هر وقت پارچه های ابریشمین و گران بها به نجف می آوردند و فرزندانش هوس پوشیدن آن ها را می کردند و از او پول خرید آن ها را می خواستند می فرمود من "پول" چه کسی را به شماها بدهم که بروید و لباس های ابریشمی بپوشید.

یکروز در هوای گرم تابستان یکی از عروسانش که از حرم باز می گشت دست بندی طلا و گران بها را به او نشان داد و با خوشحالی به او گفت آقا این النگورا در حرم پیدا کردم مرد "خداپرست بر آشفت و فرمود با چه جرئتی به مالی که متعلق به غیر است دست زدی و آن را برداشتی؟ همین الان برگرد و آن را در همان جایی که یافتی بر زمین بگذار

در روزگاری که او سه فرزند و سه عروسش در خانه ای بسیار کوچک و هر کدام در یک اتاق زندگی می کردند یک روز فرزند ارشدش مهدی نزد پدر آمد و از تنگی جا شکایت بسیار کرد آخوند به سخنانش گوش فرا داد و سپس فرمود:

"بابا اگر قرار باشد منزل های این شهر را میان مستحقانش قسمت کنند بما بیش از این نمی رسد.

در عرض سال شب و روز درب منزل او بروی خلق خدا باز بود. تیره روزان منزلش را بهترین جایگاه و بیگناهان خانه اش را امن ترین پناهگاه می دانستند. در ایام قحط

وگلا هم همه بسوی خانه او هجوم می آوردند و در آن جا روزها می ماندند و او هم تا آن جا که می توانست از آنان پذیرایی می کرد.

چه بسیار طلاب بودند که یک بار و دو بار نه، بلکه چندین بار به راست یا دروغ خدمتش می رسیدند و اظهار تهیدستی می کردند و او بیدریغ به آن ها پول می داد و وقتی به او می گفتند آقا این ها دارند و اکثرشان دروغ می گویند در جواب می فرمود اصل " در طلبه فقر است و عدالت . "

در باره ی بخشندگی و بلند نظری این مرد داستان های زیادی نقل کرده اند. ما در این جا به ذکر حکایاتی چند می پردازیم .

مرحوم محمد رضا تجدد مترجم کتاب الفهرست ابن ندیم برایم نقل کردند :

یکی " از دانشمندان مستمند و محترم نجف از طرف آخوند مامور می شود تا به حله برود و وجوهات آن جا را جمع آوری کند این مرد به حله می رود و هزار لیره می گیرد و می آید نجف پول ها را نزد جناب آخوند برده و در هنگام تحویل با نهایت انفعال اظهار می دارد وضع مادی من در این روزها بسیار خراب است. چنان چه از این پول کمکی به داعی بفرمائید بسیار ممنون خواهم شد.

آن دانشمند به مرحوم تجدد گفته بود من در دل امید این را داشتم که جناب آخوند حداکثر سی یا چهل لیره بمن بدهد ولی ایشان بدون این که پول ها را از من بگیرند گفتند :

صد لیره آن را بدهید به میرزا مهدی بابت طلبی که دارد ، صد و پنجاه لیره هم به ابوتراب نانوا . بقیه اش را هم خودتان بردارید.

مرد دانشمند می گوید من فکر کردم آخوند نمی داند چقدر پول نزد من موجود است از این روی گفتم :

حضرت آقا هزار لیره پول است و اگر دستور حضرتعالی را اجرا نمایم هفتصد و پنجاه لیره باقی می ماند.

در این جا آخوند حرف او را قطع کرده و می گوید :

"بخدا بیش از این استطاعت ندارم بشما کمک کنم . انشاء الله دفعه دیگر ."

استادم حضرت آقای محمود شهابی در کلاس درس در دانشکده ی حقوق فرمودند:

در "شبی از شب ها که همه بخواب فرو رفته بودند طلبه ای حلقه در منزل آخوند را چندین بار می کوبد همسر این طلبه می خواست وضع حمل کند و چون این طلبه در نجف تهیدست و تنها بوده و منزل قابله را نمی دانسته از این روی به منزل آخوند آمده بود تا کمک بگیرد.

دیری نپایید که کسی دم در آمد و بدون این که نام کوبنده را بپرسد آن را باز نمود. وقتی در باز شد طلبه جوان آقای آخوند را دید که شالی سفید بر سر بسته و قلمی بالای گوش راست خود گذارده او از فرط تعجب و شرمندگی سلام کردن را فراموش کرد .

سلام "علیکم چه فرمایشی داشتید؟ چه کمکی می توانم بکنم؟"

طلبه ی جوان بعد از اظهار انفعال از ایجاد این مزاحمت جریان را شرح داد و با کمال فروتنی خواهش کرد که مستخدم منزل آخوند او را به خانه قابله راهنمایی نماید .

آخوند گفت:

"نه مستخدم نمی تواند بیاید . اولان خواب است . من خودم می آیم ."

طلبه جوان اصرار کرد که مستخدم را بیدار نمائید تا به اتفاق او به منزل قابله بروم آقای آخوند به او فرمود :

وقت کار مستخدم به پایان رسیده او تا ساعت معینی از شب باید کار کند. الان وقت استراحتش می باشد . یک دقیقه تامل کنید من خودم می آیم .

اندکی بعد آخوند در حالی که عبایی به دوش انداخته ، و فانوسی

بدست گرفته بود، از منزل بیرون آمد و همراه طلبه راهی دراز را طی کرد و از چندین کوچه و پس کوچه گذشت تا به منزل قابله رسید.

قابله را دم درخواست و مشکل را برای او بازگو کرد و سپس به عنوان راهنما در حالی که فانوس را در دست داشت جلو افتاد و طلبه و قابله را به منزل بیمار رسانید و آن گاه خود به منزل بازگشت و اندکی بعد مقداری پول و شکر و قند و پارچه برای طلبه فرستاد.

محصل جوان می گفت بعد از آن شب من هر وقت چشمم به آقای آخوند می افتاد از شدت خجالت سرم را پائین می انداختم اما این مرد بزرگ بیش از پیش بمن محبت می کرد و مثل این بود که اصلاً کاری "برایم انجام نداده است.

در وقایع مشروطیت که دودستگی بین علما و طلاب ایجاد شده بود بسیار اتفاق می افتاد که تنی چند از دسته مخالف بعلت اجبار و گرفتاری هایی که برایشان پیش می آمد سراغ آخوند می آمدند و از او تقاضاهایی داشتند و او با کمال سعه صدر درخواستشان را انجام می داد مرحوم تجدد همچنین برایم نقل کردند:

"یک بار یکی از بزرگ ترین بدگویان ایشان که دایماً و در همه جا شت سر آخوند بد و ناسزا می گفت خدمتشان رسید. این مرد که از خطبا و وعاظ معروف کربلا بود می خواست خانه خود را بفروشد و قروض خود را بپردازد خریدار بود اگر آقای آخوند سند فروش خانه را امضاء کرد من حاضر آن را بخرم والا نخواهم خرید

مرد واعظ بهیچ قیمت حاضر نبود نزد آخوند برود چه بارها علناً "به علت مشروطه خواهی آخوند به او ناسزا گفته بود. از طرفی می ترسید که در منزل آخوند متعرض او بشوند و با رفتن به خانه او، جان خود را در مخاطره بیفکنند. اما او قرض داشت و از این روی به ناچار از کربلا به نجف آمد و خدمت آقای آخوند رسید.

آخوند به او احترام فراوان گذاشت و او را بالای دست خود نشانید

و از ملاقات او اظهار خوش وقتی کرد . مرد واعظ علت مزاحمت را بیان داشت و گفت

خواهش من فقط این است که ذیل این سند را امضاء بفرمائید تا من بتوانم منزل خود را بفروش برسانم. "

آقای آخوند سند را از دست او گرفت و آن را مطالعه کرد و سپس سند را زیر تشک خود پنهان ساخت . در دل مرد واعظ شوری به پا شده بود . او می گفت با خود گفتم دیدی این مرد آخر باطن خود را نشان داد و نه تنها سند را امضاء نکرد بلکه آن را هم از ما گرفت تا ما را به زحمت بیندازد . "

در این اثناء آخوند از جای بر خاست و از داخل گنجی چند کیسه لیره در آورد و به مرد واعظ داد و به او گفت :

شما از اهل علم هستید و من هرگز راضی نیستم کسانی که اهل علمند گرفتار و پریشان باشند. این پول ها را بگیرید و با آن قروض خود را بپردازید. خانه تان را هم بفروشید و زن و فرزند خود را آواره نسازید . و اگر خدای نکرده باز گرفتار شدید نزد من تشریف بیاورید. چنان چه داشته باشم ممنون شما خواهم بود . "

مرحوم تجدد گفت از مشاهده این همه گذشت و بزرگواری ، این مرد چنان شرمنده و منفعل گردید که از آن پس جزو ارادتمندان آخوند در آمد .

در هنگامی که آخوند برای آزادی و سر بلندی ایران قیام کرده بود ماء مور و جوهات هرات و افغانستان خدمتش رسید و جوهات آن سامان را که یازده هزار لیره بود در پیش او نهاد و گفت:

در افغانستان و هرات شایع شده بود که حضرتعالی از نهضت مشروطیت ایران پشتیبانی می فرمائید. آیا این شایعه صحت دارد؟

آخوند پاسخ داد. بله "صحت دارد. آن گاه مرد ما مور گفت :

آن ها که این پول ها را بمن داده اند گفته اند چون مشروطه خواهان بی دین و خیانتکار هستند من باید از دادن این پول به کسانی که این نهضت را تقویت می نمایند خودداری کنم . "

آخوند پاسخ داد :

پس لطفاً "این پول ها را بردارید و آن را به کسی بدهید که مستبد باشد و با دین و وطن خواه "

آن مرد گفت :

حضرت آقا شما فقط بفرمائید که من مشروطه خواه نیستم و آن وقت این پول ها را بر دارید و من در هرات خواهم گفت که آقای آخوند مشروطه خواه نیست .

آخوند با ناراحتی حرف او را قطع کرد و گفت :

این پول ها را بردار و برو بیرون و بیش از این ما را زحمت مده

مرحوم آية الله سيد هبة الدين شهرستانی همچنين برايم نقل کردند که یک بار دیگر تنی چند از زوار بخارانی آمده بودند به عراق و سيد عبدالحسين سر خدمه ، که رئيس خدمه امام حسين عليه السلام بود، و بعدها نیز در حکومت عراق سناتور برايم تعريف کرد که این زوار بخارایی در کربلا به من گفتند ما نذورات و جوهاتی آورده ایم که به خدمت آقای آخوند ببریم خوب است شما بیایید با ما نجف ، شاید وقتی که پول ها را به ایشان تحویل می دهیم بشما هم چیزی برسد.

سيد عبدالحسين قبول می کند و همراه آن ها به نجف می آید. او می گوید وقتی به نجف رسیدیم چون تابستان و هوا خیلی گرم بود یکر است منزل آخوند رفتیم و آخوند در آن وقت در سرداب سن (زیر زمین) که جای خنکی بود تشریف داشتند .

ما را نزد ایشان بردند. دیدیم با یک پیراهن و زیر جامه و سر برهنه در آن جا نشسته اند و دارند به منشی خاص خودشان، آقای شیخ محسن عراقی (علاءالمحدثین) ، القاء جواب سؤال ها و فتاوی وارده را می فرمایند .

بخارایی ها عرض کردند جوهاتی آورده ایم از بخارا فرمودند حالا شینید و مشغول گفتن فتاوی شدند گویا در این اثناء ایشان ملتفت شدند که این بخارایی ها بیکدیگر چشمک می زنند و به قالی و قالیچه هایی که در آن جا بود با سر اشاره می کردند. آقای آخوند متوجه می شوند و به آن ها می فرمایند

ص: 382

در اسلام دورویی و تدلیس نیست . من می توانستم به میرزا مهدی بگویم وجوهات را از شما بالا بگیرد ولی خواستم در این هوای گرم در جای خنکی از شما پذیرایی . کنم حال اگر مایل باشید که آن وجوهات را به مجتهد دیگری بدهید من بشما اختیارات تامه می دهم و قبض وصول آن را بنام خودم می نویسم که این پول ها را من گرفته ام و بعد آن را بشما می بخشم تا بهر عالم دیگری که مایل باشید بدهید .

بخارایی ها حالشان از این فرمایش آخوند منقلب شد و بلند شدند و دست و پای ایشان را بوسیدند و طلب عفو کردند و آن گاه یک توده از طلا و نقره گذاشتند جلو ایشان ، و ایشان قبض وصول آن را نوشتند .

سید عبدالحسین سرخده که در آن وقت وضع مالیش خوب نبود گفت آقای آخوند پس از این که قبض وصول پول ها را بنام خودشان نوشتند رو به من کرده فرمودند دستمال " داری؟ من هم دستمال سرخ بزرگی داشتم در آوردم ایشان اشاره به پول ها کرده فرمودند برای " خود بردار و به سادات و فقرا و ارحام خودت هم بده . من یک مشت از لیره ها را برداشتم، آخوند فرمودند بایستی همه را برداری و خودشان دستمال را پر از همه آن وجوهات نموده بمن دادند و فرمودند برای خودت و اقربائت . .

پدرم برایم نقل کردند :

یادم می آید در نجف شیخ جواد صاحب جواهر پسر مرحوم شیخ علی که او نیز فرزند فقیه عالیقدر صاحب جواهر الکلام بود بمن گفت روزی در منزل استاد خودم آخوند نشسته بودم یک عده زوار افغانی و بخارایی آمدند خدمت ایشان و مقدار زیادی وجوهات که لیره و سکه های پنج مناتی طلا بود از کیسه در آوردند و جلو ایشان ریختند که بصورت یک کومه (توده) از طلا در آمده بود. بعد که زوار رفتند

ایشان به من فرمودند دستمال " داری؟ من هم دستمالم را در آوردم و بردم خدمتشان آقای آخوند دست کردند و یک مشت بزرگ بدون آن که بشمارند از پنج مناتی های طلا در دستمال من ریختند و من با آن پول توانستم برای خود خانه ای بخرم.

عمویم حاج محمود آقا برایم نقل کردند :

شیخ احمد دشتی که مقرب آقای آخوند بود و آراء و مسائل فقهی او را برای زوار در حرم حضرت امیر علیه السلام بازگو می کرد و رساله عملیه آخوند را هم او چاپ کرده بود تعریف می کرد در زمانی که وضع مالی آخوند و همه ما خراب بود یک شب که آخوند مجلس درس خصوصی داشت و در آن مجلس شاگردان مبرز او مثل میرزای نائینی و مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی و آقا ضیاءالدین عراقی و شیخ عبدالله گلپایگانی و عده ای دیگر حضور داشتند وقتی مجلس درس و بحث تمام شد ما دیدیم سیدی که از خانواده روفی عی " بود باتفاق یک نفر دیگر آمدند خدمت ایشان و آن مرد زوار مقداری وجوهات در آورد و به آقای آخوند داد و ایشان هم پول ها را گذاشتند زیر تشک شان ماها که ناظر جریان بودیم و همه سخت بی پول بهم نگاه کردیم و خوشحال شدیم که عنقریب استاد چیزی به همه ما خواهد داد اما بزودی امید ما مبدل به یاس شد زیرا دیدیم بعد از این که آقای آخوند پول ها را زیر تشک گذاشتند آن مرد سید بلند شد و رفت در گوش ایشان آهسته چیزی گفت .

آقای آخوند قلم دواتی دم دستشان بود به او دادند و با اشاره به او گفتند بنویس آن سید هم چیزی مختصر نوشت و داد به ایشان آقای آخوند وقتی آن را خواندند اخم هایشان را در هم کرده و کاغذ را پاره کردند و بعد دست زیر تشک بردند و پول ها را در آوردند و به آن سید دادند و آن سید هم پول ها را برداشت و با آن زوار تشکرکنان بیرون رفت.

شیخ احمد دشتی می گفت ما که ناظر این صحنه بودیم و نمی دانستیم جریان امر از چه قرار است و حس کنجکاوی ما هم سخت برانگیخته شده بود همه می خواستیم سر از این ماجرا در بیاوریم ، ولی رفقاء جرات نمی کردند سوالی بکنند .

چون من رویم به ایشان بازتر بود رفقا بمن اشاره کردند که تو داستان را سوال کن .

من هم از ایشان پرسیدم حضرت آقا ممکن است بفرمایید داستان از چه قرار است؟ ایشان فرمودند: کدام داستان؟ عرض کردم این که این دو نفر آمدند و یکی پولی داد و شما آن پول ها را زیر تشک گذاشتید و بعد آن سید در گوش شما چیزی گفت و بعد چیزی نوشت و داد بشما و شما نوشته او را خواندید و بعد پاره کردید و بعد پول ها را به آن سید دادید و بعد هر دو بلند شدند و رفتند. ما همگی معنای این را نفهمیدیم؟

آقای آخوند فرمودند خیلی چیزها توی دنیا هست که ما معنای آن را نمی فهمیم این هم یکی از آن ها . "

شیخ احمد می گفت ولی من موضوع را دنبال کردم و یکی دو نفر از حاضرین هم مرا تایید و اصرار نمودند تا اگر ممکن است ایشان توضیحی بدهند . آقای آخوند فرمودند:

حالا که اصرار دارید ، پس بدانید که آن مرد زوار آمد و چهار صد لیره پول برایم آورد . من که گرفتم آن سید بمن گفت که دو پسر دارد و می خواهد هر دو را داماد کند اما پول ندارد . برای این که کسی متوجه نشود من با و گفتم بنویس به چقدر پول احتیاج داری او هم نوشت صد لیره من دیدم این مبلغ برای داماد کردن دو پسرش کافی نیست هر چهار صد لیره را با و دادم . "

شیخ احمد می گفت وقتی آقای آخوند این مطلب را فرمودند همه شاگردان شروع کردند به قال و مقال که آقا این چه وضع است؟ شما که خودتان بهتر می دانید وضع مالی همه ما خراب است. ما به جهنم شما چرا بفکر خودتان نیستید الان که شما و بچه هایتان این قدر در مضیقه هستید چطور یک هو چهار صد لیره به آن سید دادید؟ لااقل فکری بحال خودتان می کردید و یا لااقل فکری بحال شاگردان خودتان می کردید؟ ووو ...

شیخ احمد می گفت :

ص: 385

ما که داشتیم این اعتراضات را می کردیم ناگهان دیدیم آقای آخوند شروع کردند به گریه کردن . وقتی ما گریه ایشان را دیدیم همه ساکت و ناراحت شدیم و از ایشان معذرت خواستیم و تاکید کردیم که هیچ کدام قصد جسارت به ساحت مقدس استاد خود را نداشتیم .

آقای آخوند بعد از چند دقیقه گریه ساکت شدند و فرمودند:

ناراحتی و افسردگی من از این نیست که شما مرتکب جسارتی نسبت به من شده اید یا نشده اید . افسردگی من از این است که می بینم تمام زحماتی را که من در عرض سال ها برای شماها کشیده ام همه به هدر رفته است زیرا مشاهده می کنم که شماها در رکن اول اسلام که، توحید

است ، وامانده اید و از آن غافلید و نمی دانید که رزق و ، روزی را خدا می دهد نه بنده خدا اگر منظورتان از این حرف ها این است که من این قبیل پول ها را برای خود بردارم و پس انداز کنم من احتیاج به پس انداز ندارم ، زیر وقتی از مشهد به نجف آمدم جز یکی دو جلد کتاب هیچ نداشتیم و خداوند این همه نعمت و عزت بمن مرحمت فرمود و اگر منظورتان بچه هایم است که آن ها هم وضعشان خوب است خدا رزاق آن هاست و اگر منظورتان خودتان و است شماها هم همه باید به خداوند اتکاء داشته باشید و امید در او به بندید نه به کس دیگر . من متاثرم از این که می بینم شماها خدا را فراموش کرده اید و به بنده او چشم دوخته اید .

شیخ احمد می گفت وقتی آقای آخوند این نصایح را فرمودند آن وقت همه شاگردان از حرف استاد خود سخت منفعل شدند و همه سرها را به زیر انداختند .

در پایان این فصل شاید ذکر این نکته لازم باشد که مردی با این اعتقاد و ایمان استوار و با آن همه شهرت که از اقصی نقاط ایران و عراق و افغانستان و بخارا برایش وجوهات می رسیده و او آن وجوهات را با سعه صدر و مناعت طبع در اختیار اهل علم و طلاب و مستمندان می گذاشته چنین مردی، دیگر، پول پرست و مادی - مسلک نبوده و به چند صد روپیه پول موقوفه اوده هند نیز شخصا نیازی نداشته است.

(1)

ص: 387

1- در باره این که آیا واقف این موقوفه سلطان اود هند بوده یا شخص دیگر دوقول در کتاب حقوق بگیران انگلیس " ذکر شده اما درباره نیت واقف اسماعیل "رئین" در صفحه یازده همان کتاب می نویسد که: هدف واقف و بانی موقوفه مزبور اشاعه تشیع، و کمک به طلاب شیعه، و بسط تحقیقات مربوط به مذهب جعفری بوده. همین نویسنده در صفحه 106 کتاب خود به نقل از محمود محمود می نویسد که آخوند جزوده نفر عالمی بوده که در نجف ماهی پانصد روپیه از موقوفه "اوده" دریافت میکرده است و در صفحه 103 همان کتاب می افزاید در حدود ششصد نفر از علما و روحانیون از "وجه آن موقوفه در ایران و عراق استفاده کرده اند. در این جا چند نکته به ذهن می رسد: نخست آن که اکثر ملایان و مجتهدان از طریق دریافت خمس و زکوٰه و سهم امام و وجوه موقوفات، امرار معاش کرده اند و کارشان این بوده که پول موقوفات را بگیرند و به طلاب و مستمندان بدهند و در حقیقت وظیفه آنان همان اشاعه تشیع و کمک به طلاب شیعه و بسط تحقیقات مربوط به مذهب جعفری بوده است. بنابر این چون وظیفه آن ها با نیت واقف آن موقوفه تطبیق می کرده، بالتبجه دریافت وجه مشروع بوده است. درست است که انگلیسی ها پس از تسلط بر هندوستان، بعدها، واسطه پرداخت آن پول گردیده اند ولی فی الواقع مالک آن موقوفه و مالک در آمد آن نبوده اند تا علماء و مجتهدان حقوق بگیر آنان باشند محمود محمود و تلاش اسماعیل رئین برای ناپاک نشان دادن ششصد عالم و مجتهد، هم از حقیقت و موازین انصاف و مروت بدور است، و هم این گونه داوری های س- سست، آمیخته به بدبینی است و آکنده از غرض ورزی دوم آن که آن دسته از علماء که مانند آخوند، مرجع تقلید بوده و به عده زیادی از طلاب، هر روز نان می داده اند و یا به بسیاری از خانواده های اهل، علم بی سروصدا کمک های نقدی می کرده اند، و اداره حوزه علمیه را به عهده داشته اند، آنان آن پول و حتی ده ها برابر آن را به طلاب می داده اند بنابراین چگونه می توان بضرر قاطع حکم کرد که آنان افرادی نامنزه بوده اند سوم آن که آیا تمامی آن ششصد عالم و روحانی که بقول اسماعیل رئین، پول موقوفه را دریافت کرده اند همه افرادی ناپاک بوده اند که با انگلیسی ها ارتباط داشته اند؟ و در این میان فقط نویسنده کتاب حقوق بگیران انگلیس " پاک و منزه بوده؟ و در تمامی عمر با هیچ کس و هیچ کس و هیچ کجا ارتباط و وابستگی نداشته؟ البته قضاوت در این خصوص با آگاهان است برآستی که من نمی خواهم کسی را در این جا بدنام کنم آن چه من می خواهم بگویم این است که ما نباید گزارش های سیاسی بیگانگان مغرض و سودجور را، درست بپذیریم و به استناد آن نوشته های ناپاک دامن پاک ششصد عالم و مجتهد مملکت خودمان را لکه دار کنیم. من هم مانند استاد سید محمد محیط طباطبائی عقیده دارم که: ما نمی توانیم به صرف این که در یادداشت های مامورین روسیه ی تزاری از مقامی انتقاد یا در نامه ها و گزارشات مامورین انگلیسی از فردی انتقاد یا تمجید شده باشد به صحت آن مطلب اعتقاد پیدا کنیم بلکه باید هر تهمتی را در معرض تحقیق و تفتیش قرار داد و دید قرائن در این باره چه می گویند (صفحه 452 کتاب حقوق بگیران انگلیس) چاپ دوم. استاد طباطبائی باز در صفحه 460 همان کتاب می افزاینند بهتر است در تصدیق آن چه از نوشته های بیگانگان در مورد رجال ایران انتشار یافته قدری تامل و حتی تردید روا داشت. در تایید گفته استاد محیط طباطبائی، به عنوان نمونه یادآوری می کنیم که سرجان " کمبل وزیر مختار انگلیس در ایران در زمانی که به همکاری میرزا ابوالقاسم قائم مقام صدر اعظم لایق ایران امیدوار بود به لندن گزارش داد که او در اداره امور بسیار داناست " (صفحه 54 کتاب حقوق بگیران انگلیس) و وقتی متوجه شد که وی آلت دست تحریکات و نظرات او نمی شود آن وقت قائم مقام را آفت " و "طاعون" نامید و در صدد عزل و نابود کردن او بر آمد. پس کدام گزارش وزیر مختار انگلیس درست است؟ گزارشی که قائم

مقام بسیار داناست و یا این که او آفت و طاعون است؟ متاسفانه این گونه داوری های مغرضانه که در نوشته های برخی از مورخین یا مامورین دولتی بچشم می خورد غالباً ناشی از پاره ای ملاحظات سیاسی و یا حب و بغض شخصی آنان است تا حقایق و واقعیات مسلم و مستدل تاریخی. در این جا لازم است ما باین حقیقت اشاره بکنیم که نوشته محمود محمود (مبنی بر این که آخوند ماهی پانصد رویه در یافت میکرده و اسماعیل راین هم آن را علی العمیا و بدون تحقیق در کتاب خود نقل کرده نوشته مستندی نیست زیرا نامبرده نگفته که به موجب کدام سند و مدرک و یا کدام کتاب و مرجعی چنین حرفی را می زند و چون هیچ گونه ما خذی برای نوشته خود ذکر نکرده این سهل انگاری نابخشودنی وی این شبهه را به آدمی القاء می کند که وی غرض خاصی از آوردن نام آخوند داشته بخصوص که همه می دانند آخوند از بنیان گذاران مشروطیت ایران بوده ولی همه نمی دانند که محمود محمود از مخالفین مشروطیت بوده و باز همه نمی دانند که نامبرده در عین این که از مخالفین رژیم مشروطیت بوده در عین حال رئیس فرقه دمکرات ها هم (که سنگ مشروطیت و آزادی را به سینه می زدند) بوده است!!؟ مخالفت محمود محمود با نهضت مشروطیت ایران از خلال نوشته های او بخوبی پیداست. او از مشروطیت ایران تحت عنوان مصیبت عظمی "یا" بلای مشروطیت یاد می کند و در کتاب خود تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن 19 چندین بار به مشروطیت ایران حمله های نابخردان های می نماید. ما برای اثبات حرف خود به نوشته های خود او، که در کتابش آورده، در این جا استناد می کنیم: آوردن "مشروطیت به ایران مقدمه ضعف و زوال ایران بود ص 223 جلد هشتم با اراده لین صدر اعظم وقت (میرزا نصر الله خان مشیرالدوله) فرمان مشروطیت را با مضای شاه رسانیدند. وسیله ضعف دولت و باعث ذلت و بدبختی ملت ایران را فراهم نمودند" ص 101 جلد هشتم در آن تاریخ هنوز باد مسموم مهلک آزادی به مزرعه سبز و خرم ایران نوزیده بود و افسار طبقه رذل و پست جامعه ایرانی گسیخته نگشته بود" ص 53 جلد هشتم شاهنشاه یگانه صاحب مملکت ایران بود. دارایی شاه از هر نوع تعدی و تجاوز مصون بود. کسی جرات نداشت باموال شاه دست درازی کند. هر چه بود حساب داشت و مالیات از روی حساب گرفته می شد و از روی حساب هم به مصرف می رسید. کسی نمی توانست حساب سازی کند. هر چه بود و یا خرج می شد از روی قاعده و یا حساب صحیح بود. ص 19 جلد هشتم "قبل از مشروطیت حکومت ایران روی یک اصلی که قرن ها ملت ایران به آن اصل انس و خو گرفته بود دور می زد و یک حکومت مرکزی که قدرت در دست یک نفر فقط بنام پادشاه یا شاهنشاه اداره می شد، خوب یا بد قرن ها در ایران عملی بود. ملت ایران هم از آن پیروی می کرد و مطیع بود. ص 19 جلد هشتم اصلح آن است که ملل آسیایی را بگذارند در دنباله ی آداب رسوم و شئون زندگانی اجدادی که هزارها سال است با آن ها مانوس شده و مایل است در عیش و مستی بکوشد و این کیمیای هستی را از دست ندهد، باقی بماند. ص 25 جلد هشتم از این قبیل اشارات و کنایات در کتاب محمود محمود بسیار است حال این سوال در میان است: مورخی که آوردن مشروطیت را به ایران "مقدمه ضعف و زوال" ایران باعث ذلت و بدبختی ملت "می داند و شاهنشاه را "یگانه صاحب مملکت می شناسد و از حساب و کتاب داشتن رژیم شاهان خودخواه خود کام ستمگر تعریف و تمجید می کند متابعت از حکومت مطلقه چندین هزار ساله آنان را برای ملت خود تجویز می نماید و "اصلح" هم آن می داند که ملل آسیایی را بگذارند تا در عیش و مستی بکوشند "آن وقت چنین شخصی با چنین معتقداتی چگونه می تواند از سنگر آزادی دفاع کند و به سلک آزادی خواهان یعنی به کمیته دمکرات ها به پیوندد و حتی رئیس آن کمیته در زمان مشروطیت بشود؟ این که نوشتیم رئیس آن فرقه بوده بی ماخذ نیست. آقای مهدی بامداد در "کتاب" شرح حال رجال ایران به نقل از کتاب خاطرات و خطرات از قول محمود محمود در جلد دوم در صفحه 288 کتاب خود می نویسد. محمود محمود که در آن زمان رئیس کمیته دمکرات ها بوده و با این قبیل امور ارتباط کامل داشته در یادداشت های خود موضوع کشته شدن سید عبد الله بهبهانی و کشنده او را از ابهام در آورده و معلوم کرده است. او در یادداشت های خود چنین گوید: چند روز پس از قتل بهبهانی تقی زاده تصمیم گرفت که از ایران برود و بمن گفت دیگر نمی تواند در تهران بماند و از من خواست که ترتیب مسافرت او را محرمانه فراهم آورم.... "از این نوشته بخوبی معلوم می شود که تقی زاده با محمود محمود رفاقت و با او محرمیت داشته است. این از یکسوی، از سوی دیگر چون آخوند باعث اخراج تقی زاده از مجلس و بالمآل بیرون راندنش از ایران گردیده طبعاً"

مؤلف کتاب تاریخ " روابط ایران و انگلیس نمی تواند نسبت به آخوند، که صدمه به دوستش زده، محبت داشته باشد به خصوص که آخوند از پیشوایان بنام مشروطه، و محمود محمود هم با مشروطه و مشروطه خواهان مخالف بوده، بنا بر این نوشته او نمی تواند نوشته ای صد در صد پاک و قابل اعتماد و استناد باشد.

یکی دو نفری هم که در این اواخر درباره نحوه توزیع درآمد موقوفه مذکور میان علمای ایران و عراق قلم فرسایی کرده اند، نوشته هایشان، یا از روی عدم اطلاع بوده یا از روی غرض که هیچ کدام از این دو را هم نمی توان مزیت و یا حسن نوشته آن ها دانست.

شق ثالث این است که این خامه ها خود آگاه یا ناخودآگاه در خدمت

ص: 388

بیگانگان باشند، بیگانگانی که از جامعه روحانیت در گذشته صدمه خورده اند و همواره کوشیده اند تا بنحوی از انحاء انتقام جویی کنند و یا اگر انتقام جویی هم در میان نباشد سیاستشان از دیر باز چنین بوده که در مقام تحقیر مفاخر علمی و مذهبی ما بر آیند تا مردم را از مراجع دینی خود که، تنها پناهگاه و حامی واقعیشان در روزهای سخت است، دور سازند.

ص: 389

در دنیای کنونی که صدها قمر مصنوعی و هزارها رسانه های گروهی کوچک ترین اتفاقات را رویت و گزارش و تفسیر می کنند، باز در چنین دنیایی و با چنین وسائلی ، ما مشاهده می کنیم که هر دسته و گروه در مورد مساله ای چیزی می گویند و می نویسند و حقیقت امر حتی بر زیرک ترین اشخاص پوشیده می ماند آن وقت چگونه می توان انتظار داشت که حدود صد و خرده ای سال پیش تنی چند روحانی که عمری را

ص: 390

به زهد و پارسایی و قناعت سپری کرده اند بتوانند از ده کورهای کوچک ، مانند نجف راجع به صحت و سقم موقوفه ای در هندوستان تحقیق کنند؟ چه بسا که تحقیق هم کرده باشند و صحت آن بر ایشان ظاهر شده باشد نه فساد آن .

زیرا مسلم است اگر فساد آن بر ایشان ثابت می شد و به ایشان گفته می شد که تزویر و ریایی در کار است قطعا پول حرام را به حکم شرع که بدان بیش از

ص: 391

هر چیز دیگر پای بند بوده اند به طلاب نمی داده اند. بنا بر این اگر تدلیسی و تلیسی در کار بوده مدلس ریاکار و مزور بوده است و لاغیر.
تازه بفرض صحت سوء استفاده انگلیسی ها از نحوه توزیع درآمد آن موقوفه ، چه چیزی ثابت خواهد شد؟ ثابت خواهد شد که یک دولت غیر مسلمان ، برای اعمال سیاسی مزورانه در صدد بر آمده که از پاکی تنی چند از مردان خدا (که

ص: 392

اصل برائت را رعایت می کرده اند و در فکر رساندن نان به طلاب بوده اند) به سود خود استفاده کند و این عمل که در حقیقت سوء استفاده بوده است نه استفاده، از مبانی اخلاقی و شرافت انسانی بدور و نزد خردمندان مذموم است .

بنا بر این اگر بعضی ها ترهاتی نوشته اند آن نوشته ها مبین کوته فکری آن نویسندگان و یا نشانه پیروی کردن ایشان است از سیاست کلی بیگانگان ، که همانا تحقیر و تضعیف جامعه روحانیت ایران باشد بدست ایادی کج اندیش و یا مغرض ، که در این صورت در حق آنان باید گفت :

" از همه بد پخت تر خفاش بود *** کو عدوی آفتاب فاش بود

ص: 393

فصل سی ام: آن چه درباره فضائل او نوشته اند

عارف نامی خواجه عبدالله انصاری فرمود:

قصه دوستی دانی چرا دراز است زیرا که دوست بی نیاز است.

ما اگر بخواهیم همه ی قصه هایی را که دیگران درباره فضائل اخلاقی آخوند نوشته اند در این جا بیاوریم، سخن بدرازا خواهد کشید ، و اگر بخواهیم خود در این باره قلم فرسایی کنیم کاری پسندیده نخواهد بود ، پس بهتر است رشته سخن را بدست مؤلف کتاب "حیوة الاسلام بسپاریم تا هم حق مطلب اداء بشود وهم از اطناب ممل و ایجاز مخمل جلوگیری به عمل آید.

مؤلف کتاب مذکور تحت عنوان ذکر "پاره ای از عبادت می نویسد:

در دو وقت صبح و مغرب نماز به جماعت می گذارد الا در ماه که هر سه وقت نماز را به جماعت ادا می نمود و نوافل نهاریه و لیلیه از آن جناب فوت نمی شد لکن نه صرف ادای تکلیف باشد ، بلکه روح جذبه حق از عبادتش هویدا و مصداق أن الصلوة معراج المومن " تحقق داشت .

یکی از جیران (همسایگان) آن جناب می گفت در تابستان زمانی بام خانه ما متصل به بام منزل ایشان بود و ایشان در سجده شان یک سوزوگدازی و ناله دلخراشی داشتند که هر قسی القلی که می شنید محال بود که منقلب نشود ، کان

ص: 394

محب واصلی است که داد از زمان فراق دارد، و یا عبد جنایتکاری است، که این همه خوف و اضطراب دارد.

باطنی صاف و ظاهری نظیف داشت، ابتدا "پیرایه نداشت، و از تزویر و تدلیسات بری و عاری بود و در غایت مراقبت نفس خود بود و تشرف به زیارت امیر از ایشان فوت نمی شد لکن مختصر می کرد. یکی از اصحابش گفت وقتی عرض کردم که شما مکث در حرم مطهر را قدری طول بدهید ولو کار هم نداشته باشید فی الجمله خود را داشته باشید دست به ریش گرفت در کمال آشفتگی فرمود یعنی می گوید در این آخر عمر با ریش سفید شرک به حضرت حق بیاورم و خودنمایی کنم؟

و بالجمله حقیر قریب دوازده سال در مطالعه حالات این نور الهی در اخلاق و حالات و گفتار و کردار این شخص جلیل ابتدا مخالفتی با مندویات و مکروهات الهیه ندیدم نه بطور تخلّق، بلکه وفاق خلق آن جناب شده بود در تشییع جناز و مجالس فاتحه و عیادت مرضی و امور حسبیه و حوائج نوعیه و شخصیّه مسلمین، حاضر و همه ارباب حوائج از این مرد مقضی المرام می شدند.

آن همه نا ملائمت که در این اواخر نسبت به ایشان از علماء سوء اشتها یافت، ابتدا "منظور نداشت و تحمل می نمود، بلکه تعارفات رسمیه و خوش لسانی را نسبت به آن منابع سوء از کثرت حیا می افزود و اهمیت می داد و اگر در ورطه می افتادند به . جد تمام داد رسی می نمود و اگر ذکر آن ها در مجلس آن جناب می رفت اسامی آن ها را به تعظیم ذکر می نمود و کسی جرات نداشت که در محضرش ذکر آن ها را به بدی ببرد. (1)

ص: 395

1- در فصل مربوط به معاصرین آخوند، ذکر کردیم که مرحوم آیه الله سید کاظم یزدی، با این که طرفدار محمد علی شاه و رژیم استبدادی او بود، و در نجف، علیه علمای مشروطه خواه، کارشکنی و در حق آنان بدگویی می کرد، معذک، آخوند، از آن جا که مردی آزاده بود و به عقیده اشخاص، ولو مخالف با عقیده او بودند، ارج می گذاشت، کمال احترام را نسبت به مرحوم آیه الله سید کاظم یزدی معمول می داشت، و ما در فصل های قبل به چند نمونه از رفتار مترقی و روشنفکرانه آخوند نسبت به مخالفین خودش اشاره کردیم. روش آزاد منشانه ی آخوند، نه تنها در مورد مرحوم آیه الله سید کاظم یزدی چنین بود بلکه آخوند با کلیه روحانیانی که از لحاظ مشرب فکری و سیاسی، با او هم عقیده نبودند روشی ملاطفت آمیز داشت و رفتارش با همه آن ها توأم با سعه صدر و احترام بود. پدر بزرگم، مرحوم آیه الله حاج میرزا احمد کفائی، برایم نقل کردند وقتی در وقایع مشروطیت، مرحوم آیه الله شیخ فضل الله نوری را، که از موافقین محمد علی شاه و مخالفین رژیم مشروطیت بود، در تهران بدار آویختند، چون این خبر به آخوند در نجف رسید، بسیار متأثر و متالم گردید بنحوی که گریه کرد و مجلس فاتحه ای در منزل خود برای او ترتیب داد

ذکر پاره ای از زهد و ورع :

در زهد و ورع ، اول شجره بریه بود. تابستان لباسش یا جنگل و یا کرباس بود و زمستان برک می پوشید و بیک جامه برک سه چهار سال بسر می برد و اگر زائد بر قدر کفاف برسم تعارف می آوردند به غیر می داد و چون در غایت نظافت می زیست خیال می شد که البسه فاخر پوشیده و اگر گوشت طبخ می شد ، نیم حقه گوشت گرفته می شد، و آبش را زیاد می نمودند که زائد بر بیست نفر از آن آبگوشت می خوردند

ص: 396

اطعمه ی لذیذ را خوش نداشت، میل مفرط به دوغ داشت، با آن ریاست گذرانش را از وضع طلبه گی تغییر نداده بود، بلکه قانع تر از طلبه های این زمان بود.

خودش می فرمود در سابق من با عیال و اولاد در دوازده ماه به دوازده تومان بسر بردم .

دخانیات هیچ استعمال نمی کرد و چایی از یک استکان کمرنگ بیش نمی خورد و لذا دندان هایش با آن که در سن هفتاد و چهار بود ابدًا عیب نکرده بود و چون در تالو داشت و بسیار کم غذا می خورد و با ادنی طلبه با ادنی طلبه هم کاسه می شد و مزیتی برای خود قرار نمی داد.

و اگر گاهی آب نجف قطع می شد که نوع مردم آب شور می خوردند، و بر آن ها ضیق می شد، ضیق آب شور خوردن هم بر آن جناب بود و خود را کاحد من الفقراء قرار می داد، با آن که ممکنش بود که تمام سال را آب کوفه بیاشامد روزی پانزده یا بیست بار آب کوفه بجهت طلاب مدرسه می فرستاد بجهت طلاب مدرسه می فرستاد و بمردم متصل پول می داد، معذک خود آن جناب از آب شور استفاده می نمود

و در وقتی که آب نجف قطع شد و قنات موجود هم اصلاح پذیر نبود مردم العطش گویان، خصوصاً "فقرا و عجزه، هجوم نمودند به خانه حجة الاسلام و ملجاء الانام، در دو شبانه روز قریب سی لیره آب به مردم داد و به هر که آب نمی رسید یا آن که زن بود کوزه آورده بود عوض یک کوزه آب پول یک بار آب به او می داد که در میان آن ازدحام نرود و غالب پیر مردها و زنها و مریض ها را پول آب می داد یک قرآن و دو قرآن و سه قرآن علی الاختلاف که از سقا آب کوفه بخرند .

روز سوم هم دویست بار آب از سقاها خرید و در منزل تقسیم می نمود بفقرا و پیر زن ها و خود این مجسمه فتوت به نفس نفیس آستین بالا زده، آب می داد و یا پول می داد و به طور مهربانی و بسیار صدمه بدنی هم در این ازدحامات می خورد چه معلوم است که آب در غایت مطلوبیت و معارض در غایت کثرت و مردم نجف در غایت، توحش با این همه صدمات با کمال گشاده رویی آب

به مردم می داد.

اگر انسان از کسی این احوال را به بیند باید حسب قاعده خیلی او را دوست داشته باشد لکن غالب این جماعت، خصوصاً پیرزن ها، که، خود اهتمام در حق آن ها می نمود از بدگویان حضرت آیه الله بودند به تعلیم بعضی متنفذین بلکه بعضی به تعلیمات خاصه چند دوره تسبیح سب و لعن حضرت آیه الله را موجب فوز و صلاح می دانستند و نقل مجلسشان سب مؤسس مشروطه بود و تاسیس و تشکیل مجالس می نمودند یکی شبیه آیه الله و یکی شبیه مرحوم حاجی و یکی شبیه محمد علی میرزا می شد و اسباب تیاتر و مضحکه می ساختند و این صدمات و زحمات و آب و نان دادن، و توسطات و اعانات و دادرسی نمودن به جهت همجو مردمی بود. همه را دانسته تحمل می نمودند و از دادرسی آن ها هم دست نمی کشیدند

آسمان بار امانت نتوانست کشید *** قرعه ی فال بنام من بیچاره زدند

عرب بیابانی آمد و دید نماز می خواند زمانی خیره شد. بهت زده نگاه کرد و گفت از روی تعجب :

"شلون؟ یصلی هذا الشیخ؟ گفته شد چگونه نماز نخواند و حال آن که در این عصر او نماز را بپا داشته. بعد از مقدار دیگر نگاه کردن به آن غریق بحر اخلاص، گریه کنان گفت والله عده کثیری آمدند بما گفتند "هذا الشیخ لا یصوم و لا یصلی" گفته شد :

"لیس هذا اول قارورة کسر فی الاسلام ان رئیس المسلمین، و یعسوب الدین، امیر المؤمنین قالوا فیہ مثل ذلك

و چنان رسوخ نموده بود که قبول نکردند که آن جناب ضربت محراب خورده است گفتند علی را با مسجد و محراب چکار و مگر اهل شام سب علی علیه السلام را موجب فلاح نمی دانستند؟ مگر مسخره چی متوکل بالش به شکم نمی بست، مگر سیدالشهدا آب به وامانده لشکر حر نداد؟ و هر چه شخص در اخلاق و آداب و مسائل اشبه به آن بزرگوار باشد اقرب و حقیقت تشییع را دارا خواهد بود:

ص: 398

هر که در این دار مقرب تراست *** جام بلا بیشترش می دهند

وقتی شخصی از بزرگان خدمتش رسید که برادر مرا والی بصره حبس نموده شما تلگرافی به خزعل (1) کنید که در فک برادرم توسط کند. فرمودند در تلگراف امید خلاص هست؟ عرض کرد بلی تلگرافی به خزعل نمود. نقل شد که خزعل تلگراف را خودش برد نزد والی و او بعد از بوسیدن و مطلع شدن به مضمونش، فوراً امر به فک محبوس نمود. اداره قضائیه گفته بودند فک آن بدون استنطاق خلاف قانون است و مخالفت با قانون ممکن نیست. والی گفته بود این تلگراف کسی است که به یک حرکت

ص: 399

1- در زمانی که اوضاع ایران پریشان بود و حکومت مرکزی هم فاقد قدرت، شیخ خزعل عملاً منطقه جنوب ایران را اداره و در آن جا حکمروایی می کرد و حرف شنوائی هم از دولتیان نداشت. اما همو به آخوند بسیار ارادت می ورزید. این معنی از تلگرافی که به مجلس شورای ملی کرده مشهود است. آن تلگراف که در جلسه یکصد و هشتادم دوره دوم تقنینیه مجلس شورای ملی قرائت و در صورت مذاکرات مجلس ثبت است بشرح زیر می باشد: حضور مبارک رئیس و وکلای مجلس مقدس شورای ملی شیدالله ارکانه چون وضع امور مملکت تمام بغرض و اشتباه کاری می گذرد لازم دانست محض استحضار خاطر مبارک اولیای امور در مقام جسارت بر آید. فدوی در استقلال مشروطیت و وطن و ملت، پیروی و اطاعت اوامر مطاعه رئیس روحانی، حضرت آقای آیه الله خراسانی دام ظلّه العالی و در انتظام امور عربستان که اسباب بهانه بدست خارجه نشود غفلت نورزیده ولی همه وقت در اطاعت اوامر حضرت آیه الله مد ظلّه مطیع بوده و هستم و غیر از این هر کس بغرض یا اشتباه کاری حضور مبارک وکلای مجلس مقدس و اولیای دولت علیه عرض کند خلاف و غرض بدانند. اوامر مطاعه را مترصدم. خزعل

کردن از نجف به کربلا دو سلطان قاهر را از تخت سلطنت به زیر انداخت . حرف این مرد قانون است که مخالفتش ممکن نیست . غرض محبوس را رها کردند

ذکر طرفی از جود و سخاوت :

پول و ریگ ، نسبت به غیر ، در نظرش یکسان بود . با آن که نسبت به مقام منیع خود تهیدست بود و صفرالید ، معذ لک ، ماهی ششصد تومان وظیفه خور داشت که همه پول نقد به آن ها می رسید و چقدر از خانواده های محترم ممری بجهت گذراندن آن ها نبود الا به توجهات این بزرگوار و باین لحاظ شئونانشان در خارج محفوظ مانده بود .

هر وقت به زیارت کربلا مشرف می شد ، اقلاً "صد و پنجاه الی دوست لیره به فقرا و طلاب آن جا می بایست برساند و اگر این مقدار ممکنش نمی شد ولو به قرض کردن به کربلا نمی رفت این بود که این اواخر در عرض سال یک مرتبه یا دو مرتبه بیش نمی رفت و هفتصد نفر از فقرا و عجزه و طلاب را همیشه نان می داد و یک دکان نانوائی منحصر بود برای نان فقرا و ماهی قریب سیصد تومان پول نان می داد و گاهی که سه چهار ماه پولش تا خیر می شد چهارصد پانصد لیره نانوا طلبکار می شد و ایشان هم دست خالی بودند لاعلاج نانوا چون بی مایه می ماند نان را قطع می نمود و اگر کسی ندانسته خدمتش عرض می کرد که شما سفارش مرا به نانوا بکنید که از مرا قطع نکند تبسم کرده می فرمود اگر سفارش من کارگر بود من سفارش همه را کرده و می کنم لکن اثر ندارد.

بارها می فرمود هر وقت این بیچاره ها را که نانشان قطع شده می بینم خجالت می کشم . غرض بهر نحوی بود از جایی قرض می کرد طولی نمی کشید که نان را بر قرار می کرد . علاوه بر این پول هایی که روز بروز برای رفع حوائج فقرا از اهل بلد و زوار و طلبه و غیر طلبه که صرف می شد در تحت قانون و انضباطی نبود .

همیشه در منزل باز و بیرونی پر از ارباب حوائج بود . از در منزل تا کفش کن حرم مطهر که قریب صد قدم بیش نبود در این راه روزی قریب چهار پنج تومان به فقراء و ارباب سوال داده می شد و اگر گاهی طلبه ای اظهار پریشانی می کرد . دست

به جیب می کرد یک قبضه می گرفت می داد بدون آن که بداند چه مقدار است. بسا می شد که در میان دوسه تومان پول سفید یک دولیره هم داده می شد. چنان سعه صدری داشت که نظیرش عزیز الوجود بود.

تلگرافاتی که در باب مشروطیت ایران مخابره می شد اگر چه بعضی آقایان در امضاء شریک بودند لکن پولش را ایشان می دادند و حقیر می توانم به جرات قسم بخورم که اگر در دل سوزی، جانب فقرا را ترجیح نمی داد آن ها را مقدم نمی داشت. بلاریب فقرا و اهل بیت خود را در حیث زندگانی بیک چشم نظر می کرد و اگر از تحف و هدایا زائد بر مایحتاج خود بود به طلاب تقسیم می کرد یکی از اصحاب می گفت عرض کردم این مقدار زائد را بفروشید و ذخیره برای ایام ضیق نمائید فرمود. این کارها را بلد نشده ام....

ذکر طرفی از تواضع :

این وجود مبارک که در واقع سلطان دین و دنیای ششصد کرور مسلم بود بسیار متواضع بود خصوص با اهل علم. با ادنی طلبه در سلام پیشی می گرفت. در مجلس برای ورود آن ها به پا می ایستاد. اهل علم را بسیار تجلیل می کرد....

القصد در تمام صفات کمالیه و اخلاق پسندیده اول شخص روزگار خود بود. در خلوص و عبادات، خالص و بیغش بود در حلم و بردباری چون کوهی بود. در قوت قلب یکه تاز آن میدان بود کفی در غیرت و حمیت و که از همه حیثیات و عناوین خود گذشت و با دو سلطان ظالم قاهر مقابله نمود تا هر دو را از تخت سلطنت به زیر انداخت در آخر هم با دو دولت جرار روی کره دست بگریبان شد که به نامردی مخفیانه به زهر جفا مسمومش نمودند. اگر چه اهل علم بلکه کلیه مسلمین را یتیم کرد لکن از بوته

امتحانات خالص عیار بیرون آمد و بار امانت را خوب به منزل رسانید تا بدرجه شهادت رسید ...

فصل سی و یکم: فرزندان آخوند

از مرحوم آخوند پنج پسر و یک دختر به جای ماند :

زهرآ تنها دختر آن مرحوم در سال 1308 هجری در نجف بدنیا آمد

کتاب ترسل و گلستان و قرآن را در آن جا فرا گرفت و در سال 1322 با فرزند مرحوم میرزا حبیب الله رشتی (مرحوم حاج شیخ اسماعیل) ازدواج کرد و سپس به تهران رفت تا با شوهر خود در آن جا زندگانی کند زنی پارسا و فهمیده و بسیار دل رحم بود. در سال 1335 شمسی در تهران در گذشت و جسدش را به نجف بردند و در کنار پدر بزرگوارش بخاک سپردند.

در این جا ما به شرح احوالات فرزندان دیگر آخوند می پردازیم :

1 - مرحوم آیه الله زاده خراسانی، آقا میرزا مهدی (پدر پدرم) (1)

در سال 1292 هزار و دویست و نود و (دو هجری در نجف اشرف قدم

ص: 402

1- از مرحوم میرزا مهدی سه پسر بجای ماند: پدرم ، محمدرضا کفایی ، که سومین پسر آن مرحوم است. در رجب سال 1321 قمری در نجف متولد شد . علوم قدیمه را در آن جا فرا گرفت از مرحوم شیخ عبدالحسین رشتی اجازه اجتهاد دریافت کرد. پس از مرگ پدر به خراسان آمد. سال ها رئیس خزانه و موزه آستان قدس رضوی در مشهد بود تا این که باز نشسته شد. مردی است گوشه گیر و سبک بار در جوانی مرا گفت فرزند: چنان بساط عمل پهن کن در این وادی *** که دست و پا نکنی گم بوقت بر چیدن

به عرصه وجود گذاشت و مقدمات را در همان جا فرا گرفت. کتاب "فصول" را نزد مرحوم شیخ زین العابدین شاهرودی که از خواص مرحوم پدرش بود تلمذ کرد، سپس وارد مرحله فقاقت شد، اما بر اثر کسالت شدید چشم، که در اوائل شباب بدان دچار گردید، بناچار دست از تحصیل برداشت و وارد خدمات اجتماعی و سیاسی شد.

در سال 1319 هجری قمری سفری بایران نمود و در همه جا مورد استقبال شایان قرار گرفت و در تهران با مظفرالدین شاه ملاقات کرد و سپس برای زیارت به مشهد مقدس رفت و چهل روز با اسب در راه بود تا به مشهد رسید.

در بازگشت از ایران و در وقایع مشروطیت، عصای دست و پشت پدر خود بود و برای استقرار مشروطیت در ایران، چه در زمان حیات پدر و چه بعد از آن، بسیار فعالیت کرد روزنامه "جبل المتین" که از اهم جراید مرفقی زمان مشروطیت بود، در شماره 8 سال 1328 هجری خود نوشت.

جناب مستطاب آقا میرزا مهدی آیه الله زاده خراسانی چنان چه ما بشخصه می دانیم و بر عالمیان هم پوشیده نیست در وقتی که احدی در میان نبود و صدایی از هیچ سری بیرون نمی آمد بزرگ ترین خدمات را بر اساس مشروطیت فرمود. این بنیان قویم را مستقیم ساختند. قدما "و" درما" در این طریق گوی مسابقت را از عموم ایرانی خواهان و اسلام پرستان ربودند. حق این است که خدمات تاریخی این وجود محترم را تا ابد ایرانیان فراموش نتوانند نمود

مؤلف کتاب "تاریخ فلاسفه اسلام هم در کتاب خود اشاره به خدمات او کرده می نویسد :

" آقا میرزا مهدی آیه الله زاده خراسانی فرزند بزرگ آخوند خراسانی هم از بنیان گذاران مشروطیت ایران و استقلال عراق به شمار می رفت

..

مورخان عرب نامش را به بزرگی و آزادگی ثبت تاریخ استقلال عراق کرده اند . دریغا که در تاریخ های مشروطیت کمتر اثری از او نوشته اند

باری میرزا مهدی پس از مرگ پدرش همراه علما برای جهاد با روس از نجف به قصد کاظمین حرکت کرد . مؤلف کتاب هجوم روس " بایران زمین می نویسد :

... کجاوه ای را که در آن ماه برای مرحوم آیه الله خراسانی تهیه شده بود امروز سیاه پوش و جناب ثقة الاسلام آقا میرزا مهدی آیه الله زاده با لباس سیاه در آن سوار و در اطراف آن بیرق های سیاه افراشته و با کمال حزن و اندوه بطرف کربلا روانه گردیدند ...

میرزا مهدی در کاظمین از طرف علما (1)

ص: 404

1- بریاست هیئتی انتخاب شد که ماموریت آن است: نام علمایی که در کاظمین اجتماع کرده بودند به شرح زیر: 1 - آیه الله مازندرانی حاج شیخ عبدالله 2 - آیه الله اصفهانی شیخ الشریعه 3 - آیه الله حائری حاج شیخ محمد حسین 4 - حجة الاسلام تبریزی آقا سید علی 5 - حجة الاسلام کاشانی آقا سید مصطفی 6 - حجة الاسلام خونساری آخوند ملا علی 7 - آیه الله اصفهانی عاملی آقا صدر 8 - آیه الله شیرازی آقا میرزا محمد تقی 9 - آقا شیخ العراقین حاج شیخ علی 10 - حجة الاسلام مازندرانی آقا شیخ مهدی شیخ مهدی 11 - حجة الاسلام عراقی آقا ضیاء 12 - حجة الاسلام - قمشه ای آخوند ملا محمد حسین 13 - حجة الاسلام شاهزاده عبدالعظیمی آقا سید محمد علی 14 - حجة الاسلام همدانی آقا شیخ عبدالهادی ابوشلیله 15 - حجة الاسلام قزوینی آقا سید حسین حاج سید جوادی 16 - ثقة الاسلام جواهری زاده 17 - ثقة الاسلام مازندرانی آقا شیخ عبدالهادی کربلایی 18 - حجة الاسلام کاشی آقا سید محمد کربلایی 19 - حجة الاسلام قمی آقا شیخ باقر 20 - حجة الاسلام اصفهانی آقا سید ابو الحسن 21 - حجة الاسلام کاظمینی آقا سید حسن صدر الدین 22 - حجة الاسلام کاظمینی آقا میرزا ابراهیم سلماسی 23 - حجة الاسلام کاظمینی آقا شیخ مهدی خالصی 24 - حجة الاسلام نائینی آقا میرزا حسین 25 - حجة الاسلام تبریزی آقا رضا 26 - ثقة الاسلام آیه الله زاده گیلانی حاج شیخ اسحق 27 - حجة الاسلام گنابادی آقا شیخ علی 28 - ثقة الاسلام قوچانی آقا شیخ علی منقول از کتاب هجوم روس به ایران زمین

هیئت ، رسیدگی به مسائل جهاد و تماس با دولت ایران بمنظور اخراج روسیان از مملکت بود. در "کتاب" هجوم روس به ایران زمین نام اعضای آن هیئت بدین شرح ذکر شده است :

- 1 - جناب ثقة الاسلام آقای میرزا مهدی آیه الله زاده خراسانی
- 2 - جناب ثقة الاسلام آقای میرزا حسین نائینی
- 3 - جناب مستطاب ثقة الاسلام آقای شیخ عبدالحسین رشتی
- 4 - جناب ثقة الاسلام آقای شیخ جواد جواهری
- 5 - جناب مستطاب حجة الاسلام آقا سید ابو الحسن اصفهانی
- 6 - جناب مستطاب ثقة الاسلام آقای حاج شیخ العراقین
- 7 - جناب مستطاب حجة الاسلام آقای آقا سید مصطفی کاشی
- 8 - جناب مستطاب حجة الاسلام آقا سید حسن سید صدر الدین
- 9 - جناب ثقة الاسلام آقای شیخ اسحق آیه الله زاده رشتی
- 10 - جناب مستطاب آیه الله زاده آقا سید صدر الدین
- 11 - جناب آقا شیخ محمد رضا شیخ العراقین زاده
- 12 - جناب آقای سید عبدالله اصفهانی
- 13 - جناب آقای سید محمد رضای ارومیه

در مدتی که میرزا مهدی و سایر علما در کاظمین بسر می بردند بین او و هیئت دولت و نایب السلطنه ایران تلگرافات زیادی رد و بدل گردید که چند نمونه از آن ذیلا ذکر می شود:

تلگراف رمز از طهران ، توسط وزارت امور خارجه

حضرت آیه الله زاده

از قرار معلوم حقایق امور ، در حضور حضرات آیات الله كاملا كشف نشده البته خاطر مبارک از مقدمات اولتیماتوم ثانی مسبوق است که پس از تاخیر در قبول تکلیف های اولیه روس که اهمیت زیادی نداشت و رد آن ، موجب سوق قشون به رشت و قزوین شد ، اولتیماتوم ثانی ، مبنی بر تقاضای عزل " شوستر " و اطلاع دادن به دولتین برای استخدام مستشارهای خارجی ، و تا دیه مخارج قشون رسید

در این مواد هم با قرب خطر و وضوح امر مسامحه شد در این بین وقایع رشت و تبریز به ظهور رسید و جهال و خائنین بهانه بدست اجانب دادند. قنسول های روس در تمام شهرهای ایران برای حفظ اتباع خود قشون خواستند

پس از فوت موقع و وقوع در تهلكه اشخاص معلوم الحال به خبط خود معترف و بعد از آن که تبریز و رشت در تحت اشغال کلی و شهر مشهد نیز در معرض خطر واقع گردید مجلس شورایملى رای به قبول اولتیماتوم داد .

بواسطه قبول اولتیماتوم سوق قشون نشد. از اشغال مشهد مقدس و مداخله در امر حکومتی آن جا جلوگیری شد قشون قزوین که مصمم به اشغال پایتخت بود بعضی معاودت نموده از آن وقت شب و روز مشغول اصلاح و جمع آوری خرابی های گذشته هستیم، اگر مفسدین بگذارند و در داخل اتحاد و اتفاق باشد بتوفیق الله تعالی امیدواری ترمیم و اصلاح مفاسد حاصل است.

واضح است اصلاح آن همه خبط های فاحش آنی الحصول نیست ، ولی با حقیقت و احتیاط و اقتدار حکومت موفقیت تدریجی است. مسلما غیر از این

مطالب هرچه عرض کرده باشند یا در مطبوعات ترکی و آژانس ها درج شده باشد کذب محض است. امیدواری به رفع شر محمد علی میرزا و مخالفین نیز بوسیله پولیتیکی حاصل است .

این که تا حال "مفصلا مطالب عرض نشده باین جهت بوده که حجة الاسلام آقا میرزا محسن که از جزئیات اوضاع حاضره مطلع هستند لابد حقایق را مکشوف داشته، حال احتمال دادم شاید مطلب را کاملا عرض نکرده باشند مزاحمت دادم .

عرایض را حضور حضرات آیات الله معروض ، هر مطلب مهم هم حادث شود بتوسط حضرتعالی حضور مبارکشان عرض می شود .
توجه باطنی در اصلاح امور مسلمین از ذوات مکرمه مسئلت می نماید.

فی 17 صفر و ثوق الدوله

مؤلف کتاب هجوم روس به ایران زمین پس از ذکر تلگراف فوق می نویسد :

پس از چند روز تلگراف مفصلی از وثوق الدوله رسید که متضمن توفیق دولت در تبعید و رفع غوائل محمد علی میرزا و سالارالدوله بود و در ضمن وثوق الدوله درخواست کرده بود که حضرات آیات توجه سریعی در رفع حکم تحریم امتعه روس و انگلیس بفرمایند و "

بعد از وصول آن تلگراف آیه الله زاده خراسانی تلگراف ذیل را توسط وزارت امور خارجه جهت وثوق الدوله مخابره نمود :

از کاظمین، وزارت جلیله خارجه دامت تاییده

تلگراف مورخ 20 صفر از لحاظ حجج اسلام مدظلهها گذشت.

.... همه روزه انتظار بشارت، نتیجه و اخراج عساکر را داریم. از طرف ما حکم به تحریم امتعه صادر نشد. شاید خود ملت (بر اثر) تعدیات اجانب به این قبیل امور تشبث جسته تا هرچه زودتر عساکر اجنبی خارج شوند. این مدافعه اقتصادی هم

ص: 407

مرتفع خواهد شد. بتوسط حکومت بوشهر تلگراف به تمام بلاد کردیم.

فی 22 صفر آیه الله زاده خراسانی

بعد از چندی تلگراف بسیار مفصلی از وثوق الدوله برای میرزا مهدی رسید که طی آن گفته شده بود:

قشون روس از بعضی نقاط شروع بحرکت کرده و از نقاط دیگر هم به تدریج حرکت خواهند کرد. همین قدر که دولت برفع بعضی اختلافات داخلی موفق شده، قوای خود را برای اقامه عدل و اعاده نظم حاضر کند به کلی خاک ایران از قشون خارجه تخلیه خواهد شد ...

و ضمن تشکر از علما از آنان خواسته بود:

... در این موقع که امورات رو به اصلاح است دیگر توقف آن ذوات مقدسه را در کاظمین... مقتضی ندانسته و استدعا می کند که بمرکز سابقه معاودت و توجهات مبارکه را بعموم مسلمین شامل بفرمایند "

پس از وصول تلگراف مذکور علما تصمیم به مراجعت گرفتند و مراتب را آقا میرزا مهدی طی تلگرافی به وثوق الدوله اطلاع داد و متعاقب تلگراف او نایب السلطنه ایران طی تلگرافی که بعنوان وی مخابره کرد از مراجعت علما تشکر نمود.

پس از مراجعت علما به نجف میرزا مهدی همچنان مورد توجه علما و بزرگان عراق و ایران بود و محبوبیت زیادی میان کلیه طبقات داشت و در خانه او همیشه به روی ارباب حوائج باز بود، و تا آن جا که می توانست در انجام نیاز مندی های مردم می کوشید

بسیار رئوف و با سخاوت و بلند نظر بود. داستان های زیادی از گذشت جوانمردی او نقل کرده اند. بیاد دارم مادر بزرگم برایم نقل کرد یک روز که هوا سرد بود و قبای نوی برای آقا میرزا مهدی دوخته بودیم و او آن را پوشیده و بحرم مشرف شد هنگام بازگشت بمنزل، تقریباً او را برهنه یافتیم. وقتی علت را از او جوینا شدیم گفت موقعی که می خواستم وارد خانه شوم سائلی دم در ایستاده بود که در

ص: 408

آن سرما لباس درستی بر تن نداشت و من عبا و قبایم را در آوردم و تن او کردم . و این آخرین باری نبود که چنین می کرد .

باید گفت که در صحنه سیاست عراق میرزا مهدی نقشی فعال و سازنده داشت و هر وقت منافع ملت ایران و یا امت اسلامی بر اثر مطامع و یا تجاوزات بیگانگان به مخاطره می افتاد همدوش سایر روحانیون قیام و مجاهده و برای دفع آن خطر اقدام می کرد. کما این که وقتی انگلیس ها در جریان جنگ بین الملل اول به عراق حمله کردند و مردم عراق به رهبری علما در برابر آنان ایستادگی کرده و در چندین جبهه با آنان جنگیدند میرزا مهدی که منطقه خوزستان را در خطر می دید همراه سه تن دیگر از روحانیون ، به " شیخ خزعل " ، که حاکم منطقه نفت خیز خوزستان بود ، نامه ای نوشتند و از او خواستند که برای مقابله با کفار قیام کند

مؤلف کتاب نگاهی به تاریخ انقلاب اسلامی 1920 عراق و نقش علماء مجاهدین " ضمن اشاره به جبهه های جنگ در مورد جبهه خوزستان می نویسد:

در جبهه اخیر علمای عراق از شیخ خزعل خواستند که در نبرد شرکت کند. این منطقه بلحاظ چاه های نفت برای انگلیس اهمیت فوق العاده داشت. متن نامه ای که از طرف سه نفر از علمای بزرگ: آیه الله شیخ فتح الله اصفهانی ، آیه الله سید مصطفی کاشانی و آیه الله میرزا مهدی خراسانی و سید علی تبریزی به شیخ خزعل ارسال شده است چنین می باشد.

" به اسم دین محمد ، بر تو واجب است که همصدا با سایر مسلمین برای مقابله با کفار ، و دفاع از بصره ، به مال و جان و هر آن چه در اختیار توست ، در قیام و نهضت ، شرکت کرده و این یک حکم و دستور دینی است و اختلافی بین ایران و عثمانی وجود ندارد. با بذل مال و بذل جان، جهاد کنید. خداوند به حول و قوت خود شما را نصرت می دهد این حکم را به جمیع مسلمین ابلاغ کنید و ما را سریعا از اقدامات خود مطلع گردانید"

باری میرزا مهدی نه تنها میان جامعه روحانیون و توده مردم مورد

احترام و علاقه بود، بلکه در محافل سیاسی عراق نیز نفوذ کلمه داشت و مورد شور رجال وقت عراق واقع می شد.

ملک فیصل اول پادشاه عراق، بطور خصوصی با او مکاتبه داشت. هم اکنون دو نامه بخط ملک در اختیار نگارنده است.

میرزا مهدی در سال 1342 هجری که علمای عراق به ایران تبعید شدند و او همراه آنان تا قم آمده بود قبل از مراجعت علما بعراق، از قم به بغداد رفت و با ملک فیصل ملاقات کرد و ترتیب مراجعت علما را داد.

میرزا مهدی به ایران و مسائل ایران دلبستگی تام داشت و مایل بود که مملکت کهنسال خود را پیوسته سر فراز و نیرومند ببیند آخرین باری که بایران سفر کرد در سال 1364 هجری قمری (1324 شمسی) بود و منظور از آمدنش بایران، رفتن به مشهد برای زیارت بود.

وقتی به تهران رسید مورد استقبال عموم طبقات واقع گردید. قبل از حرکت به مشهد در تهران سخت بیمار شد.

یک شب که فرزندان او در تهران جمع، و نگران حالش بودند تقال به حافظ می کنند به نیت این که به بیند آیا ایشان بهبودی حاصل می نمایند و موفق به زیارت امام رضا علیه السلام می شوند یا نه؟ پاسخ حافظ چنین بود:

دست از طلب ندارم تا کام من برآید *** یا تن رسد به جانان یا جان زتن برآید

بنمای رخ که خلقی واله شوند و حیران *** بگشای لب که فریاد از مرد و زن برآید

بگشای تربتم را بعد از وفات و بنگر *** کز آتش درونم دود از کفن برآید

جان بر لب است و حسرت در دل که از لبانش *** نگرفته هیچ کامی جان از بدن برآید

از حسرت دهانش آمد به تنگ جانم *** خود کام تنگدستان کی زان دهان برآید

هردم چوبی وفایان نتوان گرفت یاری *** مائیم و آستانش تا جان زتن برآید

گویند ذکر خیرش در خیل عشقبازان *** هر جا که نام حافظ در انجمن برآید

فردای آن شب (جمعه سوم جمادی الثانی 1364 هجری، مطابق 28

اردیبهشت 1324 شمسی) هنوز خورشید ندمیده بود که میرزا مهدی ودیعت جان شیرین را به جان آفرین تسلیم کرد. به مناسبت در گذشت او مجالس ترحیم زیادی در ایران و عراق بر پا گردید. در تهران، مردم بازار را تعطیل و از جنازه او تجلیل بسیار کردند و سپس جسد او را به مشهد بردند و در "دار السعاده" در جوار حرم امام رضا علیه السلام به خاک سپردند.

مردم خراسان مرثیه هایی چند در سوگ او سرودند که از آن جمله است قسمتی از مرثیه ای که مرحوم نظام الدین شهیدی سروده:

" آیه الله زاده اعظم *** فخر ما مهدی خراسانی

بست بارسفر به جانب طوس *** جنب قبر علی عمرانی

چون ندادش اجل بدو مهلت *** رفت در ری ز عالم فانی

مشهد قدس آستان رضا *** دفن گردید بوذر ثانی

سیصد و شصت و چار بعد هزار *** هست تاریخ رحلتش دانی .

مرحوم طاهر شهیدی هم مرثیه ای سروده که متضمن سال وفات میرزا مهدی است بدین قرار

سال وفات او را بارمز با تو گویم *** رمز از میانه بردار مهدی نمود غیبت "

مرحوم شایق نیشابوری نیز مرثیه بلندی سروده که با آوردن آن در این جا سخن را در باره مرحوم میرزا مهدی پایان می رسانیم. این است آن مرثیه:

" با دیده حسرت بنگر ای دل غافل *** بر مرقد پاکان که، بود هر طرف این جا

برجسته خط صفحه این لوح چو خوانی *** دانی که بود هر نظری را هدف این جا

این مدفن هادی امم، مرقد مهدی است *** در مهدامان خفته به اعلا غرف این جا

آزاده خوبان بد و او، زاده کاظم *** زان آیت عظمی است گرامی خلف این جا

از کوی علی سوی علی کرد عزیمت *** پیمود به مشهد، ره دور از نجف این جا

بهترنه زجان پیشکشی در خورشه داشت *** آمد به سوی بارگهش جان به کف این جا

گنج عمل و علم، چو در خاک نهان شد *** سوزند ز حسرت همه دست اسف این جا

بر تربت پاکش چورسی ، از ره اخلاص *** از فاتحه آور، بروانش، تحف این جا

خورشیدی آن سال که این ماه زمان را *** خورشید صفت کرد زمین منخسف این جا

از الف یک ، از ماه سه ، از عشر دو باشد *** زاحاد بود ، چار که شد منکسف این جا

سال قمری با عدد ابجدی آور *** شایق چونهان شد ، همه بحر شرف این جا

با والف افزود براین بیت ، چنین گفت *** در نجفی هست نهان در صدف این جا

(2) - مرحوم آیه الله آقا میرزا محمد (معروف به آقازاده نجفی)

در نیمه شعبان سال 1294 هجری در نجف بدنیا آمد. در کمال جد و سطح را خواند و در مکتب پدر نامدار خود تلمذ کرد و از او به سعادت دریافت اجازه اجتهاد نایل گردید. در سال 1325 هجری به امر پدر به خراسان آمد و در مشهد اقامت گزید و در آن جا به مبارزه علیه مستبدین پرداخت و در استقرار رژیم مشروطیت کوشید و هنگامی که دولتیان می خواستند از بیگانگان باز پول قرض کنند و دست و پای ملت را بیش از پیش ببندند صدای اعتراض او از خراسان بلند شد روزنامه حبل المتین در شماره 36 سال 1328 هجری متن تلگراف او را بدین شرح ثبت کرده است:

تلگراف آیه الله زاده خراسانی از مشهد به طهران

مجلس شورای ملی شید الله ارکانه

هیئت وزراء عظام دامت شوکته

تمام این خون ریزیها و از جان گذاشتن ها برای حفظ بیضه ی اسلام و وطن عزیز بود. لهذا امروز بر تمام مسلمین و ایرانیان واجب است که برای یک وجب خاک عزیز خون آلود ایران از جان و مال بگذرند و نگذارند بیش از این دست پلیتیک اجانب در این مملکت دراز و دامان ناموس وطن زیاده بر این آلوده گردد.

امروز روزی است که خون شهدای راه وطن را ، که استقلال ایران است ، مسلمانان حفظ کنند. از قرار مسموع برای مصارف فوری دولت امروز پنج کرور تومان

ص: 412

اجازه اجتهاد مرحوم آقا زاده که مرحوم آخوند در محرم الحرام 1325 هجری قمری بخط خود مرقوم داشته است.

ص: 413

وجه لازم. شده معلوم نیست چرا اولیای دولت فقط راه بدست آوردن این وجه ناقابل را قرض کردن از خارجه با آن شرایط جانگداز که یک مرتبه قلم به هستی ایران می کشد دانسته اند.

وزرای ممالک خارجه برای مصارف فوق العاده مملکت خود آن وجه را با ترتیبات صحیحه از داخله خود جمع آوری کرده ملت هم با کمال میل می دهد شده که اولیای دولت این موقع را مغتنم نشمرده و تا حال فکری برای جمع آوری اعانه از داخله نکرده اند؟

آیا در میان سی کرور ایرانی نمی توان با تدابیر عملیه و این حسن توجه امروزه روسای روحانی و رغبت خود ملت پنج کرور در یافت که هر یک رویه مرفته پنج تومان داده که بیست و پنج کرور برای رفع احتیاجات دولت فراهم گردد؟ و به این ننگ زیر بار قرض خارجه نرویم. و این نوع استقراض از خارجه به مراتب معایش بیشتر از قرض سابق است که پشت استقلال ایران را شکسته و ما را به این روز سیاه افکنده. الخ

باری آقا زاده چه در زمان حیات پدر و چه پس از مرگ او همچنان در خراسان ماند و به رتق و فتق امور آن خطه و تدریس فقه و اصول پرداخت. مجلس درسش که در مسجد گوهر شاد منعقد می شد هر روز عده زیادی حاضر می شدند و استفاده ها می بردند.

ماء ثور خامه اش کتاب القضاء و "الشهادات" و "مبحث" "الفاظ" است که همه تقریرات درس پدر نامدارش می باشد. بر کتاب کفایة الاصول پدر خود نیز حاشیه ای نوشته و گفته اند که علاقه وی به کتاب کفایه به اندازه ای بود که می گفت اگر مطلبی از مطالب و معضلات آن فراموشم شود به حرم می روم و در آن جا درباره آن مطلب می اندیشم و دعا می کنم تا آن مشکل برایم حل شود.

مقام علمی و نفوذ سیاسی آقا زاده باعث شد که عملاً اداره خطه ی خراسان بدست او بیفتد. منزلش محل حل و عقد مسائل و آمد و شد بزرگان و پناهگاه

کسانی بود که جان خود را در خطر می دیدند و چون او را مردی آزاده و روشنفکر می دانستند ، به منزل او پناه می بردند (1)

شهرت و قدرت آقازاده در مشهد بحدی بود که دولتیان امنیت خراسان را از او می خواستند

اما از آن جا که رضا شاه تحمل هیچ مرکز قدرتی را در ایران نداشت ، در وقایع مسجد گوهر شاد که بر اثر اجباری شدن کلاه پهلوی و غیره بوجود آمده بود و در حقیقت، اولین قیام دلیرانه مردم علیه قدرت رضاشاهی بود، آقازاده و نایب التولیه خراسان و عده دیگری دستگیر شدند. دولتیان جمع زیادی را در حرم و صحن کشتند . تنی چند مانند مرحوم اسدی نایب التولیه مشهد را تیر باران کردند. عده ای را هم در زندان تحت شکنجه قرار دادند. دوستان نزدیک آقا زاده را ، از قبیل میرزا یحیی خان ناظر ، که از بزرگان خراسان بودند در محبس شلاق زدند و برای آن ها پرونده سازی کردند و سپس به حبس انداختند

رضا شاه با وجود قدرت زیادی که داشت جرات نکرد به آقازاده آسیبی برساند. اما او را از مشهد به تهران تبعید کرد و در تهران او را تحت الحفظ نگاه داشت تا آن که آن مرد دانشمند، در سیزدهم ذیقعده سال 1356 هجری درگذشت

ص: 416

1- شاعر شوخ طبع ایران ایرج میرزا که روحانی نمایان و مدتی خشکه مقدسان قشری ، بعلت شعر طنز آمیزی که سروده بود قصد قتلش را داشتند در منزل آقازاده در مشهد تحصن اختیار کرد و آقازاده مانع از این شد که او را بکشند از این روست که می بینیم ایرج میرزا در یکی از اشعار خود وقتی از روحانی نماها ملایان دروغین می خواهد صحبت کند در یک بیت کوتاه سخت به آنان کوتاه سخت به آنان می تازد و از آنان تنقید می کند ولی وقتی راجع به آقا زاده صحبت می دارد بعنوان مردی آزاده از او تمجید کرده و می گوید : فقط یک وقت یک آزاده .بینی * یکی چون آیه الله زاده بینی "

و در حرم حضرت عبدالعظیم، در مقبره ناصرالدین شاه، به خاک سپرده شد.

(3) - مرحوم آیه الله حاج میرزا احمد کفائی خراسانی

(پدر مادرم) (1)

در سال هزار و سیصد هجری قمری (1300) در نجف متولد شد. مکاسب را نزد مرحوم آیه الله سید ابوالحسن اصفهانی، و رسائل و کفایه را نزد برادر خود میرزا محمد مرحوم آقازاده فراگرفت و از سال 1319 قمری در مجلس درس پدر نامدار خود حاضر و از خرمن دانش او استفاده برد تا به مرحله اجتهاد رسید.

در زمان حیات پدر به ایران آمد و در هنگام در گذشت پدر در مشهد بود و سپس به عراق بازگشت و در موقع انقلاب عراق علیه انگلیسیان قیام کرد و مبارزات سرسختانه و شدیدی با آنان نمود و در همه جا افراد و اعراب را جمع و تشویق و تحریض کرد تا با انگلیس ها بجنگند و در حقیقت او در صف علماء مجاهد قرار داشت و جزو مشاورین نزدیک آیه الله میرزا محمد تقی شیرازی برای بیرون راندن انگلیسی ها از عراق بود (2) و همراه شیوخ عرب در میدان نبرد علیه انگلیسی ها شرکت جست

ص: 417

1- بطوری که در پاورقی صفحه 80 این کتاب نوشتیم. مرحوم حاج میرزا احمد، دختر شیخ العراقرین موسوم به حمیده خانم را در عراق به حباله نکاح خود درآورد. از آن ازدواج دارای یک پسر و سه دختر گردید. مادرم بدری کفایی دختر ارشد آن مرحوم است که در شعبان 1329 قمری در کربلا- بدنیا آمد هفتم ربیع الاول 1341 قمری در حالی که دوازده ساله بود با پسر عموی خود محمد رضای کفایی ازدواج کرد. از آن، ازدواج، که در نجف صورت گرفت، دارای یازده فرزند شد. چهار فرزند او در کودکی مردند ولی سه دختر و چهار پسرش باقی ماندند. من ارشد پسران او هستم و او بانویی است پر احساس با منشی بلند.

2- بعد از این که مرجعیت و ریاست تام شیعیان به امام آیه الله شیرازی تعلق گرفت الله شیرازی تعلق گرفت، مجلسی از علمای بزرگ که دست اندر کار نهضت بودند برای مشورت انتخاب کرد که این عده در حقیقت دست راست و زبان گویا و کمک او در مشکلات و مصائب بودند و این ها عبارت بودند از: آیه الله شیخ مهدی خالصی، آیه الله سید ابوالقاسم کاشانی، آیه الله سید محمد علی، شهرستانی، آیه الله میرزا احمد خراسانی، و شیخ محمد رضا شیرازی منقول از کتاب "نگاهی به تاریخ انقلاب اسلامی 1920" عراق

دامنه فعالیت و پیکار او علیه انگلیسی ها ، بقدری گسترده و مؤثر و قاطع بود که سر پرسی "کاکس حاکم کل انگلیس در عراق، هنگام پیشنهاد صلح، یکی از شرایط ترک مخاصمه را این دانست که در ظرف 24 ساعت ، هفده نفر از رهبران انقلاب را، که حاج میرزا احمد نیز جزو آنان بود ، به قوای انگلیس تحویل بدهند .

مؤلف کتاب نگاهی به تاریخ انقلاب اسلامی 1920 عراق و نقش علماء مجاهدین در صفحه 97 کتاب خود می نویسد:

.....در بغداد سر پرسی سر پرسی "کاکس حاکم کل انگلیس پیشنهاد صلح با شروط زیر به آنان کرد :

اول - تسلیم هفده نفر از رهبران انقلاب در ظرف 24 ساعت به دلیل این که این عده عامل اصلی انقلاب و شورش بوده و دلایل کافی علیه آن ها وجود دارد که این عده عبارت بودند از:

محسن ابو طیبخ - مرزوق العواد - سید ابوالقاسم کاشانی (آیه الله) سید محمد کشمیری سید حسین قزوینی (آیه الله) - میرزا احمد خراسانی (آیه الله) شیخ محمد خالصی (آیه الله) - وعده ای دیگر . . .

البته مجاهدین هرگز او را تحویل ندادند و بهمین علت بود که انگلیسیان چندین بار قصد جان او کردند و شیخ "فخری را که از شیوخ عرب و از

ص: 418

خانواده "کمونیه" و از طرفداران انگلیس ها بود تحریک به قتلش نمودند و چون در حمله ای که به جان او شد آسیبی به او نرسید انگلیسیان به قصد کشتن او یک باره منزلش ریختند (1) مادرم در این خصوص به من گفت:

در آن وقت ما بچه بودیم که یک شب که خواب بودیم دیدیم سربازان به منزل ما هجوم آوردند و در بدر دنبال پدر ما می گشتند و تمام منزل را زیر و رو کردند و چون او را نیافتند سراغ کتابخانه رفتند بدان امید که مدارک و اسنادی در آن جا بدست آورند و چون چیزی نیافتند با خنجر تشک و متکاهای منزل را پاره کردند و

ص: 419

1- یکی از نیرنگ های سیاسی انگلیسیان پیوسته این بوده که به مردان مبارزی که سر سخترانه با مطامع انگلیسیان مخالفت و دشمنی کرده اند وصله انگلیسی بودن بزنند و با این حيله شخصیت سیاسی آنان را ترور کنند. یک نیرنگ و شیوه دیگر آنان این است که نگذارند سوابق مبارزات این قبیل مردان و نقش فعال و سازنده آنان در مطبوعات و بطور کلی در جامعه و میان مردم منتشر شود. کما این که از انقلاب عراق که به رهبری علمای ایرانی در آن کشور صورت گرفته در ایران اثر مهمی انتشار نیافته است. مولف کتاب نگاهی به تاریخ انقلاب اسلامی 1920 عراق در این باره می نویسد: از انقلاب مسلحانه 1920 که اولین نبرد مسلحانه، ضد استعماری در منطقه خاور میانه است تا کنون هیچ نوشته‌های بزبان فارسی منتشر نشده است و اهمیت این انقلاب برای ملت مسلمان ایران ناشناخته باقی مانده است. آثار این انقلاب، بطوری که خواهیم دید، در محدوده مرزهای عراق باقی نمانده است. یکی از آثار این انقلاب تضعیف قدرت استعماری انگلیس در ایران و فراهم نمودن مقدمات لغو قرارداد وثوق الدوله مورخ 1919 بوده است. نقش فعال و سازنده ای که علمای اسلام در رهبری مقاومت مسلحانه در مقابل ارتش مهاجم انگلیس ایفا کردند و دستور جهاد که بر ضد قوای اشغالگر انگلیس صادر کردند به مرزهای عراق محدود نشد و شورش های جنوب ایران در مقابل نیروهای نظامی انگلیس را سبب شد که از این طریق خسارات سنگینی به قوای استعمار جنایتکار انگلیس وارد آمد و به این ترتیب شناخت این انقلاب از جهت تاریخ ایران و بخصوص سوابق نهضت ملی ایران که از شهر یور 1320 آغاز گردید حائز کمال اهمیت است و در واقع نهضت ملی ایران را باید دنباله انقلاب 1920 محسوب کرد

چون در آن ها هم چیزی نیافتند از اهل خانه استنطاق کردند و چون مطمئن شدند که پدر ما در منزل نیست از خانه بیرون رفتند و از فردا جارچی در کوچه و بازار راه افتاده بود و داد می زد هرکس سر حاج میرزا احمد را بیاورد به او جایزه طلا داده خواهد شد اما پدرم همان شب که سربازها به منزل ما ریختند از کربلا شبانه با اسب به نجف رفتند و در نجف هم نماندند

بعدها پدر بزرگم برایم نقل کردند :

اگر من در نجف می ماندم بدون شک جانم در خطر می افتاد از این روی با عده ای از شیوخ عرب که با من علیه انگلیسی ها جنگیده بودند از نجف با شتر به سمت مکه رفتیم ولی انگلیسی ها در همه جا دنبال ما بودند حتی در راه مکه یادم می آید یک بار یک هواپیمای نظامی انگلیسی که مشغول تجسس بود در آسمان از دور پیدا شد و ما همه به زیر شترها رفته خود را پنهان ساختیم. یک بار هم نزدیک بود در صحراهای سوزان حجاز از تشنگی بمیریم چون ذخیره آب ما پایان یافته بود . قضا را نزدیک غروب هوا ابر شد و باران آمد و ما هرچه ظرف داشتیم بیرون گذاشتیم تا از آب پر شود حتی شترها هم تشنه شان شده بود زیرا با زبان خود قطرات آبی را که روی بادیه های مسی بر جا مانده بود می لیسیدند

باری حاج میرزا احمد مدت یک سال در مکه درنگ کرد و در آن جا مهمان شریف مکه (پدر ملک فیصل اول) بود و پس از آن که ملک فیصل ، از مکه به عراق

ص: 420

آمد و پادشاه شد او هم از مکه به عراق باز گشت ولی باز دست از پیکار علیه انگلیسیان بر نداشت و برای بیرون راندن آنان از عراق ، در میان علمای آن جا ، فعالیت می کرد تا این که انگلیسی ها در سال 1302 شمسی همه علما را از عراق به ایران تبعید کردند و او هم جزو آنان بود و پس از آن که علما بعراق باز گشتند او در ایران ماند و در مشهد رحل اقامت افکند.

در زمان رضاشاه، که حوزه ی علمیه خراسان در هم شکسته شده بود او تنها کسی بود، که دلیرانه، برای زنده نگاه داشتن آن حوزه فعالیت می کرد. بیاد دارم برایم تعریف کردند :

در آن زمان، دولت، تمام مدارس را که طلاب علوم دینی در آن تحصیل می کردند تصرف کرده بود. مدرسه باقریه، مدرسه دخترانه شده بود. مدرسه دو در را بسته بودند و سایر مدارس را هم قشون گرفته بود و در آن مشق می کرد .

هیچ کس حق نداشت روضه بخواند و یا مجالس روضه خوانی تشکیل دهد و یا در ایام سوگواری دسته راه بیندازد. اما من ، بیرونی خود را در مدرسه سلیمانخان قرار دادم و این تنها مدرسه ای بود که من نگذاشتم به تصرف دولتیان درآید و هر روز بدانجا می رفتم و عده کمی از خواص هم می آمدند.

پس از آن که رضا شاه از میان رفت و قشون های خارجی خاک ایران را اشغال کردند روس ها به خراسان آمدند. یک روز به من خبر دادند که عده ای از افسران با مقداری قشون و تانک و توپ بی سیم را ربوده و به سمت ترکمنستان فرار کرده اند و گفته اند با ترکمن ها برای تصرف مشهد بر خواهیم گشت.

در آن وقت استاندار و فرمانداری هم در کار نبود و چون مشهد در معرض سقوط بود من فوراً" به تهران تلگراف زدم و قوای امدادی برای خراسان خواستم و آن ها هم بلا فاصله فرستادند و در زد و خوردی که بعداً " رخ داد عده ای از آن افسران کشته شدند و عده ای هم فرار کردند و بدین ترتیب نقشه درهم ریختن

خراسان نقش بر آب شد و روس ها متوجه آذربایجان گردیدند.

پس از این که در آن جا حکومتی تشکیل دادند و آذربایجان سقوط کرد

به من اطلاع دادند که قنصل روس که در آذربایجان موفق به تشکیل دادن آن حکومت شده به مشهد آمده است . در آن موقع مردم بسیار پریشان و متوحش بودند و همه بر جان و مال خود می ترسیدند و هر کس بگوشه ای خزیده بود . در چنین موقعی قنصل روس از من تقاضای وقت ملاقات کرد او را شب در منزلم پذیرفتم

قنصل آمد و ملاقات ما بطول کشید و مدتی مدید با هم صحبت کردیم وقتی بلند شد بروود دم در دو دست او را گرفتم و گفتم مردم پریشان و نگران هستند به آن ها اطمینان بدهم که در این جا اتفاقی نخواهد افتاد گفت اطمینان بدهید و مطمئن باشید در این جا خبری نخواهد شد.

اما اوضاع خبر از واقعیت دیگری می داد از این روی اقدام به تشکیل هیئت های مذهبی که در آن وقت قدغن بود کردم و هر بار برای وفات یا تولد یکی از ائمه دستور می دادم تا دسته های مذهبی در بیایند

تمام دولتیان و رجال وقت خراسان که از تشکیل هیئت های مذهبی و براه افتادن دسته ها ، متوحش ، بودند با من مخالفت می کردند ولی من از صبح تا سه به غروب دم در مدرسه سلیمانخان، ایستادم و دسته ها آمدند و از جلو من رد شدند ، و بوسیله همین اقدامات بود که توانستم خراسان را نجات بدهم.

اولین کسی که در مشهد روضه گذاشت من بودم و در آن وقت نایب التولیه خراسان ، و عده دیگری خواهش کردند که از این کار خودداری کنم ولی به حرف آن ها که، ناشی از ترسشان بود ، اعتنائی ننمودم و در مدرسه سلیمانخان روضه ای تشکیل دادم و خلق خدا هم از آن اقبال نموده و سیل جمعیت بسمت مدرسه جاری شد

باری این یکی از خدمات سیاسی و اجتماعی او بود چه با این عمل ، منطقه خراسان را در زمانی بسیار بحرانی ، از ، خطری قطعی نجات داد و با گرد آوردن

مردان با ایمان و تشکیل دویست و شصت هیئت مذهبی نگذاشت که خراسان به سرنوشت آذربایجان دچار شود و البته انجام همه این اقدامات کار آسانی نبود زیرا مخالفین چندین بار قصد قتلش را کردند ولی او هرگز مرعوب نشد.

در عرصه ی سیاست استقامت رای و شهامت بسیار داشت و دفاع از حقوق مردم محروم ، همیشه وجهه همت او بود و اگر با دولتیان مکاتبه و یا به آن ها مراجعه می کرد برای حفظ حقوق همان مردم ضعیف بود .

در سراسر عمر از راهی که انتخاب کرد هرگز منحرف نگردید و در نبرد زندگانی هیچ وقت به شمشیر حوادث پشت نکرد .

علاوه بر فعالیت های سیاسی فعالیت علمی هم داشت . بر کتاب کفایه پدر ، حاشیه نوشت و در مسجد گوهر شاد و یا در منزل خود برای جمعی از طلاب تدریس می کرد . من چندین بار در مجلس درس او شرکت کردم و خاطرات جالبی از مباحثات علمی آن مجالس دارم .

درب منزلش تا واپسین روز عمر به روی مردم خراسان باز بود . در ششم دی ماه سال 1350 شمسی برابر 7 ذی قعدة 1391 (قمری) در مشهد در گذشت و جنازه اش را با شکوه فراوان تشییع و در رواق حرم امام رضا علیه السلام به خاک سپردند .

مرحوم حاج میرزا احمد در سراسر عمر مورد توجه و احترام رجال و بزرگان ایران بود . در نامه ای که مرحوم دکتر محمد مصدق در تاریخ 1330/4/15 باو نوشته چنین می خوانیم:

"عرض می شود

از احوالپرسی و اظهار لطفی که بوسیله جناب آقای امیر تیمور وزیر کار فرموده بودید نهایت امتنان حاصل گردید .

خدمات پر ارزش مرحوم آیت الله آخوند خراسانی و آن خاندان جلیل به مشروطیت ایران همواره مورد احترام و تقدیر عموم بوده است و از این که جنابعالی نیز همواره

ص: 423

با کمال علاقه و خلوص مرجع هدایت و ارشاد و مورد استفاضه مسلمین بوده و با نیت خیر در اشاعه صلاح و تقوای اجتماعی بذل مجاهدت می فرمایید مورد تقدیس است .

توفیق و سلامت وجود محترم را از خداوند مسئلت دارم.

ایام سعادت مستدام باد

دکتر محمد مصدق "

باری مردم خراسان از مرگ او متاثر گردیدند و شعرای آن خطه مرد خیز در سوگش اشعاری بلند سرودند که ما با آوردن یک نمونه از آن مرثی به گفتار خود خاتمه می دهیم :

قسمت هایی از مرثیه بلند آقای ذبیح الله صاحب کار :

ای هم نفسان آیت رحمت ز جهان رفت *** ماتم بمیان آمد و شادی ز میان رفت

آن روح روانی که چو جان در تن ما بود *** افسوس که با قافله اشک روان رفت

آن گل که جهان بود معطر ز مشیمش *** از گلشن اسلام به همراه خزان رفت

آن طایر قدسی که جهان زیر پرش بود *** از این قفس خاک به گلزار جنان رفت

زان رفته جهانی غم و اندوه بجا ماند *** اسلام مصیبت زده در سوگ و عزا ماند

دست اجل افراخت ز کین تیشه بیداد *** نخلی کهن از گلشن اسلام بر افتاد

افسوس که شد منبر تدریس سیه پوش *** دردا که دگر ماند تهی مسند ارشاد

او زاده علم و پدر دانش و دین بود *** با دانش و دین رفت چو در دامن دین زاد

عمرش همه در خدمت مردم سپری شد *** سرمایه ی هستی بره علم و وطن داد

او دامن آزاده به تزویر نیالود *** عمری به شرف زیست زهی همت آزاد

او داد بما درس وطن خواهی و ایمان *** آن درس که دادند بما بوذر و سلمان

ای دیده ما در غم و اندوه تو جیحون *** ماتمکده از داغ تو این گنبد گردون

هم سینه ما گشت زانده تو لبریز *** هم دامن ما گشت زخون مژه گلگون

ص: 424

از تربت ما تا ندمد لاله حسرت *** از دل نرود داغ جگر سوز تو بیرون

با چاک گریبان ز دل خاک دل خاک بر آید *** هر گل که بروید پس از این در دل هامون

جا دارد اگر خون رود از دیده ی ایام *** از داغ تو ای رهبر آزاده ی اسلام

هم از تن ما رفت ز اندوه تو طاقت *** هم از دل ما رفت ز هجران تو آرام

خونم رود از دیده و دودم رود از سر *** هر گاه که از ماتم مرگ تو برم نام

پایان حیات تو شد آغاز غم ما *** ای رهبر بیدار دل نیک سر انجام

افسوس که از جور فلک آن گهر پاک *** رفت از کف ایام و نهان شد به دل خاک

هم ناله مارفت ز داغش به ثریا *** هم آه دل ما ز غمش رفت به افلاک

ای رفته که خون شد دل خلقی ز فراق *** ای مهر سپهر شرف و دانش و ادراک

ای جامه پرهیز تو از گرد خطا دور *** وی دامن تقوای تو چون دامن گل پاک

ای خاک کف پای تو در چشم تر ما *** رفتی و زانده تو شد خون جگر ما

هر گز نشود شسته بخونابه مژگان *** خاکی که فلک ریخت ز داغت بسر ما

ای مرغ بهشتی تو از این باغ چو رفتی *** بشکست ز بیداد فلک بال و پر ما

در دیده ما گشت جهان تیره تر از شب *** تا چهره معصوم تو رفت از نظر ما

آن شمع که شب تا به سحر سوخته داند *** حال دل ما را به شب بی سحر

افسوس که رفت از کف ما دامن پاکت

ای جان محبان همه شمع سر خاکت

مقدمات را در آن جا آموخت و کفایه را بعدها نزد برادر خود مرحوم حاج میرزا احمد فراگرفت و مدتی در مجلس درس خارج مرحوم نائینی و مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی و مرحوم شیخ محمد کمپانی حاضر شد و از دانش آن بزرگان بهره ها بر گرفت . محل سکونت دائمی او در نجف بود و علماء و دانشمندان آن شهر به منزل او آمد و شد داشتند مردی بود مردم دار خلیق، و متواضع و تا پایان حیات مورد احترام جامعه روحانیت. او در پنجم ربیع الاول سال 1396 هجری در نجف در گذشت و در مقبره پدر بزرگوارش به خاک سپرده شد.

(5) - شادروان حسن کفائی

در سال هزار و سیصد و بیست هجری (1320) در نجف بدنیا آمد. پس از تکمیل تحصیلات در سال 1343 هجری به ایران مسافرت کرد . سال ها نماینده مردم خراسان در مجلس شورای ملی بود . مردی متهور، مبارز و ثابت قدم بود . در سال 1333 شمسی پس از آن که سناتور شد در شب عید قربان نوزده مرداد ماه هزار و سیصد و سی و سه ناگهان بمرض سکتی رخت از سرای فانی بر بست و در شاهزاده عبدالعظیم دفن شد مرگ نا بهنگام او دوستانش را متالم ساخت . هر کس شیند بی اختیار گفت حیف " از کفائی و عجب آن که ماده تاریخ وفات آن شادروان این شد :

ز کفائی دریغ "

در پایان این فصل ، شاید ذکر این مطلب برای عده ای جالب باشد که وقتی بعد از پنجاه سال ، قبر آخوند را گشودند تا دخترش زهرا را در کنارش به خاک بسپارند جسد آخوند ، بعد از آن همه مدت، به هیچ وجه متلاشی نشده بود و صورت و محاسن او "اصلا" تکان نخورده بود

از عمویم مرحوم حاج میرزا هادی کفائی که خود او در مراسم گشودن قبر حاضر و ناظر بوده شنیدم که گفت :

عجیب تر آن که وقتی من دست آخوند را گرفتم و روی دست دخترش گذاشتم دستش مثل دست کسی که بخواب

ص: 426

رفته باشد حرکت کرد و همه حاضرین سخت متعجب شده بودند زیرا وضع کفن و صورت طوری بود که انگار دیروز آخوند را بخاک سپرده‌اند می‌خواستیم عکس بگیریم ولی عده‌ای بلحاظ پاره‌ای اعتقادات مخالفت کردند . "

به هر حال پدر و دختر پس از پنجاه سال به هم رسیدند و دست در دست هم به خواب ابدی فرو رفتند

ص: 427

فصل سی و دوم: هرگز نمی‌رد آنکه دلش زنده شد به عشق

مسئله خواب یکی از مسائل عجیب روزگار است زیرا بسیاری از اتفاقات اعم از مرگ یا تصادفات، خبرهای خوش یا ترقیات همه قبل از وقوع در عالم خواب دیده شده و بسیاری از رویدادها هم بوسیله هاتقی نامریی از قبل پیشگویی گردیده و دانش بشری با وجود پیشرفت های شگفت انگیز هنوز نتوانسته پرده از روی این راز بردارد.

پیش از فوت آخوند هم در ایران و عراق عده زیادی خواب هایی شگفت انگیز دیدند که همگی بنحوی از مرگ قریب الوقوع او خبر می دادند و در این جا ما بذكر بعضی از آن ها می پردازیم:

آقا میرزا هادی خراسانی که واعظی فاضل و مردی زاهد و پارسا بود یک هفته قبل از درگذشت آخوند در نجف خواب می بیند که در رواق مطهر حضرت علی علیه السلام جمعیتی عظیم از دانشمندان و بزرگان پای منبری نشسته اند او نزدیک می رود و می بیند آقای آخوند بالای آن منبر مشغول تدریس است و در پای منبر هم جمیع علمای متقدم و متاخر از قبیل شیخ طوسی، "علامه حلی"، "شیخ مرتضی و میرزا حبیب الله رشتی و دیگران جلوس کرده و مشغول گوش دادن به انصاری بیانات ایشان هستند

هنگامی که درس آخوند تمام شد و از منبر پایین آمد، از میان جمع

دانشمندان ، میرزا حبیب الله رشتی از جای بر خاست و به آخوند تبریک گفت و او را در آغوش گرفت.

یک هفته بعد از این خواب ، آخوند، در گذشت و جسد شریف او را در مقبره میرزا حبیب الله رشتی به خاک سپردند و بطوری که می دانیم فقط یک دیوار نازک، گور، آن دورا از هم جدا نموده است

شیخ عبدالله رشتی که از فضلالی نجف بود در شب در گذشت آخوند خواب عجیبی می بیند. او می گوید خواب " دیدم که آقای آخوند دارد با سوز و گداز هر چه تمامتر با خدای خود راز و نیاز می کند و در بین مناجات مرگ خود را به الحاح زیاد از پروردگار می خواهد و در آن بین ، ناگهان این صدا بلند شد :

قد اجبنا دعوتك " (دعوت تو را پذیرفتیم) .

من هر چه باطراف نگاه کردم کسی را ندیدم و از شدت هیجان از خواب بیدار شدم و چند ساعت بعد خبر مرگ آخوند را دریافت کردم.

یکی از عرفای ایران که به مکه مشرف شده بود و داشت از مکه به عراق باز می گشت در راه خوابی عجیب می بیند. او آن را بعدا برای مرحوم آقا ضیاء الدین عراقی این طور نقل می کند:

خواب دیدم که به نجف آمده ام. لدی الورد مشاهده نمودم جمعیت عظیمی پشت جنازه ای حرکت می نمایند. پرسیدم چه خبر است ؟ چه کسی مرده؟

گفتند آقای آخوند مرحوم شده و آن جنازه اوست که مردم به من دارند تشییع می کنند

من با زحمت زیاد از میان انبوه مردم عبور کردم خود را به جنازه رساندم و ناگهان مشاهده کردم که آقای آخوند در پیشاپیش آن، در حرکت است. جلورفتم و سلام کردم و پرسیدم مگر شما نمرده اید؟

ایشان با مهربانی سلام مرا جواب دادند ، سپس دستم را گرفته، تبسم کنان گفتند:

هرگز نمی‌رد آن که دلش زنده شد به عشق

ثبت است بر جریده عالم دوام ما

من از شدت هیجان بیدار شدم و تاریخ آن شب را یادداشت کردم بعد که آن خبر شوم به من رسید غرق حیرت شدم زیرا دریافتم که ایشان در سحرگاه همان شبی مرده بودند که من آن خواب را در راه مکه دیده بودم.

باری ما در این جا به پایان این فصل که پایان دفتر حیات اوست می‌رسیم پایانی کوتاه که خود آغازی بلند است .

بیگمان زرین نام او از صفحه بزرگان روزگار محو نخواهد گردید زیرا پیوسته دلش به عشق زنده بود و قلبش از مهر محرومان آکنده نداد.

از آغاز در راه خدا گام نهاد و تا پایان محبت خلق او را از دست نداد.

جلوه‌های دلفریب دنیا به سینه عارفش راه نیافت و در نبرد با ستمکاران هیچ‌گاه خود را نباخت .

جامه غم مردم ایران پوشید عاقبت شربت شهادت نوشید .

مرگش ، مرگی در نور بود

یادش گرمی باد.

تا زمان‌های دور

تا بی‌کرانه‌ها .

ص: 430

1 - سير العوالم فى احوال شيخنا الكاظم آية الله سيدهبه الدين شهرستاني

2 - المصلح المجاهد الشيخ محمد كاظم الخراسانى عبد الرحيم محمد على

3- حيوة الاسلام فى احوال آية الله الملك العلام سيد حسن نجفى قوچانى

4 - الذريعه الى تصانيف الشيعة شيخ آقا بزرگ تهرانى

5 - احسن الوديعه الى تصانيف الشيعة شيخ آقا بزرگ تهرانى

6 - اعيان الشيعة سيد محمد حسن امين العاملى

7- ماضى النجف و حاضرها جعفر بن الشيخ باقر آل محبويه

8- مشهد الامام أو مدينه النجف محمد على جعفر تميمى

9 - مطلع الشمس اعتماد السلطنة

10 - معجم البلدان شهاب الدين ابوعبدالله ياقوت

11 - بستان السياحه حاج ميرزا زين العابدين شيروانى

12 - ريحانة الادب محمد على تبريزى خيابانى

13 - شعراء الغرى على خاقانى

14 - تقريرات اصول محمود شهابى

15 - تاريخ هجده ساله آذربايجان كسروى تبريزى

16 - تاريخ مشروطيت ايران كسروى تبريزى

17 - تاريخ بيدارى ايرانيان ناظم الاسلام كرماني

18 - هجوم روس به ايران زمين نظام الدين زاده

19 - علماء معاصرين حاج ملاعلى واعظ خيابانى

- 20 - تاریخ نامه هرات سیف الدین محمد یعقوب الهروی
- 21 - تاریخ فلاسفه اسلام مرتضی مدرس
- 22 - تاریخ روابط ایران و عراق مرتضی مدرس
- 23 - مآثر و آثار اعتماد السلطنه
- 24 - شرح زندگانی اسرار ولی الله سبزواری
- 25 - فردوس التواریخ نوروز علی بسطامی
- 26 - ناسخ التواریخ میرزا محمد تقی لسان الملک (سپهر)
- 27 - سیاحت شرق آقا نجفی قوچانی
- 28 - تاریخ ادبی ایران پروفیسور ادوارد براون
- 29 - ذخیره العباد فی یوم آخوند ملا محمد کاظم خراسانی
- 30 - آثار الحجّه المعاد محمد رازی
- 31 - زندگانی و شخصیت شیخ انصاری مرتضی الانصاری
- 32 - مخابرات تلگرافی محمد علی شاه در دانشکده حقوق موجود است
- 33 - تلگراف حضرتین خراسانی و مازندران در دانشکده حقوق موجود است
- 34 - دوره سالانه روزنامه جبل المتین در مجلس شورای ملی موجود است
- 35 - رهبران مشروطیت ابراهیم صفائی
- 36 - فکر موکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت فریدون آدمیت
- 37 - ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران فریدون آدمیت
- 38 - ایرانشهر نشریه کمیسیون ملی یونسکو در ایران
- 39 - تاریخ روابط ایران و انگلیس محمود محمود
- 40 - حقوق بگیران انگلیس در ایران اسماعیل رائین

41 - كلمات قصار محمد صلى على عليه و آله انتشارات اقبال

42 - نهج البلاغه (سخنان على عليه السلام) ترجمه جواد فاضل

ص: 432

43 - نگاهی به تاریخ انقلاب اسلامی عراق و نقش علماء مجاهدین اسلام دکتر محمد صادق تهرانی

44 - گنجینه دانشمندان حاج شیخ محمد شریف رازی

45 - خاطرات من حسن اعظام قدسی

46 - خاطرات فرید میرزا محمد علیخان فریدالملک همدانی

47 - قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت مهندس کریم طاهرزاده بهزاد

48 - کارنامه بزرگان ایران نشریه اداره کل انتشارات را دیو

49 - تاریخ بیداری ایران حبیب الله مختاری

50 - تاریخ ایران عبدالله رازی (همدانی)

51 - تاریخ ایران سرپرسی سایکس (ترجمه فخر داعی گیلانی)

52 - حیات یحیی یحیی دولت آبادی

53 - اسناد محرمانه وزارت خارجه انگلیس در کتابخانه وزارت امور خارجه موجود است

54 - دوره خاطرات وحید سیف الله وحید نیا

55 - عصر بی خبری ابراهیم تیموری

56 - تاریخ انقلاب مشروطیت ایران دکتر مهدی ملک زاده

57 - کتاب آبی ترجمه تمدن الملک

58 - تاریخ بیست ساله ایران حسین مکی

59 - شرح حال رجال ایران مهدی بامداد

1- "Ré volution de la Perse Victor Bé rard"

2- "The Persian Revolution Edward G. Browne"

Modern Iran Peter Avery"-3

The Strangling of Persia W. Morgen Shuster"-4

(Iran Past and Present Donald N. Wilbert (Princeton University"-5

ص: 434

فصل اول - شهر فرشتگان

سابقه ی تاریخی شهر مشهد و وضع این شهر در صد و پنجاه سال پیش - تولد آخوند ملا محمد کاظم خراسانی در این شهر

فصل دوم - خانواده او

سابقه تاریخی شهر هرات - گفته های مرد کهنسال درباره پدر آخوند سخنی که او را دگرگون ساخت

فصل سوم

فتنه سالار در مشهد - طفولیت آخوند - عتاب پدر

فصل چهارم - اشک های فراق

پایان تحصیلات آخوند در مشهد و عزیمت او به سبزوار

فصل پنجم - مردی که صاحب اسرار بود

زندگی حاجی ملاهادی سبزواری - تلمذ آخوند نزد او - پیشگویی صاحب اسرار

فصل ششم - توقف در تهران

تلمذ نزد ملا حسین خوشی و تحصیل حکمت فلسفه نزد میرزا ابوالحسن جلوه - عزیمت به عراق

فصل هفتم - اقامت در نجف

سابقه تاریخی شهر نجف - وضع شهر در اوائل قرن چهارده هجری

فصل هشتم - مرگ فرزند

فصل نهم - درگذشت همسر

ص: 435

تهیدستی آخوند در زمان تحصیل در نجف - استقامت و علاقه او بقرا گرفتن علوم اسلامی

فصل یازدهم - استادان آخوند

1 - شیخ مرتضی انصاری زندگی (شیخ و داستان های مربوط به ورع او آخوند شاگرد دانشدوست و تنگدست شیخ - شیخ پیراهن خود را به آخوند می دهد - ماجرای مباحثه آخوند با شیخ مرتضی انصاری و علت اشتهاش به این نام به نقل آیه الله شهرستانی) 2 - حاج سید علی شوشتری 3- شیخ راضی 4 - سید مهدی قزوینی 5 - میرزا محمد حسن شیرازی (مردی که تنباکورا تحریم کرد - تلمذ آخوند در نزد میرزا و مباحثه با او در مجلس درس - بزرگواری های میرزای شیرازی و علاقه عمیق استاد و شاگرد بیکدیگر)

فصل دوازدهم - همدرس های آخوند

حاج آقا رضا همدانی - زندگی و تالیفات او - تحصیل و مباحثه با آخوند در پای یک چراغ نفتی در حجره ای محقر

فصل سیزدهم - معاصرین آخوند

شیخ زین العابدین مازندرانی (زندگی و تالیفات و ذکر داستان هائی از سخاوت او) 2 - حاج مبرزا حبیب الله رشتی زندگی (و تالیفات و داستان های مربوط به سلامت نفس و سادگی و وارستگی او) 3- شیخ هادی تهرانی (زندگی و تالیفات و ذکر خلق و خوی تند او و داستان تکفیر او از طرف میرزا حبیب الله رشتی) 4 - ملا محمد شریانی 5 - شیخ محمد حسن مامقانی 6 - حاجی میرزا حسین میرزا خلیل (روحانی آزادی خواه) 7 شیخ عبدالله مازندرانی (روحانی آزادی خواه) 8 سید کاظم یزدی

فصل چهاردهم - مقام علمی و مجلس درس آخوند

نظر میرزای شیرازی درباره آخوند - مجالس درس آخوند ، خصوصی و عمومی خدمت آخوند به علم اصول - رجحان درس آخوند بر معاصرینش - نوشته مورخین درباره عظمت مجلس درس آخوند و نحوه تدریس و تقریر و تربیت شاگردان - اظهارات مرحوم آیه الله شهرستانی درباره سرعت انتقال و قوت فکر و مقام علمی آخوند - مزیت های تلمذ در مکتب آخوند - مطایبات شاگردان آخوند با استاد خود - نحوه اداره مجلس درس - اتفاق نظر مورخین در باره مشکل بودن ان قلت آوردن در مجلس درس آخوند و لزوم داشتن مایه علمی بسیار برای مباحثه و محاجه با او آمدن شیخ الاسلام اسلامبول از ترکیه به نجف و حضور او در مجلس درس آخوند - مطرح ساختن آخوند نظر ابو حنیفه را مبنی بر این که نهی در احکام دلیل صحت است نه فساد آخوند نظر ابو حنیفه را در حضور شیخ الاسلام ممالک عثمانی رد می کند - مرعوب شدن شیخ الاسلام از ابهت مجلس درس آخوند آخوند بزرگ ترین مدرس علم اصول فقه در عالم اسلام - قرن چهارده هجری قرن آخوند (از لحاظ اهمیت تالیف کتاب کفایه الاصول و شاخصیت علمی آخوند در آن قرن)

فصل پانزدهم - شاگردان آخوند

اختلاف مورخین راجع به تعداد شاگردان آخوند - هر بار بین هزار تا سه هزار نفر در پای منبر او می نشستند - خدمت آخوند به جامعه روحانیت از راه تربیت هزاران مجتهد مسلم - نوشته استاد محمود شهابی در این خصوص - ذکر نام متجاوز از سیصد نفر از

فصل شانزدهم -- آخوند و نهضت مشروطیت

اعلام حکم خدا به ملت ایران درباره لزوم دفع محمد علی شاه سفاک جبار اهمیت نهضت مشروطیت علل بروز انقلاب مشروطیت - فساد لیاقتی شاه و درباریان - سلطنت ناصر الدین شاه و خود خواهی های او - محرومیت و عدم رضایت توده ها از رژیم حاکم - ستمگری عین الدوله و نوع حکومت او - آغاز انقلاب شرکت و پشتیبانی علماء از نهضت مشروطیت - علت تحصن مردم در سفارت انگلیس - نجف اشرف مهد مراجع بزرگ تقلید و مرکز ثقل جنبش مشروطیت و محل صدور احکام و فرامین مذهبی در این خصوص - نقش علمای نجف در نهضت مشروطیت - علت دخالت علمای نجف در نهضت مشروطیت - مشروطه مشروعه و رد آن از طرف مراجع تقلید نجف انگیزه علمای نجف در دفاع از مشروطیت برقراری عدل و حکومت قانون منطبق با موازین اسلامی در مملکت و ترفیه حال ملت و سرکوبی شاه ستمگر و سرنگونی دولت غارتگر او و مبارزه با ظلم - دستور آخوند درباره لزوم رعایت مساوات در مملکت و تقبیح انحصار و یاریاست طلبی برای دسته معینی سلطنت مظفر الدین شاه و صدور فرمان مشروطیت و نحوه امضای آن فرمان به روایت سفیر انگلیس در تهران - ذکر خلق و خوی محمد علی شاه و سلطنت او - تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ بین روس و انگلیس - اقدامات محمد علی شاه برای بد نام کردن نهضت مشروطیت - زدن اردو و اجتماع قوا در باغ شاه - به توپ بستن مجلس از طرف محمد علی شاه - دستگیری بهبهانی و طباطبائی و نحوه قتل ملک المتکلمین و میرزا جهانگیر خان صور اسرافیل

تظلم ملت ایران به آخوند اقدام نافرجام محمد علی شاه برای کور کردن آخوند و قتل و یا تطمیع او - وضع دشوار مشروطه خواهان در نجف - فشار دولت عثمانی به آخوند - تلگراف تهدید آمیز آخوند به سلطان عبد الحمید امپراطور عثمانی - متن اندرز نامه یدهگانه ی آخوند به محمد علی شاه و دستور موکد او برای پرهیز از بیگانگان سرپیچی محمد علی شاه از دستورات آخوند عزیمت آخوند از نجف به قصد خلع محمد علی شاه و نوشته مورخین در این سقوط محمد علی شاه و پناه بردن او بسفارت روسیه - خلع و اخراج او از ایران - تلاش شاه مخلوع برای مراجعت بایران و آمدن مجدد وی با تعویض قیافه و اسم - ایجاد بلوا و شروع جنگ داخلی تعیین جایزه قانونی از طرف مجلس شورای ملی برای کشنده محمد علی شاه - شکست محمد علی شاه و فرار مجدد او از ایران.

فصل هفدهم - کوشش برای استقرار مشروطیت

شور و شعف آخوند از افتتاح مجلس شورای ملی - تلگراف تبریک او به مجلس و توصیه های او به نمایندگان مجلس در باره تصویب و اجرای قوانین اسلامی که از آن به عنوان ناموس اکبر " یاد می کند . پند علمای نجف به محمد علی شاه - اظهارات نمایندگان مجلس در باره مجاهدات آخوند و حاجی میرزا حسین میرزا خلیل و شیخ عبد الله مازندرانی بمنظور استقرار مشروطیت و انعقاد مجلس - صدور حکم شرعی از طرف آخوند برای داشتن ارتشی قوی و مجهز طبق مقتضیات زمان و مشروعیت تاسیس مدارس و بانک ملی - تجلیل مجلس دوم از زحمات آخوند و تقدیم لوحه سپاس به او - انعکاس مجاهدات آخوند در کتب مورخین ایرانی و مستشرقین انگلیسی و فرانسوی - کوشش شیخ فضل الله نوری برای منصرف ساختن آخوند

از تقویت مجلس شورای ملی و مخالفت او با اساس مشروطیت وصول تلگرافات زیاد از ایران برای آخوند و سایر مراجع تقلید نجف شکایت از ضدیت ها و کار شکنی های شیخ فضل الله نوری با مجلس نظر مساعد آخوند نسبت به شیخ فضل الله نوری و توصیه او به نمایندگان مجلس برای براه آوردن شیخ - شرح حال شیخ فضل الله و ماجرای بدار آویختن او - شجاعت و متانت شیخ در برابر چوبه دار - فتوای مراجع تقلید نجف درباره وجوب انعقاد مجلس شورای ملی - تلگرافات آخوند برای پشتیبانی از مجلس - رد نوشته مغرضانه فریدون آدمیت درباره دخالت مقام روحانیت در خصوص اخراج تقی زاده از مجلس - تلگراف محمد علی شاه به علمای نجف و پاسخ تند آنان تند آنان به شاه - تعرض آخوند و سایر علمای نجف نسبت به اقدامات محمد علی شاه - دفاع شیخ فضل الله نوری از محمد علی شاه نامه او به آخوند - تحریکات سید ت سید کاظم یزدی و مخالفت او با مشروطه خواهان - تلگراف آخوند به سفراء ممالک خارجی و به تمام دول عالم درباره مظلومیت ملت ایران و ستمگری شاه - تلگراف آخوند به ملت ایران پس از خلع محمد علی شاه و دعوت آنان به آرامش و پرداختن مالیات - دستورات آخوند به نایب السلطنه ایران برای رهائی محبوسین سیاسی و تقویت ارتش و صرفه جویی و آیین مملکت داری و اطاعت نایب السلطنه و پاسخ او.

فصل هجدهم آخوند و تجاوزات بیگانگان

دخالت های ناروای روس و انگلیس در ایران - تلگراف آخوند به مجلس شورای ملی مبنی بر لزوم اخراج قشون روس از ایران - تحریم امتعه روسی مکتوب تهدید آمیز ژنرال قنسول روسیه در بغداد به آخوند و پاسخ منطقی و محکم فرزند آخوند .

اولتیماتوم روسیه تزاری و تلگراف رئیس مجلس شورای ملی به آخوند و طلب استمداد از او - شوستر و اصلاح مالیه ایران . همداستانی روس و انگلیس برای زورگویی به ایران - تعرض دیپلماتیک آخوند - پروتست آخوند به سفارت و دربار دولت انگلیس پروتست آخوند به امپراطور روسیه انعقاد جلساتی در منزل آخوند به منظور اتخاذ تدابیری برای دفاع از استقلال ایران - تلاش سفیر روسیه برای ملاقات با آخوند و عدم پذیرش او - تلگراف آخوند به عموم امرا و روسای ایلات و عشایر برای دفاع از مملکت - پروتست آخوند به تمام دول متمدن عالم و تشریح تجاوزات و حق شکنی های روس و انگلیس و تقاضای حمایت از آنان برای دفاع از حق ملت و حفظ استقلال ایران

فصل بیستم - فرمان جهاد و درگذشت آخوند

حق شکنی روس و انگلیس و صدور حکم جهاد - تشکیل مجالس اجتماع علمای نجف در منزل آخوند تهیه برنامه حرکت - تلگراف آخوند به موتمن الملک رئیس مجلس شورای ملی و اعلام حرکت از نجف به منظور جهاد با روسیان - مخالفت سید کاظم یزدی با شرکت در جهاد - آمادگی همه علمای نجف و کربلا و کاظمین برای شرکت در جهاد - ذکر نام علمای شرکت کننده در جهاد . فوت ناگهانی آخوند در روز حرکت بقصد جهاد - چگونگی درگذشت او در سحر گاه بیست و یکم آذر 1290 شمسی

فصل بیست و یکم - علل مرگ آخوند

سکته قلبی یا مسموم ساختن آخوند ساختن آخوند - نظر طبیب معالج آخوند و نوشته کسروی و آقا نجفی قوچانی و آیه یه الله سید هبه الدین

فصل بیست و دوم - تشییع جنازه و مجالس ترحیم

نوشته مورخین درباره مراسم تشییع و تدفین آخوند - تاثرات عمیق و سوگواری گسترده مردم در ایران و عراق - تعطیل مجلس شورای ملی ایران با احترام فوت آخوند و نطق مؤتمن الملک رئیس مجلس به مناسبت در گذشت آخوند و شرح خدمات او .

فصل بیست و سوم - مرثیه هایی که در سوگ آخوند سروده شده

مرثیه ی نسیم شمال و مرثی شعرای عرب

فصل بیست و چهارم - تالیفات آخوند

نظری به کتب فقهی و اصولی آخوند - ذکر هجده رساله و کتاب

فصل بیست و پنجم - کفایه الاصول

تعریف علم اصول و سابقه تاریخی آن - مؤلفین نام آور اصول از صدر اسلام تا زمان تالیف کفایه - نظر استاد محمود شهابی در باره کفایه و تبویب آن - اهمیت کتاب کفایه و متداول شدن تدریس آن در حوزه های علمی ایران و عراق و مصر بعنوان یکی از مهمترین آثار معارف اسلامی ترجمه کتاب کفایه بزبان ژاپنی - اهداء نسخه خطی منحصر بفرد کتاب کفایه به کتابخانه مجلس شورای ملی .

فصل بیست و ششم حاشیه نویسان بر کفایه

ذکر نام متجاوز از صد دانشمند که تقریرات آخوند را تحریر کرده اند یا بر کتاب کفایه حاشیه نوشته اند و یا آن را شرح داده اند.

فصل بیست و هفتم -- آراء فقهی آخوند

رساله عملیه آخوند نظری به کتاب ذخیره العباد - وجوب تقلید از اعلم - اشاره به مسائل اجتهاد و تقلید - نماز و روزه -

مکروهات تجارت - ربا - ارث - نکاح دائم و منقطع - زنا - طرز جاری ساختن صیغه ازدواج و طلاق - ذکر شمه ای از مسائل متنوع فقهی و گناهان کبیره و غیره

فصل بیست و هشتم - مدارس آخوند

نوشته رقت بار آقا نجفی قوچانی درباره وضع فلاکت بار طلاب نجف از لحاظ مسکن - مدرسه های بزرگ و متوسط و کوچک - توجه آخوند به اشاعه فرهنگ و تاسیس مدارس ایرانی در نجف و بغداد برای تدریس فارسی زبانان

فصل بیست و نهم - آن چه درباره خلیقیات او گفته اند

زندگانی خصوصی آخوند - حکایاتی از گذشت آخوند - حکایاتی از گذشت و سعه صدر او رد نوشته بدون مدرک و مغرضانه محمود محمود و اسماعیل رایین در باره آخوند

فصل سی ام - آن چه درباره فضائل او نوشته اند

روش آزاد منشانه آخوند با مخالفین خود - احترام او به سید کاظم یزدی - انعقاد مجلس فاتحه از طرف آخوند برای مرحوم شیخ فضل الله نوری و ذکر سایر صفات آخوند

فصل سی و یکم - فرزندان آخوند

شرح حال پنج فرزند آخوند و خدمات آنان - نامه مرحوم دکتر مصدق به سومین فرزند آخوند مرحوم آیه الله حاج میرزا احمد کفایی

فصل سی و دوم - هرگز نمی رد آن که دلش زنده شد به عشق

ص: 443

آل مظفر (شیخ محمد حسن

آیة الله زاده خراسانی (آقا میرزا مهدی)...96،118،0242،86،72،276،278،273،256،245 تا 281،284،297،302،372
،376،402 تا 410

آخوند آملی (ابوالفضل ملا علی)...139

آدمیت (فریدون)...217 - 224

آشتیانی (سید محسن)...347

آشتیانی (شیخ مرتضی)...69

آشتیانی نراقی،...75

آصف (محمد)...350

آغا محمدخان قاجار...144

آقا زاده حاج میرزا (محمد نجفی)...140،329،376،412 تا 415

آقاسی (حاجی میرزا)...11

آل کاشف الغطاء (شیخ احمد)...126

آل کاشف الغطاء (شیخ محمد حسین)...129،347

آل مرتضی عاملی (سید جواد)...127

آل مرتضی عاملی (سید حسن)...130

آل مرتضی (سید محمد رضا)...131

آل شیخ اسدالله (شیخ عبد الحسین)...348

آل مسعود (شیخ محمد صادق)...131

آل ياسين (شيخ عبد الحسين).... 132

ابن ابى عقيل...334

ابن ادريس...334

ابن احمد (سيد ناصر)..... 183

ابن شيخ احمد (شيخ حسن)...349

ابن الحسن (شيخ موسى)...137

ابن مولى احمد (شيخ محمد).... 349

ابن جنيد...334

ابن ميرزا حسن (شيخ على)...353

ابن سيد خليل (ابراهيم انوار الحاج)...139

ابن زين العابدين (شيخ هادى)...352

ابن سيناء...120

ابن شيخ الاسلام (شيخ فتاح)...349

ابن صدر (شيخ باقر)...138

ابن طاهر (شيخ محمد رضا)...352

ابن شيخ (على محمد حسن)...140

ابن صدر (الدين سيد عبدالحسين)...352

ص: 444

ابن شيخ عبدالكريم (شيخ محمد فاضل)...353

ابن محمد رضا (عبد الكريم)...349

ابن امير عبد الصمد شيخ ميرزا عبد الرحيم)...137

ابن شيخ يوسف (شيخ محمد تقى)...347

ابن ملا عبد الظاهر (شيخ محمد طاهر)...349

ابن سيد على (سيد محمد)...137

ابوالوردى (شيخ على)...134

ابن سيد عبدالحسين (سيد عبد الرسول)...352

ابن سيد على (عبد الكريم)...349

ابن شيخ على (محمد محسن)...347

ابهرى زنجانى (سيد ابراهيم)...353

ابن سيد عبدالحسين (محمد على)...347

ابن حاج فتح الله (شيخ حسين)...137، 303، 235

ابن شيخ محمد رضا (غلامحسين)...140

ابن شيخ مرتضى (موسى)...349

ابن سيد محمد (جعفر)...350

ابن حاج محمد رضا (حاج ميرزا احمد)...349

ابن شيخ مهدي (شيخ محمد)...352

ابن موسى احمد (شيخ محمد)...349

اردكانى (آخوند - فاضل)...63، 64، 270

ابن سيد محمد طاهر (سيد احمد)...349

ابن سيد محمد على (سيد عبد الكريم)...353

ابن موسى (شيخ اسحق)... 136

ابن شيخ محمد رضا (شيخ على)... 353

ابن شيخ محمد (شيخ عبد العالی)... 353

ابن آخوند ملا محمد على ابوالفضل... 347

اسدالله ميرزا...199

ابن شيخ محمد على (شيخ عبدالله)...353

ابن نديم...378

ابوالقاسم (سيد - امام جمعه)...151،152

ابو المحاسن (محمد حسن)...312

ابو حنيفه... 333

ابو طيخ (محسن)... 416

احسانى (سيد ناصر)... 137

احمد ميرزا (احمد شاه)... 187، 188، 189

اردبيلى (شيخ ابراهيم)...125

اردبيلى (شيخ ميرزا ابو الفضل)... 125

اردبيلى (ابو الحسن)...350

اردبيلى (شيخ ستار)... 131

اردبيلى (شيخ عبد الله)... 134

ارسطو... 119

ارشد الدوله...188

ارومی (شیخ علی).... 35

ارومیه (سید محمد رضا) ... 405

استرآبادی (امیر جلال الدین) ... 325

استرآبادی (حسینی طهرانی سید جمال الدین) 349

استرآبادی (سید عزیز الله) 134

ص: 445

اسدی نایب التولیه مشہد 351،348، 424، 414

اسرار (حاجی ملاہادی سبزواری)... 29 تا 36،328

اسکندر... 8

اشکوری (سید ابو الحسن) ... 125

اشکوری (سید حسن) ... 128، 347، 351

اشکوری (سید حسن) ... 129

اشکوری (سید ہادی) ... 348

اشرف الدین (سید - صاحب نسیم شمال) ... 307، 306

امیر بہادر ... 169

اصطہبانانی (سید میرزا آقا) ... 126

اصفہانی (سید ابوالحسن) ... 384، 405، 424، 104، 125، 352

اصفہانی (حاج سید اسداللہ) ... 92

اصفہانی شیخ (میرزا ابو الفضل) ... 125

اصفہانی (شیخ اسماعیل) ... 126

اصفہانی (شیخ محمد اسماعیل) ... 126

اصفہانی (شیخ الشریعہ) ... 404

اصفہانی (سید حسن) ... 128

اصفہانی (سید رضا) ... 104

اصفہانی (شیخ آقا رضا) ... 130

اصفہانی (سید رضا) ... 131

اصفہانی عاملی (آقای صدر) ... 404

اصفهانى (سيد عبدالله)... 405

اصفهانى (فتح الله)... 409

اصفهانى (محمد على) 349

اصفهانى (شيخ محمد حسن)... 138

اصفهانى كمپانى (شيخ محمد حسين)... 129

اصفهانى (سيد محمد تقى)... 127

اصفهانى (شيخ محمد رضا)... 104

اعتضاد الدوله قاجار... 6

اعلم الدوله (دكتور خليل خان)... 167 ، 167

افخم الدوله سفير كبير در روسيه... 252

افلاطون... 119

امام جمعه... 194

امير تيمور... 421

امين (سيد محسن)... 100

امين السلطان... 149

امين الملك (ميرزا حسن خان)... 220

امين سيد (محمد ال)... 138

انصارى (خواجه عبدالله)... 329

انصارى (شيخ عبدالرحيم ال-)... 133

انصارى (شيخ مرتضى) 57 تا 65، 68، 70، 78، 8 تا 87، 86 تا، 327، 326، 270، 92، 426، 336

انوشيروان... 119

اورلیوف... 242

ایروانی (ملا عبدالکریم) ... 83

ایروانی (نجفی شیخ علی) ... 135، 351

ایرج میرزا ... 414

ایزوتسو دانشمند ژاپنی ... 344

ایوری (پیتر) ... 203، 204

ص: 446

- بادکوبه ای (سید حسین) ... 129
- بارکلی (سر جورج) ... 209
- باقر خان ... 183
- با مداد (مهدی) ... 392
- بجنوردی سید عبد الحی ... 133
- بحرانی (سید محمد علی) ... 135
- بحرانی (شیخ محمد مهدی ال --) ... 137
- بحر العلوم (سید جعفر) ... 127
- بحر العلوم (سید محمد صادق) ... 351، 100
- بحر العلوم (طباطبائی سید مهدی) ... 138
- بختیاری (سید حسین) ... 348، 129
- بختیاری، صمصام السلطنه، ... 183
- بدر قطیفی (شیخ حسن) ... 128
- برار (مسیو -) ... 217، 202
- براون (پروفسور ادوارد -) ... 219، 202، 201
- بروجردی ([شیخ آقا باقر]) ... 127
- بروجردی (سید ابوالمجد) ... 126
- بروجردی (شیخ حسین) ... 131
- بروجردی (حاج سید آقا حسین طباطبائی) ... 109، 129، 350
- بروجردی شیخ محمد حسین) ... 128

برغانی (شیخ میرزا احمد)... 126

برقعاوی (شیخ عبدالهادی)... 134

بزی عاملی (شیخ حسین)... 130

بغدادی (سید عبدالحسین)... 132

بغدادی (سید عبد الهادی)... 270

بغدادی (سید محمد حسن ال--)... 139

بغدادی (سید صادق)... 131

بقراط ... 119

بلادی (سید عبدالله)... 134

بلاغی (شیخ محمد جواد)... 127

بلبله (شیخ عبد الرحیم)... 133

بنجامین (مستر -)... 145

بهبهانی سید عبدالله 134، 152، 169، 156، 154، 153، 215، 208، 194، 193، 393، 226، 221، 217

بھاری (محمد باقر)... 127

بیدگلی (شیخ حسین)... 130

پ

پیامبر اکرم صلی علیہ و آلہ... 10، 120، 140، 332

پهلوی (رضا شاه)... 414، 419

ت

تبریزی (شیخ میرزا جعفر)... 127

تبریزی (شیخ جواد)... 350

تبریزی (شیخ میرزا خلیل) ... 130

تبریزی (آقا رضا) ... 270، 405

تبریزی (علی) ... 350

ص: 447

تبریزی (سید علی) ... 270، 404، 409

تبریزی (همی شیخ کاظم) ... 350

تبریزی (شیخ مصطفی حسن) ... 350

تبریزی (میرزا محمد حسین) ... 348

تبریزی (شیخ علی اکبر) ... 136

تجدد (محمد رضا - شیخ العراقین زاده) ... 220، 219، 81، 218، 378، 380، 381، 405

تقی زاده (سید حسن) ... 222، 393

تنکابنی (سید صادق) ... 131

تنکابنی (محمد ولیخان) ... 246

توحیدی تبریزی (شیخ محمد علی) ... 351

تهرانی (شیخ میرزا آقا) ... 127

تهرانی (آقا حسن) ... 68

تهرانی (شیخ محمد حسن آقا بزرگ) ... 121، 347، 130، 122

تهرانی (مقدس شیخ محمد تقی) ... 127

تهرانی شیخ هادی ... 86، 89، 99

تویسرکانی (آقا مجتبی) ... 125

تیموری (ابراهیم) ... 145

ث

ثقه الاسلام (سید عبدالله) ... 134

ج

جائسی (سید ابوالحسن) ... 125

- جاپلقی (سید آقا رضا)... 130
- جزایری (سید حسین)... 129
- جزایری (شیخ عبدالکریم)... 133
- جزایری (شیخ محمد جواد)... 128
- جزایری (سید محمد علی)... 135
- جزایری (شیخ محمد)... 137
- جلالی (سید محمد تقی)... 352
- جلالی (سید محمد حسین)... 352
- جلالی کشمیری (سید محمد)... 349
- جلوه (حکیم میرزا ابو الحسن)... 40 - 41
- جمی (شیخ اسدالله)... 126
- جواهری (شیخ جواد)... 128، 405
- جواهری (شیخ صادق)... 131
- جواهری (شیخ عبدالحسین)... 132
- جواهری (شیخ محمد حسن)... 137
- جواهری (شیخ عبد العزیز)... 314، 351
- جواهری صغیر (شیخ حسن)... 128
- جواهری (نجفی شیخ علی)... 134
- جواهری زاده (ثقه الاسلام)... 404
- جهانگیر (خان میرزا -)... 168، 169

حائری (حاج شیخ محمد حسین) ... 298،

ص: 448

حائری (شیخ محمد سعید) ... 131

حائری (شیخ محمد صالح) ... 352

حائری (عبدالحسین) ... 345

حائری (عبد الهادی) 160

حائری (علامه مازندرانی شیخ صالح) ... 131

حائری (یزدی حاج شیخ عبدالکریم -) ... 337

حارصی العاملی (شیخ علی ال - -) ... 348

حاج عندلیب ... 172

حافظ ... 410

حاج سید جوادی قزوینی (آقا سید حسین) .. 404

حبشی (شیخ علی) ... 134

حجت طباطبائی (سید محمد صادق) ... 131

حجت حائری سید عبد الحسین) ... 132

حجّامی نجفی (شیخ طاهر) ... 132

حر (شیخ عبدالله) ... 134

حسن عسکری (امام) - علیه السلام ... 69

حسین (امام) - علیه السلام ... 81، 78، 63

حساوی (شیخ عبدالحسین) ... 132

حسام السلطنه ، 18

حسینی (سید صادق محمود) ... 350

حسینی (سید مهدی) ...

حسينى سيد (قوام الدين ال- -) ... 138

حسن (شيخ) ... 336

حسين (شيخ محمد الصغير) ... 349

حشمت الدوله ... 18

حكيم (سيد محسن صالح ال- -) ... 351، 139

حكيم الممالک ... 146

حلو (سيد عبد الرزاق) ... 133

حلو (شيخ عبد الصاحب) ... 133

حلى (سيد صالح) ... 131

حلى (سيد صالح كمال الدين) ... 131

حلى (شيخ عبد الحسين) ... 132

حلى (علامه) ... 335، 426، 330، 329، 120

حلى (سيد مسلم) ... 352

حلى حسينى (سيد عبدالمطلب) ... 317، 318

حمامى (سيد عبدالنبي) ... 135

حمامى (سيد حسن) ... 129

حمامى (سيد محمد على) ... 288

حميده خانم ... 415، 81

حويزى (شيخ عبدالحسين) ... 323

حيدر خانى مجاهدين ... 220

حيدرى (سيد عبد الحميد) ... 133

خ

خاقانی (شیخ حسن)... 128

خالصی (شیخ اسدالله)... 126

خالصی (شیخ محمد صادق)... 131

خالصی (شیخ محمد)... 416، 352

خالصی (کاظمی شیخ مهدی)... 405، 416، 348، 139

ص: 449

خانم جدی (مریم) ... 281، 408

خدابنده (سلطان محمد) ... 335

خزعل (شیخ) ... 399، 409

خراسانی (زهراء) ... 402، 424

خراسانی (شیخ محمد علی) ... 337

خراسانی (سید هادی) ... 139

خراسانی (آقا میرزا هادی) ... 426

خشتی (شیخ محمد حسن) .. 128

خشتی (سید محمد) ... 171، 172

خلیلی طهرانی (آیت الله حاجی میرزا حسین میرزا خلیل) ... 91 تا 94، 171، 274 تا 276، 157، 141، 157 تا 159، 161

خلیلی (مولی علی) ... 90، 91

خلیفه (سید عبدالله) ... 134

خنیزی (شیخ علی ابوالحسن) ... 135

خویی (سید جمال) ... 350

خویی (ملا حسین) ... 38، 39

خوانساری (سید احمد) ... 137

خوانساری (سید محمد تقی) ... 127

خوانساری (آخوند ملا محمد علی) ... 270، 404

خوانساری (میرزا محمد هاشم) ... 86

خوینی (شیخ عبدالکریم) ... 133

خیزی (شیخ علی ابوالحسن) ... 138

رائین (اسماعیل)... 387، 388، 390

رازی (او الفتح)... 275

رازی (عبداللہ)... 150، 154، 164، 166

داعی (محمد بن زیاد)... 44

داعی صغیر (محمد بن زید)... 43

داعی گیلانی (فخر)... 188

دجیلی (شیخ حبیب)... 128

دجیلی (شیخ حسن)... 351

دجیلی (شیخ حضر)... 351

دجیلی کاظمی (شیخ مہدی)... 348

دشتی (شیخ احمد)... 171، 174، 274، 276، 280، 384 تا 386

درکی (سید عزیز اللہ)... 134

درجہی (سید علی)... 135

دزفولی (سید صدر الدین)... 58

دزفولی (سید علی، امام جمعہ)... 135

دماوندی (سید عبد الرحیم)... 133

دولت آبادی (یحییٰ)... 169، 183، 189، 228، 249، 214

دہخدا (میرزا علی اکبر خان)... 168

دیزجی (شیخ ابوالقاسم)... 137

ديلمى (امير عضدالدوله)... 44

ص: 450

راضی (شیخ) ... 66، 90

رایس (سر اسپرینگ) ... 154

رشتی (شیخ اسحق) ... 85، 405

رشتی (شیخ اسماعیل) ... 85، 402

رشتی (میرزا حبیب الله) 82، 68 تا 89، 93، 99، 100، 285، 402،

رشتی (شیخ حسن) ... 128

رشتی کاظمی (شیخ حسین) ... 129

رشتی (شیخ عبدالله) ... 427

رشتی (شیخ عبدالحسین) ... 132، 348، 351، 405

رشتی (شیخ غلامحسین) ... 136

رشتی (شیخ محمد حسین) ... 129

رضا (امام) - علیه السلام ... 1، 2، 43، 303، 421، 411، 410

رضوی سید (میرزا حسن) ... 128، 347

رضوی قمی (سید حسن) ... 129، 351

رضوی (محمد بن زین العابدین)

رفسنجانی (سید کاظم) ... 350

رفسی (شیخ عبدالنبی) ... 348

رفیش (نجفی شیخ علی) ... 135

رهنما (زین العابدین) ... 81، 108

ز

زائر دھام (شیخ عبدالمحمد) ... 134

زنجانی (میرزا احمد) ... 137

زنجانی (میرزا باقر) ... 347

زنجانی (میرزا باقر بن محمد مهدی) ... 349

زنجانی (شیخ عبد الکریم) ... 349

زنجانی (شیخ عبدالعلی) ... 133

زنوزی (شیخ میرزا رضا) ... 131

زین (شیخ عبد الکریم ال-) ... 133

زین (شیخ محمد رضا ال--) ... 137

زین (شیخ محمد رضا ال--) ... 138

زین (الافندی) ... 174

س

سالار الدوله ... ، 188 ، 407

سالار ... 17 ، 18

ساروی (ابوتراب ال-) ... 346

ساروی (سید حسن) ... 128

ساوجی (ملا آقا) ... 126

سایکس (سر پرسی) ... 148 ، 154 ، 158 ، 188

سبزواری (ملا کاظم) ... 33

سبزواری (ولی الله) ... 34

سپهدار ... 188

سپهسالار (محمد ولیخان) ... 183

ستارخان... 157، 183

سدهی اصفهانی (سید اسماعیل)... 126

سردار اسعد... 183، 188

سقراط... 119

سلطان العلماء (محمد)... 350

ص: 451

سلطان (المحققين آفاشيخ محمد) ...159

سليمان شاه ... 60

سماكه شيخ علي) ...349

سنقري (شيخ محمد) ...135

سنگلجي (استاد محمد) ...217

سهلاني (شيخ عبد الرضا) ...133

سعيد العلماء ... 81،77

سيد عبد الحسين سر خدمه ،...382،383

ش

شافعي ابو عبدالله محمد بن ادريس) ...333

شاه آبادي (شيخ محمد علي) ...134

شاهرودي (شيخ زين العابدين) ...403

شاهرودي (شيخ عباسعلي) ...349

شاهرودي (شيخ علي) ...91،104،108، 280، 276، 275، 135

شاهرودي (سيد محمود) ...139

شاهزاده عبد العظيمي (سيد محمد علي) ...404

شاه عبد العظيم (شيخ جواد) ...128

شاه عبد العظيم (سيد حسين) ...130

شيببي (شيخ جواد) ...308

شيببي (شيخ محمد رضا) ...130، 311

شبر (سيد جعفر) ...349

شبر (الحسينى النجفى) ...347

شرايى قمى (شيخ مسلم) 350

شربانى (ملا محمد) ... 89، 90، 160

شراه (شيخ موسى) ... 137

شرف الدين (سيد عبدالحسين) ... 133

شره اسلام (شيخ طالب) ... 132

شرقى (شيخ على) ... 101، 122، 323

شريعت اصفهانى ... 270

شريعتمدار (شيخ ميرزا ابو الحسن) ... 125

شريف مكة (عبدالله حسين) ... 68، 69، 418

شريف قريشى (شيخ محمد باقر) ... 352

شعاع السلطنه ... 167

شعبه (شيخ محمود) ... 137

شليله (عبد الهادى) ... 139

شمشاد (شيخ محمد كاظم) ... 352

شوستر ... 248، 278، 279

شوشترى (حاجى سيد على) ... 61، 65

شوشترى (شيخ جعفر) ... 85

شوشترى (محمود) ... 350

شوشترى جزائرى (سيد احمد) ... 126

شهائى (استاد محمود) ... 59، 119، 124، 337، 336، 332، 140، 339، 343، 379

شہاب الدین بن سید محمد ...، 350

شہید اول... 335

شہید ثانی ... 336

شہیدی (طاہر) ... 410

شہیدی (نظام الدین) ... 410

شہرستانی (سید علی اصغر) ... 136

ص: 452

شهرستانی (سید محمد علی)... 415

شهرستانی (سید هبه الدین)... 62، 64، 118، 174، 109، 95، 70، 382، 285

شیخ الاسلام اسلامبول، 115، 117

شیخ العراقین (شیخ علی)... 79، 81، 404، 297، 277، 269، 415، 405

شیخ راضی (عبد الرضا)... 133

شیخ مفید،... 334

شیرازی (سید عبد الهادی)... 134

شیرازی (سید عبد الباقي)... 132

شیرازی (شیخ محمد رضا)... 415

شیرازی (محمد حسین)... 129

شیرازی (سید محمد مهدی الحسینی)... 353

شیرازی (میرزا محمد تقی)... 157، 269، 415، 404، 271

شیرازی (میرزا محمد حسن)... 59، 60، 64، 67 تا 72، 97، 94، 86، 208، 328، 157

شیروانی (حاج میرزا زین العابدین)... 9

شیروانی (ابوالقاسم)... 241، 242

ص

صاحب جواهر (شیخ محمد حسن)... 58، 87، 84، 83، 78، 68

صاحب جواهر (شیخ محمد حسن بن شیخ احمد)... 138

صاحب جواهر (شیخ جواد)... 321

صاحب شرایع (محقق)... 334

صاحب کار (ذبیح الله)... 422

صادق (امام - عليه اسلام)...43

صادق عاملی (شيخ عبد الحسين)... 132

صالح (علي پاشا)... 202

صدر (صدر الدين)...131، 269، 270، 405

صدر الفضلا (شيخ علي)... 136

صدری (شيخ خليل)... 130

صفدر (شيخ محمد باقر)... 138

ض

ضحاک ... 8

ضیایی... 335

ط

طالقانی (سيد علي)... 135

طالقانی (سيد عبد الهادی)... 134

طالقانی (سيد عبد المجيد)... 134

طالقانی (سيد صادق)... 131

طالقانی (شيخ محمد رضا)... 135

طباطبایی (سيد علي نقی)... 136

ص: 453

طباطبایی (سید محمد) ... 151، 153، 215، 226، 156، 169، 164

طباطبایی (محمد علی) ... 350

طباطبایی (استاد سید محمد محیط -) ... 389

طریحی (شیخ کاتب) ... 321

طوسی (خواجہ نصیر الدین) ... 44

طوسی (شیخ) ... 104، 334، 426

طهرانی (شیخ اسدالله) ... 225

طهرانی (شیخ محمد حسین) ... 129

ظ

ظالمی (شیخ موسی ال--) ... 139

ظالمی (محمد جواد) ... 34

ع

عادل (محمود) ... 211

عاملی (سید جواد) ... 127

عاملی (سید محسن (امین) ... 75، 136، 315

عباسی (متوکل) ... 44

عباس ثانی (شاه -) ... 6

عبد الحمید (سید) ... 152

عبد الحمید (سلطان) ... 174، 175

عبد الرحیم (علی) ... 121، 125

عراقی (میر شهاب الدین) ... 131

عراقي (شيخ صفر على)... 132

عراقي (آقاضياء الدين)... 72، 74، 104، 122، 109، 105، 427، 404، 384،

عراقي (شيخ على اكبر)... 136

عراقي علاء المحدثين (شيخ محسن)... 382

عراقي (شيخ محمد سلطان ال - -)... 351

عصفوري (شيخ علف)... 130

عضدي،... 373

علاء الدوله ... 150 ، 152

على (عليه السلام حضرت امام)... 46، 34، 398، 384، 266، 426، 239،

على (عليه السلام امام هادي)... 69

على (شيخ)... 209

على اكبر... 9، 14

علاق نجفي (سيد على)... 135

علم الهدى (سيد مرتضى)... 334

عماد الكتاب ،... 199

عميدي... 335

عواد (مرزوق ال - -)... 416

عين الدوله (عبد المجيد ميرزا)... 150 ، 160 ، 154 ، 153 ، 152،

غ

غلامحسين ،... 14

غراوى (شيخ محمد رضا)... 137 ، 322

غریفی (سید عدنان)... 323

غریفی بحرانی (سید مهدی)... 138

غزالی (امام محمد)... 120

غیائی (بحرانی ابن سید علی)... 137،261

ف

فتح علی شاه...، 78

فخری،... 335

فخری (شیخ)... 416

فرطوسی نجفی (شیخ حسن)... 129

فرمانفرما (شاهزاده)... 118

فشارکی اصفهانی (سید محمد)... 337

فضل الله (سید نجیب)... 137

فضلعلی آقا (میرزا)... 199

فیروز آبادی (مرتضی)... 352

فیصل (ملک)... 418،410

فیض (میرزا محمد)... 122

ق

قائم مقام (میرزا ابو القاسم)... 389

قائمی (سید جواد)... 127

قاسم خان (میرزا)... 168

قاضی (سید میرزا علی آقا)... 135

قتلوقی (شیخ حسین ال- -) ... 137

قریض صغیر (سید علی) ... 136

قزوینی (سید مهدی) ... 66, 67

قزوینی (شیخ ابو علی) ... 125

قزوینی (سید محمد باقر) ... 126

قزوینی (شیخ آقا حسین) ... 129

قزوینی (سید حسین) ... 130

قزوینی (شیخ حمزه علی) ... 130

قزوینی (سید آقا) ... 270

قزوینی (سید جواد) ... 136

قزوینی (مرحوم علامه) ... 201

قزوینی (سید حسین) ... 131, 416

قزوینی (شیخ علی اصغر) ... 136

قزوینی حائری (سید حسن) ... 129

قزوینی (سید ابراهیم) ... 78

قزوینی شهیدی (سید میرزا ابوتراب) ... 125

قزوینی حائری (سید حسین) ... 129

قشاقش (سید حسن) ... 136

قشاقش (سید علی) ... 136

قمشه ای (شیخ محمد حسین) ... 270, 404

قمشه اصفهانی (شیخ حسن) ... 128

قمشه صغير (محمد حسين)... 129

قمى (ميرزا ابوالقاسم صاحب قوانين)... 336، 112

قمى (شيخ ابوالقاسم)... 126

قمى (شيخ حبيب)... 128

قمى (شيخ ميرزا حسن)... 128

قمى (حاج سيد آقا حسين)... 130 ، 269

قمى (سيد زين العابدين)... 131

قمى (شيخ باقر)... 270 ، 404

ص: 455

قمی (سید عبد الحسین) ... 132

قمی (شیخ غلامعلی) ... 136

قمی (شیخ محمد علی) ... 134 ، 349 ، 351

قمی (شیخ غلامحسین) ... 136

قمی (شیخ عبدالعلی) ... 348

قمی (شیخ آزاد) ... 350

قوچانی (آقا سید حسن نجفی) ... 122 ، 44 ، 102 ، 106 ، 185 ، 186 ، 370 ، 371 ، 369 ، 346 ، 283

قوچانی (شیخ علی) ... 104 ، 109 ، 346 ، 405 ، 351

قوچانی (سید رضا) ... 140 ، 347

قوچانی (سید رضا) ... 130

ک

کاخکی خراسانی (سید ابو القاسم) ... 126

کاشانی (سید ابو القاسم) ... 126 ، 416

کاشانی (سید حسین) ... 129

کاشانی (سید زین العابدین) ... 131

کاشانی (آقا سید مصطفی) ... 404 ، 405 ، 405

کاشف الغطاء (شیخ محمد حسن بن عباس) ... 132

کاشف الغطاء (شیخ حسن) ... 136

کاشف الغطاء (شیخ محمد حسن) ... 137

کاشف الغطاء (شیخ مرتضی) ... 137

کاشف الغطاء (شیخ هادی) ... 138

کاشف (الغطاء شیخ مرتضی بن عباس)...138

کاشف الغطاء (شیخ مهدی)... 90

کاشی (سید محمد کربلایی)... 404

کاشی (سید مصطفی)... 270

کاشی (سید محمد)... 270

کازرونی (سید علی)... 135

کازرونی نجفی (سید علی بن سید عباس)... 346، 135

کاظمی (شیخ عبدالحسین)... 132

کاظمی (شیخ محمد علی)... 134

کاظمینی (سید حسن صدرالدین)... 405

کاظمینی (آقا میرزا ابراهیم سلماسی)... 405

کاکس (سر پرسی)... 416

کرمانشاهی (شیخ مهدی)... 139

کرمانی (میرزا رضا)... 150

کرمی حویزی (شیخ نصر الله)... 139

کسروی (سید احمد)... 210، 282، 213، 249، 205، 281، 206، 209، 208، 161، 172، 187، 199، 159، 157، 94، ...

کشمیری (سید محمد)... 416

کشمیری لکنهوئی (سید محمد باقر)... 127

کفائی (حاج میرزا احمد خراسانی)... 424 تا 415، 396، 81، 126، 345، 376، 71، ...

ص: 456

کفایبی (بدری)... 415، 417

کفایبی (جعفر)... 40

کفایبی (حسن)... 377، 424، 384، 134، 110

کفایبی (حاج حسین حسین آقا)... 377، 423

کفایبی (محمد رضا)... 71، 72، 79، 86 تا 89، 91، 104، 110، 115، 415، 280، 383، 118

کفایبی (حاج محمود آقا)... 171، 279، 384، 280

کفایبی (حاج میرزا هادی)... 424

کلاتر (سید محمد)... 351

کلاتری (میرزا ابو القاسم)... 336

کلباسی (شیخ میرزا ابو تراب)... 125

کلباسی (شیخ میرزا ابو الهدی)... 126

کلباسی (شیخ محمد ابراهیم)... 347

کمال الدین (سید حمد)... 130

کمال الدین (سید عیسی)... 136

کمالی همدانی (سید محمد)... 138

کمبل (سرجان)... 389

کوه کمره ای سید حسین)... 89، 90

کوهکری تبریزی (سید محمد)... 348

کهنویی (سید کاظم ال-)... 353

گ

گرگانی (محمد تقی)... 347، 127

گری (سر ادوارد) ... 209، 154

گلپایگانی (زین العابدین) ... 92

گلپایگانی (شیخ عبدالله) ... 104، 109

گلپایگانی (محمد باقر) ... 125

گلپایگانی (شیخ مولی محمد تقی) ... 12

گلپایگانی (سید جمال الدین) ... 127

گنابادی (شیخ علی) ... 104، 346، 405

گورکانی (شاهرخ) ... 6

گیلانی (سید حسن) ... 349

گیلانی (حاج شیخ اسحق) ... 340

ل

لاریجانی (سید عبدالغفار) ... 133

لاهیجی (سید عبد الکریم) ... 133

لکنهویی (میر حامد حسین) ... 80

لواسانی (شیخ عیسی) ... 136

لیا خوف ... 168، 169

م

مازندرانی (شیخ زین العابدین) ... 77، 82

مازندرانی (شیخ عبدالله) ... 92 تا 94، 161، 159، 186، 158، 141، 173، 171، 183، 173، 193، 194، 196 تا 201، 203 تا 207، 236، 240، 250، 252، 253، 280 تا 282، 285، 300

مازندرانی (شیخ مهدی).... 104، 138، 404

مازندرانی (شیخ باقر)... 129

مازندرانی (سید عبد الغفار)... 133

مازندرانی (شیخ حسین)... 270

مازندرانی (ملا عبد الرسول)... 38، 72

مازندرانی (شیخ عبد الهادی کربلائی)... 404

مالک بن انس... 272

مبارک (شیخ عبد الحسین)... 132

محمد خان قاجار (آغا -)... 144

محمد شاه... 12، 18

محمد علی... 199

محمد علی شاه ، 95، 164 تا 168، 171 تا 173، 176، 179، 182 تا 184، 186 تا 189، 193، 204، 208 تا 210، 213، 214،

222، 218، 223، 226، 228، 231، تا 233، 398، 396، 235

محلاتی (شیخ جعفر)... 127

محمدی تبریزی (غلامعلی)... 350

محمد حسن بن محمد... 350

محمی الدین (شیخ قاسم)... 351

محمود محمود... ، 390، 392، 393

محمد تقی (شیخ)... 336

محمد حسین (شیخ)... 336

محتصر (شیخ منصور)... 139

- محقق (دکتر مهدی)... 344
- مدرس قمشه (سید حسن) ... 128، 351
- مرعشی حسینی (سید محمد جعفر)... 350
- مرعشی نجفی (سید شهاب الدین)... 350
- مرعشی (سید محمد رضا)... 130
- مرعشی (سید سلطان علی)... 131
- مرعشی (سید شمس الدین محمود)... 139
- مراغی (شیخ عباسعلی)... 132
- مراياتی (شیخ مهدی)... 351
- مرندی (شیخ علی)... 134
- مرندی (شیخ غلامحسین)... 136
- مزاره شیرازی (سید جعفر)... 129
- مسجد شاهی اصفهانی آقا سید رضا... 109
- مستوفی (میرزا محمد تقی)... 109
- مشیر السلطنه ... 229
- مشیر الدوله (میرزا نصرالله خان)... 391
- مشکینی (شیخ میرزا ابو الحسن)... 331، 125، 340، 336
- مصدق (دکتر محمد -)... 421
- مطر (شیخ عبدالحسین)... 132
- مظاهری اصفهانی (شیخ مرتضی)... 348
- مظفر الدین شاه،... 149، 150، 151، 167، 160، 154

معري (ال--)... 119

معصومي (شيخ علي)... 135

معتوق (شيخ عبد الرزاق)... 351

ص: 458

مغنيه العاملى (شيخ حسين)... 129

ملا صدرا ... 328

ملا حسين ... 8، 9، 14

ملك المتكلمين... 168، 169

ملك زاده دكتور مهدى... 142 تا 145، 147 تا 150، 153 تا 157، 158، 162، 166 تا 168

ممقانى (شيخ ابو القاسم)... 126

ممقانى (شيخ محمد حسن)... 89 تا 91

منصورى... 335

موتمن الملك... 268، 303

موسوى (الابد سيد هدايت الله)... 138

موسوى (سيد ابراهيم)... 138

موسوى زرندى (سيد محمد باقر... 138

موسوى (شكر الله)... 138

مولوى ... 31

مهدى... 23 تا 27، 28، 2025

مهد عليا... 171

مهانى ميرزا(عبد الرحيم ال-)... 136

ميرزا محمود حكيم ... 277 تا 280

ميكادو ... 119، 177، 179

ن

نائينى غروى (شيخ ميرزا محمد حسين) 424، 405، 74، 384، 104، 138، 338،

ناصرالدين شاه... 68، 144 تا 146، 148 تا 150، 415

ناصر (الملك همداني نايب السلطنه) ... 235 تا 238، 303

ناظر (ميرزا يحيى خان) ... 414

نبلى (شيخ عبد الرسول) ... 133

نجف آبادى (شيخ محمد على) ... 104

نجف آبادى (سيد على) ... 134

نجف آبادى اصفهانى (سيد محمد)

نراقى (ملا احمد) ... 58

نعمه (شيخ محمد على) ... 137

نعمت عاملى (شيخ محمد على) ... 135

نعمت عاملى (شيخ حسين) ... 129

نقيسى (سعيد) ... 306

نقدى (شيخ جعفر) ... 127

نقوى (سيد ابو الحسن) ... 125

نوبخت (حبيب الله) ... 55، 183، 184، 285

نورى (شيخ موسى) ... 112

نورى نجفى (سيد على) ... 135

نورى (شيخ فضل الله) ... 151، 152، 205، 207 تا 213، 396

نورى (شيخ مهدى) ... 211

نورالدين (سيد عبد الحسين) ... 132

نہاوندی (شیخ علی اکبر) ... 136

نیشابوری (شایق) ... 411

ص: 459

هاشم (سید) ... 150

هروی (سیف الدین محمد بن یعقوب ال--) ... 10

هزار جریبی (شیخ علی اصغر) ... 136

همدانی (حاج آقا رضا) ... 73 تا 76

همدانی (سید علی) ... 135

همدانی (شیخ علی) ... 135

همدانی (شیخ عبدالهادی ابوشلیله) ... 404

هندی (سید راحت حسین) ... 130

هندی (سید باقر) ... 140

هندی (سید محمد) ... 308

هندی نجفی (سیدرضا) ... 130

و

واعظ (میرزا علی) ... 348

واعظ (سید جمال الدین) ... 169

وثوق الدوله ... 407، 408، 417

وحید بهبهانی (آقا مهر) ... 138

ویل (بر دونالد) ... 165، 248

ی

یاقوت (شهاب الدین) ... 9

یزدی (سید کاظم) ... 93 تا 96، 99، 103، 396، 270، 268، 213

یزدی (سید علی) ...96

یزدی (شیخ علامرضا) ...136

ص: 460

"التَّفَكُّرُ فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عِبَادَةُ الْمُخْلِصِينَ" (1)

علی علیه السلام

تقدیم به عارفان روشندل

سراکبر (2)

چون خس و خاشاک، ما بر روی آب *** می برد این عمر ما را با شتاب

تا که ریزدمان به دریای عدم *** جایگاه بس گدا و محتشم

کس نداند آب این نهر از کجاست *** یا در این بحر از چه رورفتن رواست

کشتی هستی چرا آمد پدید؟ *** و آنگهی با ضربتی شد نا پدید؟

این همه کوه از کجا آمد وجود؟ *** آب در پاها ز چه کرد او نمود؟

این همه رنگین گلان پر ز ناز *** این سباع وحشی گردن فراز

آدمان و مرغکان و ماهیان *** خود بر این سیاره چون گشتند عیان؟

این زمین، در آسمان، گردان ز چیست؟ *** بر مدار مهر، سرگردان کیست؟

ماه از مام زمین شد، خود، جدا؟ *** یا که از خورشید، گردید او رها؟

بر گو این خورشید کی از ره رسید؟ *** زادش را در سما آیا که دید؟

برتن و جانش چه کس آتش فروخت؟ *** این همه شعله بدامانش که دوخت؟

ص: 463

1- اندیشه کردن در اسرار آفرینش آسمان ها و زمین، نیایش بندگان خالص است.

2- این شعر را در تاریخ 1358/6/12 شمسی در اتاوا (کانادا) سروده ام .

در سپهر بیکران این شمس چیست؟ *** روزنی بس خرد روزی چند زیست (1)

صد هزاران کهکشان پر توان (2) *** در کنار هم به پهنای جهان

در دل هر کهکشان، خورشیدها *** بر سر خورشیدها و ناهیدها

هر یکی در گوشه ای با صد فلک *** و ندر آن بس آدمیزاد ملک (3)

آسمان بر آسمان گشته سوار *** کهکشان بر کهکشان بسته مهار

وین عجب کاندر میان آسمان *** ژرف چاهان سیه مانده نهان

حفره های قیر گون سینه چاک *** اندر آن خورشیدها گشته هلاک

ص: 464

1- یک دانشمند فضایی آمریکایی و یک منجم روسی مشترکا " کتابی نوشته اند بنام " زندگی هوشمندانه در عالم . در آن کتاب که حاوی محاسبات دقیق ریاضی و مطالب بسیار جالب علمی است گفته شده که خورشید، که حرارت مرکزی آن تا ده میلیون درجه می رسد، در حدود پنج بیلیون سال پیش بوجود آمده و چون پیوسته در حال اشتعال است روزی سوخت و انرژی خود را از دست ت خواهد داد اما قبل از دست دادن، به مرور زمان، بسیار بزرگ و نورانی تر خواهد شد. یکی از نتایج بزرگ شدن خورشید این خواهد بود که حرارت روی کره زمین بالا برود تا بدان حد که اقیانوس ها بجوش آیند. خورشید در آن هنگام بقدری عظیم الجثه خواهد گردید که حجم آن دو سیاره زهره و عطارد را در بر خواهد گرفت و سطح آن تا مدار زمین پیش خواهد آمد و زمین ما در آن وقت بصورت تکه زغالی خواهد شد نیمه سوخته و نیمه خاکستر شده. رفته رفته خورشید کوچک و کوچک تر خواهد گردید تا بالاخره به هیئت شیئی سپید و خرد در آید. در همان کتاب در باره کهکشان ها گفته شده، که کهکشان ها، که شماره آن ها از احصاء بیرون است و بسیاری از آن ها منبع امواج رادیویی هستند، دائما " در حال حرکت، گسترش و گریز از یکدیگر می باشند. بعضی از کهکشان ها هم تا ده بیلیون سال نوری از ما فاصله دارند در پهنه بی کران جهان در هر دقیقه صدها هزار ستاره و سیاره و خورشید بوجود می آید و یا منفجر و نابود می شود در کهکشان ما (که منظومه شمسی، با قطر ده بیلیون کیلو متر، ذره بسیار ناچیزی در آن بشمار می آید) یک صد و پنجاه بیلیون ستاره و سیاره موجود است که چند بیلیون آن سیاره ها بصورت منظومه فلکی است و در حدود یک بیلیون آن هم قابل زیست است و یحتمل دارای حیات و مخلوقات گوناگون هم باشد دانشمندان چنین می پندارند که آثار حیات، از دیر باز آن قدر در آن سیاره ها پائیده که منجر به بوجود آمدن زندگی هوشمندانه و ظهور تمدن های پیشرفته فنی در آن کواکب شده است رجوع بفرمایید به کتاب : " Intelligent life in the Universe By

Carl Sagan and I.S. Shklovski

2- یک دانشمند فضایی آمریکایی و یک منجم روسی مشترکا " کتابی نوشته اند بنام " زندگی هوشمندانه در عالم . در آن کتاب که حاوی محاسبات دقیق ریاضی و مطالب بسیار جالب علمی است گفته شده که خورشید، که حرارت مرکزی آن تا ده میلیون درجه می رسد، در حدود پنج بیلیون سال پیش بوجود آمده و چون پیوسته در حال اشتعال است روزی سوخت و انرژی خود را از دست ت خواهد داد اما قبل از دست دادن، به مرور زمان، بسیار بزرگ و نورانی تر خواهد شد. یکی از نتایج بزرگ شدن خورشید این خواهد بود که حرارت روی کره زمین بالا برود تا بدان حد که اقیانوس ها بجوش آیند. خورشید در آن هنگام بقدری عظیم الجثه خواهد گردید که حجم آن دو سیاره

زهره و عطارد را در بر خواهد گرفت و سطح آن تا مدار زمین پیش خواهد آمد و زمین ما در آن وقت بصورت تکه زغالی خواهد شد نیمه سوخته و نیمه خاکستر شده. رفته رفته خورشید کوچک و کوچک تر خواهد گردید تا بالاخره به هیئت شیئی سپید و خرد در آید. در همان کتاب در باره کهکشان ها گفته شده، که کهکشان ها، که شماره آن ها از احصاء بیرون است و بسیاری از آن ها منبع امواج رادیویی هستند ، دائما " در حال حرکت، گسترش و گریز از یکدیگر می باشند. بعضی از کهکشان ها هم تا ده بیلیون سال نوری از ما فاصله دارند در پهنه بی کران جهان در هر دقیقه صدها هزار ستاره و سیاره و خورشید بوجود می آید و یا منفجر و نابود می شود در کهکشان ما (که منظومه شمسی، با قطر ده بیلیون کیلو متر ، ذره بسیار ناچیزی در آن بشمار می آید) یکصد و پنجاه بیلیون ستاره و سیاره موجود است که چند بیلیون آن سیاره ها بصورت منظومه فلکی است و در حدود یک بیلیون آن هم قابل زیست است و یحتمل دارای حیات و مخلوقات گوناگون هم باشد دانشمندان چنین می پندارند که آثار حیات، از دیر باز آن قدر در آن سیاره ها پائیده که منجر به بوجود آمدن زندگی هوشمندانه و ظهور تمدن های پیشرفته فنی در آن کواکب شده است رجوع بفرمایید به کتاب : "Intelligent life in the Universe By"

Carl Sagan and I.S. Shklovski

3- یک دانشمند فضایی آمریکایی و یک منجم روسی مشترکا " کتابی نوشته اند بنام " زندگی هوشمندانه در عالم . در آن کتاب که حاوی محاسبات دقیق ریاضی و مطالب بسیار جالب علمی است گفته شده که خورشید ، که حرارت مرکزی آن تا ده میلیون درجه می رسد، در حدود پنج بیلیون سال پیش بوجود آمده و چون پیوسته در حال اشتعال است روزی سوخت و انرژی خود را از دست خواهد داد اما قبل از از دست دادن، به مرور زمان، بسیار بزرگ و نورانی تر خواهد شد. یکی از نتایج بزرگ شدن خورشید این خواهد بود که حرارت روی کره زمین بالا برود تا بدان حد که اقیانوس ها بجوش آیند. خورشید در آن هنگام بقدری عظیم الجثه خواهد گردید که حجم آن دو سیاره زهره و عطارد را در بر خواهد گرفت و سطح آن تا مدار زمین پیش خواهد آمد و زمین ما در آن وقت بصورت تکه زغالی خواهد شد نیمه سوخته و نیمه خاکستر شده. رفته رفته خورشید کوچک و کوچکتر خواهد گردید تا بالاخره به هیئت شیئی سپید و خرد در آید. در همان کتاب در باره کهکشان ها گفته شده، که کهکشان ها، که شماره آن ها از احصاء بیرون است و بسیاری از آن ها منبع امواج رادیویی هستند ، دائما " در حال حرکت، گسترش و گریز از یکدیگر می باشند. بعضی از کهکشان ها هم تا ده بیلیون سال نوری از ما فاصله دارند در پهنه بی کران جهان در هر دقیقه صدها هزار ستاره و سیاره و خورشید بوجود می آید و یا منفجر و نابود می شود در کهکشان ما (که منظومه شمسی، با قطر ده بیلیون کیلو متر ، ذره بسیار ناچیزی در آن بشمار می آید) یکصد و پنجاه بیلیون ستاره و سیاره موجود است که چند بیلیون آن سیاره ها بصورت منظومه فلکی است و در حدود یک بیلیون آن هم قابل زیست است و یحتمل دارای حیات و مخلوقات گوناگون هم باشد دانشمندان چنین می پندارند که آثار حیات، از دیر باز آن قدر در آن سیاره ها پائیده که منجر به بوجود آمدن زندگی هوشمندانه و ظهور تمدن های پیشرفته فنی در آن کواکب شده است رجوع بفرمایید به کتاب : "Intelligent life in the Universe By"

Carl Sagan and I.S. Shklovski

ظلمت و نور است گویی در ستیز *** از کی آغازید، این جنگ و گریز؟

در چنین هنگامه سقف پر ز راز *** انجم و افلاک، در آن، در گداز

خود نگر تا ارزن جسم تو چیست *** لاف فضل و قدرت تو، بهر کیست؟

جثه خوارت مگر تا چند زیست؟ *** آفتاب و ماهت این جا هست، نیست

مرجهانی کو ندارد ابتدا *** آسمانی کش نباشد انتها

گیتی ای بر تر ز بود و از نبود *** گنبدی سر تر از این چرخ کبود

پهنه ای بیرون ز چند و چون و کی *** قدرتی افزون ز عقل سست پی

نی علوم و، نی فنون، نی، فنون، شد کارگر *** آبروی خویش، ای نادان میر

سرّ اکبر "دان تو این را ای پسر *** رو نشین فارغ، ز عقل بی هنر

حجتی باید تو را حجت شکن *** رتبتی خواهی، اگر، بر علم و فن

گوهری باید تو را گوهر فروز *** شعله ای، می بایدت، خورشید سوز

سینه ای روشن تر از بدر منیر *** دیده ای گلشن تر از باغ امیر
شربتی خوشتر ز شیرین باده ها *** عشرتی بهتر، زقارون داده ها
وہ چه مستم من ز نادانی خویش *** تا کہ رستم من زدام، عقل و کیش
نور حق است بر زمین و بر زمان *** جلوه های حسن ذات لا مکان
نزد من جز پرتو او هیچ نیست *** راه دانش ها، همه، جز بیچ نیست
صد هزاران سال گر دانشوران *** در فلک های زمین و آسمان
در بیان وصف او اندر شوند *** جملگی سر گشته و ابتر شوند
کس نداند راز این چرخ بلند *** کهکشان ها اندر آن مانده به بند
کس نخواند رسم این نقش عظیم *** جز خدایی کو بود تنها علیم
رو " کفایی " خامه ات این جا شکن *** وین ملوٹ جامه بر دریا فکن

باش تا لطف ازل پاکت کند

جلوه گاه نور افلاکت کند

ص: 466

عكس

□

ص: 467

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتابخانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

